مجموعه کتابشناسیها و مدارک فرهنگی ۹

خطای نامه

شرح مشاهدات سیّد علی اکبر خطائی

معاصر شاه اسماعیل صفوی

در سرزمین چین

مرکز اسناد فرهنگی آسیا

CULTURAL BIBLIOGRAPHIES AND DOCUMENTS SERIES/9

KHATĀY_NĀMIH

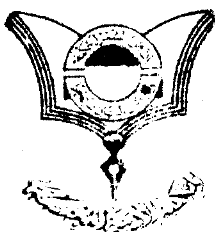
A persian Text describing a voyage to china

by
Ali Akbar Khatāi
in 1516_1517

Edited by
IRAJ AFSHAR

ASIAN CULTURAL DOCUMENTATION CENTER FOR UNESCO TEHRAN

خطای نامه

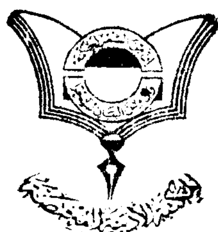




○ خطای‌نامه
○ بکوشش ایرج افشار
○ مرکز اسناد فرهنگی آسیا
○ این کتاب درزمستان ۱۳۵۷ درچاپخانه فاروس‌به‌چاپ رسیده است

○ تهران ، خیابان کورش کبیر ، خیابان ثریا ، شماره ۱/۳۴

۴۵۰ تومان



مرکز اسناد فرهنگی آسیا که به منظور شناساندن فرهنگهای این قارهی پهناور و در ارتباط با سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد (یونسکو)بنیاد یافته است، از یاریهای موثر وزارت فرهنگ و هنر ایران بهره میگیرد.

مساعی این مرکز در جهت معرفی منابع و اسناد، مبادلهی اطلاعات و نشر پژوهشهای فرهنگی است، تا از این طریق پژوهشگران بتوانند به وسعت و غنای کارشان بیفزایند.

مجموعهی کتابشناسیها و اسناد فرهنگی با توجه به همین هدف و در راه پاسخ گفتن به نیاز آشکاری که امروزه احساس میشود و نیز از میان برداشتن دشواریهایی که بر سر راه پژوهشهای فرهنگی در ایران وجود دارد تنظیم شده است.

امید است که با مساعدتها و همفکریهای همهی علاقهمندان به امور فرهنگی این اقدام بتواند از تداوم لازم برخوردار شود و به سهم خود در راه هدفی که در پیش است مفید واقع گردد.

مرکز اسناد فرهنگی آسیا

مجموعهٔ کتابشناسیها و مدارک فرهنگی/۹

مجموعه گزارشها و سفرنامه‌های آسیائی/۲

با نظر

عبدالحسین آذرنگ ناصر پاکدامن چنگیز پهلوان

حسین دانشی

بسم الله الرحمن الرحيم

آغاز سخن به که کند مردم دانا　　بر نام خداوند تبارک و تعالی

سر دفتر قانون کتبخانهٔ دانش　　حمد است و ستایش صعب حضرت اعلا

منشور سلاطین ممالک نرود پیش　　گر تاج نبوت نبود بر سر طغرا

شاهان جهاندار سلاطین جهانبخش　　برداشته در حضرت او دست تمنا

بر سدهٔ فرمانش نهاده سر تسلیم

صابی و مجوسی و یهودی و نصارا

سپاس عبودیت اساس اخلاص لباس اول حاکم عدل حکم شناس
حضرتنه که اقسطوا ان الله یحب المقسطین بیوروب

جمهور معدلت سلوکی مکارم اخلاق و مراسم قوانین و اشفاق
ایله تحلیه و سیعلم الذین ای منقلب ینقلبون بیوروب احکام
حکام انامی غمام ظلم عقوبت انجادن تجلیه و تخلیه ایلیوب
عدل و احسان امن و امان ایله توامان و رابطهٔ اطمینان رفاهیت
عالمیان اولمغین ان الله یأمر بالعدل والاحسان بیورلشدر
قوانین بیان صحایف افلاکده مرقوم اولان بو موجودات
دائرهٔ علمنده داخل و سواد مرکز خاکده مرسوم اولان کلیات
و جزئیاتی پرکار پرکار حکمتی شاملدر خزاین مشیت کاملهسنده
مخزون اولان جواهر اسرار اموره علم شاملی مفتاح اولوب
دوائر ارادت باهرهسنده مرکوز اولان مضمرات و رموزه
شامل ذرتی مصداقدر مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو

جملهٔ اشیا از ذرات زمین و آسمان مسبح‌اند که

خداوند منزه پاک بی‌عیب — که عالم را شهادت کرد از غیب
بهر وصفی که خواهی در شریعت — ورای آنش میدان در طریقت
توان اندر صفاتش ره بریدن — ولی در ذات او نتوان رسیدن
یکی گشته صفات او ندانند — که اندر ذات او چون ابلهانند
هزاران قرن اگرچه علم خوانند — سزاوار صفاتش هم ندانند

در نعت سید المرسلین

محمد آنک او را گفت لولاک — ز بهر تست این دوران افلاک
نه بد عالم که نور پاک بود او — مشرف گشته لولاک بود او
وجودش مایه بود و فلک بود — بصورت چون بشر معنی ملک بود
کسی کو را بشر دانست گفت — خطا کرد و خطا دید و خطا گفت
بشر را به نمایی نیست همراه — بشر هرگز نداند راه از چاه
بصورت گرچه او همچون بشر بود — بمعنی ملک را تاج سر بود
از آن معنیش امی گفت مولی — که آن خط را بحق او بود اولی
کتاب عالم و آدم فرو خواند — معانی جمع کرد و بس سخن راند
نظام گفت و باطن با نهان داشت — اگرچه سر دو زیر زبان داشت
شریعت را ز باطل کرد محکم — طریقت را در و بنهاد مدغم

۷

خطای نامه

شرح مشاهدات سیدعلی‌اکبر خطائی معاصر شاه اسماعیل صفوی در چین

به کوشش

ایرج افشار

اهداء به

صادق عدنان ارزی

(از ترکیه)

و

مینو بو هوندا

(از ژاپون)

فهرست مندرجات

مقدمه

یکی از گوشه‌های دریافتنی، از پهنهٔ تحقیقات ایرانی، که متأسفانه نسبت بدان بی توجه مانده‌ایم بررسی در تاریخ مبادلات مدنی و فرهنگی میان ایران و چین است.

اگر B. Laufer درشصت‌سال پیش کتاب بسیارعالی‌وخواندنی وتحقیقی‌خود را تحت عنوان Sino-Iranica (شیکاگو، ۱۹۱۹)[1] ننوشته بود وما را از دامنهٔ وسیع قسمتی ازپیوند مدنی (مخصوصاً درخصوص داده‌ها و گرفته‌های گیاهی) که‌در عصور گذشته‌میان این‌دوملت وجود داشت مطلع نمی کرد[2] نمی‌دانم امروزه درین زمینه چه منبع عالمانه‌ای داشتیم. مقالاتی که در زبان فارسی درین موضوع نوشته‌اند ارزش چندانی ندارد وچیزی نیست که در خور بحث و فحص باشد، مگرمقاله‌ای که مجتبی مینوی در یکی از مباحث خاص این زمینه نوشته است.[3]

درین بیست سال اخیر، مخصوصاً عده‌ای ازمحققان ژاپنی به‌تحقیق‌در روابط

۱ـ این‌کتاب بطور چاپ لوحی در سال ۱۹۶۷ در تایپه تجدید چاپ شده است.

۲ـ قسمتی از مطالب کتاب او از راه‌کتاب «هرمزدنامه» تألیف ابراهیم پورداود (تهران ۱۳) در دسترس فارسی زبانان قرارگرفته است.

۳ـ مراد مقالهٔ «ترجمهٔ علوم چینی به‌فارسی در قرن هشتم هجری» است (مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران، جلد ۳ ش ۱ ص۱ ۲۶ سال ۱۳۳۴ شمسی).

فرهنگی وسیاسی وتجاری که میان امپراطوری چین و صفحات آسیای مرکزی، یعنی‌سرزمینهای ماوراءالنهر وترکستان وجود داشته است ـ ودنبالهٔ آن به‌ایران هم می‌کشد ـ پرداخته‌اند و تعدادی مقالات بسیار خوب درین باب نوشته‌اند که خوشبختانه عده‌ای ازآنها به‌زبان انگلیسی است‌ومن به‌عنوان یادآوری‌مشخصات بعضی ازآنها را در انتهای مقدمه برای علاقه‌مندان خواهم آورد.[1]

میان دو سرزمین ایران و چین، از زمانهای قدیم روابط تجاری و مدنی وجود داشت. اشارات و اطلاعاتی که درکتب داستانی و حماسی[2] و شعری ما درخصوص چین آمده است کم نیست، از قبیل قصه‌هائی که در آنها ذکر شاهزادهٔ چین و خاقان چین ـ اگر چه درست نیست وخاقان لقب پادشاهان ترك بوده‌است و فغفور ازآن‌چین بوده‌ـیا نکته‌هائی که دربارهٔ نگارخانه‌های چین‌وصورتگران چین به‌وفور در اشعار فارسی[3] دیده می‌شود.

جز آنها، چندگونه اطلاع تاریخی واقعی‌هم در دست داریم که به‌اجمال به‌ذکر آنها پرداخته می‌شود.

دسته‌ای، اطلاعات مربوط به گیاهان طبی است که ازچین به‌دست می‌آمده است وایرانیان نیز بمانند اغلب ملل قدیم طالب آن بوده‌اند. این نوع ادویه

۱ـ اخیراً کتابی به‌نام «ایران به‌روایت چین باستان» تألیف عباس تشکری از انتشارات مؤسسهٔ روابط بین‌المللی وزارت امور خارجه (تهران، ۱۳۵۶) نشر شده است. درآن اطلاعاتی نسبهٔ مبسوط دربارهٔ روابط تجاری ایران و چین و مراودات درباری، بانضمام معرفی متون رسمی تاریخ چین درخصوص ایران مندرج است. همه مطالب مرتبط به دورهٔ اشکانی و ساسانی است. مؤلف‌کتاب را به‌زبان انگلیسی هم نشرکرده.

۲ـ بهترین تألیف درین باب کتابی است از J.C. Coyajee به‌زبان انگلیسی:

Cults and legends of ancient Iran and China (Bombay 1936)

ترجمهٔ فارسی آن به‌عنوان«آیینها وافسانه‌های ایران‌وچین باستان» توسط جلیل‌دوستخواه نشر شده است (تهران، ۱۳۵۳).

۳ـ به‌مقالهٔ «چین‌در شعر فارسی» از ایرج افشار مراجعه‌شود. مجلهٔ جهان نو، ۳ (۱۳۲۷) ۶۰۲-۶۰۳.

همراه امتعهٔ دیگر از راههای‌دریائی[1] یا برراه خشك به‌ایران آورده می‌شد. ذکر این ادویه در کتب طب ومفردات آن (اعم ازآنچه به‌فارسی است یا عربی) توسط ایرانیان شده است. فی‌المثل‌خواص«چای» را (که گیاهی چینی است و مطبوخش مرسوم آن سرزمین بوده است) نخستین‌بار در کتاب «صیدنه» تألیف ابوریحان بیرونی می‌یابیم. ازین قبیل است ریوند چینی و جز آن.

بی‌تناسب نیست گفته شود که طب چینی میان مسلمانان واز جمله ایرانیان ناشناخته نبوده است ودر کتب ومراجع قدیم اشاراتی ازآنها هست، مانند آنچه ابن‌ندیم از قول رازی نقل کرده است که دانشمندی چینی به‌خانهٔ او رفت و آمد می کرد. نیز می‌دانیم که رشیدالدین فضل‌الله طبیب، طبیب یا طبیبانی چینی را به ایران خواسته بود ویادگار سفر آنان کتاب «طب اهل خطا» (یا تنکسوقنامه) است که از زمرهٔ تألیفات رشیدالدین فضل‌الله است و او آن را به‌مدد همان‌طبیبان تألیف کرد. حتی عبارات چینی مربوط به‌معالجات را به‌خط فارسی در کتاب

۱ـ شاید محکم‌ترین و قدیمی‌ترین نوع رابطه، میان ایران و چین سفرهای دریائی است که ایرانیان برای تجارت و حمل امتعه از طریق دریای هند خود را به‌سواحل چین می‌رسانیده‌اند و حتی در شهرهای آن ساکن می‌شده‌اند. تا آنجاکه ابن بطوطه نوشته‌است که درمجلس مهمانی، مطربان شعر فارسی را به‌آواز می‌خوانده‌اند وآن شعری کـه نقل کرده بیتی از طیبات سعدی است (ص ۶۷۶ وحاشیه ص ۶۷۷ سفرنامهٔ ابن بطوطه‌ترجمهٔ محمدعلی موحد). این نکته بیشتر گویای آن است‌که جماعتی ایرانی در آنجا مقیم بوده‌اند.

لفظ «جنگ» (به‌ضم جیم) بمعنی سفینه (کشتی بادبانی) یادآور همین سفرهای دریائی است و ایرانیان آن‌کلمه را از زبان‌چینی فرا گرفته‌اند و بر نوعی از نسخهٔ خطی که مجموعهٔ شعرهای پراکنده و نوشته‌های منثور خواندنی و مطالب پراکندهٔ یادداشت کردنی بوده است اطلاق کرده‌اند (بمانند سفینه). هنوز هم «جنگ» در زبان چینی به‌همان نوع‌از زورق بادبانی اطلاق شودکه هزار سال پیش می‌شده است و در هنگ‌کنگ و بلاد دیگرمسافران را به‌تماشای آن می‌برند. درکارت پستالهای عکسی‌که از آن چاپ‌کرده‌اند نام آن را «جنگ» می‌نویسند.

گنجانیده است[1].

دیگر اطلاعاتی است جغرافیائی از سرزمین و مردم چین و آداب و رسوم آنها که هم در کتب مسالك و ممالك و عجائب‌المخلوقاتها، تألیف جغرافیانویسان مسلمان آمده است وهم آنکه بعضی تألیفهای مستقل‌تر درآن خصوص هست، مانند آن قسمت از کتاب طبایع‌الحیوان شرف‌الزمان مروزی که تألیفی از سال ۵۱۴ هجری است ومطالب نفیسی را درخصوص چین‌دربر دارد(منتخب آن‌توسط مینورسکی، لندن، ۱۹۴۲).

دسته‌ای از کتب که بیشتر جلب‌توجه می کند، سفرنامه‌هائی‌است که حاوی مشاهدات رهنوردان سواحل‌وسرزمین‌های‌چین است بمانند نوشتهٔ سلیمان‌سیرافی بازرگان که از راه دریا به‌صفحات چین رسید، ویا سفرنامهٔ ابن بطوطه که‌ازهمه معروفترست ودرآن‌نکته‌های‌خوبی‌راجع‌به‌چین آمده‌است. البته‌یادداشتهای‌ابودلف خزرجی‌هم که به‌همراه هیأتی‌ازجانب نصربن‌احمدسامانی‌برای خواستگاری‌دختر پادشاه چین به‌این کشور آمد وچند وقتی را در چین گذرانید و پس از بازگشت به‌بخارا مقالهٔ اول ازیادداشتهای سفرخود رانوشت‌ازهمین‌قبیل است. ازهمین‌زمره است کتاب «تحفهٔ سلیمانی» کـه سفرنامهٔ محمد ابراهیم‌بن محمد ربیع سفیر شاه سلیمان‌صفوی‌به‌دربارسیام است، و خوشبختانه‌حاوی مطالبی‌نیز دربارهٔ‌چین می‌باشد.

چینیها هم، متقابلا به‌ایران سفر می کرده‌اند وآثاری ازآنها دربارهٔ ایران بر جای مانده است نظیر یادداشتهای سفر هیون‌تسانگ زائر مشهور چینی کـه اخباری از عصر ساسانی برجای گذاشت. یا آنکه یکی از همراهان چنگیزخان مردی دیوانی ومنجم بود به‌نام Yehlü Chhu - Tshai و او کتابی به‌نام یادداشتهای سفر مغرب Hsi yu lu نوشت. دیگری Chhang Tê است کـه از جانب منکوقاآن به‌نزد هلاکوخان آمد وسفرنامه‌ای به‌نام یادداشتهای‌سفارت مغرب Hi Shih Chi

---

۱ـ نگاه‌کنید به‌مقالهٔ محققانهٔ مجتبی مینوی تحت عنوان «ترجمهٔ علوم چینی به‌فارسی درقرن هشتم هجری» (حاشیه شماره ۳)ونیز به‌مقدمهٔ «تنکسوق‌نامه‌یا طب اهل خطا» از مجتبی مینوی (تهران، ۱۳۵۰).

ازخود به‌جای گذاشت[1]. با مسافرت Fu An که در سال ۱۳۹۵ میلادی از طرف امپراطور چین Hung - wu به‌سمرقند آمد.[2] این اشارات نشانی است از آنکه در دوره‌های پیشین، چین و تمدن آن نزد ما ایرانیان ناشناخته نبود. همواره میان دو سرزمین روابط بازرگانی موجود بود و راه ابریشم یکی از وسایل این‌ارتباط بود. تا آنجا روابط داشتیم که تا پنجاه شصت سال پیش مخصوصاً تجار شیرازی‌و یزدی و بهبهانی در شهرهائی مثل شانگهای دارای تجارتخانه بودند.

دریانوردی میان سواحل خلیج فارس و بنادر چین همیشه رایج بود و در تمام کتابهای مربوط به‌این رشته اطلاعات زیاد مضبوط است.[3]

چنانکه گفته شد، راه دریا وسیلهٔ اهمی‌بود که امتعهٔ چینی‌به‌ایران می‌آمد. جز آن بعضی از مآثر دیگر تمدن چینی هم بمانند قطب‌نما و باروت و ظروف چینی[4] مخصوصاً ازعهد صفوی ببعد به‌ایران وارد شد.

1- Needham, Vol 3: p.523.

۲- سمرقند در زبان و خط چینی Sa - ma - êrh - han تلفظ می‌شود.

۳- مخصوصاً به‌کتابهای متعدد گابریل فرانG. Ferrand و م. رئنو M.Rainaud و هادی حسن و غیر آنها مراجعه شود. ازکتابهای گابریل فران نام آنچه مهم‌تر است آورده می‌شود:

Relation de voyages et texts géographiques Arabes, Persans et Turcs reatifs à '1' Extrême-Orient du VIII au XVIII siècIss. Paris 1813-14, 2 Vols.

Voyages du Marchand Arabe Sulayman en Inde et en Chine. Rédigé en 851, suivi de remarques par Abu Zayd Hasan (Vers 816). Traduit de l' Arabe avec introduction, glossaire et index. Paris. 1922.

از میان نوشته‌های م. رئنو نیز یکی راکه مرتبط‌ترست بر می‌شمرم:

Relation des voyages faits par les Arabes et les Persans dans l' Inde et à la Chine, dans le IX siècle de l' ère chrétienne. Paris 1845. 2 Vols.

۴- یکی ازمحققان ژاپونی به‌نام Matshushita مقاله‌ای محققانه دربارهٔ تأثیر هنر چینی سازی‌چین در چینی‌های اسلامی دارد.

وسعت دامنهٔ این نوع ارتباطات را باید در کتاب عظیم، تاریخ تمدن و علم در چین (هفت مجلد) تألیف نیدهام Needham دید. درین کتاب اشارات زیاد به مناسبات فکری و فرهنگی و علمی دو ملت شده است.[1]

گفتیم در کتب شعری ایران ازصورتگری چین مکرر یاد شده است. شدت این تأثیر را باید در بعضی از مجالس نقاشی کتب و نقوش دیواری جستجو کرد. اصطلاح «خطائی» که یکی از هفت‌اصل نقاشی ایرانی شمرده شده است ودر مآخذ قرن دهم مکرراً ذکر آن می‌آید اشاره به‌آن نوعی است که طبعاً متأثر ازنقاشی چینی بوده است. کاغذ خطائی نیز از منسوبات به‌چین است. لفظ «چینی» که اکنون بر نوعی از جنس‌ظروف گفته می‌شود ناشی ازآن است که این نوع‌ظرف

۱ـ از قبیل موارد ذیل:

شباهت ثنویت در افکار زردشتی وچینی (ص ۴۶۷ جلد دوم) وشباهت آن با نظریهٔ Yin-yang (ص ۲۷۷ جلد دوم).

ـ گذرکردن نخستین‌کاروان راه ابریشم‌که از چین بر راه ایران‌گذشت درسال ۱۰۶ پیش از میلاد (ص ۱۷۶ جلد اول).

ـ رسیدن هیأت اعزامی یزدگرد سوم درسال ۶۳۸ میلادی به‌دربار Thang Thai Tsung برای دریافت‌کمك (ص ۲۱۴ جلد اول).

ـ مناسبات میان شمنها و ایرانیها (ص ۱۳۲ ـ ۱۳۹ جلد دوم). نیدهام نوشته است‌که Shih - mên شکلی است ازتلفظ چینی Shakyamuni . لوفر Laufer معتقدست که شمن در فارسی به‌صورت «سمن» درآمده است.

ـ H. H. Dubs (به‌نقل نیدهام ازو) پیشنهاد کرده است که مقداری از اقدامات Chang Tao - Ling پیشوای نهضت مذهبی Tao ناشی ازتأثرات ازاصول‌زردشت بوده است، و Eberhard اگر چه بعضی انتقادات مبنائی برین عقیده داردگفته است که تأثیر افکار هند و ایرانی از ازمنهٔ قدیمتری درچین دیده می‌شود، بطور مثال از آنچه در فرقهٔ طبیعی‌گرایان Tsou Yen دیده می‌شود یاد کرده است (ص ۱۵۶ جلد دوم).

ـ شباهت احساس میان چینیها و druh ودائی و drug اوستائی. (ص ۵۷۱ جلد دوم).

ـ وضع تقویم جدید به نام Wan Nien Li برای قوبیلای قاآن در سال ۱۲۶۷ میلادی توسط جمال‌الدین Cha - Ma - Iu - Ting از منجمان ایرانی (ص ۴۹ جلد سوم).

←

را در آغاز ازچین می‌آورده‌اند و طبعاً بدین نام شناخته شده است.[1] احتمال‌قوی می‌رود لفظ «سینی» (نوعی ظرف بزرگ برای حمل ظروف کوچکتر) همان «چینی» باشد، به‌ملاحظهٔ آنکه «چینی» درتعریب به‌صورت«صینی» درمی‌آید. ولی ایرانیان در نوشتن آن، این مورد خاص را به‌سین بدل کرده‌اند.[2]

مناسبات ایران وچین در عصر مغول گسترش یافت. درین دوره رشیدالدین فضل‌الله همدانی برای نخستین‌بار تاریخ مفصلی از احوال مملکت وپادشاهان چین تدوین کرد، و آن جزئی است از کتاب جامع‌التواریخ. مسلم است که او این‌کار

→

ـ ایجاد رابطه میان سنتهای‌ریاضی اسلامی‌وچینی که‌ازسال۷۱۹میلادی‌آغازشد، یعنی وقتی‌که Ta - Mu - She ازچغانیان به‌چین آمد. اصطلاحات فارسی درنوشته‌های چینی بودائی‌از این‌قرن به‌دست‌آمده. فی‌المثل‌نام پلانت‌ها به‌سغدی‌درکتابHsiu Yao Ching مربوط به‌سال ۷۶۴ میلادی به‌دست آمده است (ص ۲۰۴ جلد سوم).

ـ De Saussure(به‌نقل نیدهام‌ازو) گفته است که اطلاعات چینیان‌دربارهٔ منازل‌قمر بیشتر مربوط به‌منجمان ایرانی است نه آشوری (ص ۲۵۷ جلد سوم).

ـ ارتباط‌ازطریق رصدهای مراغه وسمرقند (ص ۵۰ جلد سوم)، و نیز جلب منجمان چینی به‌ایران در عهد هلاکوخان توام گرفت. یکی از منجمان که به‌رصدخانهٔ مراغه آمد Fu Meng - chi نام‌داشت. نمونهٔ دیگرکتابت رسالهٔ جلد اول حرکات قمر تألیف عطا سمرقندی درسال ۱۳۶۲ میلادی‌برای یکی از شاهزادگان سلسلهٔ Yuan است (ص ۲۱۸ جلد اول). قسمتی ازکتاب اقلیدس به‌گمان Yen Tun - Chieh از طریق شرح خواجه نصیرالدین به‌چینی ترجمه شده است (ص ۱۰۵ جلد سوم).

ـ کلمهٔ Nao Sha که در چینی‌بر نوشادر اطلاق می‌شود قطعاً از سغدی یا فارسی آمده است (ص ۵۵۵ جلد سوم).

۱ـ در یك جنگ مورخ به‌سال ۱۰۸۵ نام ده‌گونه ظروف چینی رایج درآن زمان ازجمله خطائی، قاشقری، غوری ضبط شده است ومن‌آن‌را درمجلهٔ (یغما ۱۵: ۱۳۴۱، ص۵۵۹) نقل کرده‌ام.

درکتیبه‌ای از قرن هفتم‌که در حرم حضرت معصومهٔ قم ازسال ۶۰۲ هجری‌نصب است لفظ «الصینیة» ضمن عبارتی عربی بجای «کاشی» استعمال شده است (نگاه‌کنید به حسین مدرسی طباطبائی: تربت پاکان، جلد اول، قم ۱۳۳۵، ص ۴۹).

۲ـ در کارنامهٔ طباخی تألیف حاجی محمدعلی باورچی بغدادی تألیف عصر شاه اسمعیل صفوی مکرراً و مصرحاً از «چینی» در همین معنی نام رفته است. (چاپ ایرج افشار، تهران، ۱۳۵۷).

مهم را به‌مدد اطلاع دانشمندان چینی و بر اساس مآخذ چینی به‌انجام رسانید.[1]

چینیها در این دوره لغتنامه‌ای چینی ـ فارسی برای استفادهٔ مسافران و راهنمایان آنها تنظیم کرده‌اند که خوشبختانه نسخی چند از آن باقی مانده است.[2]

بر آستر بدرقهٔ یك نسخهٔ خطی چینی که‌متعلق به‌سال ۱۳۱۷ میلادی است یك رباعی و دو بیت شعر فارسی ضبط شده‌است. این سند به‌نام «نامبان بونجی» مشهور است و اول بار پ. پلیو P. Pelliot فرانسوی در ۱۹۱۳ مقاله‌ای دربارهٔ آن منتشر کرد.[3]

از دورهٔ تیموری هم‌اطلاعات خواندنی و خوبی راجع به‌چین در زبان‌فارسی هست و آن شرح مربوط به‌مسافرت هیأتی است که در سال ۸۲۵ هجری قمری‌از طرف شاهرخ تیموری به‌دربار چین رفتند. غیاث‌الدین نقاش تفصیل آن را ضبط کرده ودر کتاب«مطلع سعدین و مجمع بحرین»تألیف عبدالرزاق سمرقندی آمده است. این مسافرت نامه میان شرق شناسان اروپا شهرت تمام دارد و چندبار مورد بحث و فحص و ترجمه قرار گرفته است.[4]

۱ـ این‌کتاب توسط کارل یان K. Jahn چاپ شده است نگاه‌کنید به:
Die Chinageschichte der Rashid Ad - Din. Wien 1971. 75+577p.

۲ـ این لغتنامه را مینوبو هوندا M. Honda به‌چاپ رسانیده است. نگاه‌کنید به:
On the Hui-Hui - Kuan I-Yu (Chinese-Persian vocabulary). «Annual repport on cultural science. Hokkaydo University.» No.11 (1963): 150-222.

۳ـ نگاه‌کنید به‌ایرج‌افشار: قلم اندازهای‌سفرژاپون، مجلهٔ‌یغما سال۱۳۵۱و نیز بیاض‌سفر (تهران ۱۳۵۵) ص۱۱۱-۱۱۲؛ ت.کورویاناگی: اعتقاد فردوسی به‌سرنوشت‌درشاهنامه، مندرج در راهنمای‌کتاب، سال ۲۰(۱۳۵۶): ۵۷۱ - ۵۷۲. تفصیل مربوط به‌این ابیات در مقالهٔ محققانه تورو هاندا T. Haneda آمده است نگاه‌کنید به‌کتاب
Recueil des ouvres posthumes de Toru Haneda, Tokyo, 1958

۴ـ محمد شفیع لاهوری هم «مطلع سعدین و مجمع بحرین» را به چاپ رسانیده است (در دوجلد لاهور ۱۹۶۰ و ۱۹۶۸) و هم شرح مسافرت غیاث‌الدین را مستقلاً انتشار داده است. این‌سفرنامه به‌ترکی هم‌درسال ۱۱۴۰ قمری‌توسط اسمعیل‌عاصم افندی‌ترجمه شده و «عجائب‌اللطائف»نام‌گرفته است وبه‌چاپ هم رسیده است (استانبول، ۱۳۳۱ ق).

فهرست بعضی تحقیقات دیگر دربارهٔ روابط ایران و چین

Bailey, H. W.

- The culture of the Iranian Kingdome of Ancient Khotan in Chinese Turkastan. *The Memoirs of the Toyo Bunko*. 26 (1971): 17-29.

Coyajee, J. C.

- Cults and legends of ancient Iran and China. Bombay, 1936.
(ترجمهٔ فارسی از جلیل دوستخواه تحت عنوان آئینها و افسانه‌های ایران و چین باستان. تهران. ۱۳۵۳.)

Enoki, Kazuo

- Fu An's Mission to Central Asia. *The Memoris of the Toyo Bunko*. 35 (1977): 219-231.

Harada, Yoshito

- East and West. *The Memoris of the Toyo Bunko*. 28 (1970) and 29 (1971): 57-79.

Ishida, M.

- The Hu-chi, mainly Iranian girls, formed in China during the T' ang period *The Memoris of the Toyo Bunko*.
- Etudes sino-iranienne. *The Memoris of the Toyo Bunko*. 6(1932).

Laufer, B.

Sino - Iranica. Chinese contribution to the history of civilisation in ancient Iran. With special reference to the history of cultivited Plants and Products. Chicago, 1919. 630p.

Maejima, Shinji

- The Muslims in Ch'uān-Chou at the end of Yüan dynasty. *The Memoris of the Toyo Bunko*. 13 (1973): 27-71 and 32 (1974)

و اما خطای‌نامه

... پس‌ازنوشتهٔ غیاث‌الدین نقاش مهمترین مأخذ فارسی دربارهٔ چین کتاب «خطای‌نامه» نوشتهٔ سال ۹۲۲ قمری است که اینك صورت کامل آن برای نخستین‌بار به‌چاپ می‌رسد.

خطای‌نامه را شرقشناسان بیش از یکصد سال است که می‌شناسند و در باب اهمیت و فوائد آن مقاله‌های متعدد نوشته‌اند. اما در تحقیقات و کتب ما ایرانیان (تا آنجا که جستجو کرده‌ام) نه‌نامی از خطای‌نامه رفته است و نه اشاره‌ای از مطالعات اروپائیان دربارهٔ آن آمده است.[1]

نام کتاب «خطای‌نامه» است، همانطور که در یك بیت از اشعار مؤلف آمده (ص ۳۲). اگر چه برای رعایت وزن شعر «خطائی‌نامه» خواندن بهتر می‌نماید و در نسخهٔ خطی ترکی و رقم و تاریخ خاتمهٔ چاپ شده هم بدین صورت ضبط شده است، صورت مناسب وصحیحی نیست.

مؤلف شخصی است به‌نام سید علی‌اکبر که نسبت خود را «خطائی» آورده

۱ــ البته دکتر محمد امین ریاحی در دورهٔ اقامت ترکیه نسخه‌های این‌کتاب را دیده‌بوده است و وقتی‌که با او صحبت آن به‌میان آمد متن را می‌شناخت. همچنین دکتر حسن جوادی‌که یك‌روز ضمن صحبت ازآن یادمی‌کرد ومی‌گفت‌که قصد تصحیح آن‌را دارد. اما چون‌از من شنیدکه آن را زیر چاپ دارم طبعاً از نیت پسندیدهٔ خود انصراف حاصل کرد. ناچار من شرمندهٔ اویم.

ومصرحاً در انتهای نسخه‌های سلیمانیه وپاریس نامش سید علی‌اکبر خطائی آمده است. اسم او درخطبهٔ کتـاب مندرج نیست. در اشعارش هم تخلص او، یـا اشاره‌ای به‌او دیده نمی‌شود.

مؤلف به‌استناد ذکری که ازسلطان سلیم‌بن بایزید عثمانی (۹۱۸ ـ ۹۲۶) درخطبه آمده، کتاب‌را در زمان سلطنت آن پادشاه تألیف وبه‌نام او مصدر کرده و مدیحه‌ای هم درحق او درهمان خطبه آورده است.

بـه‌استناد خبری که راجع به‌صارم کرد در واقعهٔ جنگ میـان قوای شاه اسمعیل و او، درین کتاب هست(وفقط نسخهٔ قاهره آن‌را دارد) (ص ۱۶۷)مسافرت علی‌اکبر به‌چین چند سالی پیش از آغـاز سلطنت سلطان سلیم انجـام شده است.

واقعهٔ دفع شرارت صارم کرد طبق نوشتهٔ احسن‌التواریخ روملو مربوط به سال ۹۱۲ هجری است. عالم آرای عباسی آن را ذیل حوادث میان سالهـای ۹۰۹ و ۹۱۱ آورده است.[۱] بنابراین تاریخ مسافرت علی‌اکبر به‌چین ناچار بـه‌پیش از سال ۹۱۰ می‌رسد. محققان قبلی چون نسخهٔ قـاهره را در دست نداشته‌اند بـه‌این مطلب اشاره‌ای ندارند.

بهر تقدیر، تاریخ اتمـام تـألیف کتاب چنانکه در انتهـای متن آمده و در نسخه‌های سلیمانیه وپـاریس نقل شده است اواخر ربیع‌الاخر ۹۲۲ هجری است. هنوز اطلاعی خارج‌ازآنچه‌ازمتن کتاب بر می‌آید دربارهٔ مؤلف نداریم. نمی‌دانیم او ازکدام‌شهر بود وبه‌چه‌نیت وقصدی سفرخاك چین‌را پیش گرفت‌تا به‌مصیبت در افتادن به‌زندان گرفتار آمد.

۱ـ عبارت عالم آرای عباسی اینطورست: «ودر بهار سال دیگر (پیش از آن اخبـار سال ۹۰۹ را آورده) به‌جانب ییلاق همدان توجه نمود. زمستان را درخوی وسلماس قشلاق کردند و رفع صارم‌کرد که آغاز فتنه‌کرده بود و به‌ولایت اورمی آمده دست درازی بـه حواشی مملکت می‌کرد به‌سعی بیرام‌خان‌قرامانلو وخادم‌بیك مشهور به‌خلیفةالخلفاوقوع یافت. دو برادر و پسر واکثر سرداران به‌دست درآمده به‌عقوبت هرچه تمامتر به‌سیاست رسیدند و تمامی ایل‌واولوس او به‌تاراج حادثات رفت.» (ص ۳۱، چاپ امیرکبیر).
در احسن‌التواریخ روملو (چاپ لندن، ص ۹۰) ذیل حوادث ۹۱۲ نقل‌شده است. روضةالصفا هم‌که تقریباً به‌همین عبارتست ذیل سال ۹۱۲ به‌نقل واقعه پرداخته است.

محققانی که در اطراف احوال او تحقیق کرده‌اند اورا بازرگانی دانسته‌اند که به‌مرسوم و قواعد حکومت چین درآن عهد، به‌عنوان «ایلچی» سفر کرد و احترامات مخصوص این طبقه درحق او رعایت شد. همه گفته‌اند که او از راه ماوراءالنهر به‌چین وارد شد تا اینکه خود را به‌خانبالغ رسانید.[۱] دلیل این امر ذکر نام شهرهائی است که‌چون ازآنها گذشته بوده است‌نام آنها را بطور ردیف آورده است.[۲]

ازچند جای این تألیف که مؤلف از مدت سفر خود یاد می کند برمی‌آید که بطورکلی مدت سفر او وهمراهانش از صد روز در نگذشته است. آن موارد چنین است:

- «و زیاده ازسه‌ماه در درون‌خطای راه رفتیم. هرروز منزل ما درشهری بود معظم... وهرگز منزل، درصحرا واقع نشد. نه‌شب ونه‌روز درصحرا منزل نکردیم، الا همه پیوسته شهر بود.» (ص ۵۳)
- «و صد روز در درون خطای تا خانبالغ رفتیم هر روز با این تجمل آراسته (یام)... ودرهیچ منزلی عاجز نشدیم وهم در رفتن بدین ترتیب وهم درآمدن.» (ص ۵۸)
- «و در یك‌قسم از دوازده قسم ملك چین سه‌ماه راه رفتیم.» (ص۱۱۴)
- «صد روز در درون ملك خطای رفتیم متصل‌زراعت بود.» (ص۱۵۰)
- «و در سه ماهه راه رفتیم در سایهٔ درختان متصله» (ص ۱۵۰)

مؤلف، و دوازده نفر همراهانش، بنا به‌اشارهٔ خود او(ص ۱۱۴)درین مدت فقط به‌سیاحت یك قسم ازچین موفق شد و تا حدود سرحد قلماق نزدیك رفت(ص ۱۶۸).او بیست و شش روز ازاین مدت را با همراهان خود در زندان گذرانید.

علت زندانی شدن او بنا به نوشتهٔ خودش، آن بود که یکی از همراهان با مردی‌از اهل تبت در می‌آویزد، چندان که به کشته شدن آن مرد تبتی‌می‌انجامد (ص۱۰۵). ناچارجملگی آنها به‌زندان گرفتار می‌شوند. چون‌آوردن عین‌عبارات

۱- کاله P.E. Kahle در تحقیق خود به‌این نتیجه رسیده است که مؤلف در سال ۱۵۰۶ میلادی (یعنی ۹۱۱ و ۹۱۲ هجری) در عهد سلطنت Cheng - te درخانبالغ بوده است. (برای مشخصات‌تحقیق او به‌مآخذ مراجعه شود).

۲- به‌مقالهٔ‌جوتن ادا J. Oda مراجعه شود. مشخصات‌مقاله درفهرست مأخذ آمده‌است.

علی‌اکبر بیشتر گویای مطلب‌خواهد بود به‌نقل آن می‌پردازد:

«سرگذشت ما چنان بودکه دوازده‌کس بودیم که به‌خانبالغ رفته بودیم پیش خاقان چین. از قضا یکی از جهلای‌ما جنگ‌کرد با یکی ازگروه تبتیان و بسبب جنگ یك‌کس، جماعتی از آن‌گناه، بیگناه را بندکرده به‌سجن درآوردند ولی عنایت حق بودکه مردم‌مسافر را چوب زدن و اشکنجه‌کردن نبود وجریمه دادن نیز بر مسافر نبود. (ص ۱۰۰)

ـ «وما را در بندها و زنجیرها درآوردند تا پنج روز. بعده حکم‌ازسرای خاقان برآمدکه مایان را بند و زنجیر بردارند وخالی رها کنند. زیراکه ایشان این نوع عقوبتها ندیده‌اندگفته‌وطاقت آن را ندارند. درحالی‌ـمایان‌ـ راخالی در زندان رها کردند... و بیست و شش روز ـ دور از روی حاضران ـ در آن زندان ماندیم ودر آن مدت هرچند روز از زندان به‌در می‌آوردند وبه‌طرفی از اطراف شهر خانبالغ ازبرای تفتیش می‌بردند به‌دیوانخانه‌ای به‌سیاستی‌که خیال می‌کردیم که ما بی‌گناهان را جای‌کشتن آنجاست. الحمدلله دوگروه مایان را چوب زدن و اشکنجه‌کردن نبوده... درهر دیوانخانه‌ای‌که می‌بردند یك روز در تفتیش‌کردن می‌ماندیم و یك روز درآمدن بودیم و چون قریب به‌خلاص شدیم ـ بلاتشبیه به‌پیش مفتیان ایشان بردند... و آن اقرارنامه‌ها که در دیوانخانه‌های اطراف خانبالغ ازما نوشته بودند جملهٔ آن خطها را پیش‌مفتیان نهادند... و به‌خط خطائی نوشته بودندکه از این جمله به‌نام فلان‌کس جنگ کرده وبرکردهٔ خود اقرار نموده، و این جمله از همراهان او بودند، درگناه داخل‌اند. ازآن سبب که‌کس بد را همراه خود آورده‌اند این جمله را دربند و حبس آوردیم نوشته بودند... وچون آن پیران کهن‌کار دیدهٔ روزگارگذرانیده مکتوبات را بدیدند واحوال ما دریافتند شما راگناه نیست. اما همراه شما یك تبت را به‌چوب زده وآن تبت هلاك شده. چون همراه شما بد کسی بوده‌ازشما هر یك سه در زن جریمه می‌باید داده. اما آن‌کسی‌که به‌چوب زدن قتل نفس کرده صورت می‌دهیم قصاص اوکه بعد از سه سال اورا بکنند. اما او را نگاه دارند تا آن زمان وشما را بزودی بگذارند وآن صورت را چون مفتیان‌خطای نوشتند ودر سرای پادشاه فرستادند روز دیگر جواب به‌درآمدکه آن شخص‌که خونی است اورا نگاه داشتند ومایان را بگذاشتند.» (ص ۱۰۴ ـ ۱۰۵)

از اخبار دیگری که مؤلف مربوط به‌سفر خود وهمراهانش می‌دهدمعالجهٔ یکی از همسفران اوست که سالها به‌درد دل مبتلا بوده است ودر آنجا با شکافتن سینه و داغ کردن قسمتی از دل و شُش او، از آن درد و رنج خلاصی یافته است (ص ۱۳۵ ـ ۱۳۶).

مؤلف در راه رفتن به‌عثمانی، گذارش بر تبریز می‌افتد. او دو بار از آن‌شهر دراین کتاب یاد کرده است. یکبار آنجا که میان شهر تبریز و دو شهر چین مقایسه‌ای کرده‌است (ص ۱۱۴) وبار دیگر هنگام یاد کردن از واقعهٔ صارم کرد. (ص ۱۶۷).

مؤلف از مملکت عثمانی، فقط دو اطلاع به‌ما می‌دهد: یکی اینکه در روم گوشت قدید را خام می‌خوردند (ص ۱۷۱) واین نکته گویای آن است که‌دیدار روم برای او تازگی داشته‌وقطعاً از بلاد آن دیار نبوده است. دیگر اینکه‌هنگام تهیهٔ و تقدیم کتاب، شاه سلیم بر آهنگ سفری بوده است و مؤلف بدین علت به‌نگارش بعضی ازمطالب که می‌دانسته است اکتفا کرده، یعنی نخواسته و نتوانسته است که به‌تفصیل بیشتر بپردازد.

مؤلف از اشاره‌ای که به‌قزلباش کرده است و از آنان به‌عبارت نفرینی «خذلهم الله» (ص ۱۶۷) یاد می کند، قطعی است که از اهل سنت وجماعت بوده و روی آوردن او به‌دربار آل‌عثمان‌وتقدیم کتاب به‌شاه سلیم ازهمین‌باب بوده است‌و شاید بدان سبب که چون از سفر چین باز گشته وکلیهٔ مناطق ایران به‌علت وقوع محاربات در وضع نامطمئنی بوده پس ماندن درایران را مصلحت ندانسته وخود را به‌استانبول رسانیده است. او درین کتاب چندبار از سلطان روم به‌احترام یاد می کند (ص ۲۶ و ۲۷ و ۴۰، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۶۷) و از جدّ او هم به‌اشارتی ذکر کرده است(ص ۲۶).

از میان مؤلفان قدیم‌کاتب چلبی «خطای‌نامه» را دیده وبیست و چند صفحه از مطالب آن را در «جهان نما» نقل کرده است. (مأخوذ از مقالهٔ‌کاله ـ به‌ترجمهٔ شفاهی از صادق‌عدنان ارزی).

کتاب، در دو نسخهٔ سلیمانیه ونسخهٔ پاریس مرتب بر بیست باب است؛ ولی همان مطالب درنسخهٔ قاهره‌دربیست ویك باب آمده است. یعنی دوباب‌ازنسخه‌های سلیمانیه وپاریس درهم تلفیق شده است. یا اینکه‌کاتب نسخهٔ قاهره یکی از ابواب

را به‌دوپاره کرده است.

نسخهٔ قاهره بر نسخه‌های سلیمانیه اضافات وبا آنها اختلافاتی دارد وچون نخست آن را یافتم و رویهمرفته کاملترست آن را اساس طبع قرار دادم واختلاف نسخ را درپاورقی آوردم.

از طرز بیـان و سبك تحریر علی‌اکبر خطائی بر می‌آید کـه او از مردم ماوراءالنهر بوده است. نمونهٔ کلمات مستعمل درفارسی خطهٔ ماوراءالنهرست که در متون تألیفی همعصر «خطای‌نامه» مکرر دیده می‌شود؛ از آن جمله است: مایـان (ص ۴۷، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵)، پغنه بمعنـای پله (ص ۱۰۴)، گویـان (ص ۳۹، ۴۷، ۴۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴)، بـاشش (ص ۵۲، ۱۳۳)، باشیدن (ص ۴۹، ۵۷، ۱۰۲)، حولی(ص ۵۲، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۶۰، ۱۷۱)، پیشان (ص ۷۹، ۱۰۰)، پرگاله (ص ۱۴۴)، شیره (ص ۳۵، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۲، ۱۲۳)، بـرجه (۱۰۲)، ستان (ص ۱۰۲)، و اگردیـدن (ص ۴۷، ۱۱۳، ۱۳۷)، چیدن در معنـای انتخـاب کردن (ص ۷۷)، پایه‌تر (ص ۸۹)، کلان (ص ۹۰، ۱۶۳).

اشعاری کـه مؤلف جای به‌جای ازخود آورده سست و کم مـایه است. نه ارزش ادبی دارد نه تـاریخی. ظاهراً به‌تقلید و مرسوم نویسندگان قدیم کـه نثر خود را به‌چاشنی شعر گواراتر می کردند دیـگ هوس را پخته گردانده است.

جز این، مؤلف جای جای مقداری از اشعـار متقدمین نظیر اشعار عطار و عـراقی و سعدی و شیخ محمود شبستری را آورده و ابیـاتی از «کنز الحقـائق و رموزالدقائق» حسین خوارزمی‌و دریای ابرار نقل کرده است. واغلب آنها حاکی است از صبغهٔ مشرب و فکر عرفانی او.

اطلاعاتی که مؤلف درین کتاب از سرزمین چین در اوائل قرن دهم‌هجری به‌دست می‌دهد بسیار مغتنم است و بعضی از مطـالب آن منحصر بفرد و کمیـاب، بمانند آنچه از اوضاع واحوال زندانهای چین بر اساس مشاهدات شخصی خودو به‌تفصیل تمام مندرج ساخته است.

اطلاعات دیگر مؤلف مخصوصاً آنچه راجع به «حکیم مذهبی» چینیان و طریقهٔ شکمونی، تقسیمات لشکری و آداب درباری، رسوم شهری و فوائد مدنی از قبیل مقائیس چینی، مسائل مربوط به زراعت و پول کاغذی و بهای اجناس و نوع آنها، وضع خرابات و بازیگریها، فوائد جغرافیائی در خصوص اقوام مجاور چین نظیر قلماق و تبت، طرز معالجهٔ طبی و هنرنمائیهای چینیان در کاغذ بری و نقاشی و چاپ و ساختن داروی توپ (باروت) و توپ بازی به‌دست می‌دهد همه مورد استفادهٔ محققان تاریخ چین است و هریك به‌جای خویش نیکوست.

در نقل مطالب تاریخی کتاب فقط سه بار با آوردن سند به‌ذکر حوادث پرداخته شده است، بدین شرح:

ـ سال ۸۴۰: «و در تاریخ هشتصد و چهل گذشته بود که خانبالغ را بنا کردند.» (ص ۱۱۵).

ـ سال ۸۵۴: «و یکی از امرای قلماق به‌نام اسن‌تیشی... قلماقستان را گرفت ... و روی به‌خطای نهاد و با خان خطای به‌نام چین خواخان در تاریخ هشتصد و پنجاه و چهار بود که جنگ کرد.» (ص ۶۷).

ـ سال ۹۰۲: «وقریب تاریخ نهصد و دو بود که قحطی عظیم دریك قسم از دوازده قسم. ملك خطای واقع شد...» (ص ۱۰۸).

مؤلف یکبار هم اشاره‌ای به‌گذشتن چهار هزار سال از زمان شکمونی پیغمبر کرده است و این تاریخ در ترجمهٔ ترکی یعنی «قانوننامهٔ چین و خطای» به‌سال ۹۹۰ هجری بر گردانده شده است.[1]

اشارهٔ دیگر تاریخی که دراین کتاب می‌بینیم مربوط است به‌اعزام مولانا علی‌قوشچی از طرف الغ بیك به‌چین (ص ۲۸).

۱ـ به‌صفحهٔ ۲۸ متن ترکی که درانتهای چاپ حاضر آورده شده است مراجعه شود. طبیعی است که این تاریخ نامربوط است و نمی‌تواند ازگفتار مؤلفی باشدکه مصرحاً سنهٔ ۹۲۲ را سال تألیف کتاب خودگفته است.

نسخه‌های متن فارسی

۱) نسخهٔ دارالکتب‌والوثائق‌القومیة (قاهره) بخط نستعلیق که مؤلف‌فهرست دارالکتب آن را به‌استناد تاریخ مذکور در مواضع دیگر مجموعه‌ای که خطای‌نامه هم درآن‌آمده مورخ به‌سال۱۲۷۳دانسته‌است وازحیث‌مطلب بعضی‌مرجحات‌و اضافات نسبت به‌نسخ سلیمانیه وپاریس دارد. البته بعضی سقطهای جزئی هم در آن هست. درین نسخه مطالب (چه درفهرست ابواب وچه در متن) بر بیست و یك باب منقسم است. من این نسخه را درچاپ اساس قرار داده‌ام.

وصف این نسخه را نصرالله مبشرالطرازی درجلد اول «فهرس‌المخطوطات الفارسیة» (قاهره، ۱۹۶۶) چنین آورده است: «لم یعلم مؤلفها. کتاب یروی فیه‌ـ المؤلف عما رآه فی رحلته الی‌الصین و قدالفه السلطان سلیم خان بن بایزیدخان عثمانی... نسخة مخطوطة بقلم فارسی جمیل سنة ۱۲۷۳ هـ. الکتاب‌الخامس ضمن مجموعة من ورقة ۶۷ ـ ۱۲۸...» (۱۷ مجامیع فارسی طلعت).

۲) نسخهٔ سلیمانیه به‌شمارهٔ ۶۰۹ (استانبول) به‌خط نستعلیق‌درویش احمددر یکصد و ده ورق و درنسخه سال ۱۱۵۴ وقف شده است.

۳) نسخهٔ سلیمانیه به‌شمارهٔ ۶۱۰ (استانبول) به‌خط نسخ بدون نام‌کاتب در یکصد و بیست و نه ورق و در نسخه سال ۱۱۵۴ وقف شده است.

۴) نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس به‌نشانهٔ Supplment. Persan 1354 و معرفی‌شده تحت شمارهٔ ۵۲۱ درفهرست نسخ خطی‌فارسی آنجا تألیف ادگاربلوشه (جلد اول).

این نسخه در فوریهٔ ۱۹۰۰ میلادی در تملك شارل شفر Ch. Schefer مستشرق مشهور فرانسوی بوده است وبعد به کتابخانهٔ ملی پاریس تعلق یافته. شفر وصف آن را درمقدمه‌ای که بر ترجمهٔ فرانسوی سه فصل ازآن نوشته است بیان کرده. عبارات پایان‌این نسخه‌مطابق است‌عیناً با آنچه در نسخه‌های سلیمانیه

آمده است ودر انتهای آن دارد: «حرره‌الحقیر الفقیر حسن تبریزی».[1]

از ظاهر خط و زمان کتابت، من تصور می کنم که شاید این حسن تبریزی همان شیخ حسن تبریزی باشد که مدتی نزد ادوارد براون سمت معاونت در تدریس فارسی داشت وسالها مقیم کمبریج (انگلستان) بود و تا حدود سال ۱۹۱۵ زنده بوده است وظاهر آن است که نسخه را در زمان اقامت در استانبول از روی یکی از نسخه‌های موجود درآنجا و به‌خواهش شارل شفر نوشته بوده است. بلوشه در فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانهٔ ملی پاریس (جلد اول، ص ۳۱۹) اشاره کرده است که شفر این نسخه را ازروی نسخهٔ موجود در مجموعهٔ عاشر افندی‌نویسانیده است.[2]

عکسی ازاین نسخه در اختیار دوست عزیزم کوئیچی هاندا K. Haneda فاضل ژاپونی بود و در ایام تجدید دیدار ازو در توکیو دو شبی به‌من سپرد و من در مقابله ومطالعه ازآن استفاده بردم. لذا از لطفش درین‌مقام به‌تشکر می‌پردازم.

پیش ازین چنانکه اشاره شد، از «خطای‌نامه» سه باب به‌توسط شارل‌شفر با ترجمهٔ فرانسوی انتشار یافته است وآن سه باب عبارت است از: بابهای اول و هفتم و پانزدهم.

خطای‌نامهٔ فارسی توسط Lin Yih - Min (با اختصار) بعنوان رسالهٔ دکتری به‌ترکی ترجمه و به‌خط جدید ترکی‌درشهر تایپه به‌سال ۱۹۶۷ چاپ شده است. این ترجمه دارای مقدمه وبعضی حواشی و اضافات است که کمی بعدتر معرفی بیشتر ازآن گفته خواهد شد.

۱- بلوشه به‌اشتباه حسین تبریزی یادداشت‌کرده.

۲- زکی ولیدی طوغان نسخه‌ای به‌شمارهٔ ۳۱۸۸ متعلق‌به‌کتابخانهٔ ایاصوفیا معرفی‌کرده است‌که من ندیده‌ام (دائرة‌المعارف اسلام).

ترجمهٔ ترکی و نسخهٔ آن

متن خطای‌نامه با بعضی تلخیصها در عهد سلطان مراد توسط حسین‌افندی به‌ترکی ترجمه و به«قانون‌نامهٔ چین و خطا» موسوم شده است. نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ ملی پاریس به‌شمارهٔ Supplement Turc 113o موجودست. این نسخه به‌خط نستعلیق است و بدون نام‌کاتب (در۱۴۹ ورق) و چنین آغاز می‌شود:

آغاز سخن به‌کند مردم دانا   به نام خداوند تبارك و تعالی

پس ازچهار بیت شعر، این عبارت آمده است:

«سپاس‌عبودیت اساس اخلاص‌لباس اول‌حاکم‌عدل‌شناس حضر تنه که اقسطوا ان‌الله یحب‌المسقطین بیوروب جمهور معدلت سلوکی مکارم اخلاق ومراسم‌قوانین و اشفاق ایله تحلیه...»

مطالب و اشعار قسمت مقدمه (خطبه) شباهتی به‌متن فارسی ندارد ودر آن نام سلطان مراد بن سلیم‌خان بن سلیمان‌خان آمده است. ترجمه برای او و به‌نام او تهیه شده است. درمقدمه این بیت آمده است:

محمدخان با رای سنیه   که آمد فاتح قسطنطنیه

بالاخره در دنبال آن ده بیت شعر (مثنوی) در ذکر محامد همین پادشاه دارد تا اینکه مترجم به‌مطلب اصلی می‌رسد و می‌نویسد:

«اما بعد بو کتاب مستطاب عنبرین نقاب خطا و ختن و چین ملوکنك قانون‌نامه سیدر که زبان فارسیدن ترکی به‌ترجمه اولندی و اول دیارك پادشاه عالیجاه‌ستاره‌سپاهلری اصلاً قانونلرینه مخالف سر مو تغییرو تبدیله قادر اولیوب اگر بالفرض قصد ایلسه لرقانونلری اوزره سلطنتدن معزول اولوب سلاطین عدالت آیین لری اولادندن پادشاهلغه استحقاقی اولانلردن بریسنی تخت سلطنته کچوروب وزراء و امرا و رعایا و برایا امر و نهینه اطاعت ایدرلر و قانونلرنده قانون اولان اعلم خلایق اولمق کرکدر و اول معزول اولان پادشاهك اولاد و انسابلرندن شامتلرندن وعزل سببندن‌جایز درکه اول امرکه حاضر اولان‌صاحب

مشورت وزراء و امرایه انتقام قصد ایده لردیو اصلاً بریسنی تخته جلوس اندر میوب رجال و نسادن جمیع توابع و لواحقنی بر حصن حصینده جمع ایدوب و اوزرلرینه ثقاتدن موکللر قیوب حفظ ایدرلر و طشره‌دن برکمننه اول جماعت ایله جمع اولمغه قومیوب مستوفی اکل و شرب وکسوه لرینی علی‌جری‌العادة تعیین ایدرلر تنبیه معلوم اوله که ولایت ایران و توراننده درت مملکت وار درکه خلقی مسلمانلر...»

ازاین عبارت اخیرست که ترجمهٔ متن فارسی شروع می‌شود و مترجم عین عنوان فارسی ابواب وشعر فارسی مؤلف را در وصف کتاب خود می‌آورد و نام کتاب را که در شعر مذکور آمده «خطائی‌نامه» نقل کرده است، به‌مانند نسخ فارسی «خطای نامه».

درنسخهٔ ترجمه تصرفاتی از قبیل «شامکونی» بجای «شکمونی» و«بنکجو» بجای «سکجو» و «شنك» بجای «شنوك». متن ترکی بمانند نسخ فارسی استانبول دارای بیست باب است، نه‌بمانند نسخهٔ قاهره (که اساس طبع است) و در بیست و یك باب است.

مترجم اغلب متن اشعار فارسی را در ترجمه می‌آورد. ولی‌درمواری هم حذف کرده است. مانند: بیت پنجم از صفحهٔ ۴۳، وبیت‌سوم صفحهٔ ۴۹ وبیت‌چهارم ص ۵۰ وبیت‌های مندرج درص ۵۹، ۷۳. میان ضبط بعضی اشعار در متنهای ترکی و فارسی تفاوت هست مانند:

«مرد را می‌پرورد اندر کنار» (در فارسی ص ۳۸)و در ترکی «مرد را می‌پروراند در کنار» یا «برتو بادا ای عزیز نامور» (درهمان صفحه)که در ترکی «بر تو باید ای عزیز نامور»است و ازهمین قبیل اختلافات جزئی در اشعار دیگر هست: «یك به‌یك بگزیده بود از ملك چین» که در ترکی به‌صورت «یك به‌یك بگزیدهٔ آن شاه چین» یا« که نادانی است باشیدن به‌زندان» که در ترکی به صورت « که نادانی است درماندن به‌زندان» ویا «یك شتر بار» (ص ۱۲۰) به«رطل

عراقی» بر گردانده شده است (ورق ۱۰۷ الف).

یکی ازموارد اختلاف نقل مطلب مربوط به‌تاریخ و زمـان شکمونی است که در نسخ فـارسی آمده است «این زمان از تـاریخ او چهـار هزار سال گذشته است»، ولی در ترجمهٔ ترکی دارد: «انك ظهوری زمانی تاریخی سنهٔ ۹۹۰ تسعین و تسعمائه‌دن متجاوز در دورت بیك بیلدن زیاده اولوب» (ورق ۲۸ ب).

همچنین است ذیل حالات کین طای‌خان (ص ۷۱) که درنسخهٔ ترکی‌آمده است: «وانوك زماننده مسلمانلره‌کلی عزتلر و حرمتلر اولنوب. حالا سنهٔ تسعمائه ده اوغلی کین طای‌خان...» (ورق ۵۲ ب).

مورد استفادهٔ مترجم ترکی، نسخ کنونی موجود فـارسی دراستانبول نبوده است، ورنه اختلاف در اشعار نبایست وجود داشته بـاشد. از قرائن دیگر که دال است بر آنکه مترجم نسخهٔ دیگری غیر ازنسخ شناخته شده را برای ترجمه در دسترس داشته بعضی نکته‌های اضافی است از قبیل آنکـه درعنوان شعر عطار (ص ۴۶) آورده است «مهیج‌الاسرار شیخ عطـارست» (ورق ۲۵ ب) ونیز از آن صفحهٔ ۵۰ که درترکی آمده است «مهیج‌الاسرار حضرت شیخ عطار قدس سره» (ورق۳۰ الف) که درین مورد بلافاصله پس از اشعار عین سه خط مطلب فارسی بـا عنوان «نثر» در متن ترکی آورده شده است.

دریك مورد هم شعری الحاقی دارد وآن درباب دهم در بیان صحبت وطوی است (ص ۱۲۲ـ۱۲۳). در متن ترکی این شعر را دارد.

خوبی روی و خوبـی آواز — می‌برد هر یکی به تنهـائی
چون‌شودجمع‌هردودریکجا — کارصاحبدلان‌شود مشکل(؟)

نسخهٔ دیگری از خطای‌نامهٔ ترکی به‌شمارهٔ ۲۱۰۷ درمجموعـهٔ سلیمـانیه (استانبول) موجود است (طبق ارجاعی که جوتن‌ادا درمقالهٔ خود بدان‌داده است).

ترجمهٔ ترکی خطای‌نامه درسال ۱۲۷۰ قمری در استانبول‌چاپ شده استو چون نسخ این چاپ نایاب است ومی‌تواند مورد استفـادهٔ محققان متکلم به‌زبـان

ترکی باشد «طبع لوحی» آن را در انتهای این کتـاب مناسب دانست. از مرکز اسناد فرهنگی آسیا تشکری شود که پیشهادم را نسبت به‌چاپ آن پذیرفته‌اند.[۱]

تحقیقات دربارهٔ خطای‌نامه

تا حدودی که توانسته‌ام از مآخذ ومنابع دریابم، دربارهٔ خطای‌نامه تحقیقات زیر (به‌ترتیب تاریخی) نشر شده است:

۱۸۵۱- فلیشر در فوائد آن بحثی کرده است.

H . L. Fleischer. - Breichte der Kgl. Sächs . Gesellchaft derWissen-schaften. Bd. III. Leipzig: ss. 317-327.

۱۸۶۱- زنکر دربارهٔ فوائد آن از لحاظ شناخت امپراطوری چین‌مقاله نوشته است.

J. Fr. Zenker.-Das chinesische Reich nach dem türkischen Khatiname. *ZDMG*. 15 (1851): 785-805.

۱۸۸۳- شارل شفر سه فصل ازآن را به‌فرانسه ترجمه کرد و مقدمـه‌ای برآن نوشت.

Ch. Schefer.- Trois chapitres du Khitay Nameh, text Persan et traduction Française, *Mélanges Orientaux*. Paris, 1883. pp 29-84.

۱- در زبان ترکی سفرنامه دیگری هست‌که قسمتی ازآن مربوط به‌چین و اتفاقاً از اواخر قرن دهم هجری است.

این سفرنامه تحت عنوان «تواریخ پادشاهان ولایت هند وخطای وکشمیر وولایت عجم وکاشقر و قلماق وچین وسایر پادشاهان پیشین اولاد چنگیزخان وخاقـان و فغفور و پادشاهان هندوستان در زمان سلطان مرادبن سلطان سلیم‌خان من تـألیفات دفتردار سیفی چلبی‌المرحـوم فی سنة ۹۹۰ تاریخنده» با مقدمه‌ای به‌فرانسه و ترجمهٔ آن به فرانسه با مشخصات زیر نشر شده است:

L' ouvrage de Seyfi Celebi, Historien Ottoman du xvi Siècle. Edition Critique' traduction et commentaire par Zoseph Matuy Paris 1968. 232p.

۱۸۸۸- فلیشر مجدداً مقاله‌ای دربارهٔ آن نشر کرد.

H. L. Fleischer.- Über das türkische Chatai-nâme. *Keleinere Schriften*. Leipzig 1888. Band III: 214: 225.

۱۹۰۵- ادگار بلوشه در فهرست نسخ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس نسخهٔ آن کتابخانه را معرفی کرد.

E. Blochet.- Catalogue des manuscrits persans de la Bibliothèque Nationale. Vol.I.

۱۹۲۲- ف. تشنر در مقاله‌ای راجع به‌تألیفات جغرافیائی مسلمین از آن یاد کرده.

F. Taeschner.- Geographische Literature der osmanen *ZDMG*. 77 (1923):

۱۹۳۳- کاله درمقاله‌ای محققانه خطای‌نامه را به‌عنوان یك مأخذاسلامی دربارهٔ چین معرفی کرد.

P.E Kahle.- Eine islamische Quelle über China um 1500. Das Khietay Name des Ali Ekber. *Acta Orientalia*. 12 (1933): 91-110.

۱۹۳۴- ایضاً کاله.

P.E. Kahle: Islamische Quellen yum chinesischen Poryellan. *ZDMG*. 88 (1934): 1-46.

۱۹۴۰- ایضاً کاله.

P.E. Kahle.- China as described by Turkish Gedraphers from Iranian sources. *Proceeding of the Iran Society*. Vol. 2 London 1940.

این مقاله در Opera Minora (مجموعــه نوشته‌هــای کاله) در لیدن ۱۹۵۶ صفحات ۳۱۲-۳۲۴ تجدید طبع شده است.

۱۹۵۰- احمد زکی ولیدی طوغای ذکری از خطای‌نامه کرده است:

Z.V. Togan.- Tarihde usul. Istanbul. 1950. p. 269.

۱۹۵۶- ایضاً پ. کاله (تــرجمهٔ مقــالهٔ مذکور در فوق بــه‌ترکی تـوسط (A. Cevat Eren)

P. Kahle.- Türk Cografyacilarinin Tasvirne Göre Cin. *Islâm Tetkikleri Enstitusu Dergin*: Vol.II Part 1 (1956): 89-96.

۱۹۶۲- زکی ولیدی طوغان مقاله‌ای در تحریر ترکی در دائرةالمعارف اسلام (جلد اول) نشر کرد، ص ۳۱۸-۳۱۹.

Z.V. Togan, Ali Ekbar. *Islam Ansiklopedisi*. I (1962): 318-319.

۱۹۶۷- لین یه مین رسالهٔ دکتری خود را که تحت عنوان «مقایسه و انتقاد اثر علی‌اکبر به‌نام خطای‌نامه با مراجع‌ومنابع چینی» نوشته بود[1] نشر کرد (به‌زبان ترکی)ومشخصات آن چنین است:

Lin Yih-Min. Ali Ekber'in Hitayname-adli esersnin Cin kaynak-lari ile mukaycse ve tenkidi. Doktora Cabsmasi. Tai-pei, 1967.351p.

مطالب مندرج درین رساله بدین شرح است[2]:

قسم اول

(ترجمه، تنقید و مقایسه)

صفحات ۲۶-۱ مقدمه:

توصیف عمومی کتاب (خلاصهٔ کوتاه) - نتایجی که بعد از مقایسه ومقابلهٔ کتاب با مراجع چینی اخذ کرده.

صفحات ۳۴-۱۷ اختلافات نسخه‌ها:

مؤلف نسخهٔ رئیس‌الکتاب مصطفی، شمارهٔ ۶۱۰ را اساس گرفته و با شمارهٔ ۶۰۹ و عاشر افندی شمارهٔ ۲۴۹ مقابله کرده.

صفحات ۱۷۸-۳۵ ترجمهٔ ترکی کتاب با حواشی. درین حواشی متن کتاب با مراجع چینی مقایسه و نقد میشود.

قسم دوم

(قلموق و مغولان، ۱۶۳۴ - ۱۳۶۸)

صفحات ۱۹۰-۱۷۹ مقدمه:

معلومات عمومی راجع به‌مناسبات قلموق ومغولان با چین

۱- در دسامبر ۱۹۶۷ در دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه انقره به‌اخذ درجه نائل شده است.

۲- این مطالب را دوست دانشمند صادق عدنان ارزی تهیه فرموده است.

در دورهٔ حاکمیت خاندان مینگ (Ming).

صفحات ۲۱۳ـ۱۹۱ ۱) قلموق یا اُوْیراتان

ترجمهٔ ترکی‌از Ming - shih = وقایعنامهٔ چینی با حواشی.

صفحات ۳۰۰ـ۲۱۵ ۲) تاتاران

ترجمهٔ ترکی از همان مرجع چینی با حواشی.

صفحات ۳۲۵ـ۳۰۱ ۳) مغولان شرقی، ترجمهٔ ترکی از همان مرجع چینی با حواشی.

صفحات ۳۳۳ـ۳۲۷ کتابشناسی

صفحات ۳۵۱ـ۳۳۴ فهارس

***

ـ مؤلف از مقدمهٔ علی‌اکبر هیچ بحث نمیکند.

ـ ترجمهٔ ترکی ازصفحهٔ ۳۹ متن فارسی چاپی آغاز می‌شود.

ـ در قسم «آغـاز سخن» دریك سطر میگوید که خطای‌نامه درسال ۱۵۱۶ برای سلطان سلیم تألیف شده است. (ص ۵)

ـ درمقدمـه در یك سطر میگوید که علی‌اکبر در سال ۱۵۰۰ به‌چین رفته است. (ص ۲۰)

ـ راجع به کتاب و توصیف نسخه‌های خطی چیزی نمی‌گوید.

ـ درمقدمه بعد از تحلیل کتاب می‌گوید به‌احتمال قوی علی‌اکبر به‌چین سیاحت نکرده است (تناقض دارد).

ـ در کتـاب علی‌اکبر نـام شهر پـکینگ (Pekeing) بصورت خان‌بالغ و دای‌دو می‌آید.

اسم خان‌بالغ در زمان حاکمیت مغولان (خاندان Yüan) مستعمل بود. این صورت درآثاری که بعد ازآن دوره نوشته شده نیز هست.

اما دای‌ـدو (Day - du,Ta - tu) کـه بمعنی شهر بزرگ است مخصوص بود به‌دورهٔ حاکمیت مغولان و بعد از آن، بخصوص در زمـان علی‌اکبر از میان رفته بود.

علی‌اکبر بهر حال این نامها را ازیك سیاحتنامه یـا کتاب دیگر کـه در دورهٔ حاکمیت مغولان نوشته شده، گرفته است. (ص ۷)

ـ علی‌اکبر حادثاتی که در زمان خودش جریان یـافته به‌صورت صحیح و نزدیك به‌حقیقت نقل کرده است. (ص ۸ـ۷)

ـ علی‌اکبر مناسبات چینیان ومغولان را درحدود سال ۱۵۰۰ به‌وجه صحیح شرح می‌دهد. (ص ۱۱)

ـ ممکن است علی‌اکبر از یك کتاب یا سیاحتنامه که در دورهٔ حـاکمیت مغولان نوشته شده استفاده کرده باشد ـ یا یکی از دوستان چینی، کتابهای چینی را برای او ترجمه کرده بوده است. (ص ۱۹ و ۲۱)

ـ علی‌اکبر نمی‌گوید که از کدام راه (از سه راه که شرح میدهد) به‌چین رفته واز کدام راه عودت کرده.

ـ او می‌گوید کـه در داخل چین سیاحت کردم، امـا نـام شهرها را ذکر نمی‌کند. این مطالب شبهه می‌آورد که او به‌چین نرفته بوده است! (ص ۲۰).

ـ در خطای‌نامه معلوماتی مفصل وصحیح راجع به‌خاقاق چین دیده میشود. این معلومات باحتمال قوی از یك مرجع نقل شده است.

بسبب آنکه چینیان به‌کسانی مثل علی‌اکبر (تـاجر، در چین حبس شده) اجازه نمی‌دادند به‌دیدن سرایها بروند. (ص ۲۱)

ـ همه معلومات مربوط به‌قلموقان مطابق‌است با منابع چینی. ممکن است که این معلومات از یك کتاب دیگر نقل شده باشد. (ص ۲۱).

ـ به‌احتمال قوی علی‌اکبر به‌چین نرفته است.

مرجع اصلی او (کـه بهر حـال یك کتاب چینی نبود) حـالا معلوم نیست.

او کمی از غیاث‌الدین نقاش استفاده کرده است.[1]

علاوه برین از سیاحتنامهٔ چین علی قوشچی بحث میکند! (ص ۲۲).

۱۹۶۹- جوتـن اودا (J. Oda) تحت عنوان نکته‌ای در مطـالب تـاریخی خطای‌نامه نخستین معرفی را به‌زبان ژاپونی دربـارهٔ این تـألیف منتشر کرد بـا چند سطری خلاصه به‌زبان انگلیسی.

Juten Oda.- A note on the historical materials of Khitay-name by Ali Ekbar. *The Shirin* (*journal of History*). 52 (lg6g) No. 6: 90-lll.

***

طبق نوشتهٔ کاله (درترجمهٔ ترکی‌آن) محمد حمیدالله، خطای‌نامه را به‌زبان انگلیسی ترجمه کرده است وکاله آن ترجمه را برای استـاد چین شناس به‌نـام Chang Hsing-Lang می‌فرستد. اطلاعات مندرج درآن راجع به‌مسجد مسلمانان خانبالغ، توجه دانشمند چینی‌را جلب می‌کند. تـا بدانجا کـه آن دانشمند را به مذاکره‌با خادم مسجد بر می‌انگیزد ومعلوم می‌شود که خادم درزمان تحقیق آن دانشمند از احفاد همان خادم چهارصد و چند سال پیش است و خـادمی مسجد در خاندان آنها موروثی مانده است.

در حال حـاضر جوتن ادا Juten Oda دانشمند (ژاپونی) بـه‌ترجمه کردن خطای‌نامه به‌زبان ژاپونی مشغول‌است و امید است هرچه زودتر کتابش‌در دسترس قرار گیرد.

***

بحدی که توانائی داشتم درمقابله ومطابقه وتصحیح کوشیده‌ام تا مگر متنی شسته رفته در دسترس دوستداران باشد، ولی افسوس که در متن اشکالاتی چندباقی مانده است که اصلاح آنها از توانائی و دانائی من خارج بود.

۱- زکیدی ولیدی طوغـان هم در دائرة‌المعـارف اسلام گفته است علی‌اکبر از سلیمـان سیرافی وغیاث‌الدین نقاش استفاده‌کرده است.

درقسمت توضیحات بدانها اشاره کرده‌ام، کلمات و اصطلاحاتی که چینی است محتاج شرح وتفسیر ست و طبعاً از عهدهٔ کسانی بر می‌آید که چینی بدانند.

امیدست محققان دیگر به‌پیراستگی بیشتر آن بکوشند واشکالات را از آن دور کنند.

***

یادی ازمساعدتها

این کتاب را درسفر چند سال قبل که به‌قاهره رفته بودم شناختم وچون مطالب آن‌را بدیع‌یافتم ازین‌حیث که درزبان فارسی کتاب دربارهٔ چین کم‌وسندی عصری و مستقیم مربوط به‌مشاهدات مؤلف آن از بعضی از بلاد چین است طبع آن را مفید دانستم.

پس ازاینکه عکس نسخه دارالکتب قاهره را به‌دست آوردم به‌استنساخ آن پرداختم. درین ضمن به‌لطف پروفسور صادق عدنان ارزی و به‌مباشرت ابراهیم الگون به‌دو عکس از نسخه‌های سلیمانیه دست یافتم و نیز اطلاعات مربوط به‌آن دو نسخه را از محمد تقی دانش پژوه حاصل کردم. عدنان ارزی طبع ترکی و نیز منابع‌ومدارك دیگری را که برای‌کار دربارهٔ‌خطای‌نامه لازم بود بتدریج‌در اختیارم گذاشت و آنچه را به‌زبان ترکی است برایم ترجمه کرد.

با این مقدمات چون متن آماده چاپ شد به‌شوق ورزی ناصر پاکدامن و لطف چنگیز پهلوان کتاب به‌دست چاپ سپرده شدویکی ازمنابع چین‌شناسی، هم برای فارسی زبانها وهم محققان دیگر از صورت نسخه خطی به‌درآمد.

برای به‌اتمام رسانیدن‌کارهای آن اوراق چاپ شده را در سفر تازهٔ خود به ژاپون همراه آورده بودم که فهرست و مقدمه تهیه کنم. روزی که دوستم شیمیزو Shemisw کتابدار فاضل کتابخانهٔ شرقی Togo bunko و محقق مؤسسه مطالعات

آسیائی توکیو به‌دیدنم آمده بود ضمن صحبت با او که از کتب و منابع فارسی دربارهٔ چین نام می‌رفت ازین کتاب یاد کردم. فوراً گفت بله محققان ما این کتاب را خوب می‌شناسند ویکی از آنها به‌نام جوتن ادا Juten oda از بودائیان و مقیم کیوتوست که حالا به‌ترجمه کردن آن از روی روایت ترکی اشتغال دارد و من وقتی در استانبول بودم عکس نسخهٔ ترکی را برای او تهیه کردم.

آنچه شیمیزو گفت اطلاعی و مژده‌ای بود. براستی هاج و واج ماندم از وسیع بودن دامنهٔ تحقیقات در ژاپن. بلافاصله متوجه شدم که قاعدةً چنین متنی باید مورد توجه ژاپونیها قرار گیرد. زیرا اکنون آنها درچین شناسی پا به‌پای امریکا و شوروی پیش می‌روند وبه‌مانند مللی که سابقهٔ دویست ساله در مطالعات چین‌شناسی دارند (مانند فرانسه وانگلیس) برکلیه زوایای این رشته می‌نگرند. بجز آن درخطای‌نامه اطلاعات زیادی درخصوص اقوام مجاور چین مانند تبت و اویغور ومخصوصاً قلماق مندرج است که باز امروزه در تحقیقات تاریخی مورد نظر ژاپونیهاست وباید بگویم که ژاپونیها دربارهٔ تبت و مغول و اویغور متخصصان درجه اول و انتشارات و تألیفات زیاد دارند. بهر تقدیر خود را به‌کیوتو رسانیدم و به‌مدد دوست دیرین‌مینو بوهوندا M. Honda استاد ایرانشناسی ومتخصص تاریخ مغول با جوتن ادا ملاقات روی داد ونزدیك به‌دو ساعت درباب متن خطای‌نامه و دقائق و مخصوصاً مشکلات آن با هم صحبت کردیم. معلوم شد که در سال ۱۹۶، این آقای ادا مقاله‌ای به‌ژاپنی دربارهٔ خطای‌نامه درمجلهٔ «شیرین» یعنی مجلهٔ انجمن تاریخ ژاپون به‌چاپ‌رسانیده است که ذکر آن‌در کتاب ترکی محقق‌چینی هم نیامده است ومحققان ترکیه هم ازآن بی‌خبر بوده‌اند.

به‌لطف آقای ادا عکس یکی ازنسخه‌های ترکی خطانامه را که متعلق به کتابخانهٔ ملی پاریس است دیدم وآن را درکار خود مفید یافتم و به‌محبت مینو بو هوندا ازآن عکس تهیه کردم.

درین ضمن به‌توکیو بازگشتم وبا کوئیچی‌هاندا K. Haneda محقق‌جوان

وفاضل ژاپنی که سابقاً در رشتهٔ تاریخ دانشگاه تهران دانشجو بود تجدید دیدار شد و معلوم شد اوهم که علاقه‌مند به‌تحقیق در تاریخ روابط ایران و چین است؛ چند سالی است که این کتاب را می‌شناسد وعکس نسخه‌ای را که ازآن شارل‌شفر فرانسوی بوده است در اختیار دارد و قصد کرده است که ترجمهٔ ژاپونی آن را تهیه و منتشر کند او نیز بشرحی که پیش ازین هم گفته شد دو شبی نسخه را در اختیار من گذاشت و مورد استفاده‌ام واقع شد.

ازین دوستانی که یادشان بر قلم آمد برای محبتها ولطفهای بیکران‌تشکر می‌کنم ونیز از آقای فرامرز طالبی که درچاپ و نشر رنجها از من دیده است.

کیوتو، هیجدهم خرداد ماه ۱۳۵۷

ایرج افشار

توضیحات، استدراکات و اصطلاحات چاپی

ص ۲۵ س ۳ و ص ۲۷ س آخر ـ مراد از گلشن همان گلشن راز منظومهٔ عرفانی مشهور شیخ محمود شبستری است که نام کتاب مذکور را در صفحهٔ ۱۳۱ بطور کامل آورده است.

البته شیخ هم در یکی از ابیات مثنوی نام آن را گلشن آورده است:

دل از حضرت چو نام نامه درخواست جواب آمد بـه دل کان گلشن ماست

چو حضرت کرد نـام نـامه «گلشن» شود زان چشم دلها جمله روشن

ص ۲۷ س ۱ـ درنسخه‌های سلیمانیه وپاریس «سلیمانشاه» آمده است و قاعدة وظاهراً تصحیف **سلیمان شأن** است. شارل شفر بدون توجه بـه‌تصحیف چنین استنباط کرده است که مؤلف اگرچه کتاب را به‌نـام سلطان سلیم تألیف کرد ولی بعد یکبـار هم آن را بـه‌پسر سلطان سلیم که سلطان سلیمان نام داشت تقدیم داشت و در خطبه به‌یاد او پرداخت. درحالی که سلطان سلیمان به‌نام سلیمان شاه شهرت نداشت. اشتبـاه شفر به‌ترکی ولیدی طوفـان هم سرایت کرده است (دائرةالمعارف اسلامی به‌زبان ترکی).

ص ۲۸ س ۲۰ ـ مراد ازنسبت «شیری» در دنبال نسبت«قوشچی» معلوم نشد.

ص ۲۹ س۱۳ و ص ۳۷ س ۱۳ ـ «قلندر از دیده گوید»جزئی است ازمصراعی که صورت کامل آن را در کتـاب خلاصة البلدان از صفی‌الدین محمدحسینی قمی تـألیف سال ۱۰۷۹ دیده‌ام. آنجا ضبط شده است: «قلندر آنچه گوید دیده گویـد» (خلاصةالبلدان، به کوشش حسین مدرسی طباطبائی، قم، ۱۳۵، ص ۲۳۲).

ص ۳۱ س ۱۵ ـ طرف شرقی کشمیر و ختن، ممالك خطای است (صورت صحیح).

ص ۳۲ س ۱۵ ـ دربارهٔ نام کتاب که «خطای‌نـامه» است یـا «خطائی‌نامه» به‌مقدمه مراجعه شود.

ص ۳۹ س ۱۳ــ«گویان» درصفحات ۴۷، ۴۹و۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴ نیز استعمال‌شده است.

ص ۴۰ س ۶ ــ مراد از «حضرت خداوندگار» سلطان سلیم سلطان عثمانی است که مؤلف در عهد او می‌زیسته و در مقدمهٔ خود به‌ذکر او پرداخته است.

ص ۴۰ س ۱۵ ــ دو آتش بردارند (صورت صحیح).

ص ۴۱ س ۱ ــ خرد و بزرگ آن ملك داروی توپ بسازند (صورت صحیح).

ص ۴۷ س ۱۸ ــ «درمیان مردم ما» مکرر چاپ شده و زائدست.

ص ۴۸ س ۳ ــ «چین‌خوا» اسم پادشاه و علامت «و» در وسط آن نابجاست. نام او درصفحات ۶۷و ۷۱ نیز آمده است: «چین‌خواخان».

ص ۴۹ س ۱۹ ــ هر رهی را راهروی دیگر دروست (صورت صحیح).

ص ۵۱ س ۹ ــ وچون جای مناسب یافتند خط نویسند (صورت صحیح).

ص ۶۴ س ۱۰ ــ «سر» غلط و«سه»صحیح است؛ «روز حرب سه میر معظم» (صورت صحیح). همانطورکه در ص ۶۵ س ۸ نیز ضبط شده است.

ص ۷۱ س ۴ ــ گفت بادی می‌نیرزد نزد من‌یك دانه‌ای (صورت صحیح).

ص ۷۷ س ۱۳ و ۱۴ ــ محفلها غلط و «محفه» درست است.

ص ۸۰ س ۲ ــ خر دجال و عیسی خیر یکی نیست (صورت صحیح).

ص ۸۱ س ۷ ــ غرق آهن و پولاد [و] مسلح (ظاهراً صورت صحیح طبق ضبط ص ۸۴).

ص ۸۳ س ۳ ــ شاید «گز ، اندازه» درست باشد. گز انداز ترکیبی است‌که‌نظیرش هم دربن‌کتاب هست: تیرانداز (ص ۵۱).

ص ۸۴ س ۱۲ ــ این نه صد چندین سپاه و لشکرند (صورت صحیح).

ص ۸۵ س ۱۶ ــ شصت و نه [درای] نواخته باشند (صورت صحیح‌تری است).

ص ۹۳ س ۷ ــ ماهی دوبار به‌دیوان نیاید معاف است (صورت صحیح).

ص ۹۵ س ۱۳ ــ و در هر [یك] ازآن دیوانخانه یك دخترست (صورت صحیح).

ص ۹۶ س ۱۰ ــ گرمه دارو [و] هیزم (صورت صحیح).

ص ۹۶ س ۲۲ ــ و شب و روز را از برای (صورت صحیح).

ص ۱۰۰ س ۱۳ ــ

ص ۱۰۱ س ۲۲ ــ چو دریای یقین دانی‌که این است (صورت صحیح).

ص ۱۰۲ س ۱ ــ اگر درسخن میری بی‌خبردار به‌سجنیت‌کنند آنجا نگونسار.

ص ۱۰۹ س ۱۷ ــ دعوی برآن سر بکند (صورت صحیح).

ص ۱۱۷ س ۱۳ ــ مراد مؤلف ازاینجادراین‌مورد معلوم نیست. شاید قسطنطنیه باشد.

ص ۱۱۸ س ۱ ـ حقا [آنچه] که آن جماعت گفتند (صورت صحیح).
ص ۱۱۷ س ۱۳ ـ مراد مؤلف از «اینجا» در این مورد معلوم نیست. شاید قسطنطنیه باشد.
ص ۱۱۹ س ۹ ـ در نسخ فارسی جاوه درهمه موارد و در ترکی «چاوه» است.
ص ۱۲۳ س ۱ ـ در شب درختان روان [پرورده] (صحیح می‌نماید).
ص ۱۲۴ حاشیه ۷ ـ «ممالك» دربیت نه «مالك».
ص ۱۳۰ س ۱۰ ـ یك درهم نقره را هفتاد پول می‌دهند (صورت صحیح).
ص ۱۳۱ س ۲۰ ـ مصاریع ایــن بیت در گلشن‌راز چــاپ جواد نوربخش (تهران، ۱۳۵۷) وچاپ قربانعلی محمدزاده(باکو، ۱۹۷۲) بمانند نسخه‌های‌سلیمانیه مقدم ومؤخرست و مصرع «وبا هر ذره‌ای حق را تجلی است» در چاپهای مذکور «کــه در هر صورتی او را تجلی است» ضبط شده.
ص ۱۳۲ س ۱۰ ـ زاهدان ازکجا و ما ازکجا   ماو دردی‌کشان‌بی‌سرگو(صورت صحیح).
ص ۱۳۶ س ۸ ـ به‌حکمت چرهاماس کی خواهی شده.
ص ۱۴۳ س ۵ ـ در ترکی «صوباشی» آمده است.
ص ۱۴۳ س ۱۲ ـ همراه صاحب [اسب] پیش پادشاه بفرستند. (صورت صحیح).
ص ۱۴۴ س ۴ ـ در صفحهٔ ۱۱۴ س... آهن جامهای زرین آمده، ولی چون هم در آن صفحه ودر صفحهٔ ۱۴۴ آن اصطلاح در ردیف رکیب آمده است علی‌الظاهر آهن جامه (زره) درست می‌نماید نه آهن جام.
ص ۱۵۷ س ۴ ـ که را زهره بودکه نگیرد (صورت صحیح).
ص ۱۶۷ س ۱۵ ـ نصرالذین غلط و نصرالدین درست است.
ص ۱۶۷ حاشیه ۵ ـ اصطلاحی‌که برای این‌دسته از جلادهای عصر صفوی در روضة الصفویه آمده «چگیینی»است. نصرالله فلسفی درکتاب شاه عباس جلد اول و دوم اطلاعــات سودمندی دربارهٔ آنها ازکتب مختلف به‌دست داده است. (جلد اول صفحات و جلد دوم)
ص ۱۶۹ س ۱۲ ـ از دشمن زحمت بیشا بیش نباشد (درستتر می‌نماید.)
ص ۱۷۱ س ۱۴ ـ یا شهری معظم [باشد] ضبط به مرتبه‌ای است (صورت صحیح).
ص ۱۷۲ س ۳ ـ [و] حصاری یا شهری سازند (صورت صحیح).

اشکالات بازمانده

کرنده (ص ۵۵ س ۱۷)، بزرداری (ص ۵۸ س ۲)، یو شعبان (ص ۱۱۲ س ۱۹).

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

جملهٔ‌اشیاء از ذرات زمین‌و آسمان‌مسبّح‌حق‌اند، وان‌من‌شیٔ الایسبح‌بحمده، تبرکاً من کلام صاحب گلشن:

خداوند منزه پاک بی‌عیب — که عالم را شهادت کرد ازغیب
به‌هروصفی که خوانی درشریعت — ورای آنش می‌دان در طریقت
توان اندر صفاتش ره بریدن — ولی در ذات او نتوان رسیدن
یکی گفتا صفات او ندانند — که اندر ذات او چون ابلهانند
هزاران قرن اگرچه علم‌خوانند — سزاوار صفاتش هم ندانند
به ذاتش از صفاتش ره نیابند — بکلی سوی ذاتش چون شتابند[1]

نعت سید انبیا[2]

محمد آنکه او را گفت «لولاک» — ز بهر تست این دوران افلاک
نبد[3] عالم که نور پاک بد او — مشرف گشتهٔ «لولاک» بد[4] او
وجودش مایهٔ بود فلک بود — به‌صورت چون‌بشر، معنی‌ملک‌بود
کسی کورا بشر دانست یا گفت — خطا کرد وخطا دید و خطا گفت

۱- س: این بیت را ندارد ۲- س: درنعت سیدالمرسلین
۳- ق: نبود ۴- ق: بود

بشر را رهنمائی نیست همراه	بشر هرگز نداند راه از چاه
به‌صورت‌چون‌بشر،معنی‌ملك بود	به هر معنی ملك را تاج سر بود[۱]
ازان معنیش امی گفت مولی	که‌آن خط را به‌حق اوبود اولی
کتاب عالم و آدم فرو خواند	معانی جمع کرد وپس سخن‌راند
به‌ظاهر گفت باطن‌را نهان داشت	اگرچه هردو رازیرزبان داشت
شریعت را رباطی کرد محکم	طریقت را دروبنهادمدغم [۱ب]
حقیقت را میان هردو بنهاد	چوآتش در میان سنگ و پولاد

مناقب چهاریار[۲]

مصطفی ومرتضی هردویکی است	درابوبکروعمرخود کی شکی‌است
سر احمد بود عثمان در جهان	احمدش گفتا رفیق در جنان
مصطفی و مرتضی و یاوران[۳]	جمله را حق دان وبرخیزازمیان
گرعلی بود و دگر صدیق بود	جان هر یك غرقهٔ تحقیق بود
چون صحابه غرق توحید آمدند	نی چو تو پیرو به تقلید آمدند

درمدح مفخرالسلاطین سلطان سلیم‌خان زادالله تعالی عمره وسلطنته[۴]

مدح‌دیگران کجادرخور آید برشهریار اسلام‌پناهی‌را که جد پا کش‌ممدوح و مذکور سید انبیاء شده باشد که همنام من پادشاهی فتح اسلام‌قسطنطنیه بکند. گفت همین فخر[و]فضل بس‌مرسلطان روم را برهمه‌سلاطین روی زمین زاد الله تعالی عمره و سلطنته الی یوم‌الحشر و[۵] القرار،

۱ـ ق: چهار بیت اخیر را ندارد	۲ـ س: درمدح‌اصحاب‌رسول
۳ـ س: مصطفی او مرتضی اویاوران	۴ـ س: در مدح سلاطین روم
۵ـ ق: «الحشر و» ندارد

در مدح سلطان سلیمان‌شاه[1]

توی ای علم تو بر فوج فوائد سرور — توی ای حکم تودرموج‌شداید لنگر
نه‌دراقوال تویك ذره خطا یافته عقل — نه درافعال تو یك ذره زلل[2] دیده بصر
نیست ازهیبت‌توظلم [و] ستم‌تهمت نه — نیست با نعمت تو آز وامل حرمت بر
بر سر راه وجود تو فلك کـرده مقام — در کمین گاه حسود تواجل‌جسته‌مقر
نصرت دین‌توی‌ای رایت‌فضلت منصور — عصمت حق توی ای آیت‌عدلت‌مظهر
مملکت را نبود از تو قوی‌تر خسرو — مکرمت‌رانبودازتوسخی‌ترسرور[۲الف]
[ای جهانبان‌زتوشدچشم اهالی‌روشن — شه سلیمان ز تو شد قسم افاضل اوفر
ظل ایام خجل شکل‌زتیغ تو چو زر — گشت اسلام زعدل توقوی‌دل چوهنر
خفته‌ازهیبت توفتنه وشرخسته‌جگر — رفته از صولت تو ظلم‌وستم بی‌تن‌وسر
کیست جمشید بردولت تو یك بنده — کیست فغفور بر همت تو یك چاکر
نوع‌احسان همه‌برخاطر توجسته گذر — جمع‌شاهان‌همه‌درخدمت‌توبسته کمر
بذل‌وبخشش زتو یابد به‌سزاعقل‌وهنر — فضل‌ودانش‌زتویابد به‌عطازروگهر][3]

بعده[4] سبب جمع ساختن آن وقعه‌های[5] غریب این بود که هر کس به‌درگاه خسرو اسلام پناه‌غازی‌الحق‌والدین سلطان[6] **سلیم‌خان‌بن‌بایزیدخان** ازاطراف و جوانب عالم به‌تحفه‌های‌غریب می‌آیند ، **این فقیر** کم بضاعت نیز از ملك **چین** و **ماچین** و **خطا** و **ختن** بیان رسوم غریب وآیین عجیب تحفه‌آورد.

فرد

پیش شاهان تحفه‌ای باید نفیس — مرد بـی تحفه نباشد جز خسیس

صاحب‌گلشن درتمثیل جام جم گوید[7]:

۱ـ ق: بیت ۲ـ ق: ذلل ۳ـ ق: شش بیت اخیر را ندارد
۴ـ س: «بعده» ندارد ۵ـ س: واقعه‌های
۶ـ س: سلطان‌الحرمین اعنی‌سلطان ایران و توران
۷ـ س: این عبارت را ندارد

حکایت[1]

یکی جم نام وقتی پادشا بود | کـه جامی داشت کان گیتی نما بود
به صنعت کرده بودندش چنان راست | که پیدا می‌شدازوی هر چه می‌خواست
چو وقتی تیره، جام از زنگ بودی | شـه گیتـی از ان دلتنگ بودی
بفرمـودی کـه دانایـان آن فـن | بکـردنـدی به علمش بـاز روشن
چو روشن گشـتی آن جام دل افزای | نمودی هر چـه بـودی درهمه جای
حکیمـی گفت جـام آب بـود آن | منجـم گفت اسطـرلاب بـود آن
دگر یك گفت بود آیینـه‌ای راست | چنان‌روشن که‌می‌دیدآنچه‌می‌خواست
بقـدر علـم خود گفتنـد بسیار | ولـی آسـان نشد ایـن کار دشوار
بسـی گفتـند هـر نوعی از ینهـا | نبود آن جام جم جز نفس دانـا
چو نفس تیره روشن کـرد انسـان | نمـاید انـدرو آفـاق یکسـان
چو انسـان گشت انـدر نفس کامل | شود بـر کل موجودات شـامل
ز چرخ و انجـم و وز چـار ارکـان | نمـوداری بود بر نفس انسـان
حقیقت دان اگـر چـه آدم است او | چو عارف گشت خود جام‌جم‌است‌او
بـدار دوست گفتـی پیر خود پاس | نخستین‌نفس‌خودرا نیك‌بشناس[۲ب]
کـه انـدر وی ببینی هر دو عـالـم | ز راه صورت از معنی به‌یك دم
رهت علم است اگـر تـو نیك دانـی | چو ذوالقرنین گردی گـر بدانـی

بنی‌آدم گروهی[2] بس‌شریفند
شریفند و لطیفند و ظریفند

بعده،دیگر باعث‌آن‌بود که **الغ‌بیك**[3] سلطان‌مرحوم‌استاد **مولانا علی قوشجی شیری**[4] [را] به‌**خطای** فرستاد و کسان خودرا گفت هرچه ببینیدو بدانید بنویسید که تمام اوضاع آن ملك ازعجایبات است.

۱ـ ق: این‌کلمه را ندارد ۲ـ ق: گروه ۳ـ س: الوغ بیك
۴ـ ق: «شیری» ندارد (مراد معلوم نشد)

اگــر با کافــران چین و ماچین درافتی به که با این نفس پر کین[1]

نقل کفر کفر نیست. **قلندر** از دیده گوید. حقا که ازعجایبات است. این مرغ ضعیف ناطق است از برای بشاشت **سلیمان** زمان

رباعی[2]

ای کرده نهان رسالت خان[3] **خطا** درویزهٔ احسان و تمنــای عطــا
چون هست دلت به مهر کز عدل محیط زان صورت حیف را خطی خواند خطا

۱ـ این بیت درنسخهٔ «س» بعداز «عجائبات است» ودرعبارت بعدآمده است.
۲ـ ق: عنوان «رباغی» ندارد ۳ـ س: خوان

مقدمه[1]

در بیان آنکه در **ایران** و **توران** چهار پاره[2] مملکت مسلمانی است در میانهٔ دنیا، همه باقی کفارند در دور او. و آنچه ممالك مسلمانی است اول ملك **عربستان**، دوم ملك **روم**، سیم ملك **عجمستان**. این جمله درملك **ایران** است و یك پاره درملك **توران**، آن **ماوراءالنهر** ست. وهرچه ملك **عجم** است یعنی **عراق** و **خراسان** قوراغ است وا کثراو بی آب وعلف، وآنچه زمین **ماوراءالنهر** ست زمین فرح بخش[3] وپر آب و علف وهمه باغ و بستان، و کشت کار **ماوراءالنهر** به آب روان است وهمه ییلاغ تا سرحد **خطای**، و **خطای** خودتمام زراعت است[۳الف]متصل[4] تا کنار **دریای مشرق**.

فصل

در بیان تقسیم دنیا[5]

هرچه کوههاست وشهرها درمیان دنیاست کشیده راست تا کنار **دریای مشرق** و جانب شمالی دنیا کشیده همواره صحراست بی کوه و بی شهر الا **کوه قاف** کناری از دریا بر آورده، گوشهٔ او به صحرای **قلماق** متصل شده. می گویند **سد اسکندر**

۱- س: بعده ۲- ق: «پاره» ندارد ۳- س: فراخ باش (درستتر می‌نماید)
۴- ق: متصله ۵- س: درتقسیم دنیا

آنجاست وازآن راه پیش از زمان **اسکندر** اهل **قاف** می‌آمده‌اند از گروه مرغ ـ سران و زاغ سران و اشتر سران و سگ سران[1] و شهر زنان و امثال اینها. از آن راه که‌آمده‌اند شهرهائی که درآن راه است صورتهای ایشان‌را ساخته‌اند.

قاعدهٔ **خطای**است هر گروهی کـه ازهر راه بیایند صورت‌آن گـروه را در دیرهای‌آن‌راه بکشند، مثل آنکه صورت **رستم** درآن راه که رفته و تا آنجا که گرفته و وفات کرده صورت او را کشیده‌اند. درماسوای آنجا صورت اونیست.

وجانب جنوبی‌دنیا **هند** ست وهمه جزایراورا **عمان** احاطه کرده‌است، بل‌که تمام دنیا را احاطه کرده.

فصل[2]

در بیان فاصلهٔ ایران و توران

درنهایت مشرقی‌ملك **عجم** آبی‌است آن‌را **جیحون** خوانند.این‌روی‌غربی او را **ایران** خوانند و طرف شرقـی او **توران**، و آنچه ممالـك **توران** است آن روی **جیحون** است.

اول **بخارا** و **سمرقند**، وشرقی اینها **بدخشان** و **ترکستان** است وطرف‌شرقی **بدخشان** **کشمیر** وطرف شرقی **ترکستان**[3] **ختن** و طرف شرقی **کشمیر** و **ختن** وممالك **خطا** ی است تا کنار **دریای مشرق** و از آن [۳ب] روی دریا خبر نیست، وآن دریا نیم‌روزه راه درکنار**خان بالغ**، و**خان بالغ** پایتخت **خطا** ست.

بیت[4]

بس که شنیدی صفت روم و چین — خـیز و بیـا ملك **سنائی**[5] ببین

تا همه دل بینی بی‌حرص و بخل — تا همه جان بینی بی کبر و کین

۱ـ س: استرسران وسگساران ۲ـ س: عنوان «فصل» ندارد
۳ـ ق: ختن ترکستان ۴ـ س: حکیم راست ۵ـ ق، س: ثنائی

پای نــه و چرخ بــه زیر قــدم — دست نــه و ملك بــه زیر نگین
زر نــه و کان ملکی زیــر دست — جو نه و اسب فلکی زیر زین

تقدس و تعالــی آفریدگاری را که طرف مشرق را به‌ملك چین بیاراست و چندین هزار لعبتان چینی را دراطراف وجوانب هرشهری و ازگوشه‌وکنار [هر نگار]خانهٔ چینی به‌جلوه‌آورده

[فرد]

آن کــه خود را می‌نماید از رخ خوبان چوماه
می‌کنــد از دیــدهٔ عشــاق بــر خوبــان نگاه

سبحان‌الله! آن علیمی که علم‌مملکت داری به‌سر[1] قلم به‌ایشان داده، اززمان آدم تا این زمان کسی خرابی درونکرده.

ونیز خطاییان می‌گویند که طوفان نوح به‌مانرسیده‌وطاعون‌در آن‌ملك‌نباشدو قحطی‌وقیمتی راعلاج کنند، وبقای ایشان از فترات[2] به‌سبب نگاهداشت قانون است تا به‌حدی که خاقان چین نتواندیك‌سرموی ازقانون تجاوز کردن بیان کرده شود.

لجامعه[3]

خطای نامه را آغـاز کــردم — در گنــج معــانــی باز کردم
سخن‌گویــم ز خوبان خطائی — نباشد کارشان جز دلربائــی
همه سیمین بــران نیك فــرجـام — همه بــی مو محلق نازك انــدام
همه‌چشمان‌نرگس‌روی‌چون‌گل — همه‌باریك‌میان‌وموی‌سنبل[۴الف]
همه خورشید رویان پری‌زاد — نبــاشــد مثلشــان در آدمیــزاد
همــه شیرین لبــان بــا ملاحت — همه طوطی مقــال اندر فصــاحت

۱- ق: بر ۲- س: فطرات ۳- س: لمؤلفه

[فهرست ابواب]

باب اول در بیان راههای **خطای**، و دورملك **خطای** خندق و دیوار بودن، ومیلهای متصله و دیده‌بانان متعدد، و یك ماهه راه خبردشمن در یك روز یافتن، و عجائب آنکه از کدام گروه بودن ازیك‌ماهه راه دریك روز بدانند، و درخورد آن دشمن یراق[1] بکنند گفته آید.

باب دوم دربیان دینهای مختلف ایشـان و دین محمدی علیه‌السلام از همه دینها بهتر بودن درپیش‌ایشان‌هم‌اگرچه برین‌دین نیستند اما خواهان‌دین‌محمداند، زیرا که سید انبیاء را به‌اصطلاح **خطاییان** بهترین آدمیان گویند[2] وخودرا در دین **شکمونی** می‌دارندو **شکمونی** به‌نام‌پیغمبر بوده‌می گویند،وخارق عادات که‌ازومنقول است گفته شود.

بـاب سیم دربیان‌شهرها وحصارها که‌ساخته‌اند ومی‌سازند[3]،وترتیب‌محله‌و بازارها وپاس‌خانه‌ها وپاسبانان و دیوانخانه‌های پادشاهی گفته شود.

فصل[4]ـدربیان یام‌خانه‌ها که‌ازبرای‌اسبان‌جداوازبرای ارابه‌جدا ساخته‌اندو می‌سازند، و ازبرای آینده ورونده منفعتها که درو مهیا کرده‌اند گفته شود.

۱ـ س: یراغ ۲ـ س: از «زیرا» تا اینجا را ندارد ۳ـ س: می‌سپارند
۴ـ س: پادشاهی او ودربیان

باب‌چهارم در بیان لشکرها که در آن شهرها می‌باشند، و ورزش کردن آن لشکرها که درسپاهیگری وتیمار اسبان، و بر دوام در ملازمت امرای خود حاضر بودن و به‌مراتب‌تابع بودن، ومتصل[۴ب]آن‌عسکرهارا به‌کار داشتن وقواعد وقانون ایشان درحرب گفته شود.

باب پنجم‌دربیان‌خزینه‌ها که‌درآن‌شهرها نهاده‌اند اززرونقره وگرمه‌دارو و عناب وفندق و[گردکان] تابه‌حدکاه‌وهیزم [و] در دخل وخرج‌اووهرچیزی که از پادشاهی‌است، احسن‌اقمشه بودن ازاطلسهای‌ملون وکرباس‌ونقده[۱] وغیره، وهرشش سال دورهٔ آن خزینه‌ها تمام شدن [و کیفیت آن.]

باب ششم دربیان تخت‌وسلطنت ونشان ومهر [وخط]های اووسرای ودیوان او و دیوانخانه‌های میران بیرون سرای و دیوانخانه‌های پادشاهی[۲] درون سرای و خادمان[۳] و دخترخانه‌ها که با کمرهای‌یشم[۴] اختصارخط می کنند در دیوانخانه‌های درون سرای.

فصل[۵] ـ وچندهزاربودن‌دختران‌وخادمان درسرای، وضبط کردن‌آن‌دختران ملك **خطای** را از درون سرای و ضبط کـردن خـادمان ملك **خطای** را ازبیـرون سرای، وچندهزار بودن لشکرها که درها را نگاه می‌دارند وچندهزار پاسبان در دورسرای او، وچند تو بودن سرای او و درهای عجیب و دربندهای غریب و کوس عدل و[کیفیت آن].

باب هفتم دربیان زندان اوازبرای زنان جدا وازبرای مردان جدا،ومهمات زندان‌برهمه امورملکی پیش‌ایشان مقدم‌است. زیرا که‌کار خون‌همه‌جا عظیم‌استو پیش ایشان عظیم‌تر.

فصلـ دربیان‌میرانی که درزندان‌مهمات می‌پرسند ودیوانخانه‌ها وباغچه‌ها [۵ب] وبستانها که درزندان‌است. شهری است‌نامش زندان،وچون‌ملك ایشان‌دوازده قسم‌است زندان‌نیزدوازده فرقه‌است، وجایهای محبوسان[۶] و درصندوقها آدم‌را حبس

۱ـ ق: نقد ۲ـ س: امرای ۳ـ س:که ۴ـ س: دختر خانه‌ها اند
۵ـ س: ندارد ۶ـ س: از «شهری است» تا اینجا ندارد

کردن و به‌انواع اهل‌جرمش گفته شود.

فصل[۱] ـ دربیان مهندسان قانون ایشان و بر انواع قتل وقصاص صورت دادن ایشان .

فصلـ دربیان تفتیش خاقان **چین** به نفس خودسالی یکبار مرخونیان را تا سه‌سال، زیرا که امروز کشتنی‌را بعد از سه‌سال بکشند وچندین‌هزارآدم‌را درتمام **خطای** دریك روز قتل کنند وآن‌روز منتشر شده است بـه‌حساب‌تقویم[۲]،وسرهـای مقتولان‌را هریك درصندوقچهٔ جداگانه کردن‌وسالی‌یك‌بار گروه گروه دفع کردن زندانیان سه‌ساله گفته شود.[۳]

باب هشتم دربیان سالی یك‌بار عید کردن **چینیان** درتحویل چلهٔ دی[۴]وسالی یك‌بار درآن‌روز دعوت و توی دادن خاقان برامرا و لشکرخاصه را وایلچیان را کـه ازاطراف وجوانب عالم‌آمده‌اند، و درآن توی خاقان برتخت اژدرها پیکر ننشیندوبرنیم‌تختی نشیند وبه‌آوازها وسازهای غریب عیش‌ونوش کردن وخلق را درنظر خود برسرشیرها نشاندن[۵] [گفته شود.]

باب نهم دربیان‌دوازده قسم بودن ملك **خطای**، ونام هرقسم چیست [و نام شهرهای‌آن‌قسم‌چیست وازهرقسم]چه‌متاع حاصل‌شودمثل مشك‌وریوند وفغفوری‌و مروارید ویاقوت و زر ونقره وغیره [و کیفیت آن.]

باب دهم [۵ب] دربیان توی و تعظیم عیش ونوش در میان درختان که سرو برایشان‌هم‌آغوش‌شده،باغچه‌های‌روان‌الوان‌به‌الوان،عرقهاومیها که‌از برنج‌سازند،و درخت فروشهای‌ایشان موزون شاخچه‌بندی کرده، ونعمتها و گلهائی که مخصوص آن ممالك است، ومثل امنیت او درماسوای او نیست گفته شود.[۶]

باب یازدهم دربیان [خراباتزنان‌و]خراباتیان واستسقا مخصوص‌خراباتیان بودن[و]تعلق‌دار پادشاه‌و کس پادشاهی‌وزرپادشاهی‌به‌خرابات نارفتن، و کسانی که

۱ـ س: ندارد ۲ـ س: از «تاسرسال» تا اینجا را ندارد
۳ـ س: «گفته شود» ندارد ۴ـ س: زمستان
۵ـ س: از «ودرآن توی» تا اینجا را ندارد ۶ـ س: بیان‌کرده شود.

زر به آنجا تلف می کنند وعاقبت ایشان گفته آید، وبازیگریهای ایشان، در دوازده مقام رقص کردن وسازهای عجیب نواختن وبه آوازهای غریب خواندن[1]،ومعلم خانه‌های سازنده‌ها وخواننده‌ها[2] و رسن‌بازی خوبان [او گفته آید.]

فصل[3]ـ دربیان خوبان [ایشان] عفیفه وستیره بودن وهمه سیاه‌چشم ونرگس چشم، سرخ وسفید بودن و لطافت اندام خوبان ایشان. دیوانه و مصروع نابودن در آن‌ملك، و اثر جن به‌طریق تسخیر بودن [و کیفیت آن.]

باب دوازدهم دربیان هنرهای عجیب وعلاجهای غریب وتوپ‌بازی وصورت بازیها برعکس ممالك دیگر.

فصل[4]ـ در بیان آنکه علم نجوم پیش ایشان بغایت معتبرست و کاملان آن منجمان [سالها] درحبس[5] بودن و [سالی یکبار] محل تقویم خزینه را بر تقویم کردن وتغییروقت وساعات نگاه داشتن،وازبرای نصیحت‌عام وعبرتها ومتاعها علامت نهادن، وشعرو معما [و] چیستان گفته شود.[6]

باب[۶الف] **سیزدهم** دربیان‌مقنن **خطای** وسبب آن چنان ضبط کردن **خطای** چه‌بود،وچند سال‌زنی پادشاه بودن و هنوز اثر سرا و بنای او وصورت او بودن [و کیفیت آن.]

باب چهاردهم دربیان خطاط[7]خانه‌ها ومدرسه‌هاـنقل کفر کفر نیستـومعلم خانه‌ها ، و شب و روز پیش همهٔ ایشان مقسوم بودن بتخصیص ازبرای پادشاه که ساعتی ازآن‌قسمت نتواند تجاوز کردن،اگرچه‌درخواب بود بیدار کنند[8]،واگرنه پادشاه چون خادمان خود گناهکار بود، زیرا که‌ازقانون تجاوز کردن رسم نیست، گفته شود.

باب پانزدهم در بیان مردمانی که از اطراف مغرب بیایند یعنی از ممالك

۱ـ س: از«وکسانی» تا اینجا را ندارد ۲ـ اصل: خانندها
۳ـ س: ندارد ۴ـ س: ندارد
۵ـ ق: حفظ ۶: س: بیان‌کرده شود ۷ـ س: خطات
۸ـ س: ازینجا تا آخر عبارت را ندارد

اسلام از راه خشکی درآیند، و سند درآمدن ایشان وپیشکش ایشان از اقمشه و جواهر واسبان‌وشیرویوز وسیاه گوش، وتعظیم کردن **خطائیان** مر اینهارا درجایش گفته شود.

باب شانزدهم در بیان **قلماق** به نوبت هرسال بیست هزار کس درآمدن و پیشکش آوردن و بخشش گرفتن و متاعی که ازایشان حاصل شود، و نام شهرهای ایشان وتنکار[۱] روی زمین ایشان بودن و در و مروارید روییدن[۲].

فصل ـ در بیان **تبت** و سگان **تبت** و اصل [**تبت**] ازان سگ بودن و پیشکش ایشان ومعاش ایشان ازپادشاه **خطا** ی بودن، بیان شود.[۳]

فصل ـ در بیان مردمانی که ازشرق **هند** می‌آیند وپیشکش ایشان و قماش خریدن ایشان [۶ب] مذکورشود.[۴]

باب هفدهم دربیان زراعت‌وقحطی وقیمتی وآتش شهررا سوختن[و]علاج[۵] کردن ایشان وعجائب آسیاب وهیزم ایشان.

باب هژدهم[۶] **قلندر** ازدیده گوید ـ نقل کفر کفر نیست ـ دربیان کعبهٔ ایشان‌و پرواز کردن حاجیان ایشان و دم داری و از راه ذکر دم زدن اهل‌ریاضت ایشان‌و پاپاسان از مرد و زن به چه طریق بودن و بت پرستی کار جهلا بودن پیش اهل دانش ایشان، و کفار مشرق را میل تمام به **اسلام** بودن چه ازشهری و صحرائی گفته شود.[۷]

باب نوزدهم[۸] در بیان زر ونقره وپول[۹]، وکاغذ به جای پول[۹] خرج کردن و صراف بودن زن‌ومرد، وهمه‌شهری وشهرنشین و بیت‌المال واقچه ساختن، رسم‌نی‌و آتش‌بازی عام است.

باب بیستم[۱۰] در بیان قانون وقواعد نگاه داشتن و یك سخن‌را دوبار گفتن و

۱ـ س: تنه‌کار   ۲ـ س: روی دن   ۳ـ س: «بیان شود» ندارد
۴ـ س: «مذکور شود» ندارد   ۵ـ س: دوا   ۶ـ س: ندارد
۷ـ س: «گفته شود» ندارد   ۸ـ س: باب هژدهم   ۹ـ س: پل
۱۰ـ س: نوزدهم

یك‌کاررا دوبار فرمودن نیست. اگردوبار گفته‌شود ویا فرموده شود انتقام کنند.[۱] از ترس [فوت] قانون رحم بریکدیگر نکنند تا به حدی که‌پدر برپسروپسر برپدرو مادر روی نبینند.

باب بیست ویکم[۲] در بیان نگارخانهٔ چینی وتکلف درپوشش و بسیار بودن جامه‌ها،وکاغذبریهای عجائب وغرائب،ودربرداشت‌موتی رسوم[و]آیین ایشان بیان کرده شود[۳].

بیت[۴]

این‌جهان‌راچون‌زنی‌دان‌خوبرو[۱۷الف] — خویشتن آرایـد انـدر چشم شو
مرد را می‌پـرورد انـدر کنار — مـکر و شیوه می‌نمایـد بی‌شمار
چون بیابد خفته شو را، ناگهان — زود گرداند هلاکش در زمان
بـر تـو بـادا ای عزیز نامـور — کـز چنین مکاره باشی با حذر

۱ــ س: از «اگردوبار» تا اینجا را ندارد

۲ــ س: بیستم ۳ــ س: «بیان‌کرده شود» ندارد ۴ــ س: مثنوی

باب اول

در بیان راههای خطای

از دیار **اسلام** ازجانب خشکی سه‌راه است: یکی راه **کشمیر**، دوم راه **مغولستان**، سیوم راه **ختن**.[1]

و آنچه راه **ختن** و **کشمیرست** همه مردم به مردم است پرآب وعلف، الا در آن سر پانزده روزه کم آب و کم علف، الا در هر منزل بکاوند به قد مرد یا بیش آب به‌درآید، وبعضی جای یك بدس[2] که بکاوند آب به‌درآید.

وآنچه راه **مغل**[3] است یعنی ملك **چغتی** است راه نیك[4] است. **میرتیمور** ازآن راه قصد رفتن کرده است وفرموده که درهرمنزلی قلعه‌ای ساخته‌اند ودرهرقلعه‌ای چند هزار لشکر تعیین کرده که زراعت بکنند و غله‌جمع سازند، وچون لشکر بر آن راه برود تنگی نکشد. گویا عمرش وفا نکرده وچون‌اجلش رسید تحسر کرده [وگفته] که ما همچون کافران **خطای** و **ایغور**[5] و **قلماق** و**تبت** راگذاشته تیغ بر ممالك **اسلام** کشیدیم گویان ـ درین حسرت جان داده.

۱ـ س: یکی راه‌ختن ویکی راه‌مغولستان ۲ـ س: بدسك(؟) (بدس همان‌بدست‌است)
۳ـ س:مغول ۴ـ س: خوب ۵ـ س: اوی‌غور

مثنوی[1]

آنکه عالم داشت در زیر نگین — این‌زمان شدتوتیازیرزمین[۷ب]
آنکه بر چرخ فلك خونریز بود — گشت در خاك لحد ناچیز زود

فصل

و از کنار **جیحون** تا[به] سرحد **خطای** سه مـاه راه است، یعنی هر روزی يك منزل [که مقدار دو کوچه عسکر جهانگشای حضرت خداوندگار باشد] تا به **دربند سکجو**، و درین دربندقلعه‌ای‌ساخته‌اندبغایت مضبوط. از طرف بیرون این‌قلعه خندق بریده و دیوار زده و بارو کشیده چند ماهه راه به دور **خطای**، و ابتدای هر منزل شهر و حصار بودن ازین جاست.

[و] همچنین ابتدای میلها نیز از آنجاست و در بلندی و پستی، در کوه و صحرا همه بر یکدیگر نمایان، و دید بانان متعدد برسر آن میلها نشسته. [اگر] از طرفی که دشمن پیدا می‌شود ـ اگر روز باشد دود بیندازند، و اگر شب باشد آتش بردارند برسر میلها. يك ماهه راه خبردشمن در يك روز برود.

عجب آنکه به آتش بدانند که کدام گروه و چه سپاه‌اند، زیرا که اگر دشمن از طرف مشرق باشد يك‌آتش بردارند، واگر از طرف شمالی بود دو آتش بردارند، و اگر از طرف دیگر بود سه‌آتش بردارند، مثل هذا.

[و] قوت لایموت‌دید بانان ازپادشاهی‌است،ماه به‌ماه. کیفیت حال دیدبانان دربیان زندان گفته شود.

ودیگر شب وروزمیلهارا به‌نوبت پاس می‌دارند وجرس می گردانند وچوبك می‌زنند. وآن‌میلها را بغنه نیستالا به نردبانهای رسن شیو[2] می‌آیند وبالامی‌روند. اگردشمن بیاید به ایشان کارنتواند کرد،زیرا که‌آب وتوشه و اسباب‌حرب حاضر دارند[۸الف]، از امثال سنگ و تفك. وبه تفك تیر می‌اندازند به آتش مقدار چهار

۱ـ س: بیت ۲ـ (= شیب)

انگشت. چوب او، وپیکان بر آهن زهراب داده، وهمه خرد[1] وبزرگ آن ملك داروی توپ بسازند و آتش‌بازی را دانند، گفته شود.[2]

و چند بار صدهزار لشکر که هستند همه تفك اندازند، و نیز توپ‌اندازی بدانند و با همهٔ سلاح آراسته و ورزش کرده. کیفیت ورزش ایشان در جایش گفته شود.

۱ـ ق: خورد ۲ـ س‌ها: و آتش‌بازی درآن دیار عام است

باب دوم

در بیان دینهای مختلف ایشان

وآن چیز که‌اعتقاد خاقان چین‌است آن‌است که خدا را بیگانه‌گی[1] بداند[2] و خود را در دین **شکمونی** می‌دارد[3]. منقول است که او پیغمبر بوده است وحضرت **محمد** را علیه‌السلام به نام **شین‌چین** بخوانند یعنی بهترین آدمیان.

فصل[4]

و در درون سرای خاقان صورت سرور عالمیان‌را ساخته‌اند به‌انواع جواهر مرصع، وآن صورت بر تخت زرین نشسته و لوح سیمین بر کنار آن صورت نهاده[5] و اندر آن لوح چندین هزار نقطهٔ سیاه نمایان، وآن صورت نظر بر آن لوح دارد. اگر شخصی درآنجا درآید آن صورت[6] دست به مثابه[7] دعا بردارد. آن، نقطه‌ها که برروی آن لوح است محو گردد وبازچون دست فرو گذاردچندین نقطهٔ بی‌عدد باز در ظهور آید.

وحال آن صورت تمثیل است برآنکه چون سیدانبیا دست به‌دعا برآوردی

۱ـ کذا (= به یگانگی) ۲و۳ ـ ق: بدانند، می‌دارند ۴ـ س: ندارد
۵ـ س‌ها: از«و لوح سیمین» ندارد ۶ـ ق: لوح ۷ـ هرسه نسخه: مشابه

آن همه نقطه‌های سیاه عصیان از نامهٔ اعمال امت محو شدی، وچون دست از دعا بر گرفتی چندین هزار امت پریشان روزگار هم در ساعت نامهٔ اعمال خود را باز سیاه کردندی [1] و خاقان در ایامهای شریفش به آن صورتخانهٔ مذکور در آید و سری به‌طریق تعظیم فرود آرد و از برای تعظیم آن صورت به کیش خود ختم و دعوت فرماید.

[شعر در] نعت [رسول ص[2]]

بعثت او سرنگونی بتان — امت او بهترین امتان
بریده ناف پیدا شد ز پرده — ز مادر نیز آمد ختنه کرده
چو آمد برزمین آن‌صدرعالی — به طفلی در سجود افتاد حالی
گفت یارب امتم آزاد کن — جمله را در حشر تو دلشاد کن
گفت بخشیدم تمام[3] امتت — بلکه جمله از کمال حرمتت
مصطفی‌آمد یقین فخرجهان — تاجدار پادشاه جاودان

فصل

[خاقان چین از سرای هرسال بیرون آمدن]

و دربیرون شهر **خانبالغ** خاقان چین مسجد[ی]ساخته‌خاصه ازبرای‌عبادت خود. در سالی یکبار محل قتل زندانیان بر آن برود. ودر آن مسجد صورت نیست و در دیوار قبلهٔ آن مسجد آیتهای کلام‌الله است و اسمای اعظم نوشته‌اند به خط **مسلمانان** و به خط **خطای** واضح کرده.

چون قصد طواف آن مسجد بکند چند روز پیش از آن روزه بگیرد و روزه‌دار بر تخت روان بنشیند و چندین هزار لشکرپیاده [همه غرق آهن ومسلح وتیغها

۱– س ۶۰۹: گرداند ۲– س ۶۰۹: علیه‌السلام ۳– س‌ها : تمامی

بر کشیده و برسردوش نهاده] پیش پیش خاقان چین می‌روند وقطار پیلان‌را ارابه‌های زرین بسته‌اند و در روی ارابه‌ها محفه‌های ملبس به‌اطلسهای ملون پوشش کرده‌اندو[بر]آراسته‌پیش پیش خاقان چین‌می کشند.العلم‌عندالله. کمابیش[قرب] هزارسازنده بود که سازهای عجیب وغریب می‌نواختند و صف کشیده بودند ازچپ وراست تخت خاقان، وخاقان با خاصگیان خود که تخت او برداشته بودند درمیان صف سازنده‌ها می‌رفت[1] و سازها می‌نواختند که ازخوشی او هر نفس جان و تن را الوداع می کرد وازخادمان مسلمان دو کس‌بودند که براسبان سوارپیش پیش‌تخت می‌رفتند ازغایت عظمت وحرمت اسلام، وباقی امرا ووزرا همه پیاده‌بودند.[2] وچون خاقان با این همه تجمل چون به آن مسجد مذکوربرسد خاقان. چین صایم و سرو پای برهنه از تخت فرود آید و روی نیاز به درگاه بی نیاز بر آستانهٔ مسجد بمالد. [ومناجات بکند]

توحید[3]

کریمی که هر کزدرش سربتافت ‏ بههردر که(شد) هیچ‌عزت نیافت
سر پادشاهان گردن فراز ‏ به درگاه او بر زمین نیاز

من عطار

من درین زندان آهن مانده باز ‏ ز آرزوی آب خضرم درگداز
خویش را سازم چون سودائیی ‏ می‌روم هر جای چون هرجاییی
چون به‌دست‌آرم زآب زندگی ‏ سلطنت دستم دهد در بندگی

ومقدار چهارهزار مردمان‌عادی بودند که درغایت بلندی و لکی‌وشجاعت‌و پهلوانی. خطائیان آنها برما عرضه می کردند ومفاخرت می‌نمودندی[4]

۱ـ ق: می‌رفتند ‏ ۲ـ س‌ها : از اینجا تا ده سطر بعد درصفحهٔ بعد آمده
۳ـ س: بوستان ‏ ۴ـ س‌ها: از «خطائیان» تا اینجا را ندارد

فرد

چند هزارش بـود مردان این چنین یك به یك بگزیده بود از ملك چین

عادیان جمله جبه و جوشن زراندود پوشیده وخودهای مرصع برسر نهاده و سر تاقدم درآهن وپولاد مرصـع مستغرق شده با همه اسلحهٔ جنگ آراسته، وازین جمله عادیان مذکـور هزار او همه تیغهای زراندود برمثال تختهٔ دکان عطاران بر گردن نهاده و پیش پیش خاقان می‌رفتند[1] وبا هیبت وسیاست هرچه‌تمام‌تر. وهزار ازآن عادیان مذکورمسلح، همه گرزهای زراندود به‌صورت سرآدم بردوش نهاده در عقب تخت خاقان می‌رفتند[2] با صلابت تمام. و [هم] ازآن عادیان مذکورمسلح هزارازچپ وهزار از راست وسنجقهای منقش بردوش نهاده و درغایت سطبری واز نوك سنجقهای ایشان فانوسهای رنگارنگ آویخته[3] و درآن مسجد چون درآید[4] او به‌لفظ خطای سلام بکند وسری به اسماءالله فرودآرد و روی به جانب آیتهـای کلام‌الله بایستد وپای‌راست بربالای پای چپ بنهد وبریك پای بایستد وبه‌ناله‌های زار بنالد و به‌زاری زار بزارد.

مثنوی[5]

نالم او را ناله‌ها خوش آیدش وز دو عالـم ناله و غم بایدش
باش‌چون‌دولاب نالان، چشم‌تر تا زباغ جانت برروید[6] خضر

بگرید وبگـویدالهی تو دانائی وتوبینائی و تومرا برسرخلق‌پادشاهی‌دادی‌و قتل این مقدار خلق‌در امرمن نهادی ومن به‌قدروسع‌خود احتیاط کردم [و] شرط آن برجای آوردم. دیگر تودانی.

۱ـ س‌ها: می‌روند ۲ـ س‌ها: می‌روند
۳ـ س‌ها: ازین‌جا ببعد مطالبی‌است که درنسخهٔ ق پیش ازین‌آمده است.
۴ـ س‌ها: وچون‌سرازآستانهٔ مسجدبردارد درمسجد درآید و ۵ـ س‌ها:مولانای روم
۶ـ س‌ها: رویت

فرد[1]

کدام با گناه و کدام بی گناه منم مانده حیران درین چاه جاه

[عطار]

کاشکی صد چاه بودی جاه نی خاشه روبی[2] بودمی و شاه نی
بودمی محمود گلخن تاب من تا[3] نماندم اندرین غرقاب من
[در جهان چندانکه جان می یافتی در جهان محمود گلخن تافتی]
آن ز همت بود کان شاه بلند آتشی در پادشاهی او فکند
خسروی را چون بسی خسران بدید صد هزاران ملك وصدچندان بدید
حق که جبار جهاندار آمدست سلطنت او را سزاوار آمدست

گدای درش[4] خاقان چین در آن مسجد مذکور از آن مقولات مذکور بگوید و اظهار عجز و افتقار نماید و ناله‌ها و گریه‌های دراز بکند و زاریهای دلسوز جانگداز هر زمان تازه به‌تازه نماید، ازصباح تا بیگاه شام. [چون بیگاه شد وشام درآمد [سر] به‌سجود نهد و به همان طریق سر به‌سجود نهاده ناله‌ها و زاریها با سوز ونیاز جانگداز دم به‌دم زیاده کند، راست تا صباح چاشت [وبعد از چاشت] از مسجد بیرون می‌آید به صد نیاز. از برکت ریاضت ملکش بر چشمش حقیرشده و دار و گیر او را درنظر همتش رونق نمانده، واثر ریاضت در چهرهٔ او ظاهر، همچون هلال ضعیف ونحیف شده.

فرد

عشق هرلحظه براوچون‌زور کرد عشق شاهی شیردل را مور کرد

بعده[5]، و چون به‌صد عجز وضعف و نیاز بیرون آید و افطار بکند و بر تخت

۱ـ س‌ها: لمؤلفه ۲ـ ق: خوشه چینی ۳ـ س‌ها: می
۴ـ س‌ها: «گدای درش» ندارد ۵ـ س‌ها: ندارد

سلطنت بنشیند و به‌همان آئین که آمده وا گردد[1] و به‌همان طریق برود وروی به‌شهر وسرای خود بنهد [کانه ملك و سلطنت او شدادی است. از آن سبب گویند] مثلاً[2] کسی که تمام روی زمین را حکومت داشته باشد آن مقدار تجمل تواند نمودن و خود اعتقاد خاقان چین وخلق او بر آن است که تمام روی زمین درحکم اوست و خلق چین را اعتقاد بر آن است که سوای ممالك ایشان شهر در عالم نباشد، و در خطای نام این ممالك ندانند. ازبرای آنکه خطائی را رسم نیست از خطای بر آید[3] وممالك عالم را ببیند و بداند [درما] سوای ایشان شهر بودن را.

ونیز همچون اعتقاد کرده‌اند که سوای ملك ایشان همهٔ عالم صحراست و در فرمان خاقان است. چون اکثر آینده‌ها [و] دشمن خطای [از] صحرای بیایند، ازین جهت همه عالم را صحرا و صحراییان دانند.

وخاقان چین خود را خداپرست و در دین شکمونی می‌داند و حکیم مذهب است وبت پرستی کارجهلاست گویان در کتابهای مذکورست، و همه امرای ایشان را نیز طریق اعتقاد همین است. زیرا کـه پادشاه [در همهٔ علوم] پیش ایشان اعلم ممالك بودن شرط است، وامرای ایشان نیزشرط است که عالم باشند در دین خود و درعلم سیاق یعنی درضبط امور ملکی.

حکایت

امرای خطای پیش خان خطای خط در آورده‌اند که چندین هزار خانه‌وار مسلمان مخلوط است در میان مردم درمیان مردم [ما]، مثل علف بیگانه در میـان گندم. [نمی] شود که اینها را پاك سازیم و دیگر اینها مال نمی‌دهند. خاقان چین سه جواب فرموده: یکی آنکه پدران ما درین کار هیچ تصرف نکرده‌اند ما چگونه تصرف کنیم. و دوم آنکه مارا حکم بر ظاهر ایشان است، باطن ایشان را چه کار داریم. وسیم آنکه کاش ما یان را هم نصیب شود همچنان مسلمان شویم. ازبعضی حرکات خاقان

۱ـ س‌ها: باز ۲ـ س‌ها: بعضی ۳ـ س‌ها: برآیند... ببینند... بدانند

فهم می‌شود که مسلمان خفی‌است و از ترس زوال مملکت نتواند ظاهر کردن، زیرا که ملك او را به رسوم [و] قانون‌کافری ضبط کرده‌اند.

و پدر این پادشاه چین، **خوا** [1] به نام این زمان **کین طای** خان او مسلمانان را بغایت دوست‌داشتی وهفت میرمسلمان از زمان سابق تا این زمان صاحب منصب بوده‌اند و می‌باشند و دیوانخانه‌های آن میران مسلمان‌را بر سایر امرای **خطای** مقدم ساخته، وجماعتی ازخادمان مسلمان مأمورند بدان که پیش او درهمه ایام پنج وقت بانگ نماز بگویند و جامه‌ها بطریق مسلمانان بپوشند ودستارها درسر ببندند و در نظرخاقان **چین** پنج وقت نماز را برجماعت بگزارند وخاقان‌را این چنین نمازگزاران بغایت خوش آید و دین مسلمانان را به **خطائی** «کنگ زین» گویندیعنی‌دین‌پاکیزه خوانند و**خطائیان** را بلکه همه کفار**مشرق** رامیل تمام‌است به **اسلام** و به‌آن قانون که**خطای** را ضبط کرده‌اند. ایشان می گویند این‌طریق‌و دین **شکمونی** است.

[قصص]

شکمونی را می گویند پیغمبر بوده است و در آن حین که از مادر زائیده هفت قدم راه رفت و درهرقدم او گلها شکفت و ریاحین بردمید و با خلق درسخن آمد و به‌خدای دعوت کرد وخلق قصد کشتن او کردند و اشارت بر کوه کرد. کوه بشکافت واو دردل سنگ [درآمد] وکوه التیام یافت وسنگ‌برطور [2] بلور طراوت [3] پیدا کرد و **شکمونی** پیغمبر علیه‌السلام درمیان سنگ می‌نمود که به‌عبادت‌مشغول بود و کافران پاس‌آن می‌داشتند که چون بیرون‌آید بکشند و او بعد از مدتها برآمد به‌صورت شیری و برآن خلق حمله کرد وآن خلق ازو در رمیدند و او از میان ایشان به‌در رفت ومدتی ناپیدا بود وبعدازآن باز به‌ظهورآمد وخلق‌را دعوت کرد، و ازو بسیاری خارق عادات منقول است، وعاقبت‌آن خلق به‌دین‌او درآمدند

۱ـ س‌ها: خوار ۲س‌ها: تور ۳ـ س‌ها: تراوت

و کتاب او را قبول کردند و به‌شریعت او درعمل آمدند. این زمان از تاریخ‌او چهار هزارسال گذشته‌است و دین‌اورا تغییرداده، گروهی بت‌پرست و گروهی آتش‌پرست و گروهی آفتاب پرست و گروهی ماه پرست و گروهی گوساله‌پرست از گروه **یهود** و **ترسا** در زمان سابق رفته‌اند وآنجا باشیده این‌زمان بسیارند.

وقانون **خطای** بر آن است که ازاطراف وجوانب عالم ازهر گروه که بیایند و گویند که ما خاقان **چین** را گفت آمدیم و درین دیارمی‌باشیم گویند می گذارند اگرابدی درو باشند، واگردراول حال به این سند نیایند و به‌سند تجارت وایلچی بیایند نگذارند ابدی درو باشیدن.

لاتشبیه[1] گروه‌مسلمان‌نیز بسیارند[که]پادشاه **خطای** راگویان‌رفته‌اندوابدی درو مانده. ودریك شهری که **کنجانفو** گویند سی‌هزار خانـه وار مسلمان دارد و درو مشك زرچه حاصل می‌شود. و ازهر گروه که در **خطای** برای باشیدن درآیند از ایشان هرگزمال نگیرند بلکه منصب وبخشش از پادشاهی بدهند.

وخاقان **چین**در**خانبالغ** [چهار]جامع‌ساخته‌ازبرای‌مسلمانان [و]ازپادشاهی نود مسجدساخته‌اند در ممالك **خطای** ازبرای مسلمانان وازبرای‌هرطائفه در زمان سابق‌جایهای عبادت از پادشاهی ساخته‌اند. این زمان نیز به همان قانون است.

هرگروه را نشانها وعلامتها ودیرهای جداگانه ازپادشاهی ساخته‌اند[2].

و لجامعه[3]

چون‌به‌ملك **چین**روی‌ای‌نیك‌ذات ‌ ‌ ‌ صدهزاران خلق بینی جمله مات
فرقهـای مختلف بی‌مر دروست ‌ ‌ ‌ هردهی‌را رهروی دیگر دروست
هریکی گوید که‌اسلام این‌ره‌است ‌ ‌ ‌ هر که‌جوید غیراین‌ره گمره‌است
آن‌یکی گوید که اسلام این بود ‌ ‌ ‌ هر که جوید غیر این بی‌دین بود

۱ـ س‌ها: ندارد ‌ ‌ ۲ـ س‌ها: پادشاهی است ‌ ‌ ۳ـ س‌ها: لمؤلفه

باز بعضی حکمتی در ساخته — در حکمت را ثمین پرداخته
باز بعضی راه خود کرده بیان — از ره تقلید داده صد نشان
باز بعضی بت پرست [و] بی‌خبر — بیخبر از راه و دور از راهبر
سر به سر از راه بیراه آمدند — از ره حق کور[1] و گمراه آمدند
سر به‌سر چون کافر [و] گمره‌شدند — در ره توحید او بی ره شدند

[عطار]

باز بعضی مؤمنان ره شدند — از طریق راه حق آگه شدند
[باز بعضی صادقان ره شدند — از طریق ذوق حق آگه شدند]
باز بعضی واله و حیران شدند — اندر آن دریای بی‌پایان شدند
گر تو اندر راه حق عاشق شوی — راه حق را آن زمان لایق شوی

بعده[2]، وهر کس به‌هر دین که‌هست دین دیگران را دشمن ندارند وبا ایشان عداوت ندارند، بتخصیص [مردم] آن[3] همه دینها مسلمانی را بپسندند وهر کس به دین محمدی درآید و دیگران او را منع نکنند بلکه بپسندند[4] و رغبت کنند.

۱ـ س ۹۰۶: کر   ۲ـ سها: ندارد   ۳ـ سها: این
۴ـ س: از «وهرکس» تا اینجا را ندارد

باب سیم

در بیان شهرها وحصارها و ترتیب آن

آن‌چنان است که درحصار ادنای ایشان‌پانصد خانه‌وار کس است وهم‌ازین‌ده حصار تابع شهری‌است که نام او **هن**، و ده **هن** تابع‌شهری‌است که نام او **شن**، و ده **شن** تابع‌شهری است که نام او **کو**،وده **کو**تابع شهری‌است که نام‌او **کوتای**، وده **کوتای** تابع شهری است که نام او**جو**،وده**جو**تابع‌شهری‌است[نام او]**دنك جو** وده **دنك جو** تابع شهری است که نام او **فو**، و **فو** عبارت از مصر جامع است و در **قانون خطای** آن است که درهر قلمرو امین ومفتش گذاشته‌اند که دائم در تفتیش وپرسش‌اند که کجـا توان حصار ساختن و یا شهر ساختن. و چون جای مناسب کـه یافتند خط نویسند به‌پادشاه وآن‌خط چون به‌پیش پادشاه برسد درخوردآن خط پادشاه لشکر تعیین‌می کند ازبرای شهرساختن‌و درچند گاه سازند و در کدام روز و در کدام‌ماه تمام شود.

و به این حکم لشـکر بیایند و کار کنند و شهررا مربع طرح[1] بیندازند و دیوارهای او را از خاك بسازند وهمهٔ برج وباروی او را بسازند و درون و بیرون اورا بیندایند وهمهٔ تیراندازهارا دریچه‌های منقش و در روی باروسنگ توده‌های طوپ درچیده به‌صورت میل [و] از روی باروی حصار[نمایان] و درهر گرد برج[2]

۱- س‌ها: ترح(درهمه موارد)　　۲- س‌ها: برجهٔ

حصارچوبی بـر مثال تیر کشتی بس بلند نشانیده و بر کمر آن چوب «کیله‌ای» گذرانیده ودرنوك[1] آن‌چوب«شنوك»نشانیده وآن‌علامت‌اعلام‌وتنبیه است‌بر‌خلق که هر روز به«کیله» حاصل سازید وبه«شنوك» خرج خود سازید تامعاش توانید کرد.

وبعدازآن طرح دیوانخانه‌های پادشاهی وطرح محلتها[2] وبازارهارابیندازند و حولیها و دکانها و عسس خانها، همه‌این جمله را طرح بیندازند و در [و] دیوار اورا بسازندوبپوشند. اگر کسی دربلندیها برودمحله‌هارا وحولیهارا ودیوانخانه‌ها را این همه را توان شماریدن، زیرا که بغایت به‌ترتیب ساخته‌اند.

ومردمانی را که به‌سرقلم‌ازشهرها نوشته‌اند ازبرای‌آن چند هزار خانه‌وار وازهرشهری چه مقدار واز اهل هرصنعت گروه گروه در کدام ماه و در کدام روز شهرپرشده و از هر چیز که طلبند همه دکانها پرشده. اما چون خلق شهر پرشدند [درشهر] ومحله‌وخانه وبازارقرار گرفتند وحولیها و دکانها و خانه‌ها رااز‌پادشاهی به بهای ارزان به ایشان بفروشند وآنان که قوت خریدن ندارند به کرایه ارزان به‌ایشان بدهندازبرای‌آنکه[3] همهٔ‌شهرومحله وحولی و دکان و خانه و بازار همه از پادشاهی عمارت کرده‌اند و لشکردرو کار کرده‌اند و دربالای هر دروازه‌ای طبلی نهاده‌اند وپاسبانان موکل کرده‌اند. [از] اول شب تا صباح‌به‌نوبت پاس می‌نوازند[4] و در پنج پاس روز می‌شودوپاسبانان دربازار ومحله درهمه جای دهه دهه اند و به نوبت پاس‌می‌دارند و جرس می گردانند وچوبك می‌زنند و هیچ گذر از پاسخانه و پاسبانان[5] خالی نیست.

اما[6] دیوانخانه‌های پادشاهی ازآن قبیله[7] است که در هرشهری چه مقدار از اهل قلم و از اهل علم صاحب منصبی که هست دیوانخانه ای در خورد [منصب او] ازپادشاهی عمارت کرده‌اند. ودرهرشهری به‌میری که منصب داده‌اند جای باشش‌او و دیوانخانهٔ او وخدمتکاران او و زر وغلهٔ اوهمه‌ازپادشاهی‌است. وازبرای ضبط چه نوع‌مهمی که تعیین کرده‌اندشب وروزدرپی‌آن است ازجهت‌شغل[به]ضبط‌مملکت.

۱- س‌ها: نوکه ۲- س‌ها: محله‌ها ۳- س‌ها: چنانکه مذکورشد
۴- س‌ها: می‌زنند ۵- س‌ها: پاسبان ۶- س‌ها: بعده ۷- ق: قبیل (؟)

در قانون **خطاییان** نه سیرست نه شکار و نه شرب، الا در وقت طعام خوردن دو سه پیالهٔ [عرقی] به کار برند. مست و لایعقل شدن در قانون ایشان گناه است.

و در ضبط مهمات چنان ترسان و لرزان‌اند کـه ناگاه مبادا کـه برو نکته بگیرند کـه از منصبش بیفتد و به‌حبس وقتل برود [و] نوعی گناه باشد که زن و دختراو در خرابات نشینند وپسران اولشکری شوند. هرگز روی مادر و خواهر نبینند و نام [و] نشان[1] ایشان گم شود، و خانمان خراب‌آن است. وقانون ایشـان درین‌مرتبه نازك است وباریك وپرهول.

[بعده]، وزیاده‌ازسه ماه دردرون **خطای**راه رفتیم. هرروز[منزل]ما درشهری بودمعظم ویا درحصاری که ازهمه چیز آراسته بود وهرگز منزل ما درصحرا واقع نشد. نه‌شب و نه روز در صحرا منزل نکردیم. الاهمه پیوسته شهر بود. ودرهرمابین منزلین ده فضولی است به طریق کاروانسرا.آن‌را نیزاز پادشاهی ساخته‌اند. اگر برفی یا سرمایی سخت شودآنجا درآیند. وحصار زواید را حساب نیست.

واکثرچنان‌است که درجایهایی که ازدشمن پرخوف باشدمردم‌منعم قلعه‌ای [ازبرای‌پادشاهی] یامیلی که دیدبانان بروتوانند بودن‌می‌سازند وخط به پادشاهی می‌دارند وخط عرض حال او به‌پادشاه معلوم می‌شود و درخورد کار او به‌او منصب می‌دهند یابخشش. اگرمنصب زیاده‌شودبخشش نیست واگربخشش‌دهند منصب نی، وهرساله بخشش بدهند به امرا یا منصب را ترقی بدهند.

فصل[2]

در بیان یام خانه‌ها[3]

که درآن شهرها و قلعه‌ها ساخته‌اند ومی‌سازند ازبرای‌آینده و رونده مثل ایلچیان و اولاغچیان[که] بیایند وحکم و نشان بیارند، واگراسب وآدم[4]خواهند

۱ـ س‌ها: ندارد ۲ـ س‌ها: بعده ۳ـ س‌ها: یامها
۴ـ س‌ها: واگرآدم خواهند بدهند واگر اسب خواهند بدهند.

بدهند و اگر ارابه خواهند بدهند. وهرگز[1] امرای **خطای** و **خطائیان** به‌هر ملك و مملکت که بروند ایشان‌را اسبان و کسان خودنباشد وهرچند میرمعظم باشد کسی خودیکی دارد یادو. الا درهرمنزلی همهٔ تنعم و تجمل‌اوواثاث[2] اوازپادشاهی‌حاضر.

وهرگز امرای **خطای** براسب ننشینند و بار خود برارابه بارنکنند الا در محفه[3] بنشینند وقرب پنجاه کس‌محفهٔ اورا برداشتن‌رابه‌نوبت متعین‌اند وگروهی گرزهای‌طلا ونقره برپشت بسته وگرزهای زراندود به‌قد سنجقها[4] در دست برهوا برداشته پیش پیش او می‌روند. و گروهی[5] تیغها[ی] عملی بـرمثال تختهٔ دکان عطاران زر انـدود و سیم اندود بر سر دوش نهـاده از پیش و پس می‌رونـد. و گروهی سنجقهای رنگارنگ فانوسهای رنگارنگ از نوك سنجقها در آویخته ازچپ‌وراست اومی‌روند. اگردر راه شب شود آن فانوسها را روشن کنند و در روشنائی اوبروند. غرض ومقصود تجمل است، واگرنه درشب در راه ماندن محال است و به‌این‌حشمت محفهٔ[6] او را می‌برند منزل به منزل وصندوقهای رخت او [را] هرصندوق را دو کس ازچوب‌آویخته و به‌گردن برداشته و پیش پیش او دوانیده می‌برند، و بااین‌تجمل به‌هرمنزل که برسد درخورد منصب اودیوانخانه‌ای از پادشاهی ساخته‌اند به‌آنجا فرودآید و جامه‌خوابها ازپادشاهی از اطلس‌منقش [و درتختی‌ازبرای خوابگاه اوبرآراسته] و پرده‌ای از اطلس منقش از پیش تخت منقش‌آویخته ونیم تخت منقش دیگربیرون درایوان‌آن‌سرای نهاده وهمهٔ اسباب معاش وعشرت او را حاضرساخته وهمهٔ خدام و خدمتکاران‌آن دیوانخانه درپیش اوحاضراستاده وهمهٔ امرای‌آن شهرمرتبه مرتبه درخورد مراتب و منصب خود به دیدن اوبیایند، ازبرای‌آنکه از پیش پادشاه می‌آید ویا می‌رود. درین هردو لازم تعظیم او وبه‌هرمنزل که برسد خبربه‌آن‌منزل‌دیگربفرستند که این‌چنین کس به این‌چنین‌مرتبه‌آمد ومی‌آید وآن مردم درخوردآن کس یراق[7] بکنندوآن‌شخص به‌آن‌همه تجمل‌ملك **خطای** را بگردد و کار وحکومت که به‌اومتعلق‌است بسازد

۱ـ س‌ها: و«هرگز» ندارد ۲ـ هرسه‌نسخه: اساس ۳ـ س‌ها: محافه
۴ـ ق: سنجاق ۵ـ س‌ها: ندارد ۶ـ س‌ها: محافه ۷: س‌ها: یراغ

و به‌همان تجمل وا[1] گردد. به‌همان دستور آمدن[2] می‌رود تا **خانبالغ** وچون به‌نیم روزه **خانبالغ** برسد همه رخت خود به کرایه به‌ارابه بار کند و آن دارو گیر او همه پنهان شود وخود [براستری] یامرکبی‌به کرایه به‌شهردرآید،زیرا که قانون چنان‌است و در **خانبالغ** هرچند میرمعظم استیکه سوارمی گردد الا خادمان.

[فصل][3]

[اگر خادمی]خواهد که‌ازسرای‌برآیدازبرای‌مهمی‌اول‌پای‌او برآید یك‌روز پیشتروا‌ین‌پای‌لوحی‌است منقش[مهر کرده] که دروگاهی‌حکم می‌نویسند وبیرون می‌فرستند.آن‌روز که ازین پایها برآید همه [اهل] شهرخبردار [می]شوند. همه کس سگ و مرغ و خوك خود را بر بندنـد و همه شهررا بروبند و پاك سازند و راههای پادشاهی عمارت کنند وازاین پایها خادمان معتبر را می‌باشد یعنی به آن درجه رسیده که مملکت تواند ضبط کردن. چون آن خادم برآیدهمهٔ شهر واقف باشند و پیش از برآمدن‌آن خادم ازسرای همهٔ‌مردمان وخدمتکاران او که‌ازبرای خدمت خادمان سرای متعین‌اند حاضرشده گروه گروه جماعتی[4] همه لباسهای پاك پوشیده و گرزهای‌زراندود در سردوش نهاده، [و گروهی گرزهای زر اندود و سیم اندود در پشت بسته و چوماقهای زراندود] در سرسنجقها تعبیه کرده و لباسهای منقش پوشیده وآن چوماقها را در دست گرفته، و گروهی‌لباسهای زربفت پوشیده‌و تیغهای‌زراندودبردوش‌نهاده، و گروهی کرنده‌ها چوبها وبندها وزنجیرها همه‌حاضر ساخته ومنتظر ایستاده‌تاچه فرماید، و گروهی‌تخت روان مزین به اطلسهای ملون برآراسته وبرداشته‌ایستاده‌اندبردرسرای پادشاه،وچون‌آن خادم ازسرای برآید بر آن تخت روان‌بنشیند، وگروهی ازآن ملازمان به‌یك ساعت نجومی به‌هی‌هی‌تمام پیش ازو رفته‌اند ومردم‌آن‌راه و بازارآمدن‌آن خادم خبردار شده همه گریخته و پنهان شده واگر کسی ویا سگ ومرغ وخوك درنظراوآیدآن کس‌را و یا صاحب

۱ـ س‌ها: باز ۲ـ س‌ها: منزل به‌منزل ۳ـ س‌ها: بعده ۴ـ س‌ها: گروهی

آن‌حیوانات را حاضرسازند بفرمایند[1] هفتاد چوب بزنند و به‌حبس بکنند ازجهت آنکه قانون‌نگه[2] نداشته‌اند.

فصل[3]

واگرازین‌خادمان به‌حکومت مملکت می‌رفته باشند[4] به‌آن اساس و تجمل مذکور به‌هرمنزل که برسد ویا به‌هرشهری که درآید همهٔ اهل قلم واهل‌علم همه پیش ازو بیایند و به‌تعظیم تمام به‌شهردرآرند، وچه‌نوع پادشاه را وحکم پادشاه را[5] حرمت وتعظیم می‌کرده باشندآن خادمان‌را نیزهمچنان حرمت بکنند.

و بعداز گذشت پادشاه حکم آن خادمان برامراءِ ممالك بغایت جاری است و به‌هردیار که بروند وپای‌آن‌خادم پیش‌ازو به‌دومنزل [و] سه‌منزل در رفتن است و به‌هرشهرومنزل که‌آن پای دررسد خلق آن‌منزل یاآن‌شهرهمه دراضطراب‌شوند وهمه‌چیزبسیارشود و روی به‌ارزانی‌نهد ودزد وحرامی کم‌شود وسرداران ومتغلبه[6] ترسان ولرزان شوند وآن خادم چون به‌آن‌شهریا منزل درآیدآن شهرتمام[7] و بر- کمال در نظام [آمده] باشد و همه جا منادی در دهند که کجاست مظلوم؟ [و] کیست ظالم؟ اگرمثل این ندا در دادند لازم شد مظلوم را عرض‌حال خود کردن. اگردادخواه نخواهد گناهکار شود و ازآن که خادم غمازان‌آن‌شهررا طلب کند و ازکدام زمان کـه مفتش نیامده او تفتیش کند و غمازان را وغیره را زهرهٔ دروغ گفتن نباشد زیراکه خادم مفتشان نهانی نیز درآن‌شهر درکار کند و داد دل مظلوم از ظالم بستاند.

و یـك سبب آباد[و] معمور و محفوظ مـاندن ملك چین آن خـادمانند که‌وکیل‌نفس‌خاقان چین‌اند که‌به‌جای‌فرزند اویند، واکثرآن خادمان‌مسلمانند وهرخادم‌را که به [حکومت] مملکتی [که] بفرستند به‌آن تجمل مذکور برود

۱ـ س‌ها: بفرماید ۲ـ س‌ها: نگاه ۳ـ ق: ندارد ۴ـس‌ها: با
۵ـ س‌ها: «وحکم پادشاه را» ندارد ۶ـ س‌ها: سرداران متغلب ۷ـ س‌ها: تمام برکمال

و [آن] مملکت‌را ضبط کند و آن‌مقدار که بگذراند در آنجا حکومت کند. چون به‌جای او دیگری را تفویض کنند به‌همان صفت و تجمل خادم اول وا[۱] گردد و باز[۲] به‌همان حشمت و سلطنت با مال و نعمت خود به‌اساس هرچه تمامترمنزل به منزل بیاید راست تا سرای پادشاه، [و] چون به‌درسرای برسد همهٔ مـال و نعمت خود را به‌سرای‌درآرد واورا رسد کمر یشم درمیان‌بستن‌ویکی‌ازخادمان‌خاص‌پادشاه‌او باشد.

[بعده]، باز آمدیم به‌آنکه یامخانه‌ها را چنان ساخته‌اند که بعضی آینده‌و رونده را که منصب ادنی بود به‌یام اسب فرود آرند و بار و مال او را در یام ارابه فرود آرند، وهمهٔ‌مردم که‌ازاطراف وجوانب خطای درآیند به‌رسم ایلچی‌درآیندو اگرنه نگذارنددرآمدن، وچون به‌رسم ایلچی در آیند همه[۳] ده‌ده‌ه شوند.

از متاعهائی که ازین‌جانب‌برده‌اند بعضی‌راپیشکش پادشاهی بکنندواسبان‌را مطلقاً پیشکش‌پادشاهی کنندوهمه‌متاعها[را] خطائیان قبول کنندوبنویسندومردمان هرده‌ه را بنویسند با متاعی کـه پیشکش کرده‌اند، واز ده کس دو کس به‌خانبالغ بفرستند و باقی‌را درده روزهٔ درون خطای شهری است[که]آن را قمچو[۴] گویند در آنجا نگاه دارند. جای باشیدن ایشان یام اسب، وماه‌به‌ماه همهٔ اسباب معاش ایشان از پادشاهی بدهند.

و درخانبالغ همهٔ[این]خلق را بخشش بدهند[۵] ازاطلس وتافته‌وکرباس وغیره، سوای‌بهای‌آنکه‌پیشکش کرده‌اندو[نیز]بهای پیشکش‌آنها[۶] بدهندبتمامه[به]آنها که خانبالغ رفته‌اند، و بعد ازسه سال آنها که خانبالغ رفته‌اندبیایند. تا آن زمان همهٔ[آن‌خلق را که درسرحدنگاه داشته‌اند مذکورشد که]ایشان‌را[۷] از پادشاهی بدهند اسباب معاش وغیره. وآن گـروه را کـه به‌خانبالغ بفرستند عیش و عشرت مرایشان راست، زیرا که هرروز پنج کس را یك گوسفند بدهند از یام اسب، وهر روز هر کس را پنج «شنوك» برنج سفید کرده[۸] بدهند و آرد و هیزم‌و همه اسباب

۱- س‌ها: باز ۲- س‌ها: «باز» ندارد ۳- س‌ها: ندارد ۴- س‌ها: کنجو
۵- س‌ها: برآید ۶- ق: پیشکشها ۷- س‌ها: «ایشان را» ندارد
۸- شاید: گرده

طبخ وخدمتکاران،وهر کس را ده تا بستر و بالین ولحاف‌وغیره[و] در روی تختی از اطلسهای ملون برآراسته آن‌جامه خوابها نو بودن را۔جهت آنکه بزرداری‌چهار پنج ساله تحمیل کرده‌اند که از اطلس و کمخا و غیره جامه خوابها حاضر دارد [وخدمت بکند] وباآینده وروند‌ه آن منزل بدهد و به خدمت‌حاضر باشد[1]، و چون مدت او بگذرد[2] جامه خوابهای خودرا بگیرد و به‌دررود و قرنها کسی‌را با اوکاری نباشد [ما] سوای‌خراج‌چهل درهم‌نقره، ودیگری به‌جای او بیاید به‌جامه‌خوابهای نو به‌صد لطافت نوع اول و کفشهای منقش در پیش پای نهاده هم ازاطلس [و] از برای روی ساق موزه پوشیدن از اطلس منقش دوخته، و اسبی بـه‌زین ولگام[3] و کپنکهای رنگارنگ [و کلاه بارانیهای رنگـارنگ] و دو **خطائی** پسری کاکل پریشان در رکاب ، هر یکی دوان ، و صراحی **فغفوری** خود عرقی[4] بدهند، و این جمله در یام اسب بدهند. و گاه باشد که صد کس یا دویست کس را اسب و ارابه [و آدم] این جمله حاضر بدهند وهیچ غوغا درمیان نیاید.

اما در یام ارابه، ارابه بدهند۔برهر کسی دو سه ارابه ودرخورد بار،و کس باشد که زیاده از ده ارابه بدهند. بارهای این مردم را بار کنند وارابه‌چیان منزل به‌منزل می‌برند.

و صد روز[در]درون**خطای‌تاخانبالغ**[5] رفتیم. هرروز بااین تجمل آراسته.همه شهروحصار آراسته بود ازهمه چیز و در هیچ منزلی عاجز نشدیم از برای آنکه همه شهروحصار ازهمه چیز پر بود،و هم دررفتن بدین ترتیب و هم درآمدن.

و درین‌صد منزل جمله[6] پیوسته [شهر]بود که‌یك[روز]منزل‌درصحرا واقع نشد، و درهمه‌منزلها این‌اشیای‌مذکوره حاضر[ومهیا] بود[7] وبعضی در**خانبالغ** زیاده می‌شود امثال قاز وعرق وعناب وفندق وگردکان و چای بدهند.

و درین یامهای اسب وارابه [و] ازبرای‌خدمت امرا ومطلقاًدرخدمت‌زواید

۱- س‌ها: از «وباآینده» تا اینجا ندارد ۲- س‌ها: به‌سرآید ۳- ق: نظام
۴- ق: عرق ۵- س‌ها: تا خانبالغ ۶- س‌ها: «جمله» ندارد
۷- س‌ها ۶۱۰: دارند

ودر خرج زواید از منعمانی که درممالك خطایند که سالها بافقرا برابر،هر[1] ساله چهل درهم[2] نقره خراج دادها ند وپس [بر]هریك ازآن نوع مردم را ازآن‌خرج‌و خدمت که عقل[3] در بیان قانون وشرح آن عاجزست حواله کنند پنج ساله یاشش ساله. چون از ان خدمت خلاص‌یافت[4] قرنها با او کاری ندارند سوای خراج چهل درهم نقره، و لشکریان را درین جمله خرج وخدمت نباشد.

بیت[5]

ای درهوس رویت گل چاك زده دامان   بر یاد لبت خلقی خون جگر آشامان

۱ـ س‌ها: همه   ۲ـ س‌ها: درم   ۳ـ س‌ها: زبان‌قلم   ۴ـ س‌ها: شود
۵ـ س‌ها: فرد

باب چهارم

دربیان لشکرها که درآن شهرها گذاشته‌اند

مکمل به‌همه اسباب حرب مثل طوپ وتفنگ[1] وغیره، مسلح و غرق آهن، و علوفهٔ هریکی[2] ماهی‌یك تغار[3] برنج سفید کرده[4] ویك تغار[3] گندم‌وبیست درهم[5] نقره مرسوم بدهند، واسبان را درروی بازار ومحله در نظرمردم نمایـان، چندین‌هزار اسب را درطویلهٔ[لشکریان] کشیده[6] ،سالی دوازده ماه وهر روز دوبار کاه‌و جو از پـادشاهی بدهند، و اگر یکی را اسب تلف شود صد چوب بزنند و از پـادشاهی اسب بدهند.

فصل

در[7]بیان ورزش ایشان درسپاهیگری وچندین هزار لشکرکه درتمام ملك خطای است ماسوای‌خانبالغ

هرسحر[8] به جملگی[امرا و لشکری] سوار شونـد به تمام سلاح حرب

۱ـ س‌ها:تفك ۲ـ س‌ها: یك ۳ـ س‌ها: مت(= مد) ۴ـ شاید: گرده
۵ـ س‌ها: درم ۶ـ س‌ها: بسته‌اند ۷ـ س‌ها: و ۸ـ س‌ها: همه

آراسته و درآهن و پولاد مستغرق شده وبه‌میدان ورزشگاه حاضرشوند و دو صف بر کشند و ازهردو جانب نعره‌ها بزنند و برهمدیگرحمله کنند و بی محابا هردو صف برهم‌بزنند. وورای کشتن هرچه توانند بکنند و به گرزو کوپال ونیزه حرب کنند. [بزنند و بیندازند و اسیر کنند] واز زخم زدن و شکستن هیچ باك ندارند وحال آنکه بغایت چست‌و چابك و سلحشورند[۱] که رد وبدل می کنند.

واگر نه بازی **خطائیان** بغایت‌سخت است وبه‌مرتبه‌ای که[ما] سوای کشتن زخم‌وضرب را بازی گویند،قبول‌می کنند وجرم‌نمی کنند، ازبرای‌آنکه هفتادقبیلهٔ ایشان سپاهیگری را درمیدانگاه هرروز ورزش کرده‌اند، بی‌محابا زدن و خوردن‌و انداختن وشکستن وبستن واسیر کردن[۲] ،وبردوام‌برین‌طریق هرروز ورزش کردن ایشان درتمام دنیا کس نشان ندهد ما سوای ملك **چین** [یعنی **خطای**].

و ضبط **خطائیان** [۳] در لشکر کشی به مرتبه‌ای است [که] اگر بفرمائید در یك ساعت‌نجومی‌پنجاه‌هزار کس‌سوارشده به‌همهٔ‌سلاح[حرب]آراسته حاضرایستاده باشند ازبرای‌آنکه پیشهٔ ایشان شده هرروز که سحربرخیزند وبه‌ورزشگاه حاضر شوند به همه سلاح آراسته و دوصف بر کشیده و بر هم زده چنانکه مذکورشد، و[۴] چون از ورزشگاه[۵] باز گردند درسلاح‌خانه‌ها سلاح‌بیندازندواسبان‌را درطویله‌ها[۶] ببندند[۷]و درخدمت امرای خود حاضرشده صف صف درخور مراتب خود بایستند و امرا ایشان‌را خدمت نفرمایند، الا خدمت اسبان‌خود می کنند.

۱- س‌ها: سلاح شورند ۲- س‌ها: در میدانگاه بی‌دهشت به ضرب زدن و زخم خوردن وانداختن‌ورزش‌کرده‌اند. ۳- س‌ها: ایشان
۴- س‌ها: از «پیشهٔ ایشان» تا اینجا را ندارد ۵- س‌ها: میدان ۶- ق:طبیله‌ها
۷-س‌ها:ازینجاتا سطر ۹ صفحهٔ‌بعدبانسخهٔ‌ق تفاوت دارد،لذا نقل‌می‌شود.
«و پیاده به درمیران خود به‌خدمت حاضر شوند وشب وروز را به‌خدمت چه نوع تعیین‌کرده‌اند ساعتی از آن نتوانند تجاوزکردن واین چنین وازین ضبط وازین ضابطه در لشکرکسی درما سوای خطای معلوم نیست. و نگاه داشت قانون و قواعد خطای در مـا سوای خطای نیست واگر خلق اسلام بلاتشبیه شریعت را چنان بگیرند به‌عنایت حق بی شك همه ولی شوند.»

و در زمان کار ورزش نباشد، و کار آن لشکریان چیست، شهر و حصار ساختن و محله‌ها و بازارها و پاس‌خانه‌ها و عسس‌خانه‌ها ساختن و دیوان‌خانه‌ها و یام‌خانه‌ها ساختن، واگر آن شهر تمام‌شد درهمان ایام به‌سرقلم‌مردم را به‌شهر بر ساختن،واگر آن‌لشکرها کارنداشته باشند چه‌مقدار که درشهرها بیکار بوده‌اند به‌ورزش روزگار گذرانیده‌اند، آن گروه را بفرستند تا آن مقدار مدت درخندق دور **خطای** کار می‌کنند.

و در هیچ حال **خطاییان** بیکار نباشند، و شب و روز ازپادشاه و گدا را متعین است به مقسوم، واز آن ضابطه و ربط در روی زمین هیچ کس نشان ندهد در ما- سوای **خطای**. بلاتشبیه اگر اهل **اسلام** شریعت را همچنانکه حق اوست بگیرند بی‌شك همه ولی شوند به‌عنایت حق

فرد

رعیت نوازی و سرلشکری | نه کاری‌است بازیچهٔ سرسری

[و درهمه ممالك **خطای** هرروز کار همین‌است. بلاعذر یك‌روزترك نتوانند کرد.]

در پایتخت همهٔ امرا و لشکری هرصباح به[1] دیوان خاقان **چین** حاضرشوند [وحاضرشدن به‌میدان‌گاه در ماسوای پایتخت به‌منزلهٔ دیوان‌خاقان است، وطریق دیوان خاقان **چین** درجایش‌مذکورشود]وهرگزروزی تعطیل نباشد[2]،و[در]هیچ شهری‌نباشد که‌ازپنج‌هزارو‌ده‌هزار[و بیست‌هزاروسی‌هزاروچهل‌هزار] تاپنجاه‌هزار لشکردرو [حاضر] نباشد و شب و روز منتظرند که تا چه فرمایند[3]،[واین‌لشکرها درهمهٔاین‌شهرهاچنان‌است که]اگربفرمایند دریك‌ساعت جمله[4] مسلح‌حاضرشوند[5]

۱- س‌ها: ودرخانبالغ‌هرسحر در ۲- س‌ها: «وهرگزروزی تعطیل‌نباشد»ندارد

۳- س‌ها: «وشب وروز منتظرندکه تا چه فرمایند» ندارد ۴- س‌ها: همه

۵- ازاینجا ببعد «س‌ها»اختلاف‌دارد: «ودایماً درخدمت‌حاضرند وزهرهٔ غیبت ندارند وسیر وشکار درقانون ایشان نباشد.»

چنانچه مذکور شد،وازآنچه بر آن لشکرها تعیین کرده‌اند هیچ ذره ترك وتأخیر و غیبت [و] شکار وفراغت درقانون ایشان نباشد.

فصل[۱]
و علامات مراتب لشکرهای ایشان

وهرده کس‌را یك «توغ» است‌ویك خیمه و در سی کس سه‌توغ وسه خیمه و یك سنجق[۲] سرخ[۳]، بدین‌ترتیب تا هزار[۴]، وهرهزار کس‌را یك‌علم سرخ و توغ[۵] و کوس و کره‌نای وتوغها وسنجقهای مذکور، وهرپنجاه‌هزار کس‌را پنج‌هزار توغ‌و قریب[۶] دوهزار سنجق[۷] وپنجاه‌علم‌سرخ ویك‌علم‌زرداز‌همه بزرگتروپنجاه کوس‌و پنجاه‌توغ وپنجاه کره‌نای وپنجاه جفت[۸] سنج و کوس‌و کبر که[۹] وپنج هزار ارابهٔ طوپ‌وپنجاه‌هزارلشکر راپنجاه‌هزارتفنگ[۱۰] [است،ازبهرآنکه هر کس که‌لشکری است یك‌تفك‌لازم اوست که به اوتیراندازندبه‌آتش] واین‌جمله [اسباب‌و] علامات پنجاه‌هزار کس بود. این‌جمله‌لشکر حاضر[۱۱] یك قسم ازدوازده ممالك چین بود[۱۲].

عطار[۱۳]

این‌دوصد چندین سپاه ولشکرند سر به‌سر میر اجل را چاکرند
روز[و]شب پیوسته‌لشکرمی‌رسد یعنی از پـی میر مـادر می‌رسد
چون درآمد از همه سوئی سپاه هم تو باز افتی و هم نفست ز راه
هر که‌خورداوازاجل‌یك‌تیغ‌دست هم قلم شد تیغ‌وهم دستش‌شکست
گر منم میر اجل در کار و بار چون اجل آیـد بمیرم زار زار

۱- س‌ها: ندارد ۲- ق: سنجاغ ۳- س‌ها: ندارد ۴- وتمام لشکر ایشان بهمین قانون است ۵- س۶۱۰: بوغ ۶- س‌ها: ندارد ۷- ق: سنجاق
۸- س‌ها: «پنجاه جفت» ندارد ۹- س‌ها: و ازهرجنس پنجاه جفت‌چنانکه مذکورشد («کوس وکبرکه» ندارد) ۱۰- س‌ها: تفك ۱۱- س‌ها: است‌که لشکر
۱۲- س‌ها: ملك‌خطای‌است ۱۳- س‌ها: مثنوی

[پادشاه فقر را در ملك جان / هست پی در پی لوا خورشید سان
چرخ کحلی کرده افسر خاك پاش / بوده دریا یك غم از ابر عطاش
تاج خود کرده ملوکان خاك پا / بوده خیل سر کشان او را گدا
جمله‌رادلجوی و ره بردست گیر / فیض بخش عالم از نور ضمیر]

و مراتب میران لشکرها[1]

سردار ده کس‌را «شیجن» گویند، وسردارصد کس‌را «بای‌خو»، وسردارهزار کس‌را «سنخو» گویند، وسردار ده‌هزار کس‌را «جوخو» گویند،وسردار بیست‌هزار کس‌را «یان‌سمزن» گویند، وسردار سی‌هزار کس‌را «سمزن» گویند، وسردارچهل هزار کس‌را «یان ذنبن» گویند، وسردار پنجاه هزار کس‌را «ذنبن»، و سردار پنجاه هزار لشکر در روز حرب‌سر میر معظم است: اول «طی کن»، دوم «دوتانک»، سیم «ذنبن».

«طی کن» خادم است. از سرای پادشاه برآمده و به‌جای پسر پادشاه است. وکیل نفس خاقان است و در یك قلمرو ضبط همهٔ شهرها بدو تعلق دارد و صاحب اختیارست و برهمهٔ امرای اهل قلم و اهل علم آن قسم مقدم است.

وبعد[2] او «دوتانک». [واین]«دوتانک»دیوان کل‌یك‌قسم‌است‌و برهمهٔ‌امرای اهل‌قلم‌آن قسم مقدم‌است‌وهمهٔ خزینه‌هاوحسابهای‌آن قسم‌به‌دست اوست وبه‌طریق محبوسان‌اورا نگاه‌می‌دارند، واین «دوتانک» را زن وفرزندنیست. این‌همه احتیاط ازبرای‌آن است که مال‌پادشاه اسراف نکنند.

و دیگرخادم‌را نیز سردار معظم ساخته‌اند از بهرآنکه مال پادشاه اسراف نمی‌شود.

«طی کن»و«دوتانک» ازعوام خلق‌اند که به‌آن مرتبه رسیده‌اند. «طی کن»

۱ـ س‌ها: او ۲ـ س ۶۰۹: دوم

به‌واسطهٔ آن که خودرا بریده و خدمت سرای خاقان کرده به‌آن مرتبه رسیده، و «دوتانگ» ازجهت علم و کمال به‌آن مراتب رسیده. و آن خادم و «دوتانگ» چون بمیرند اثری ازایشان نماند زیرا که مال ایشان ازآن پادشاه است وایشان‌را ذریات نباشد ومرتبه ومنصب ایشان به کسان ایشان نماند.

و سیم «ذنبن» است که او میرلشکرپنجاه هزار کس‌است وضبط وحساب آن لشکر در دست اوست،واورا اولاد و ذریات هست وبعد ازفوت او اولاد او را مرتبه‌و منصب بدهند.

پس‌دوازده قسم ملك **خطای** را هرقسم اورا سه‌سردارضبط می کند: اول‌خادم که‌ضبط همهٔ‌شهرهای‌آن‌قسم‌به‌او‌تعلق‌دارد که[اورا]«طی کن» گویند، ودوم‌دیوان کل‌آن‌قسم که ضبط همهٔ‌خزینه‌ها وحسابهای مالیهٔ‌آن قسم به‌او‌تعلق‌دارد که او را «دوتانگ» گویند،وسیم میرلشکرآن‌قسم که‌ضبط همهٔ لشکرهای‌آن‌قسم بدو تعلق دارد که اورا «ذنبن» گویند.[۱]

۱ ـ از«سردارده‌کس را»(سطر۶صفحهٔ قبل‌تا اینجا) ازنسخه‌های «س»نقل شدزیرا درنسخهٔ «ق» تلخیض وتحریف شده است. صورت مندرج در «ق» اینك در حاشیه آورده می‌شود:

«وهرده‌کس را یك‌کس سروصد راده وهزار راضد علی‌الترتیب تا پنجاه‌هزار و پنجاه هزارکس را سه سردار معظم، یکی خادم‌که ضابط یك قسم‌از دوازده قسم شهرهای**خطای** بودکه او از سرای برای ضبط‌آن قسم برآمده بود به جای پسر خاقان چین بود ، وکیل نفس ناطقهٔ پادشاه بود. اختیار آن قسم او دارد وبرهمهٔ امرای اهل قلم واهل علم‌اختیار [دار]ست.

و دوم میردیوان است.کل‌یك‌قسم ازدوازده قسم ملك**چین** را دیوان‌کل است و خزینه‌های‌آن قسم درضبط اوست واو را زن وفرزند نباشد ودائماً به‌طریق محبوسان‌نگاه می‌دارندکه مال پادشاه اسراف نکند وخادمی‌راکه نیزسردار ومعظم ساخته‌اند سبب‌آنکه زن وفرزند ندارد ومال پادشاه اسراف نمی‌شود.

وسیم میرلشکرست‌که درقلمروی یك قسم هرلشکرکه هست درضبط اوست و او را اولاد بود واولاد اورامراتب ومناصب بود وبه‌خلاف خادم‌ودیوان، وخادم هرچه‌حاصل می‌کند عاقبت به‌سرای رود. میردیوان اگر بمیرد نه دنیایی دارد ونه اولاد. ولی ازان کار اگرترقی‌کند مراتب عالی یابد و یکی ازآن شش ضابط **خطای** شود و مال و نعمت فراوان‌یابد.

وضبط دوازده قسم ممالك‌خطای را به‌همان‌طریق کرده‌اند.»

و[1] جنگ کردن[لشکرهای **خطای** را] نادرالوقع‌است، زیرا که طمع به‌ملك کس ندارند و دائماً درضبط ممالك خوداند[2] و نیز لشکر[3] بیکار نگذارند. [و پیوسته برکار دارند مثل آنکه شهر سازند یامیل سازند یاحصارسازند و یا در خندق دور **خطای** درکارندو] می‌گویند اگر [لشکر] بیکار بود فتنه بود[4].

[فصل]

[درقواعد حرب ایشان]

اما[5] حرب **خطائیان** بغایت سخت بود. قواعد حرب ایشان چنین بود که‌اگر قریب دشمن‌شوند عقب وچپ وراست لشکررا خندق سازند وراههای ارابه گذارند و ازپیش روی ارابه درچینند. وابتدای حرب ایشان به‌طوپ بود وهفت‌صدهزارمرد **خطای** را هفتصد هزارتفنگ باشد، و همهٔ آن لشکر مثل آن به همهٔ اسباب حرب آراسته و هیچ‌چیز نباشد که دریکی نباشد و دریکی‌باشد. همه با همهٔ اسلحه‌حرب برابر مستعدند،زیرا جمله‌را ازخزینه داده‌اند وجملهٔ آن‌لشکردر کار ورزش برابرند وآن هفتصد هزار لشکرهمه به‌یکبار تفنگ اگر بگشایند کوه بود پست گردد.

و نصرت [اهل‌اسلام] برایشان درآن‌است که لشکر **خطای**[6] در سر کوچه بود[7]، زیرا که [ایشان] تا یسل‌نکشند[8] و اجازت ندهند جنگ نکنند. روزحرب

۱ـ ق: جنگ‌کردن‌خطائیان ۲ـ س‌ها: «زیراکه» تا اینجا را ندارد ۳ـ س‌ها: ایشان

۴ـ س‌ها: بیکارگذاری‌فتنه‌کنند ۵ـ س‌ها: چون‌عبارات‌این‌قسمت‌بسیارمتفاوت‌است‌نقل‌می‌شود:

«در قواعد حرب ایشان و چون هرجاکه فرود آینددورلشکرراپاره‌ای خندق بزنند وپاره‌ای ارابه درچینندوخندق زدن دور لشکر راپیش ایشان در یك ساعت نجومی است. لشکر**خطای** وجنگ **خطائیان**بغایت‌گران‌است. درروزجنگ عقب وچپ‌وراست لشکرگاه خود را خندق بزنند و ازپیش روی لشکر طوپ درچینند و چندین هزار کس تفکهای تیرانداز درسردست حاضر، بتمامه لشکر **خطای** تفك دارند و در روز حرب اول طوپ اندازند،و دوم جملگی به یکبار تفك اندازند واگرعالمی سپاه باشدکه طاقت تفك ایشان نیارد ازبرای‌آنکه‌هفتصدهزار تفك به‌یکبار بگشایند ـ اگر کوه بودطاقت نیارد.»

۶ـ س‌ها: ایشان ۷ـ س‌ها: کوچ‌باشند ۸ـ ق: زیراکه محل جنگ تا یسل‌کنند

هنوز ایشان یسل[۱] نکرده بودند خود را برایشان باید زد[۲]، همچنان که[۳] **اسن تیشی** پادشاه **قلماق** بوده بغایت حسرت **اسلام** داشته.

حکایت[۴]

[قصهٔ] اوچنان بود[۵] که از طرف مشرق صحرای **قبچاق**، و درازی صحرای **قبچاق** هفت ماهه راه است و پهنای او سه ماه راه، و در آن صحرا شهر و کوه نیست الا همه خلق صحرانشین مثل **تاتار** و **اوزبیك** و **توقماق** [و] **اویغور** و **مغول** و **قلماق** و **تبت** وغیره، و از دریای **مشرق کوه قاف** سر بر آورده و گوشهٔ او به صحرای **قلماق** متصل شده و راهی از آنجا بر **قاف** بوده که پیش از زمان **اسکندر** اهل **قاف** از آن راه را زاغ‌سران وسگ سران ومرغ [سران] و استرستران از آن راه می آمده‌اند. **اسکندر** علیه‌السلام آن راه را سد بسته وآن سد که درمشرق می گویند آن‌است، و در دامنهٔ آن سد خاکی سفید است تنکار گویند اصلش‌داند، ودرآن‌خاك مروارید مثال روید از گیاه مثل نخود زرد بیقدر و کم‌بها و در دامن آن سرهفت‌بارصدهزار **قلماق** هست[۴].

و یکی از [ا]مرای آن **قلماق** به نام **اسن تیشی** به صد هزار **قلماق** خروج کرد[۵] و به ضرب تیغ چند ماهه راه **قلماق** استان[۶] را گرفت وخان **قلماق** را اسیر کرد و تمام **تبتستان**[۷] را گرفت وممالك **اویغورستان** را گرفت و **مغولستان** را [گرفت]، و روی به **خطای** نهاد وبا خان **خطای** [به نام **چین خواخان**] در تاریخ **هشتصد وپنجاه وچهار** بود که جنگ کرد[۸] وهنوز لشکر **خطای** درلشکر آرائی بود که با ششصد هزار **قلماق** یك طوپ شد. **اسن تیشی** خود را زد بر هفتصد هزار

۱- ف: یس ۲- س‌ها: پس باید که نگذارند که یسل بکشند و به‌یکبار خود را برایشان باید زدن
۳- س‌ها: چنانکه ۴- س ۶۰۹: قصه ۵- س‌ها: است
۴- س‌ها: از «ودرازی» درسطر چهارم تا اینجارا ندارد وبجای آن دارد: «از پای آن سدی که اسکندر درمشرق بسته در دامنهٔ قاف در راه قاف سدکرده.» ۵- س‌ها: ازآن دامنه به نام اسن تیشی میری از امرای قلماق با شصت هزار کس خروج کرد
۶- س ۶۱۰: قلماق ایستان ۷- س ۶۱۰: تبت ایستان ۸- س‌ها: مقابل شد

لشکر **خطای** و خان **خطای** را اسیر گرفت و واگشت. زیرا که زیاده از آن با **خطائیان** نتواند کردن. زیرا که گریختن **خطائیان** رسم نیست و به کشتن تمام نشوندو هر که بگریزد در قانون ایشان واجب‌القتل بود. اگر چه ده هزار و بیست هزار و چندان که بود جمله را بکشند از ترس فوت‌قانون. پیش **خطائیان** در جنگ کشته شدن و گریختن هردو یکی‌است.

وچون پادشاه **قلماق** خان **خطای** را اسیر کرد و واگشت لشکر **خطای** برهم زده شد و بماند.[۱]

فرد

ز ما یك سوار و ز گبران هزار   سیاهی لشکر نیاید به کار

درقانون [نامهٔ] **خطای** مذکورست که تمام‌لشکر **خطای** درسریك‌حصیر[۲] زمین کشته باید شدن[۳]، آن‌مقدار[۴] زمین به‌دشمن نباید داد.

و درصحرای **قلماق** دو شهرست‌یکی **قراقوروم** و یکی **قوناراوی** وطرف شمالی آن دوشهر ظلمات را نشان می‌دهند و در آن دوشهر مذکور بازرگانان می‌باشند و دربیرون آن شهرها خلق‌صحرانشین.

وچون‌خاقان‌**چین**رااسیر بردندبازرگانان که‌درشهر **قراقورم** بودنداسن **تیشی** باایشان سپرد و گفت خاقان را شما نگاه دارید و تیمارو تربیت او را شما بکنید که او شهری و شهرنشین وشما نیز شهری وشهرنشین. بازرگانان قبول نکردند وجای

۱ـ س‌ها، عبارت زیاد تفاوت‌دارد: «وشضت‌هزارکس‌خاصهٔ خود را آراسته‌کرد ویك‌طوپ شد. هنوز خطائیان درلشکرآرائی ودریسل‌کردن بودندکه پادشاه قلماق خود را برایشان زد وخان خطای را اسیرکرد و بازگشت. دریای لشکر خطای بر هم زده شد و بماند، از برای آنکه درقانون خطائیان گریختن نیست واگر ازخطائیان صدهزارکس گریخته باشند که همه را لازم می‌آید گردن زدن.»

۲ـ س۶۱۰: خانه   ۳ـ س‌ها: شد   ۴ـ س‌ها: حصیر

تخت مثال برای خاقان ساختند و به‌دعوتهای گوناگون تربیت اومی کردند. بره‌های بریان و برنجهای مزعفر وشیره وشربت وغیره [به] تعظیم تمام خدمت اومی کردند[۱].

بعد از چندگاه اسن تیشی که پادشاه قلماق بود[۲] دختر خودرا بدوداد وخاقان چین را داماد خود ساخت و رسول به خطای فرستاد و گفت خاقان چین را من به فرزندی قبول کردم وداماد خود ساختم. معلوم شما باد که من اورا به‌جایش می‌فرستم. شما نیز او را قبول کنید وتخت اورا بااودهید[۳]. امرای خطای [چون این خبر شنیدند] در جواب فرستادند[۴] که ما [دیگر] او را قبول نمی‌کنیم و پادشاه نمی‌سازیم و او دولت ندارد[۵] [و اورا اگر دولت می‌بود اسیر نمی‌افتاد] وما پادشاهی دیگر برداشتیم[۶].

وچون این خبر به‌پادشاه قلماق رسید خبر به خطای[۷] فرستاد که جنگ را حاضر باشید که رسیدم[۸]. چون امرای خطای این خبر شنیدند بترسیدند از برای آنکه[۹] ضرب [جنگ] قلماق را دیده بودند.

[بعده] امرا[ی خطای] تدبیر کردند که خان نورا دفع کند[۱۰]. خط نوشتند [به‌درون سرای فرستادند] ازبرای خاقان نو که باید بداند که در درون سرای در قلعهٔ چهارم باغی است در غایت لطافت[۱۱] و در درون آن باغ نگارخانه‌ای هست به چنین زینت[های] غریب مزین و مصور به صورتهای عجیب[۱۲]،

۱ـ س‌ها، تفاوت بسیار دارد: «و در صحرای قلماق شهری است که نام او قراقریم. چون این تیشی خان خطای را اسیر برد به‌آن شهر که نام او قراقریم است بازرگانان می‌نشینند. خان خطای را به‌ایشان سپرد. و گفت که او مرد شهرنشین است وشما مزاج شهریان را می‌دانید. خان خطای را شما نگه دارید وتربیت سازید تا ببینیم که چه می‌شود. بازرگانان خاقان را تربیت می‌کردند ومسند نشست اورا تخت مثال ساخته بودند ولباسهای بتکلف بر و پوشانیده و دعوتها ونعمتهای رنگارنگ از برای او مثل بریانها و برنجها [ی] مزعفر و طعامهای رنگارنگ می‌پختند.» ۲ـ س‌ها: «که پادشاه قلماق بود» ندارد

۳ـ س‌ها: ازشما این می‌خواهم که من او را برشما بفرستم وشما اورا پادشاه بردارید وتاج و تخت او را بدودهید. ۴ـ س: نبشتند، نوشتند ۵ـ س‌ها: ودولت اورفته است

۶ـ س‌ها: ومادیگری را پادشاه برداشتیم. ۷ـ س‌ها: خطائیان. ۸ـ س‌ها: آمدم

۹ـ س: زیرا ۱۰ـ ازبرای دفع آن پادشاه که نوبرداشته بودند.

۱۱ـ س‌ها: «درغایت لطافت» ندارد ۱۲ـ س‌ها: به‌صورتهای عجیب مصور

باید که چون خاقان نو در آمده است آن باغ را تماشا کند و سیر آن نماید وآن نگارخانه را نظارهٔ مصورات او سازد [1] که ازعجایبات است به‌ظاهر، از برای خاقان نوآن نوشتند و در نهان از برای خادمان و دختران که درسرای سردار [بودند] نوشته بودند که تدبیر و مصلحت در آن است که چون خاقان نو[2] درآن باغ درآید باید که درآن باغ[3] را ببندند وخاقان نورا محبوس گردانند. قضیه چنین وچنین است [4]، وچون خاقان نوآن خطرا بخواندهوای سیرآن باغ درسراو افتاد و ذوق نظارهٔ[5] آن نگارخانه دردل او نقش بست و باخاصگیان خود[به]سوی آن باغ روانه‌شد. وچون خاقان نو درآن باغ درآمد با خواص خود [و او] در سیرو تماشا بود که در را از بیرون بستند و درمقابل[6] درتخته گرفتند وسرب ریختند و دیواری شد از سرب به روی در[7]. از برای طعام دادن مقدار یك صحن [طعام] در آمدن[8] سوراخ کردند وخاقان نو خود [با] خواص خودمحبوس شد[9].

[فرد

دانی که بر نگین سلیمان چه‌نقش بود		دل‌درجهان‌مبند که با کس‌وفا نکرد]

فرد

ملك سلیمـان مطلب کان هوی است		ملك همان است سلیمان کجـاست ؟

حکایت

حال عالم را بپرسیدم من از فـرزانـه‌ای
گفت یاخواب است، یا بادست، یا افسانه‌ای

۱ـ س‌ها: بایدکه خاقان‌آن‌باغ راسیرکندوآن نگارخانه را تماشاکند		۲ـ س‌ها: ندارد
۳ـ س‌ها: آن در		۴ـ س‌ها: «قضیه‌چنین وچنان است» ندارد		۵ـ س‌ها: تماشای
۶ـ ق: مقابله		۷ـ س‌ها: به‌روی درازسرب		۸ـ س: درآید
۹ـ س‌ها: وخاقان نوخود باخامگیان خودد راندرون باغ محبوس ماند.

گفتم اندر نعمت او دل کـه بندد گو بگو
گفت یـا مستی بود، یا گول، یا دیوانه ای
گفتم ازدنیا بهـا خواهد، چه باشد قیمتش
گفت باری می نیرزد نزد من نه دانه[۱] ای
گفتمش پس‌چیست دنیا، یا چه‌را شایدبگو
گفت یکدم با دو همدم در یکی ویرانه‌ای

[بعده] خاقان پیشین[۲] را از **قلماق** قبول کردند و بیاوردندو بر تخت[۳] بنشاندند و جام چین خواخان گویند[۴].ودرزمان‌او**مسلمانان** را[بسیار]حرمت بوده.اینجا[۵] اثر آن حرمت باقی است واین زمان بسر**چین‌خواخان پادشاه** است[۶] به نام **کین‌طای‌خان**[۷] و چون **کین‌طای‌خان** پادشاه شدقانون داد که پادشاهان **خطای** به جنگ لشکر فرستندوخود روند.

[وازآن] زمان[باز] خان **خطای** خود به جنگ نرود [و] لشکر بفرستد و **خطائیان** به‌جنگ مایل نیستند واگر دشمن قوی‌بود[۸] برمال صلح کند. [پیش‌ایشان کانه‌مفت‌است]نیز چون بیاید(؟).ازبرای آنکه **خطائیان**را[به‌همهٔ]عالم صلح است.بلا ضرورت با کس جنگ‌نکنند[۹]. از آن‌است [که] چندین هزارسال است که ملك ایشان خرابی ندیده‌وطاعون نیز درآن دیارنشود[۱۰].

و عسکریان[۱۱] **خطای** در پیش امرای خود هیچ نوع خدمت نکنند ، الاهمه محل دیوان حاضر شوند ودر خورد مراتب خودصف در پیش امرای خود بایستند.

و خدمتکاران امرای **خطای** را از اهل‌شهرها به‌طریق صالغون از دنیاداران می‌گیرند وقرنی باید که یکی را نوبت رسد، هرچند میرمعظم‌باشد. چون معزول

۱ـ س: بمدانه(؟) ۲ـ ق: چین ۳ـ س‌ها: تختش ۴ـ س‌ها: «وجام چین خواخان‌گویند» را ندارد ۵ـ س‌ها: وهنوز ۶ـ س‌ها:واین زمان پسر اوخان است. ۷ـ س‌ها: از «وچون‌کین‌طای‌خان» تااینجارا ندارد
۸ـ س‌ها: «قوی بود» ندارد ۹ـ س‌ها: ندارند ۱۰ـ س‌ها: نباشد
۱۱ـ س‌ها:لشکر

شود او بر کس خود نداشته باشد، زیرا که خلق **خطای** همه در دفتر ند و خارج دفتر کسی نیست که از آن خود سازد ، و آنچه در دفترست جمله از آن پادشاه ، و کار و خدمت پادشاهی کنند[1].

فرد

این چه ضبط و این چه ربط[2] [و] این چه کار
عقـل را گر مرد راهی پای دار

۱ـ س‌ها، عبارت فرق دارد: «و لشکر خطای [را] در خانهٔ میر و امرای خود خدمت کردن رسم نیست. سوای آنکه هر کس درخورد مراتب خود گروه گروه صف کشیده در پیش امرای خود برپای بایستند و خدمتکاران امرای ایشان اهل شهرند. به‌نوبت از برای هر نوع خدمت و میری که شهری را حکومت دارد و یا بیست و سی‌هزار کس را سردارست چون معزول شود هیچ کس [با] خود ندارد. از برای آنکه همهٔ خلق شهری و لشکری همه از پادشاهی است، زیرا که همه در دفتر است و خارج دفتر کسی نیست که از آن خود سازند.»
۲ـ س‌ها: این چه ضبط است و چه ربت (؟)

باب پنجم

دربیان خزینه‌هائی[1] که درآن شهرها نهاده‌اند از زر و نقره[2] وقماش وکرباس و غیره امثال برنج و گندم وجو و عناب وفندق و گردکان و گرمه دارو وکاه وهیزم

[و] خزینه‌های کاه‌وهیزم‌چنان‌است که درهر طرف‌شهر کوههاست[3] درچیده از[4] کاه پشته‌ای برمثال کوهی. کارگران[5] در بالای او برمثال مرغی می‌نمودند.

فرد

عزیزا کاه برگی کاه منت　　　گرانتر آمد از صد کوه محنت

و در غایتی است که اگر کسی ببیند پندارد که دیوان سلیمان‌کار کرده‌اند، وهریك از آن کوه کاه شش ماههٔ چندهزار لشکررا متعین است که ازبرای اسبان آن لشکریان[6] هفته‌ای یك‌بار از آن کاه می‌دهند.

و کوههای هیزم‌نیزهمچنان است که کاه، وهیزم‌هفته‌ای [یك] بار به‌آینده‌و

۱ـ س‌ها: خزینه‌ها　۲ـ س‌ها: واز برنج و گندم　۳ـ س‌ه‌ا: «کوهها‌ست» ندارد
۴ـ س‌ها: درچیده‌اند　۵ـ س‌ها: کاری‌گران　۶ـ س‌ها: لشکری

رونده[1] می‌دهند، و به‌لشکریان می‌دهند. اگر یکی تمام‌شود دیگری به‌جای او می‌نهند.

برنج و گندم و جو نیز در هر شهر مثل او[2] در انبارهای پادشاهی است. در ماهی یکبار با بازرگانان که به‌صفت ایلچی[3] آمده باشند هر روزه ایشان را بدهند تا سه‌سال از برنج و آرد و گندم و گوشت و عرقی و هیزم[4] و عناب و فندق و گردکان و گرمه‌دارو، و هم‌لشکریان را نیز بدهند و هر شش‌سال[5] دورهٔ آن خزینه‌ها تمام شود.

[واز زر و نقره واطلسهای ملون و غیره] هر جنس[6] که از پادشاهی بر آید احسن وافضل اقمشه بود.

و هیچ شهری و حصاری نبود که در آن [ازین] مخزنها نبود، ولاینقطع دردخل وخرج اینها مشغولند [و] مضبوط. ودخل آن خزینه‌ها جریمهٔ گناهکاران[7] است زیرا که زرنگیرند اصلاً و چندان هزار انبار درملك چین از جریمه است.

۱ـ س‌ها ۶۰۹، آیند و روند. ۲ـ س‌ها: هذا ۳ـ س‌ها: به‌صورت

۴ـ س‌ها: «وهیزم» ندارد ۵ـ س‌ها: ساله ۶ـ س‌ها: چیز ۷ـ س‌ها: گنه‌کاران

باب ششم

در بیان ملك شدادی وتاج و تخت‌جمشیدی خاقان چین اگرچه او دعوی سلیمانی می کند، بلاتشبیه

حکایت

نشسته‌بود کیخسرو چو جمشید — نهاده جام جم در پیش خورشید
نگه می کرد پیر هفت کشور — وزآنجا شد به سر هفت اختر[1]
نماند از نیك وبد چیزی نهانش — که نه در جام جم می‌شد عیانش
طلب بودش که جام جم ببیند — همه می‌دید تا آن هم ببیند
نباشد آنچه در عالم، نمی‌دید — ولی در جام، جام جم نمی‌دید
بسی زیر و زبر آمد در آن راز — حجابی می‌نشد از پیش آن باز
به آخر گشت نقشی آشکارا — که در پاکی توانی دید ما را
چو ما فانی شدیم ازخویشتن پاك — که بیند نقش ما در عالم خاك
چوفانی گشت ازماجسم وجان‌هم — زما، نی نام ماند و نی نشان هم

۱- مصرع دوم ازنسخهٔ ق ساقط شده است.

تو باشی هر چه بینی، ما نباشیم / که ما هرگز دگر پیدا نباشیم
چو نقش ما به بی‌نقشی بدل شد / چه‌جویی نقش‌ما چون با ازل‌شد
همه‌چیزی به ما زان می‌توان‌دید / که‌ممکن نیست مارا درمیان‌دید
وجود[1] ما اگر یك ذره بودی / هنوز آن یك‌ذره درخودغره‌بودی
نبیند کس ز ما یك ذره جاوید / که‌آن ذره‌نگردد غرق خورشید
اگر[از]خویش می‌جویی خبرتو / بمیرازخود، مکن درخودنظرتو
چو آمدچشم را مرگ‌تودرگوش / به‌مرگت گشت‌پیش‌ازتوسیه‌پوش
اگر خواهی تو نقش جاودانی / کمال زندگانی مرگ دانی
اگرخواهی تو نقش‌جاودان یافت / چنان نقشی‌به‌بی‌نقشی توان‌یافت
کنون گرهمچوما خواهی‌زماشو / به ترك خود بگو از خود فنا شو
حصاری از فنا باید درین کوی / وگرنه برتو زخم آید زهرسوی
چو کیخسرواز آن‌راز آگهی‌یافت / زملك‌خوددو دست‌خودتهی‌یافت[2]
یقینش شد که‌ملکش‌جزفنانیست / که در دنیا بقا را پس بقا نیست
چودرصحرای‌خودشدجودخوددید / فنای بی‌خودی بر قد خود دید
چومردان کم‌زدوخود رافنا گفت / شهادت گفت وبرقدرت ثنا گفت
مگر لهراسب[3] آنجا بود خواندش / به‌جای خویش‌درملکش‌نشاندش
به غاری رفت بردآن‌جام‌باخویش / به زیر برف شد دیگر میندیش
کسی کو غرق‌شداز وی اثرنیست / ازوساحل نشینان را خبر نیست
تو هم در عین گردابی بمانده / نمی‌دانی که درآبی نمانده
که[تو] همچو یخی در آفتابی / و یا کف گلی در پای آبی
چو بی کشتی تو در دریا نشستی / بگوید با تو دریا آنچه هستی

[بعده] تخت خاقان چین‌از زرسرخ است و به‌صورت اژدهاست که او راپیچ درپیچ کرده‌اند و بربالای سراو جای نشست خاقان چین است ودورآن تخت‌مقدار

۱ـ اصل: وجودمی ما ۲ـ ق: داشت ۳ـ س‌ها: لهرسب

ده ذراع باشد و بلندی اوشش ذراع و درون آن تخت [مجوف است].

فصل
در بیان سرای خاقان چین

سرای خاقان چین [هفت] حصارست و در روی[1] همدیگر کشیده‌اند و از همدیگر محکمتر، و درتوی هر طبقه‌ای باغهاست وبوستانهاست و بتخانه‌هاست و نگارخانه‌هاست ودیوانخانه‌هاست[2]، وساکنان آن جایها خادمان و دخترخانه‌هااند که طبقه طبقه ترقی می‌کنند. جملهٔ دختران [آن] سرای دوازده هزار وجملهٔ خادمان سرای هفت هزار؛ وازآن جمله که به خدمت درمی‌آیند و به صحبت او می‌رسند سه هزار خادم و سه‌هزار دخترست که هر روز به نوبت از برای خدمت خاقان چین گروهی از دختران وگروهی ازخادمان درمی‌آیند.

و بعضی ازآن کهنه دختران که پدران خاقان را خدمت کرده‌اند و قانون می‌دانند و در درون سرای مملکت ضبط کرده‌اند از برای دختر چیدن به ممالك می‌فرستند و از آن دختران که ایشان بپسندند هر یك را در محفل[3] جداگانه نشانده با تجمل تمام محفلها[3] را برداشته شهر به‌شهر ومنزل به‌منزل گروه گروه می‌برند و باحشمت‌هرچه تمامترخیل خیل درسرای درمی‌آرند وپیش مادر پادشاه یکان یکان عرض‌آن پری پیکران حوری‌نژاد[4] می‌کنند وآنها را که پسند[د] درطبقات می‌گذارند و ازآنجاترقی می‌دهند وآنها را [که] نپسندد وآنان‌که در سرای پیرشده باشند جملهٔ ایشان را با خلعتها و بخششها برنهجی که آمده‌اند به جای خویش واپس فرستند.

فرد

هرروز به منزلی و هرشب جائی   چون زورق اشکسته به‌هردریائی

۱ـ س‌ها: دور   ۲ـ س‌ها: باغها وبستانها وبتخانه‌ها ونگارخانه‌ها ودیوانخانه‌هاست
۳ـ س‌ها: محافه   ۴ـ ق: نه زاد   ۵ـ س‌ها: می‌گزارند.

اما خادمان همه خوش‌پسران صاحب حسن‌اند که در حین طفولیت اگر خواهند پدران ایشان که خادم سازند پیش امرای آن شهر پسر را ببرند و عرض حال بکنند وازایشان اجازت نامه‌ای حاصل بکنند، وآلات پسررا روی خاك بزنند همچون کف دست‌هموار و تیمار اوبکنند وچون نیکوشود وخودرا بداند به‌پایتخت برود واجازت‌نامه‌ای باخود ببرد و مدتها از بیرون سرای خدمت خادمان درون سرای بکنند تا یکی ازخادمان درون سرای او را به پسری قبول کند و در سرای درآورد [و] مدتی تعلیم قواعد وقانون می کنند. چون کمال یافت در **طبقهٔ اول** اگر محلی محلول افتد به‌او دهند وازآنجا ترقی می کند.

فصل[1]

و هرطبقه[ای] رامراتب‌او کاری است.وپرورش‌باغها و بوستانها [ی] درون سرای خادمان **طبقهٔ اول** می کنند.

و در **طبقهٔ دوم** خادمانی‌اند که کارایشان آغوش آغوش خط در آوردن و برآوردن است، و جهت کثرت خط [وکاغذ] در محلش گفته آید.

ودر**طبقهٔ سوم** خادمان معتبر [می] باشند که در دیوانخانه‌های درون سرای خود دختران‌معتبر[سرای] اختصارخط می کنند ودرپیش‌پادشاه‌می‌درآرند وخاقان چین را درقسمت شب و در قسمت روز که از برای خط نگاه کردن و نشان کردن تعیین کرده‌اند‌ازآن‌هر کدام [ترك‌وتأخیر] نتواند کردن‌وچون‌آن[2] خطهارا‌یکان یکان‌پیش‌خاقان‌بیارند[3] واو دراختصاراونظر کندوماحصل او را [بداند] اگرقبول است به دست بگیرد و به قلم سرخی بر بالای گردی خط بکشد ، علامت قبول اوست، واگرقبول نکند علامت نکشد. این‌است سخن گفتن خاقان با خلق بیرون یعنی به خط.

و هرقسمی از دوازده قسم ملك خطای را دیوانخانه‌هاست متعین در درون

۱- س‌ها: ندارد ۲- ق: وبرآن ۳- س‌ها: می‌دارند

سرای، همچنانکه دربیرون سرای.وآن‌خطهاهمچنان قبول وناقبول آغوش‌آغوش‌و بند بند بسته و سر به مهراز دیوانخانه‌های آن قسم که در درون سرای است به دیوانخانه‌های هرقسم ملك **خطای** که بیرون سرای‌است به‌درآید، ودرهریك از آن دیوانخانه‌های‌بیرون‌سرای[1] سه‌میرمعتبر نشسته وآن‌خطهارا[برگیرندو یکان‌یکان] وا کنند وقبول وناقبول را بدانند، وبعدازآن نظر به‌آن حکم نوشتن ومهر کردن مهمات عوام است وازآن [خواص]حکم نوشته مهر کرده ازسرای برآید[2].

و در **طبقهٔ چهارم** سرای خاقان **چین** دیوانخانه‌های دوازده[3] مملکت ملك **چین** است که درآنها از یك طرف خادمان معتبر و از طرف درون دختران معتبر کاردان‌مهم‌گزار[4]،همه کمرهای یشم‌برمیان بسته‌وتاجهای غریب [و] مرصع‌برسر نهاده وازاطلسهای خطائی لباسهای زربفت پوشیده وازهر دوجانب‌آن هر دو گروه بیایند با تخت روان با تجمل تمام‌ودرآن دیوانخانه‌ها بقدر مراتب خود فرودآیند و به‌قدر مرتبه بنشینند، و در پیشان یك دختر و درچپ و راست‌آن دختردوخادم نیزبا کمرهای یشم‌بر کمر بسته بنشینند،وازپیش روی گروه‌دختران صف‌بر کشیده و به‌خدمت برپای چون اصنام مصورایستاده و برچپ وراست گروه گروه خادمان **خطای** به‌حسن صورت مشهور صف صف‌برپاایستاده وآن دختران وخادمان کاردان مهم‌گزار[4] وضابطان ملك **خطای** در آن دوازده طبقهٔ[5] دیوانخانه‌های درون سرای جمله به‌مراتب‌بنشینند واختصا[ر]خط بکنند[و]به‌علم‌وفراست‌وفیلسوفی‌ازفحوای[6] خطها چیزها فهم می کنند، وطریق ضبط مملکت ازآنجا می‌نمایند.

کنزالحقایق[7]

به جان از طالبان راه دیـن شو | گراینجا نیست سوی‌شهرچین‌شو
به عـلم عیسوی کن چشم روشن | که تا باشد که بتوانی تو دیدن

۱ـ س‌ها: نوشتن ۲ـ ق: حکم نوخط مهرکردن باشد ۳ـ ق: وازان‌چهارملك
۴ـ اصل: مهم‌گذار. ۵ـس‌ها: طبقات ۶ـ س‌ها: فهوای ۷ـ ق:مثنوی

اگر در جهل خود دائم نشینی | چو مهدی پیشت آید، هم نبینی
خر ودجال وعیسی جز یکی نیست | یقین‌دان اندرین‌معنی‌شکی نیست
اگر دانا بود عیسی است بر خر | که نادان خر بود از خر فروتر
مثال تن خر و عیسی است جانت | اگر عیسی صفت باشد روانت
چو جان نادان بود دجال باشد | چو دانا گشت عیسی حال باشد
ز نطق عیسوی گیرد نشان جان | شود از علم زنده جاودان جان[1]
چو دانستی یقین عیسی و دجال | ز راه علم شد معلومت این حال
نشان مؤمنی دانسته‌ای چیست؟ | ارادت سوی آن عالم که باقی‌است
بروجان پدر رویت به راه آر | ز فانی بگذر و باقی نگه دار

و در طبقهٔ پنجم خزینهٔ ملك چین است از زر و نقره وجواهر و کمخا و اطلسهای ملون خطای و قلغی[2] وپای برگ وتافته و کرباس وغیره، و پیوسته این خزینه‌ها را به‌کار برند وبه‌جای او دیگری بنهند.

و بعضی از دختران و خادمان هستند که در درون سرای خانه‌ها ساخته‌اند خشتی از زر وخشتی از نقره. مثل هذا خزینه‌های غریب وعجیب در درون سرای هست که گفته شود درجایش.

وهم درطبقهٔ پنجم‌است جای‌شیران وببران وپلنگان ویوزوسیاه‌گوش‌وسگان تبت، و[این]سگان‌تبت‌پرپشم‌است‌وپرهیبت.ازروی‌صلابت باشیر برابر[ی]می کنند.

و در درگاه عالی‌مفخرسلاطین‌روی‌زمین‌سلطان روم را ازآن‌سگان هستند که‌رومیان سگان ساسانی گویندولی‌اصلاً ازسگان تبت است وآن سگان‌تبت در کوههای خطای می‌باشد وحصول آن سگان ازآنجاست.

و در طبقهٔ ششم دوازده هزار خانهٔ دخترست و جاهای نشست آن دختران‌در خور مراتب ومنصب ایشان است.

و در طبقهٔ هفتم سرای، خاقان چین خود وعیال خود و خاصگیان خود می‌باشد؛ و دراندرون سرای که عبارت ازهفت قلعه هست که در درون[3] همدیگر

۱ـ س‌ها: این بیت را ندارد ۲ـ ق: قلعی ۳ـ ق: روی

ساخته‌اند. ورای خاقان‌چین درو یك مرد نیست، وبلندی دیوارهای آن سرای به مرتبه‌ای است که مرغ بلند پرواز باید که درگاه پریدن از بالای او تواند گذر کردن،العلم عندالله. به‌آن‌بلندی[1] و سطبری[2] دیوار در روی زمین کسی‌ندیده‌باشد در ما سوای آن ملك، واز بیرون دیوار آن هفت حصار بـر دور آن سرای هزار پاسخانه است و درهرپاسخانه‌ای ده کس‌اند. یعنی ده‌هزار کس پاس دیـوار سرای خاقان چین می‌دارند، سوای آن لشکر که در دیوان‌گاه تخت اورانگاه می‌دارند. [آن لشکر] ده‌هزار کس‌اند، همه[3] غرق‌آهن وپولادمسلح وبه همهٔ سلاح آراسته [وپشت بر پشت هم نهاده از اول‌شب تاصباح نشینند و پاس تخت مذکور وآن درو دربندهای یك جانب را پاس ایشان می‌دارند ونظر به آن درها و دربندهای جانب دیگر را چند مقدار کس‌اند که نگاه می‌دارند وآن سرای مربع است. در دور او هزار پاسخانه است- گفته شد، ودرهرپاسخانه ده کس همه مستغرق آهن وپولاد و به‌همه سلاح‌آراسته] شب تا روزخواب نکنند. درهمه جاچراغ‌می‌سوزد وچوبك‌و جرس و فانوس گردسرای می گردانند.

حکایت

پـاسبانی بـود عاشق گشته زار / روزوشب نی خواب‌بودش نی‌قرار
گـاه می‌رفتی وچـوبك می‌زدی / گه ز غم بر روی، تارك می‌زدی
همدمی با عاشق بی خواب گفت / کی‌خراب‌خواب‌یك‌دم‌خوش‌بخفت
گفت چون شدپاسبان راعشق‌یار / خواب کی‌آید کسی‌را زین‌دوکار
پاسبان را خواب کی لایـق بود / خـاصه مـرد پـاسبان عاشق بود
پاسبـان و عشق بـا او یـار شد / خـواب ازچشمم به دریا بار شد
پـاسبان را عشق او نغز اوفتـاد / کار بیخـوابیش در مغز اوفتاد
پاسبانی کن بسی در کـوی دل / زان کـه دزدانند در پهلوی دل

۱- ق: دیواری ۲- ق،س۹۰۶: اصطبری. ۳- س‌ها: و

هر که را این پاسبانی شد صفت　　زود یابد اندر آنجا معرفت

وآن ده‌هزار پاسبان در دورسرای خاقان چین لاینقطع درچوبك‌زدن وجرس و فانوس گردانیدن‌اند پیوسته، [و در همه حصارها و شهرها دربالای دروازه‌ها طبل پاس] می‌زنند و در دیرها درای می‌نوازند[1] ودرسر گذرها وعسس‌خانه‌ها چوبکهای عجیب وغریب می‌نوازند. ویك‌شین وغوغای در این شهرهاست در شبها که صفت نتوان[2] کردن. درهمه ملك چین پاسبانی بغایت مضبوط است. در همه شهرهای آن نه‌از ترس دشمن است بلکه اظهار تجمل پادشاهی وضبط مملکت است.

و ازچهارجهت[3] آن سرای‌درهاست وازجانب هردری هفت‌دربند است. نیز[4] دیوارهرحصاری[را]دربندی‌است،ودرو دربندهرجانب[ازبرای] کاری‌متعین‌است‌و از یك در و دربند او خزینه درمی‌آید که حاصل دوازده قسم ملك چین است که آورده‌اند، ودر بیرون‌آن درو دربندها برارابه‌ها نگاه می‌دارند. مدتها می‌باید که نوبت رسد که به‌خزینه درآرند و ازدر دیوانگاه خرج‌آن خزینه‌ها می‌کنند ودر دربندهای یك جانب متعین است از برای خط در آوردن[5]، و درین در و دربند نیز کوس عدل نهاده‌اند. و ازدرودربندهای یك‌جانب دیگرخلق‌سرای درمی‌آیندو می‌برآیند وآن یك درو دربندهای یك جانب دیگر از برای دیوانگاه است.

خاقان‌چین گاهی که‌خواهدازسرای به‌درآیدازآن‌درهاودربندهای دیوانگاه به‌درآید درسالی یك باریا دوبار باتجمل عجیب وغریب [که مذکورشد] ودرهمه امورملکی بغایت وزین[6] است [وگران سرومتأمل ودوراندیش] و درآن وقتی که وا[7] گردد باز به‌همین درها و دربندها درآید.

وچون‌ازچهارجانب درهاست وازجانب‌هردری‌هفت‌دربندست ودرهردربندی پنج جفت[8] درست ـ دودرطرفین وسه‌درمیان،وآن‌دو که در کنار[ها]ست ازو امراو

۱ـ ق:می‌زنند　۲ـ س۱۰۶: توان　۳ـ س‌ها: جانب　۴ـ س‌ها: نظربه‌دیوار
۵ـ ق: درآوردن وبرآوردن.　۶ـ س‌ها: و زمین (تصحیح قیاسی است)　۷ـ س‌ها: باز
۸ـ س‌ها: دوطبقه

لشکرها به دیوان[1] درمی‌آیند، و آن سه که درمیان است خاصهٔ پادشاه است کـه خود [و] خاصگیان خود ازآن درها درآید و برآید. و بلندی هردری مقدار یك گزانداز بـاشد. وآن درهـای مذکور که گذرگـاه پادشاه است از پولاد خطائی ریخته‌اند عجب. اگر ازآن درها در روی زمین بوده باشد مگر در خطای کـار کرده باشند.

و در بیرون هفت دربند، پیش روی‌هردری یك حصار مضبوط ساخته‌اند[2] و درسه طرف‌آن‌حصار درهاست که به‌رسم دربندهای‌درون سرای ساخته‌اند وغرابت آن درها مذکور شد.

و در درها و دربندهـا فانوسهاست به‌عـدد ستاره‌هـای آسمان رنگارنگ، روشن کرده‌اند وازسر سنجقها آویخته و ازهردری و دربندی‌چنان نماید که‌نظاره کننده داند لطافت آن فانوسها را، و ازهم دوری آن دربندها را . و در نیمشب همهٔ اهل قلم و اهل علم حاضر شده‌اند ودربیرون آن درها و دربندها[3] خیل خیل‌و طُلب [طُلب] وسنجق‌سنجق[4] همه انتظارمی‌برند ازبرای آنکه گاهی خاقان پیش از صبح به دیوان به درمی‌آید[5]. هرکس که اهل آن دیوان بوده باشد حاضرنباشد گناهکار[6]‌ست‌و در بند و حبس برود.

فی‌زماننا،یکبار خاقان در صبح به دیوان به درآمد و درآن ساعت سه‌هزار امرا کم آمدـ که به دیوان حاضر نشده بودند. همه گناهکار[6]شدنـد و از منصبها بیفتادند ودر بند وحبس رفتند.

واکثر‌به‌دیوان[به]درآمدن خاقان‌پیش‌ازآفتاب‌برآمدن است، وازآن‌ترس مذکور همهٔ آن‌خلق حاضر شده وبرآن درها و دربندها انتظار می‌برند ، وچون آن درها ودربندها را که مخصوص امرا ولشکری[7] است به یکبار وا[8] کنند وهمهٔ آن خلق ما خلق‌الله گروه گروه وخیل خیل در خورد مراتب خود درآیند ازآن

۱ـ س: «به دیوان» ندارد ۲ـ س: از «پیش روی» تا اینجا را ندارد.
۳ـ س: «ودربندها» ندارد ۴ـ س: سنجاغ سنجاغ ۵ـ س: به‌درآید
۶ـ س: گنهکار ۷ـ س: لشکر ۸ـ س‌ها: باز

درهای مذکور که مخصوص عوام است[1] و دربانان وچاوشان از برای نمایش‌اند، و اگرنه‌آن خلق ماخلق‌الله که درآن دیوان حاضرمی‌شوند هیچ‌حاجت‌منع وتأدیب‌و تعلیم نیست بلکه همهٔ خلق چین از خواص و عوام بغایت ادیب ومعلم‌اند. ادب و حرمت وعزت را درتمام دنیا کس برابر ایشان مداومت[2] نتواند کردن،زیرا که از چندان هزارخلق که در دیوان درپیش خاقان چین برپای ایستاده‌اند کس را زهرهٔ نطق نباشد چه‌جای منع وتأدیب چاوش و دربان! خطائیان از آن مضبوط‌ترند که کسی‌بر[3] ایشان راه تواند گرفت. [و] چون درآمده شودچندین هزارلشکر ببینند که همه غرق‌آهن ومسلح نشسته پشت‌برپشت هم نهاده، ونه‌خوردن ونه‌خفتن.وهمه بیدار، پیش‌ازین مذکور شد، وپاس‌آن درها ودربندها که تحت خاقان چین برآن جانب است می‌دارند.

مثنوی[4]

این دوصد، چندین‌سپاه ولشکرند — سر به سر میراجل را چاکرند
روز[و]شب پیوسته لشکرمی‌رسد — یعنی از پی میر مـادر می‌رسد
چون در آمد از همه سوئی سپاه — هم تو بازافتی و هم نفست ز راه
هر که‌خورداوازاجل‌یك‌تیغ‌دست — هم‌قلم‌شدتیغ وهم دستش شکست
گـر منم میراجل در کار و بـار — چون اجل آیـد بمیرم زار زار

و آن جماعت مذکور که نگهبان تخت‌اند ده هزار کس‌اند ـ پاس تخت و دربندهای دیوانگاه می‌دارندماسوای دربانان و لشکری که از بیرون پاس سرای می‌دارند.وآن درها ودربندها که ازجوانب دیگرست بقدرحال لشکرمتعین است‌از برای پاس‌آن درها و دربندها.

مشهور چنان است که پنجاه هزار کس شب و روز از درون وبیرون سرای مشغول خدمت پادشاه خطای‌اند و از آنکه تعیین کرده‌اند در خدمت ساعتی

۱ـ س‌ها: «ازآن درهای» تا اینجا را ندارد ۲ـ س‌ها: ندارد ۳ـ س‌ها: با
۴ـ ق: مقاله

احتمال ترك وتأخیر ندارند. و چون نزدیك بر آمدن خاقان شود به دیوان دو فانوس لعلی و صندلی و طشت وآفتابه ـ این جمله زرین ـ از بیرون جماعتی‌اند که می‌آرند، وآن جماعت وقتی که خاقان ازسرای بیرون خواهد که رودتخت خاقان‌چین را ایشان بردارند. وچون‌آن‌جماعت که بیایند به دربندسیوم باشند وآن فانوسهای لعلی [در] درون سرای در رود و به‌دربند چهارم و در بالای [او] کوسی بزرگ است مقدارپنجاه کس به‌دوراوایستاده درنوازش‌آرند وبسیاری بنوازند، و چون از نواختن کوس ساکن شوند، و هم در پهلوی آن کوس درای آویخته‌اندبرمثال گنبدی[1] معلق‌درهوا ازسقف‌طاق درآویخته[اند] وبعدازنواختن کوس‌آن درای رانوازند.

و طریق نواختن آن درای چنان است که چهارصد خادم از برای نواختن موکل‌آن درآیند وچوبی[2] برمثال‌تیر کشتی‌بس بلند[3] [که] درمقابلهٔ درای به یك پهلو[ی] ازسقف[4] درآویخته به‌زنجیرها وآن‌چوب‌رابه آن‌عظمت‌عقب عقب ببرند مقدارچهل گام و رها کنند وسر آن‌چوب‌بیاید وبه‌آن درای‌بخورد، چنان به‌ضرب صدائی ازو به‌درآید که تمام شهرخانبالغ‌آن‌آواز را بشنوند [و]آن درای را باآن صفت درنواختن [آر]ند.

و خاقان درآمدن برتخت نشستن و در آن حین که شصت‌ونه نواخته باشند خاقاق به‌تخت بنشیند، وچون برآن تخت زرین اژدها پیکر قرارگیرد یك ضرب دیگر نوازند. جملهٔ آن نواختن درای هفتاد بود. و درااثنای نواختن درای خاقان وکسانی که با اویند به‌سرعت هرچه تمامتر به‌سوی تخت و دیوان شتابند وخاقان را هیچ زهرهٔ تأخیر و توقف نباشد، زیرا که از قانون تجاوزکردن رسم نیست.

و درآن حین که خاقان چین برتخت زرین اژدها پیکر قرارگیرد و آن درها و دربندها را [که مخصوص خاقان‌چین است] به یکبار وا[5] کنند و در مقابل تخت خاقان چین آن درو دربندهای پولاد باصداهای[6] باهیبت عجیب وبه‌آوازهای

۱ـ س۹۰۶: گمبدی، س ۶۱۰: گمبندی ۲ـ س‌ها: چوب ۳ـ س‌ها: بزرگ
۴ـ س‌ها: «ازسقف» ندارد ۵ـ س‌ها: باز ۶ـ س‌ها: سداهای.

با سیاست غریب همه به‌یکبار وازشود چنان بلندآواز که تمام شهر خانبالغ با آن عظمت آوازآن درهای مذکور وآن درای مذکور وآن کوس مذکـور شنوند و بشناسند و بدانند که خاقان چین بر تخت نشست.

و در هردربندی سه فلاخن‌انداخته‌اندو آن[1] فلاخنهارا برصورت‌مارساخته‌اند ازسرتا دم ده «قولاج» باشدوحلقه حلقه ساخته و[سر]هریك فلاخن دردست‌میری است وجملگی آن فلاخنها هژده عددست، وچون‌آن درها و دربندهاهمه به‌یکبار وازشود[2] وآن امرا ولشکری وایلچیانی که از اطراف وجوانب عالم آمده‌اند همه روی خاقان‌چین را ببینند که برتخت اژدهاپیکر نشسته‌برنشاط روی او آن‌فلاخنها را به یکبار در حرکت بیارند و برافشانند، [و] برمثال طوپ و تفنگ[3] آوازهای با هیبت به یکبار به درآید که تمام شهر خانبالغ گوش به آن آواز دارند و چون آن آوازها را بشنوندبدانند که خلق در دیوان روی پادشاه را بدیدند، وهمهٔ خلق آن شهرتحسر کنند ازآنکه ایشان روی پادشاه‌را نتوانند دیدن. وهفتاد پشت‌خلق بازارندیده است‌روی خاقان چین‌را. ازآن‌است که خلقی که به دیوان خاقان چین درآیند دربانان وچاوشان هیچ‌نگویند، زیرا که هیچ کس‌را زهره نباشد که خلاف قانون وادب در درون سرای[ره] رود وقدم‌نهد. هرکس پیش‌ازتخت نشستن خاقان آمد خوش [آمد] واگرنه‌نگذارند [در دیوان درآمدن] و او[4] گناهکارست.

وچون خاقان خواهد که به‌سیر وتماشای صحرا به‌در رود تمام خلـق شهر دکانها بیندازند وپنهان شوند، ازبرای‌آنکه آداب ایشان چنان است اگر خاقان به صحرا به‌شکار رود‌ـ‌دور از روی حاضران‌ـ اگر از اسب بیفتد و یا در پی‌شکار اسب دواننددرین هردرصورت گناهکار باشد[5] وازپادشاهی معزول شود وسلطنت از اولاد اومنقطع شود، زیرا که خلاف قانون کاری کرده است.

ودربسیاری‌ازشهرهای‌خطای‌است که‌درهریك‌ازآن‌شهرها[از برای]پادشاهزاده‌هاسرای باتکلف‌ساخته‌اند بغایت مزین‌تا[به]حدی که پوشش‌دیوارها وخانه‌های

۱ـ ق: و ۲ـ س‌ها: شد ۳ـ س‌ها: تفك ۴ـ س‌ها: آنکس
۵ـ س‌ها: صفت گنهکار

آن سرایها از سفالهـای فغفوری سبزست . و حاصل خـرابات آن شهر را با آن پادشاهزادهها تعیین کردهاند، یعنی قحبه خانهها را حاصلش‌را. و بسیاری دیگر از پادشاهزادهها هستند که رنجبری می کنند وروزخودمی گذرانند.

واگر خاقان چین به سبب گناهی از پادشاهـی معزول شود سلطنت از اولاد اومنقطع شود، ویا خاقان وفات کند-دور از روی حاضران ذریات‌نداشته باشد-از آن پادشاهزادهها که نگاه داشته‌اند درآن شهرها کدام که قابلتر بـود بیاورند و بر تخت بنشانند.

فصل[1]

و چون خاقان‌چین خواهد که به دیوان بهدرآید همراه او سازها می‌نوازند که ازهمه انواع‌غریب، و نایها می‌نوازند که همه نوع او عجیب [است]، چنانکه از الحان آن سازهـای عجیب واز خوشی آن نایهای غریب هر نفس جـان تن را الوداع می‌خواست، ودر زمان استماع‌آن آوازهای قاغ‌نوس مثال ارغنون[2] ایثار و درآن اثنایکان‌ضرب‌دهل کریه[آوازی‌می‌نواختند که از کراهت] آوازآن دهل خوشیهای آن نایها وسازها ناخوش می‌نمود.

از دریای ابرار

زشت هم خـوب است کـاواز حمار گم شده

ار عنون آید به‌گوشم خصم اگر چه انکرست

و آواز زشت آن‌طبل ناخوش تنبیه بوده مرخاقان چین راکه هان مغرور و مشغول آن سلطنت نشوی وفریفتهٔ[3] این الحانـات نباشی کـه درعقب این خوشیها ناخوشی هست که‌آن مرگ است.

۱- س ۶۰۹: بعده ۲- ق: ارغوان ۳- س‌ها: فرفتهٔ

مثنوی[۱]

مرگ بنگر تاچه‌راه‌مشکل‌است کاندرین‌ره گورش اول‌منزل‌است
پند گیرای دل که گرداب‌بلاست زنده‌دل‌شو زانکه‌مرگت‌درقفاست
ورازین گرداب سر بیرون کنی هـر نفس جمـعیتی افـزون کنی
ور دریـن گرداب مانـی مبتلی سر بسی گـردد ترا چـون آسیا
چیست دنیا سرنگـون پایدار بیقـراری دائمـاً بـر یـك قرار
گـر همه دنیـا مسلم آیـدت گـم شود تـا چشم بـرهم آیدت
ملك دنیا خاکساران را دهند عـافیت پـرهیزگـاران را دهند

و لذت نوای‌آن سازهاموقوف‌است به سماع، [و] زبـان قلم از تعریف[۲] آن سازها وساز قاغ‌نوسی عاجزست وقاصر،

عراقی[۳]

از خـرابات مرا دوش بـه دوش آوردند
بیخـودم از در[۴] آن باده فروش آوردند
شهسواری که نیامد به همه کون فرو[د]
بـر در خانـهٔ خمـار فـروش آوردنـد
مطربـان زیـر لب از پـردهٔ اسرار نبـی
تا چه گفتند که نی را به‌خروش آوردند

واز آن سازها بعضی مخصوص سرای خاقان چین است که در مـا سوای‌آن سرای ننوازند ــ حکم است.

وچون خاقان چین به‌آن حشمت بر آن تحت اژدها پیکر نشیند بر آن خلقی که درآن دربندها توقف کرده‌اند [از] امرا ولشکری و ایلچیانی که از اطراف و

۱ــ ق: بیت ۲ــ س‌ها: بیان ۳ــ س۶۱۰: ندارد،س ۶۰۹: مثنوی ۴ــ ق: پیش

و جملهٔ آن خلق به‌مراتب خود و به‌سرعت هرچه تمامتر گروه گروه درآیند و هر گروه را مراتب وجای اومتعین است، ومردمانی که ازین طرف دنیا یعنی ازدیار اسلام رفته باشند برهمه مقدم و دو سه قدم ماند[ه] نزدیك خاقان چین باستند[1] و حرمت مسلمان را برهمه مقدم می‌دارند، واز مسلمانان پایه‌ترمردمان تبت باستند و از تبتان پایه‌تر قلماقان[2] باستند و از قلماق پایه‌تر اویغوران[3] باستند و از اویغوران پاته‌تر گروه‌اوجد وجورجت باستند واز اوجد [و]جورجت پایه‌تر گروه گروه‌و نوع نوع هندیان باستند.

و هر گروه از مملکتی آمده‌اند و هر گروهی به نوعی لباسها پوشیده و به زبان دیگر گونه سخن می کنند [و] به‌هفتاد و دوزبان در خطای سخن می کنند، و نامعدود و بسیار بودن زبانها را شبه نیست وبسیاری لغت الفاظ مختلقه می‌دانیم که در روم یکی موافق نیست.

و طرف راست خاقان چین لشکر وامرای اهل علم او باستند و طرف چپ [او] امرای اهل قلم باستند و طرف عقب‌تخت خاقان اهل سرای اوباستند. بعضی درمیان خادمان بوده باشد که دختران نیز بصورت خادمان بودند.

[و]هیچ کس‌رازهرهٔ آن نباشد که دردیوان خاقان چین سربرآرد ودر روی خاقان و یا غیری نگرد. ودرپیش روی خاقان امرایی که ازممالك خطای آمده‌اند ازبرای طلب مراتب ومنصب [و] گروه گروه پاپاس وامرای پاپاس و ایلچیانی که از اطراف وجوانب عالم آمده‌اند جمله صف‌صف درپیش روی خاقان ایستاده و آن درها و دربندهای مذکوردرغایت لطافت سزاوارومناسب سلطنت دنیا درپیش روی خاقـان نمایان، ودرآن دربندها صف‌صف لشکرها و پیلان[4] ایستاده و در آن هفت [دربند] مذکور آن همه خیل وحشم سلطنت خاقان چین درپیش‌روی اونمایـان، و در آنجای[5] [دیوانگاه خاقان] چین چندیـن هزار زاغ بلخی سرخ پای و سرخ [منقار] ومرغابیان‌وانواع مرغان‌عجیب وغریب[6] هرصباح به‌دیوان‌اوحاضرمی‌شوند

۱- ق: بایستند (همه موارد)　۲- س۹۰۹ وق: قلماق　۳- س‌ها: اوی غوران
۴- س‌ها: فیلان　۵- ق: اثنای　۶- س‌ها: «وغریب» ندارد

و دربالای سرای به‌سفال پوشیها به‌فغفوری سبز درمحل دیوانگاه می‌نشینند بی‌غوغا و بی‌ترك وتأخیر.

ودر ماسوای دیوان و دیوانگاه [در سرای] اگرشرط ببندند نیابند، شبهه[1] نیست که طلسم‌است ویك سبب دعوی سلیمانی خاقان‌را به‌دیوانگاه هرصباح‌حاضر شدن‌آن مرغان است.

و درنهایت‌آن هفت دربند کوس‌عدل نهاده‌اند. و در ردف‌آن درهر دربندی یك کوس عدل نهاده‌اند، و برآن کوسها نگاهبانان موکل کرده‌اند، و اگر کسی‌را ظلم [رسیده بود] بیاید و آن کوس که بیرون هفت دربند است آن مظلوم ظلم رسیده یك ضرب بنوازد که آواز آن کوس به دربند دوم رسد و موکل [کوس] دربنددوم بنوازد. آوازآن به‌سیوم رسد و درسیوم بنوازد به‌چهارم برسد و مثل هذا در پنجم وششم وهفتم. نزد خاقان چین کوس عدل را یك ضرب بنوازند. اگر آن کوس عدل نواختن در محل دیوان بود بسیاری از امرا بودند که‌عقلشان زائل‌شود و بعضی بیهوش‌شوند و بعضی بمیرند از ترس. و گروه‌آن‌امرا که شکایت از ایشان بود یعنی به کوس عدل نواختن جملهٔ ایشان دربند و حبس و قتل بروند. زیرا که قانون برآن طریق است.

و کسی رازهرهٔ یك‌سرموی ازقانون تجاوز کردن نباشد ومبالغه نیست ـ حقا که بیان واقعی است ـ زیرا [که] امرا از خاقان چین بغایت ترسانند و باقی خلق از امرا ترسانند و خردان[2] وخلق از کلانتران ترسانند. از برای آنکه قانون ایشان بغایت باریك است ونگاهداشت اولازم.

حکایت

یکی از امرای او را در دیوان درحضور خاقان چپ و راست کمر او از هم وا[3] شدو کمر برزمین افتاد و گیرند[ه]ها که‌عسسان‌سردیوانند‌او را گرفتند. خاقان

۱ــ اصل: شبه ۲ــ س، ق: خوردان ۳ــ س‌ها: باز

چین ازروی تخت نعره زد که «با»! یعنی بخشیدم. گیرند[ه]ها اورا برزمین گذاشتند. او بیفتاد. نگاه کردند از ترس مرده بود.

و آن کس که کوس عدل بنوازد امرا را ترس ازو ازآن است که آن کوس عدل نواختن شکایت می‌شودازامرائی که مهمات آن کس تعلق به‌ایشان دارد یعنی به داد من نرسیدند. آمدم و کوس عدل نواختم، وچون آن شخص کوس عدل نوازد هر دو زانو برزمین نهد و برسرزانو باستد[1] وآن نگاهبانان کوس بیرون درجهند و گردن آن کس را که کوس را زد یعنی نوازندهٔ آن کوس را گردن ببندند و منتظر بایستند، ومو کلان‌دربندها درهردربندی که هستند یعنی نگاهبانان کوس[های]هر گروه کوس خودرا یك ضرب‌بنوازند وچون‌درهفت دربند هفت ضرب بر آن کوسها بزنند وآواز کوس هفتم به‌گوش خاقان برسد در حال خادمان خـاص خود رابفرستندواز آن شخص‌تفتیش احوالش بکنند واززبان اوتذکره‌ای بگیرند و خط او را نیزبگیرند ـ که خطای بی خط سخن نکنند ـ واز آن دادخواه ضمان[2] بستانند ورها کنند و اگرضمان[2] نداشته باشد در حبس بکنند، زیرا که مهمات او کلی باشد از جهت آن در حبس کنند ، و آن خط وتذکرهٔ دادخواه پیش خاقان درآرند وآن خطوتذکره را خود بخوانند وتفتیش آن حال به‌خواص خود بفرمایند.

واز سبب نواختن آن کوس‌بسیار کسان به‌حبس‌وقتل بروند، زیرا که قانون ایشان‌بغایت‌باریك‌است‌ونگاهداشت اولازم. چنانکه درتمام‌ملك چین اگر کسی یك چیزازقانون ترك کند اورابگیرید وتوابع ولواحق اورا[هم]بگیرند [و]جمله را در بند وحبس بکشند وجرم کنند.

بازآمدیم برآنکه چون خاقان چین برآن تخت اژدها پیکر قرار گیرد و تاج وتخت جمشیدی و درها و دربندها[ی]سرای شدادی و دیوان سلطنت خاقانی خود را ملاحظه کرده بعده[3] کانه دانسته که اینها را بیش بقا نیست، زیرا که در روی تخت بغایت مظلومانه نشسته [بود].

۱ـ ق: بایستد ۲ـ س‌ها: زمان ۳ـ س‌ها: ندارد

مثنوی

پـادشاهان جهان در بندگـی[1] بـو نبردند از شراب زنـدگی[2]
ورنه ادهم‌وارسر گردان و دنگ ملك بر هم می‌زدندی بی درنگ
روی در دیـوار بنشینـند زرد روی یکدیگر نبینندی ز درد
آن طرف که عشق می‌افزود درد بـوحنیفه شافعی در سی نکـرد

و امرای زبان‌دان هستند از برای هرطائفه‌ای جدا به‌جدا،و امرای زبان‌دان مسلمانان هفت میر مسلمان‌اند که از برای مسلمانان متعین‌اند.

وچون خواهند که‌ایلچیان رااجازت بدهند آن زبان دانان بیایند درحضور خاقان چین عرض‌حال هر گروه بکنندو گویند محل آن شد که بخشش‌داده شود و ایشان‌را اجازت‌داده‌شود. خاقان‌چین‌درجواب گوید که‌دانستم،وخزینه‌چیان‌می‌دانند ماسوای‌آن‌مقدارسخن‌ازخان خطای‌ـ امرای‌بیرون‌سرای وخلق بیرون‌ـ نشنیده‌اند و آن‌مقدار‌تکلم‌خاقان گویااز‌برای‌آنست که‌خلق بیرون بدانند که اورازبان هست،و قانون نیست مکالمه کردن خاقان [با امرای بیرون، و امرا نیز با او جز به خط سخن نکنند. ودرحضور خاقان] نیز قانون‌نیست خط‌داشتن. ودر ودربندهای یك‌جانب سرای مخصوص است ازبرای خط درآمدن و برآمدن، گفته شد.

و گاه‌باشد که‌خاقان‌چین‌دردربندسیم‌بر تخت‌بنشیند وامراووزراء و ایلچیانی که ازاطراف‌وجوانب‌عالم آمده‌اندولشکروغیره‌و آن‌همه خیل وحشم‌مذکور گروه گروه‌و صف‌صف‌در آن در بندها تادربندچهارم‌بایستند، وخاقان‌ازطرف درون‌برآید به‌آن ترتیب مذکور و به‌دربند سیم‌بر تخت بنشیند. ونه‌خاقان ایشان را ببیند ونه ایشان خاقان را. و ازبرای چنان حالت گروهی از امرا متعین‌است‌از برای عرض کردن‌آن خلق. وآن امرا را در دست تخته‌ها باشد از دنـدان پیل[3] تـراشیده و منقش، ودراثنای عرض کردن‌آن تخته‌ها را درپیش روی‌بدارند ونعره‌ای در[4] غایت بلندی‌بزندبه‌صدای‌غریب‌وآواز[ی]عجیب ودرآن‌نعره‌بگوید که‌چندین‌هزارامراو

۱ـ ق:زندگی(مثنوی: ازبدرگی) ۲ـ ق‌ومثنوی:بندگی ۳ـ س‌ها:فیل ۴ـس‌ها: به

چندین هزار لشکر و چندین هزار خلق که از اطراف و جوانب عالم آمده‌اند این جا همه[1] [به‌دیوان] حاضر ندو آن را بکوبد و خاموش کندو از درون سرای از پیش تخت خاقان در جواب خادم بلند آواز گوید که خاقان [دانست]. چون اندکی [به‌دیوان] مکث[2] می کنند یك میر دیگر باز از بیرون به آوازی عجیب و غریب بگوید که فرمان چیست؟ ازدرون سرای[3] جواب آید که اجازت است.

[فصل]

اگر خاقان چین درماهی دوبار به دیوان به دیوان درنیاید معاف است. اگر سه بار ترك کند، بلاعذر [گنهکار شود ویك گناه بر خاقان بنویسند و] گناه پیش ایشان ترك قانون‌است، و اگر خاقان چین سه گناه کند از پادشاهی معزول‌شودو اولاد او نیز گناهکار[4] شوند و پادشاهی از نسل او منقطع شود و از آن پادشاهزاده‌ها که در بعضی[5] شهرها گذاشته‌اند [و] حاصل خرابات آن شهر وجه‌معاش او بود یکی را که اعلم[6] همه خلق بود بیارندو پادشاه سازند وخاقان پیشین را عزل کنند[6] از برای آنکه امرا ولشکری وخلق تابع اویند. درآن احکامی[7] که به طریق قانون باشد ودرخلاف قانون فرمان نبرند.

وهمه‌عمر خاقان‌وامرا وخلق را اهتمام‌ایشان‌در آنست که‌ازایشان کاری‌خلاف [قانون واقع‌نشود]، از برای آنکه امرا وخلق به یك گناه مؤاخذ ومعاقب شوند و پادشاه به سه گناه.

[فصل]

بعده[8] امرا وپادشاهزادها با خافان چین نتوانند مخالفت کردن از دو سبب: یکی آنکه همه لشکر وخلق از آن خاقان است وهمه در دفترست وبیرون از دفتر

۱ـ س‌ها: جمله ۲ـ هرسه‌نسخه: مکس ۳ـ س‌ها: ندارد ۴ـ س‌ها: گنهکار
۵ـ ق: ازبرای ۶ـ ق: ازآن علم ۷ـ ق: وقت ۸ـ س‌ها: ندارد

کسی درخطای نباشد، و هرچندمیرمعظم‌ویا پادشاهزاده باشد چون ازمنصب بیفتد یك کس یادو کس خود داشته بود، چون مخالفت کند؟

و دوم آنکه درخلاف‌قانون‌زهرهٔ اطاعت ندارند.

به‌تاریخ مشهور میانهٔ ایشان چهارهزارسال‌است که نه‌آفت‌طاعون دیده‌اند و نه‌خرابی ازسپاه، ازجهت‌نگاهداشت قانونی که درامور ملکی بغایت نافع است. از آن جهت [1] که در امور ملکی و در ضبط ممالك بغایت و کمال رسانیده‌اند تا به حدی[که] هیچ خلل درملك ایشان یافت نشود وهیچ دشمن به ملك ایشان رخنه نتواند کرد. ازآنکه قانون وقواعد را ایشان بغایت مضبوط گرفته‌اند.

[و چون ملك ایشان دوازده قسم است مهرهای خطای نیز دوازده است و برهریك‌قسم‌مهری‌است‌یشم [2] ازسفید مقدار کف دست‌و بر پشت‌آن‌مهرها صورت‌اژدر از سنگ یشم تراشیده‌اند، و مهر کردن ایشان ازسرخی بود وده تو«نشان» بر روی هم بنهند ومهر کنند. هرده مهر کرده شود. زیرا که کاغذ ایشان حریرست.

و تعظیم نشان خاقان چنان است که اگر پادشاه را پسری شود یا خوابی یا هولی ببیند حکم بفرستد به دوازده قسم ملك چین از برای خلاصی محبوسان و آن حکم را درمحفه [3] بنهند و دو محفه [3] خالی ازبرای تعظیم او درعقب آن محفهٔ [3] باحکم همه ازاطلسهای‌ملون پوشش کرده وآراسته، قرب صد کس‌آن محفه [3]ها را برداشته وبه‌هرشهری ومنزلی که برسند خلق‌آن شهرپیشواز برآیند گروه گروه [وازبرای‌هر گروه]به‌مراتب جایهاساخته‌اندتاآنجامی‌آیندوحکم‌راسرمی‌نهندوبه تعظیم‌تمام به‌شهردرمی‌آرند وبه‌دیوانخانهٔ عالی می‌برند وهمهٔ امرا وخلق هرصباح حاضر آنجا مثل دیوان خاقان تا آن حکم را بخوانند و مهم آن حکم از هم گذرانند.]

وچون‌آن امرا وخلق از دیوان خاقان چین برآیند هر کس به دیوانخانهٔ خودبیایند، وهر کس را درخور [4] مراتب او دیوانخانه‌ای است و چندین هزار امرا

۱- ق: +است ۲- ق: یشب ۳- س ۶۰۹ : محافه ۴- س‌ها: خورد

را چند هزار دیوانخانه است.

و در همهٔ شهرهای **خطای** به همان ترتیب مراتب دیوانخانه‌هاست که جملهٔ آن را ازپادشاهی‌ساخته‌اند وهیچ میری‌رازهره نباشد که ازبرای‌خوددیوانخانه‌ای سازد، زیرا که قانون نیست.

و چون امرا به دیوانخانه‌ها بنشینند در هر دیوانخانه‌ای سه میر بنشینند: یکی حاکم‌ویکی امین‌ویکی‌دیوان،جمله تعلق‌دارخان **خطای**‌اند. وهمه ازهمدیگر ترسانند و هیچ کدام را زهرهٔ خیانت تقصیر نبود. از برای آنکه همه غماز یکدیگرند [زیرا که به‌اخبار تقصیر وخیانت یکی خلعت ومنصب می‌یابند، چون غمازی که دیگر نباشند]. و به همین طریق در دیوانخانه‌های سرای نیز دختران و خادمان ازهمدیگر ترسانند.

و دیوانخانه‌های درون سرای به چه ترتیب است؟ [ودیوانخانه‌های‌بیرون سرای نیز به‌همان‌ترتیب‌است]، ودر درون‌سرای دوازده‌دیوانخانه است مقدم‌بر باقی دیوانخانه‌های سرای، ودر هر از آن دیوانخانه یك دخترست‌صاحب اختیار مفتش که‌یك قسم ازدوازده قسم ملك **خطای** را اوضبط می کند و دو خادم معتبر: یکی‌در دست راست آن دختر [ویکی درچپ آن دختر وآن‌خادم که در دست راست‌آن دخترست‌امین‌است وآن که درچپ دختر]است دیوان [و آن دختروخادمان را- هریك را - مرکب و قلم و دفتر بر کرسی نهاده درپیش بردوام.

و پادشاه و امرای اهل علم و اهل قلم را درتمام ملك چین حال این‌است. و درضبط قانون **خطای** هرقسم از دوازده قسم ملك چین را از پادشاهی مهروقلم و خط دگرگونه است. اهلش داند.]

و درآن دوازده‌دیوانخانهٔ‌مقدم درون سرای‌همه به‌همان‌ترتیب است، وحساب دوازده قسم ملك چین درآن دوازده دیوانخانهٔ مقدم درون‌سرای‌درپیش آن[1] دوازده دختر صاحب اختیارکامل با فراست باکیاست[2] به‌نهایت می‌رسد.

۱- س‌ها: «دیوانخانه مقدم درون سرای درپیش آن» ندارد ۲- س‌ها: سیاست

بر آن تقدیر، اگر گویند در خطای دختر است راست بود، از بهر آنکه چون دوازده دختراند دردرون سرای که احکام وضبط دوازده قسم ممالك خطای در دست ایشان است و بر همهٔ خادمان درون و بیرون سرای و بر همهٔ امرای خطای درعلم و کمال و درضبط مملکت بر همهٔ مقدم‌اند.

فصل

و در بیرون سرای شش میراند که ضبط دوازده قسم ممالك خطای در دست ایشان است:

یکی ضابط[1] قانون ممالك [خطای] است،

ویکی ضابط خزینهٔ زر ونقره وقماشهای ممالك خطای،

و یکی ضابط خزینهٔ برنج و گندم وجو وعناب و گردکان و گرمه‌داروهیزم و کاه تمام ملك خطای است،

و یکی ضابط تمام [لشکر ملك خطای است،

ویکی ضابط تمام] شهرها وحصارها که ساخته‌اند ومی‌سازند و مرمت آن و دیوانخانه‌ها و غیره ویامخانه‌ها[2] ـ چه یام اسب چه یام ارابهٔ تمام ممالك خطای است،

ویکی ضابط تمام سجن ممالك خطای است.

و از بیرون سرای آن شش میر کاردان مهم گذار درخانهٔ خاقان چین ضبط دوازده قسم ممالك چین بر آن طریق مذکور می کنند و حساب آن را سال به‌سال به‌خط ودفتر با آن دختران که دردیوانخانه‌های درون‌سرای‌اند بدهند و آن دختران جملهٔ آن را به‌خاقان به‌اختصار خط [منقح] به‌عرض برسانند وخاقان جملهٔ یك‌سال احوال آن ممالك را بداند. زیرا که ازبرای هرمهمی خطی به‌خاقان رسانیده‌اندبه کرات، واکثر آن واقعات معلوم اوست.

وشب روزرا ازبرای خاقان چین به سه قسم ساخته‌اند: دریك‌قسم عیش ونوش

۱ـ س‌ها ضبط ۲ـ س ۶۰۹. بام (درهمه موارد)

کند، و دریك قسم خواب رود،[1] و درقسم سیم خط نشان کند. ودرقسم عیش و نوش و خواب اختیاری دارد، آن مقدار که مقسوم است. اما درقسم خط نشان کردن هیچ قدرت تقصیر و تأخیر ندارد. اگر زیاده خواب کند بیدار کنند ازبرای خط نشان کردن. از برای آنکه تجاوز از وقت معین ترك قانون است.

و به‌ترك آن چنان، خاقان و دختران که آن روز نوبت خدمت از ایشان بود خود خادمان نوبتچی جمله گناهکار[2] شوند، واگر خاقان چین سه ازآن گناه کند درقانون ایشان از پادشاهی معزول است و امرای چین به‌یك گناه مؤاخذ[3] و معاقب شوند و از مرتبه [و]منصب خود بیفتند ودر بند وحبس بروند.

و اگر امرا از پادشاه‌یکان گناه عفو کنند جایز، و اگر پادشاه از امرا نیز عفو گناه کند جایز، وآن نادرالوقوع است. وجائی که از خاقان چین و امرای او نگاه‌داشت قانون آن‌چنان بود دیگر که را زهرهٔ ترك‌قانون است.

از جهت نگاه داشت قانون است که مملکت[4] ایشان‌چندین هزار سال است خرابی ندیده است وهر روز در زیاده شدن است.

۱ــ س‌ها: کند ۲ــ س‌ها: گنهکار ۳ــ ق: مأخوذند ۴ــس‌ها: ملك

باب هفتم[1]

دربیان زندانهای خطای ـ نعوذبالله

و درخانبالغ دو زندان است: یکی را شین‌بو گویند، و یکی کمبو .

وآنکه کمبو گویند عقوبت اوسخت وبندهای [او] گران. زنده برآمدن از آنجا نادرالوقوع است.

وآنکه شین‌بو گویند بند و عقوبت او خفیف‌تر وبیشتر [خلق] از آنجا بـه سلامت زنده برآیند.

ودرهردو زندان زنان جدا به‌جدا. وهریکی شهری است نامش زندان. وهر نوع گناهکار را که بیارند نظر به گناه آن گروه دیوانخانه‌ای است دربیرون زندان و درآن دیوانخانه‌ها گناه هرگروهی را که ثابت کنند و بـه گردن ایشان لازم سازند درحال بیان حادثهٔ ایشان را خط سازند وپیش پادشاه درآرند و ایشان را به زندان درآرند.

فصل

وچون به‌در زندان برسند سه‌میرمعظم به‌درزندان دیوانخانه‌ای[1] دارند وبه‌در

۱ـ س‌ها: دیوانخانه‌ها

زندان نشسته‌اند و آن میران دربان زندانند. چون پیش آن میران برسند نامهای گناهکاران[1] رابنویسند وسبب گرفتاری ایشان را بنویسند وتاریخ گرفتاری ایشان را بنویسند.

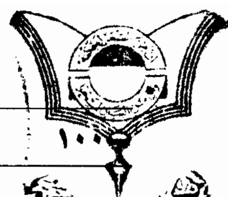
ومملکت غیرخطای [را] ندانند. بپرسند که از کدام قسم مملکت **خطای** آمدید ونام آن قسم را بنویسند وتاریخ عمر هریك بنویسند. آنها که سال خود ندانند دهان ایشان را وا[2] کنند مثل سایرحیوانات و از دندان آدم سال آدم را حکم کنند. و برروی هریك مهری ازمرکب بنهند وبه‌زندان درآورند.

و چون ملك **خطای** دوازده قسم است زندان نیز دوازده قسم است و هر گروهی[3] که بیارند به نام آن قسم مملکت طبقه‌ای متعین است [یعنی حصاری جداجدا] وگروه آن قسم را برآن طبقه‌ببرند. و اگریکی گناه کند مثلا جنگ کرد بسبب یك جنگ کننده ده پانزده[4] کس را از قوم و قبیلهٔ او گردن بسته به‌زندان می‌برند. اگرزن و اگرمردباشد که‌جمله را به‌زندان می‌برند. وهر گروه را از کدام دیوانخانه که گناه بر گردن ایشان لازم ساخته درقید وبند می‌آرند. باز وقت نجات ایشان به‌همان جای‌می‌برند ورها می کنند وگروه گروه درمی‌آرند و گروه گروه می‌برآرند.

ودرهمهٔ ممالك[5] **خطای**هیچ میری یاسو باشی‌رازهره نباشد که یك آقچه از هیچ گناهکاری‌بگیرندماسوای‌پادشاهی. وجریمه‌ای که‌ازبرای پادشاهی‌بگیرنددر خوردگناه‌آن کس، وقبیلهٔ او را نیز جرم بکنند وچند مد برنج سفید او بدهد و قبیلهٔ اوچند مد[6] گندم و ارزن بدهند. درتمام ملك **خطای** جریمه به همین طریق است. زرگرفتن رسم نیست.

چون به‌زندان درآرندبپرسند که از کدام قسم **خطای**آمده‌اید. چون‌جواب بگویند که از فلان قسم اشارت کنند به‌طبقهٔ‌آن قسم. ازبرای آنکه **خطاییان** را

۱ـ س‌ها: گنهکاران ۲ـ س‌ها: باز ۳ـ س‌ها: گروه ۴ـ س‌ها: پونزده
۵ـ س‌ها: مملکت ۶ـ س‌ها: مت



[illegible] چنان است کـه ازمشرق تا مغرب همه درفـرمان خاقان چین است.ماسوای ممالك ایشان‌مملکت درعالم نمی‌باشد.

فصل[۱]

سرگذشت ماچنان‌بود که‌مادوازده کس‌بودیم که به[۲]**خانبالغ** رفته بودیم پیش خاقان **چین**. [ازقضا][۳] یکی‌ازجهلای ماجنگ کردبایکی از گروه **تبتان** و به‌سبب جنگ یك کس ما، جماعتی ازآن گناه بی‌گناه را بند کرده به‌سجن در آوردند. ولی عنایت حق بود که مردم مسافر را چوب‌زدن و اشکنجه کردن نبود و جریمه دادن نیز بر مسافر نبود.

و چون ما گروه بی‌گناه را در آوردند در طبقه‌ای که به نام یك قسمی از دوازده قسم ممالك **خطای** است که‌او را قلمرو **دوشنك‌سی** گویند. درطبقهٔ‌قسم او ما را درآوردند. چون درآمدیم مارا کاویدند که زرونقره و دنیائی به خود نیارد[۴] گویان. ازبرای‌آنکه قانون ایشان برآن است.

چون درآمدیم درفرقه‌ای ازدوازده فرقهٔ‌زندان **خطای** می‌برند درراهی که از رفتن بسیار در درون زندان مانده شدیم و در درون زندان درآن رفتن می‌دیدیم دو رویه دیوانخانه‌ها نوع نوع ساخته بودند از برای پرسیدن انواع گناهکاران.

درهردیوانخانه‌ای‌سه‌میرمعتبر نشسته:یکی درپیشان ودو درطرفین.وآنکه‌در پیشان است اوپرسنده وحاکم[۵] است، وآنکه‌درراست‌اونشسته اوامین است، وآنکه درچپ اونشسته اودیوان است [یعنی نویسنده]، وهرسه میرمعتبرند. ازبرای‌آنکه از غایت دانش و اعتبارایشان است در زندان مهمات‌پرسیدن.

و در همهٔ آن دیوانخانه‌های دو رویه امرا به همین قانون باشند و درآن دیوانخانه‌ها باغها و باغچه‌ها و بوستانها ساخته‌اند از بـرای امرا، و در زیر آن درختان ومیدانها در محل عیش و نوش‌زمانی فراغت کنند.

۱- ق: سرگذشت ۲- ق: در ۳- س‌ها: + با ۴- ق: نباشد ۵- س‌ها: مفتش

فصل

و هر روز صباح که از دیوان خاقان که‌او[1] گردند همهٔ امرا درهمهٔ ممالك چین گروه گروه همه در دیوانخانه‌ها [ی خود] درآیند و مهمات می‌پرسند و هیچ‌یك را ازهرهٔ تأخیر و تقصیر نباشد. چون امرای زندان در آن باغها و بوستانها گروه گروه به‌دیوان‌خانه‌های خود بنشینند از زندانیان انواع گناهکاران را در آن دیوانخانه‌ها به مراتب درخور گناه درمی‌آرند، و گروهی را به‌درمی‌برند، و گروهی را شکنجه می‌کنند، و گروهی راچوب می‌زنند، و گروهی را دربندهائی که‌خلاف این ممالك است می‌کشند، و گروهی را تخته‌های سرب [ناك] درگردن ایشان گذرانیده، و گروهی را تخته‌های جنازه مثال درگردن ایشان کرده و درپایهای ایشان کندهای سرب انداخته،و گروهی‌را ازمویهای سر آویخته وانگشتان‌دستهای‌ایشان‌را درتاب‌خالها کشیده‌ودرخمهای ران ایشان‌میخهای‌شکنجه کشیده وبر روی‌رانهای‌ایشان دو رویه چپ [و]راست می‌زدند از عقوبت و ازسختی عقوبت جمله بیهوش شده بودند و ما را اعتقاد چنان بود که جمله مرده‌اند.

اگر صدسال در دوزخ نشینی — زمالك غیر آزردن چه بینی
چو دنیامؤمنان را هست زندان — مشوسا کن درین‌زندان‌چودزدان
چودانستی‌سجن[2] برمؤمنان است[3] — کسی کورانخواهدمؤمن آن‌است
ببین تا از کجائی در حقیقت — چو ما آنجا روی اینك طریقت
وطن گاه تو گر دنیاست باری — دوسه روزآمدی اینجا به‌کاری
اگردنیا ترا همچون‌بهشت است — یقین‌دان‌کافری کین ازتوزشت‌است
بدانی گرشوی عارف‌درین جای — که درسجنی، تو داری بندبرپای
بکوشی تا ازو یابی نجاتی — نجاتی کاندر و باشد حیاتی
حیات جان تو از علم دین[4]است — چودریا بی‌یقین دانی که‌این است
به‌سجن اندر کسی شادان نباشد — اگر باشد به جز نادان نباشد

۱ـ س‌ها: باز ۲ـ ق: سخن ۳ـ شاید: چو دانستی‌که سجن مؤمنان است
۴ـ ق: دین علم

اگـر درسجن میری بی‌خبر وار　　　بـه سجینت کنند آنجا نگوسار
بکن جهدی و بیرون شوز زندان　　　که نادانی است باشیدن به‌زندان

وما جماعت بی گناه آن دیوانخانه‌های زندان و باغها و بوستانهای زندان راو امرای زندان را و گروه گروه خلق را درآن دیوانخانه‌ها درآوردن و گروه گروه برآوردن و گروهی انواع اشکنجه کشیده را و آن همه عجابیات را می‌دیدیم و ترسان‌ولرزان‌می‌رفتیم‌تارسیدیم به‌جائی که‌آن‌دیوانخانه‌ای‌بودبر همهٔ دیوانخانه‌های زندان مقدم.

آن امرایی که درآن دیوانخانه بوده‌اند به‌منزلهٔ نفس نـاطقهٔ خاقان [چین بوده‌اند] وآن دیوانخانه ازبرای گناهکاران خواص خاقان چین بوده.

چون مردمان مایان[1] رادردیوان خاقان چین نزدیك تخت ایستاده می کنند ازبرای‌آن ازخواص‌بوده‌ایم، و گروه مارا درآن دیوانخانه درآوردند در پیش آن امرا نشستیم. از برای آنکه ایشان مـردمان ما را صحرایی و روستایـی اعتقاد کنند از مردم ما ادب و حرمت و عزت وقانون‌طمع نکنند و ماسوای ممالك خود شهر درعالم ندانند.

وچون‌درپیش آن‌امرا بنشستیم بردست‌وپای‌بندها نهادندو به‌حبسگاه‌درآوردندو دروازهٔ‌حبسگاه نیز کاویدند بغلها و آستینهای‌ما را ازبرای‌آنکه مبادا[2] که تیغ و زر ومال خود درآورند گویان‌ـدور از روی حاضران. چون درآوردندمی‌بینیم دو رویه یعنی[3] دوطرفه خانه‌های‌طولانی است پوشانیده. گروه گروه خلق‌را درتخته‌ها[4] کشیده [و] چار میخ و پنج میخ[5] بر روی تخته به ستان خوابانیده دستها و پایهای ایشان را باوجود بند و زنجیر به‌زنجیرها درمیخهای آهنین بسته و ازمویهای سر ایشان کشیده و در میخ بسته.

و گروهی را در بند و زنجیر کشیده و با وجود با آن نگذاشته و پایهای ایشان را ازتخته‌ای گذرانیده و به ستان خوابانیده و ازروی سینهٔ ایشانها به‌زنجیر

۱ـ س‌ها: ما　۲ـ ق: نبادا　۳ـ س‌ها: «دو رویه یعنی» ندارد
۴ـ س‌ها: تم‌لق‌ها(؟)　۵ـ ق: + یعنی　۶ـ ق: استان

صد گزی به‌اشکنجه‌ها کشیده، بیم آن است کـه استخوانهای سینهٔ ایشان بشکند و ایشان درفریادند[1].

و گروهی را دربند وزنجیر کرده ودرصندوقها کرده‌اند، و کفی بالله شهیداً. غرض‌مبالغه‌نیست بیان واقع است، وآنها را که در صندوق‌می کنند کشند[ه]های پدرومادرند وآن صندوقها مثلثه بود، یعنی سه‌برجه درغایت تنگی وپستی، وبلندی او بـه مقدار یك بدست[2] بود. سبحان‌الله! چگونه گنجیده بود آن شخصی که سر صندوق را وا[3] کردند! یك کس‌دیدیم که در درون صندوق با وجود بند و زنجیر اعضای اوراخورده و درآن صندوق تنگ و پست به زور گنجیده وهمه اعضای اوبا بلندی سراو برابرشده و درصندوق چسبیده[4]. گویا اعضای اوهمچون گوشت شده بود که درآنجا گنجیده بود. چون سرصندوق را وا[3] کردند آن شخص با آن‌بند و زنجیر ازآن صندوق برخاست،بطوری که هیبت [او] درمااثر کرد.

وما[را] در بندها و زنجیرها درآوردند، تاپنج روز.[بعده] حکم از سرای خاقان برآمد که مایان را بند و زنجیر بردارند وخالی رها کنند. زیرا که ایشان این نوع عقوبتها ندیده‌اند گفته وطاقت‌آن ندارند. درحال مایان‌را خالی درزندان رها کردند.

وگروه گروه در زندان خلق بی حساب بودند کـه خالی رها کرده‌بودند، درخورد گناه ایشان.

[فصل]

پنجرهٔ در مثالی بود به سوی زندان. زنان عورات می‌نمودند. ازیکی دربانی پرسیدیم که چه مقدارزن محبوس‌اند. گفت پانزده هزار زن درزندان **شین‌بو** است.

وبیست‌وشش‌روز_دورازروی‌حاضران_درآن زندان‌ماندیم.ودرآن‌مدت‌هرچند روزازاز زندان به درمی‌آوردند و به‌طرفی ازاطراف شهر **خانبالغ** ازبرای تفتیش

۱_ س‌ها: فریاد ۲_ ق، س‌ها: بدسك ۳_ س‌ها: باز ۴_ س‌ها: چسفیده

می‌بردندبه‌دیوانخانه‌ای‌به‌سیاستی که‌خیال‌می کردیم که ما بی گناهان‌راجای کشتن آنجاست.

الحمدلله که گروه مایان را چوب زدن و اشکنجه کردن نبوده، و گر نه خطائیان را گروه گروه می‌آرند و چوب می‌زنند واشکنجه می کنند، نعوذبالله.

و از بزرگی شهر خانبالغ بود که درهردیوانخانه‌ای که می‌بردند یك روز در رفتن‌ویك روز درتفتیش کردن‌می‌ماندیم ویك روزدرآمدن‌بودیم،وچون قریب به خلاص شدیم ـ بلاتشبیه ـ پیش مفتیان ایشان بردند و دیوانخانهٔ آن مفتیان‌هم در زندان بود. وهرگز از خاطر نرود خوشی آن باغ و بوستان که در زندان در دیوانخانهٔ آن مفتیان بود.

وچون پیش‌آن مفتیان‌بردند وآن اقرارنامه‌ها که در دیوانخانه‌های اطراف خانبالغ ازما نوشته بودند جملهٔ آن خطها را پیش‌آن مفتیان نهادند وبزرگی‌کاغذ آن خطها مثل حصیر مصلی که ازکاغذ خطائی بود وبه‌خط خطائی نوشته بودند که ازین جمله به‌نام فلان کس جنگ کرده وبر کردهٔ خود اقرار نمود و این جمله ازهمراهان او بودند. درگناه داخل‌اند ازآن سبب [که کس بد را همراه خود آورده‌اند].این‌جمله رادربند وحبس‌آوردیم گویان نوشته‌بودند ـ بلاتشبیه.

آن‌مفیتان‌پیران کهن[۱] بودند. ازبرای‌آنکه بعد ازضبط مملکت تمام و کمال قانون‌را دانسته‌علمی‌وعملی[۲] اورا به‌کارآورده،وامارت[۳] امرای خطای‌را نهایت‌امرای دیوانخانه‌های زندان بودن است. زیرا که پیش خطائیان بند وحبس وقتل بغایت عظیم است و برین جمله خطای را ضبط کرده‌اند.

و چون آن پیران کهن کار دیدهٔ روزگار گذرانیده مکتوبات را بدیدند و احوال ما دریافتند گفتند شما را گناه نیست. اما همراه شمایك تبت را به‌چوب زده وآن تبت هلاك شده. چون همراه شما بدکسی بوده از شما هر یك سه مد[۴] ارزن جریمه می‌باید داد.

۱ـ ق: کهنه ۲ـ س‌ها: عملیه ۳ـ ق: عمارت ۴ـ س‌ها: مت

اما آن کس که به چوب زدن قتل نفس کرده صورت می‌دهیم بر قصاص او که بعد از سه سال او را قتل بکنند. اما او را نگاه دارند تا آن زمان و شما را بزودی بگذارند. و آن صورت را چون مفتیان خطای نوشتند و در سرای پادشاه فرستادند روز دیگر جواب به در[۱] آمد که آن شخص که خونی است اورا نگاه داشتند و مایان را بگذاشتند. از برای آنکه در خانبالغ همه مهم جزوی و کلی را به پادشاه باید عرض کردن. اما درماسوای خانبالغ به خادمانی که هرقسم [ملك خطای] را به آن خادمان[۲] تفویض کرده‌اند، اگر مصلحت جزئی باشد خادم حکم کند. اگر کلی بود به خاقان عرض بفرستند وهرچه سازند به‌علم اوست.

و بعضی زندانیان را بعد از بند و عقوبت بسیار چون روی به خلاصی نهند گروه گروه اززندان بیرون آرند و سر بازارها و گذرها کندهای سرب ریخته در گردن ایشان گذرانیده و دردست وپای ایشان بندهای آهن و ازشیب[۳] بغلهای ایشان آویخته چنانکه پایهای ایشان به‌زمین نرسد [وآن عقوبتها از برای ترسانیدن خلق بود،و][۴]در آن‌سختی اگر ماهی به‌سر برند وزنده مانند بعد از آن فرود آرند وهر یك راصدچوب بر کون برهنهٔ[۵] ایشان بزنند،زیرا که قاعدهٔ خطای است. اگرمرد بود تنبان او را بکنند[و]بر کون برهنهٔ اوچوب بزنند، واگرعورت بود بربالای تنبان اوچوب بزنند. و تحمیل جریمه کنند وجریمهٔ اوچند مد[۶] برنج سفید ویا گندم و یا ارزن، واگرقوت جریمه‌رادادن نداردبرو چند ساله تحمیل میل بانی ویا پاسبانی و یا عسسی وغیره ازبرای جرمانهٔ او درجای او[۷] بفرمایند. وچون مدت آن‌خدمت به‌سرآید پیش ضابط آن شهر برود وعرضه داشت خود را ببرد وبراحوال اومطلع شوند وصدچوب بر کون برهنهٔ او بزنند و بعد ازآن خط خلاصی او بدهند.

و جریمهٔ خطائیان همه ازین نوعها بود، و زر و نقره جریمه ستانیدن رسم نیست.

۱ـ س‌ها: بیرون ۲ـ ق: به خادمی ۳ـ س‌ها: شیو ۴ـ ق: که‌به آن عقوبت ۵ـ س۱۰۶: کون‌بدنه ۶ـ س‌ها: مت ۷ـ س‌ها: ندارد

وچون آن گروه رارها کنند گروهی دگر[1] به‌جای آن جماعت پیشینه به‌همان نوع عقوبت[ها] بیاویزند و گروهی را چارمیخ کنند[2] وانواع عقوبت ایشان بسیار است.

و در همهٔ شهرهای خطای در چارسوها و دربندها و گذرها و راهها گروه گروه به‌انواع عقوبتها در عسس خانه‌ها[ی] آن زندانیان گرفتارند و زندانیان چون به‌آن عقوبتها برسند شاد شوند، زیرا که آن عقوبتها علامت نزدیك شدن خلاصی ایشان است.

بعده[3]، وآن خلقانی که درآن زندانهای عالی اندلاینقطع هر روز گروه گروه و هر گروه[4] را به دیوانخانهٔ دیگر گسون می‌برند و تفتیش حال ایشان می کنند و چوب می‌زنند و اشکنجه می کنند و اقرار از ایشان می گیرند.

وهر گناهکار را ماهی یکبار نوبت تفتیش اوست ، اگرچه سالی دوازده ماه به‌همان نوع تفتیش کرده‌اند و به تکرارها از او اقرارنامه گرفته‌اند. زیرا که کار زندان را برهمهٔ امور ملکی مقدم داشته‌اند. و ازحالهای زندانیان، پیوسته خاقان تفتیش کند.

و فی‌زماننا درزندان شین‌بو سه کس بمردند [در یك روز] از سختی بند و عقوبت. زیرا هر کس که می‌میرد از برای تلف‌شدن او خطپیش خاقان‌در[5] می‌آرند که درزندان چنین کسی وفات کرد. ازخاقان خط برآمد که شما مگر درمهمات زندان تقصیر می کنید که سه کس دریك روز تلف شدند. امرای زندان بترسیدندو همه به‌یکبار در زندان درآمدند و گردآن محبوسان وبندیان برآمدند وبعضی‌را بندها تخفیف کردند وبعضی را خالی گذاشتند وبعضی را به طعام بیشتردادن[6] امر کردند.

و طعام زندانیان ازپادشاهی می‌دهند روزی یکبار، وآنها که کس دارند از برای محبوسان خود ازبیرون نیز طعام‌فرستندوآن طعامها را درزنبیلها با علامتها و خطها بیارند و در میانهٔ[7] هر حبس خانه‌ای توده کنند. که رازهره باشد که در

۱ـ س ۶۰۹: دیکر ۲ـ س‌ها: «وگروهی را چهار میخ‌کنند» ندارد ۳ـ س‌ها: ندارد ۴ـ س‌ها: «وهر گروه» ندارد ۵ـ س‌ها: ندارد ۶ـ س‌ها: ندارد ۷ـ س‌ها: میان

طعام یکی خیانت کند. حکم است که هر که مقدار یك نخود خیانت کند دزد و خاین باشد.

روزی دوبار محبوسان را رها کنند از برای قضای حاجت و از برای طعام خوردن. وهر کس بیاید[1] علامت خود بداند وخط بخواند وطعام خـود را بگیرد. چون‌طعام‌خوردنددر بندوحبس‌می کشند.

اما ازحالهای زندانیان پیوسته خاقان باخبر باشد. زیرا که هر گناهکاری[2] را ماهی یك‌بار نوبت‌اومی‌رسد که‌دریك دیوانخانه‌ی‌اورا تفتیش کنند ودیوانیان‌آن دیوانخانه خط بیان حال اورا واقرار وانکارواشکنجهٔ‌اورا ومدت انواع تفتیش او را وجملهٔ واقعات او را درماهی یك باردرپیش خاقان‌درمی‌آورند، وازآن است که خاقان چین جملهٔ‌اهل[3] زندان را از زن ومرد ایشان رانام‌به‌نام می‌داند و براحوال واقعات اکثر[4]ایشان مطلع است و ازحال جمله اهل زندان خبیر.

و هرخط و دفتر که در دیوان خانه‌های بیرون سرای است در تمام ممالك [و در درون سرای است مثل آن از تمام‌ممالك] خطای.

سبحان‌الله! چه‌قانون و چه نگاه داشت قانون است که به سبب ضبط قانون و نگاه داشت قانون چندین هزار سال است که ملك ایشان خلل ندیده و دشمن برایشان ظفر نیافته. ازهفت ساله تاهفتاد ساله، و از درویش و پادشاه، هیچ کس را سرموئی زهرهٔ ترك وتأخیر قانون [نباشد.]

فصل

وآن گناهکار[ان] که واجب قتل‌اند خاصه ازبرای تفتیش ایشان خاقان [چین] سالی یکبار دیوان کند وچندین‌هزارخونی را، مفصلش‌را، دهده[5][در]دست گیرد ویکان یکان را به‌نام می‌خواند، وآن خونیان بر کردار خود پیش پـادشاه

۱- ق: بیاید ۲- ق: بیگناه‌کاری ۳- ق: جمله حال ۴- س‌ها: ندارد
۵- س‌ها: دهه دهه

اقرار می‌نمایند ومی گذرند وهیچ یك را زهرهٔ انکار نباشد. نقل کفر کفر نیست، از برای آنکه جهلای **خطای** ازبسیاری‌حرمت، پادشاه خود را به‌خدائی می‌پرستند و پادشاه به‌آن‌راضی نیست[1]، و کفرهٔ **خطای** می گویندد‌ور از[روی] حاضران خدای سه صد[2] است ومی گویند[ازآن جمله]یکی خاقان **چین** است وآفرینندهٔ آن سه صد[3] خدای یکی‌است که الله است. و کفر کفرهٔ **خطای** درین رنگ است.

و ازآن سبب خونیان[4] زهرهٔ دروغ گفتن و انکار ندارند، و اگرچه خاقان **چین** آن‌چنان اعتقاد ایشان معلوم است که راضی نیست ازبرای آنکه خودرا خدا-پرست می‌داند و از بعضی افعال او معلوم است ومذکور شد.

و دیگر آن خونیان را ازآن سبب زهرهٔ انکارنباشد زیرا ماهی یکبار درهر دیوانخانه‌ای بر کردار خود اقراردادهاند تا سه‌سال، و خطهای ایشان جملگی به خاقان رسیده و خاقان **چین** جملهٔ گناهکاران را که در زندان‌اند نام به‌نام می‌داند و اکثر را از راه خط می‌شناسد،خاصه مرخونیان را که سالی یکبار ازپیش خاقان می گذرانند وبه کردار خود اقرارمی‌دهند و خاقان **چین** به‌قلم سرخ علامت خود نشان می کند تاسه‌سال. وهرآن‌جمله راکه سه‌سال ایشان‌رسید حکم برقتل‌ایشان بکند. آن‌روزقتل، [چندین‌هزار]خونی‌را علمهای‌سرخ‌برسرایشان‌نشانده‌خیل‌خیل وگروه‌گروه ازسرای خاقان بیرون‌آورند و به‌قتلگاه ببرند ومحل قتل ایشان در سالی یکبار بود. ودرتمام **خطای** ازتقویم‌محل‌قتل‌می‌دانندوچندین‌هزارسال است که قتل به‌روز می کرده‌اند.

و قریب تاریخ نهصد و دو (۹۰۲) بود که قحطی عظیم در یك قسم از دوازده قسم ملك **خطای** واقع شد که آن قسم را قلمرو **شنگسی** گویند. خلق بیحد تلف شد. عاقبت به‌حکمت علاج کردند.

۱- س‌ها: «وپادشاه به‌آن راضی نیست» ندارد ۲- س‌ها: سیصد ۳- س‌ها: ندارد
۴- س‌ها: ندارد

وبعد از آن حکمت شناسان فرمودند که [آن ضرر از خون ریختن بی‌وقت است به‌روز. بعد از آن] روز قتل را به‌شب بدل کردند و در یك شب چندین هزار خونی را در تمام‌ملك چین قتل کنند بتخصیص درخانبالغ . چون صباح‌شود به‌نظاره‌بیایندو بینند جمعی‌را [پیوند] ازپیوند جدا کرده وجمعی را گردن زده وبه‌روی هم پشته کرده وجمعی را پاره‌پاره کرده و هر گروهی را به نوعی کشته[1] و جمعی را پوست کنده و سرنگون آویخته، وهر گروه گناهکار را به‌نوعی قصاص کرده‌اند.

وعجب‌تر آنکه سر چندین‌هزار مقتول را ـ هریك درصندوقچه‌ای[2] جدا [به] جدا محکم کرده‌اند و صاحب آن سر را بیان [حال او] کرده [اند] و نوشته که صاحب این سرچنین کس بود و از کدام محله بود و نام[او و] پدر او چه بود وگناه او چه بود و چند سال درحبس بود و درهرماهی در کدام دیوانخانه‌ها کدام میران‌تفتیش کردند؟ ودرهرسال پیش خاقان چه‌نوع اقرار کرد. آن خطها را بدان انواع نوشته درگردن آن خونیان آویخته به قتلگاه می‌آرند.

وچون سر از تن آن خونیان جدا شود سرهای مقتولان را در صندوقچه‌ها محکم سازند وخط هر کس را به‌صندوقچهٔ سراو بچسبانند[3] وتا سی‌سال درخزینه نگاه دارند ازبرای‌آنکه اگر کسی دعوی کند که چنین کس من به ناحق کشته شده حکم ازپادشاهی برآید که سرآن‌مقتول را ازخزینه حاضرسازند. اگر کسی دعوی بکند برآن[4] سربکند آنچه احوال‌آن مقتول است بتمامه درکاغذ نوشته‌اند و درصندوقچه چسبانیده[3]. تا سی‌سال‌آن‌سرها درخزینه باشد. بعد ازسی سال کسی را دگردعوی نباشد سرها از خزینه بیرون‌آرند وبه‌دریا اندازند. ـ و از آن نوع عجابیات درخطای بسیار است.

وسالی یکبار زندان را اززندانیان سه‌ساله پاك سازند. بعضی را گروه گروه به کشتن برند، وبعضی را گروه گروه [به میل بانی ودیده‌بانی فرستند،وبعضی را

۱ـ س‌ها: «وهرگروهی را بنوعی کشته» ندارد ۲ـ ق: صندوقی
۳ـ س‌ها: بچسفانند ۴ـ ق: برای

گروه گروه] به عسسی و عسسخانه‌ها فرستند، وبعضی را گروه گروه برپاسبانی و پاسخانه‌ها فرستند، وبعضی را گروه گروه درسر چارسوها و گذرها و راهگذرها و دربندها و اشکنجه‌های عجیب و عقوبتهای غریب نگاه دارند از برای عبرت و ترسانیدن خلق [چنانکه پیش ازین مذکور شد.]

وچون میعاد آن گرفتاران به‌سرآید آن بندها وعقوبتهااز آنها دور سازندو هر یك را صد چوب بزنند و در خورد گناه او از گندم یابرنج سفید یا ارزن و یا نخود و یاجو چند مد بگیرند و رها کنند.[1]

۱ـ س‌ها: سه سطراخیر را ندارد.

باب هشتم

در بیان سالی یکبارعید کردن مردمان خطائی
در تحویل چلهٔ زمستان

وسر سال وحساب‌سال [ایشان] ازتحویل چلهٔ‌زمستان است، وچون‌چله تحویل کنند [عید کنند،] درتمام ملك چین[1] تا مدت یك ماه درعیش ونوش باشند و در آن روز خاقان چین را دیوان وتجمل اودوچندان شود وچندین هزار امرا گروه گروه و خیل خیل وهر گروهی نوعی رنگ[2] از انواع رنگها از اطلس خطائی پوشیده چنانکه ادنی پوشش خطائیان ده تو قماش برروی[3] هم بود. وازآن امرا گروهی همهٔاطلس سبز و گروهی همه اطلس سرخ و گروهی همه اطلس[4] زیتونی.

وآن امرارا اجازت‌بدهند گروه گروه وخیل‌خیل درصحن‌سرای‌خاقان چین درسرخوانها[5] وشیره‌ها برروی صندلیها صف‌صف بنشینند [و ایلچیان وخلقی که از اطراف وجوانب عالم آمده‌اند همه‌را اجازت بدهندبرسرخوانها وشیره‌ها صف صف بنشینند] وخاقان برصفهٔ [ایوان] بلند[ی] برایوان سرای بر نیمتخت مزین بنشیند[6] با تجمل تمام به ساز وصحبت به‌عیش وعشرت مشغول و آن. صحن سرای درنظر خاقان از انوار و انواع اطلسهای ملون آن امرای مذکور چون بزازستان

۱- س‌ها: خطای ۲- س‌ها: رنگی ۳- س‌ها: به‌روی ۴- س‌ها: ندارد
۵- س‌ها: خانها ۶- ق: نشسته

بزار بهار ونگارستان چین[1] می‌نمود. وآن‌طوی[2] و شیلان از برای امرای خدش[3] درسالی یکبار بود.

کنز الحقایق[4]

بهشت‌اندر مثل چون مطبخی‌دان   که باشد اندرو مرغان بریان
بهشت پـرطعام از بهرعـام است   تو عامی میل تو سوی طعام است
به‌دنیا خوردن و در[5] آخرت هم   جوی‌خوردن نخواهی عمریك دم
بهشت صـورت ارچه دلپذیرست   بـه نسبت بـا حقیقت زمهریرست
بهشت خاص نـه[6] ذوق‌طعام است   که ذوق جان بحق مالا کلام‌است
به‌صورت‌چون‌تنت‌خورداین‌جهان‌را   به‌دست‌آور بـه‌معنی ذوق جان را
مشو شاد از بـهشت و نعمت او   مـترس از دوزخ و از[7] نکـبت او
چو صدیقان زهردو کـون‌آزاد   بجز در بندگی حـق مشو شاد

و ازبرای ایلچیان هربار که به دیوان بیایند به مطبخ پادشاهی درآرند و برسرخوانهاوشیره‌هابنشانند، ودرآن‌مطبخ آشچیان‌مسلمان جدا وازآن کافرجدا.

ودر دربندسیوم سرای‌دریك‌جانب‌دیوانگاه پسرخاقان‌چین است.درسالی‌سه‌بار بعد ازادای دیوان‌خاقان به‌دیوانگاه پسراوحاضرشود، [جملهٔ‌آن خلق که به‌دیوان پدر اوحاضر بوده باشند] در پیش آن پسرصف صف بایستند و آن پسر خورشید طلعت ماه سیما که پدر او وفات کرده واین زمان او پادشاه شده و او سید انبیا را درخواب‌دیده و ایمان‌آورده وچون بیدار شده کلمهٔ شهادت را دیده کـه در دیوار حجرهٔ او به خط سبز نوشته شده ــ یوشعبان می گویند.

در میان مسلمانان خانبالـغ مرد عالم است. او را به سرای در آورده.

۱ــ س‌هـا: «و نگـارستان‌چین» ندارد   ۲ــ س‌ها: توی   ۳ــ ق: امرای خودش
۴ــ ق۶۱۰: درصفت بهار   ۵ــ س‌ها: خوردن و وز   ۶ــ س‌ها: نی
۷ــ س‌ها: وز

و روز دیگر امرای خطای پیش خاقان چین خط درآوردند که خلاف قانون است آنچه تو کردی! او درجواب گفته[1] که قانون برظاهرست. ظاهراً مخالفت ندارم به‌قانون، وشما برباطن من چه‌کاردارید! چون مرا نیز بر باطن شما قانون نیست، [و ماباقی درجایش گفته شود] ومسلمان شده.

ومی گفتند بعد ازپدر او به کمال او درملك چین کسی نیست و آن پسر بر بالای نیمتخت زمانی برپای بایستد و بعده درحرم خود درآید و آن‌خلق ازدیوان او وا[2] گردند.

و در دیوانگاه آن پسر مقدار [بیست] خانه بود که از در او به زنجیرها آسیا سنگها آویخته بودند. می گفتند همهٔ آن خانه‌ها پر خشت نقره است وهیچ احتیاج‌به‌آنها نداشتند، و ازآن انواع‌خزینه‌ها درآن‌سرای بسیار است.

۱ـ س‌ها: او گفت درجواب ۲ـ س‌ها: واز

باب نهم

دربیان دوازده قسم ملك خطای

و دریك قسم از دوازده قسم ملك چین سه‌ماه راه رفتیم.

قسم اول را **شنک‌سی** گویند وشهرهای آن‌قسم مذکور **کنجان‌فو** و**کنجو**، **وسوجو**، **دنك‌جو**،ودر جملهٔ این شهرهامشك حاصل شود ـ و درغیره مشك نیست.

وهم‌درین‌قسم‌است **جولان‌فو** و**کلان‌فو** و**خونان‌فو** ،ودر[ین] جملهٔ‌شهرمذکور ریوند اعلی حاصل شود ـ و درغیراین شهرها ریوند نبود.

و **جندی‌فو**[1] و **جندی فو**[2] ، وجملهٔ این‌شهرهای مذکور دریك قسم است که درسرراه بود.آنکه دراطراف اوست عدد او را خدا داند . بلاتشبیه آن جملهٔ شهر مذکور هریکی [او] مصر جامع است، ادنای او مثل تبریز.

و **قسم دوم** از دوازده قسم ملك چین دیگر **منزاستان** است، و دریـن قسم جناقهای عجایب و رکیبهای غرایب مرصع وآهن جامهای زرین و سیمین و غیره [است].ونام‌شهرمذکور[3] **نمطای**[4] واین **نمطای**پایتخت‌قدیم‌ملك‌چین‌است.فغفورچین و پادشاهان پیشین‌راپایتخت**نمطای**بوده‌است.ودرآن‌شهرچارپانکه نمی‌دارندالاعرابهٔ[6]

۱ـ س‌ها: جندی‌فوبه‌فتح اول وسوم ۲ـ به‌کسراول وسوم ۳ـ س‌ها: مشهور
۴ـ ق: خطای ۵ـ س‌ها: چاروا نمی‌درآید ۶ـ س‌ها: ارابه

پیاده. همه‌چیز[ی] را با عرابهٔ[1] [پیاده] درمی‌آورند.

و درآن نمطای تخت وتاج فغفور چین و پادشاهان پیشین همچنان ایستاده و هرصباح چندین هزار لشکر و امرا که درآن شهرند به طریق دیوان پیش آن تخت حاضر شوند. واگر یك روز ترك وتأخیر کنند جمله گناهکار شوند و ازمنصبها بیفتند وبه‌حبس و قتل بروند.

و در تاریخ هشتصد وچهل (۸۴۰) گذشته‌بود که خانبالـغ رابنا کردند وترك تخت نمطای کردند و پایتخت را خانبالـغ ساختند، از برای‌آنکه دشمن ایشان از این جانب است که‌آن را قلماق گویند. گذرگاه دشمن‌را مضبوط گرفته.آن دشمن بر خطائیان هرگز کارنکرده.زیرا که‌مملکت‌داری‌خطای[2] بغایت‌معقول‌ومضبوط‌است.

و قسم سیم از دوازده قسم ممالك خطای دیگر خانبالـغ است.

[و در درون شهر خانبالغ ذر طرف شمالی او کول آبی است کـه مقدار دو میل از کنار تا کنار دیگر پهنای اوست که لشکر خطای از قعر زمین بریده به‌در آورده‌اند.چنان‌کارها ازلشکر خطای عجب‌نباشد.زیاده ازده‌آسیا آب ازو می‌جوشد و رودخانهٔ عظیم می‌شود و به‌سرای خاقان چین درمی‌آید وآن هفت حصار را سیر می‌کند و ازطرف دیگر[3] او بیرون می‌رود وبه‌شهرخانبالغ پریشان می‌شود،وبرهر طرف شهر رود آبی روان.]

[واین] خانبالـغ لفظ اویغورست‌و[گرنه] خطائیان به‌نام دیدو گویند یعنی پایتخت.

ومتاعی که‌ازآن‌مملکت حاصل‌شودنقره‌بود.ویك‌چشمه[4] داردمثال‌آب روان‌و چاهی دارد مثال سرگین کبوتر.

و نقرهٔ جبلی را خود نهایت نیست . از آن است که نقره در خطای ارزان است. اگر درباقی ممالك دنیا نقره نماند ربع نقرهٔ خطای همهٔ روی زمین را بس بود. یعنی ربع نقرهٔ [ملك] چین با نقرهٔ تمام ممالك برابری می کند.

۱ـ س‌ها: ارابه ۲ـ س‌ها: خطائیان ۳ـ س‌ها: دگر ۴: ق: چشم

و ازهمهٔ اقمشهٔ ممالك چين در خانبالغ بسيار است.

و آن کانهای مذکور از قسم خانبالغ در شهری است که اورا دی تنك گویند.

وسنگی که به‌جای هیزم می‌سوزند درخانبالغ [است].

زنجیل ومامیران چینی و کبابهٔ چینی وغیره آنجا می‌کارند.

وقسم چهارم ازدوازده قسم ملك خطای، حیزا است و نام شهرهای آن ملك خوی‌جو و سالارفو [1] [وغیره].

ودرآن ملك گرمه‌دارو بسیارمی‌شود، امثال [2] دارفلفل [وقرنفیل] وفلفل [3] وغیره.

و درآن ملك تنبل وسباری می‌خورند.

و در آن دیار نمك بغایت قیمت است، چنانکه پنج درم [نمك] به یك درم نقره می‌دهند.

و قسم پنجم از دوازده قسم ملك خطای را [4] فوکن‌سی گویند، واقمشه که دراین قسم حاصل ازمی‌شود از کتی‌ها [5] واز کمخاها واطلسهای ملون خطای که مشهور است و کتانهای نازك وجنسی وغیره.

و قسم ششم از دوازده قسم ملك خطای لمصین [6] است و هرقسم را سه ماهه راه قلمرو است.

و در قلمرو لمصین همه فغفوری کار می‌کنند و اصل فغفوری از سنگی است بغایت سفید و باطراوت، و آن سنگ را آرد مـی کنند و می‌بیزند و حـوضها ساخته‌اند [7] از سنگ یکپارچه [8] تراشیده‌اند، و اندر آن حوضها سنگ آرد کرده را بخیسانند و بـرمثال رنگریزان چوب زنند و همچنان آب ریزند و چوب زنند تا مدتـی که حـل شود و در رسد و بعد از آن هم بـرهم زننـد [وبه‌حوض دوم رها کنند و ازآنجا نیز برهم زنند] وبه‌حوض سیم رها کنند وبعده گذارند تاآب او خشك شودو گلی صافی بماند وآن گل را به‌مشت ولگد بردوام

۱ـ ق خوی‌کین‌فو و خوی‌جو، س ۹۰۶: خوجو سالارفور ۲ـ س‌ها: مثال
۳ـ س‌ها: بیبل ۴ـ س‌ها: ویکی‌دیگر ۵ـ س‌ها: کیی‌ها ۶ـ ق: لمسین
۷ـ س‌ها: کرده‌اند ۸: س‌ها: یکپاره

می‌مالند مدتی مدید و ایام بعید. و آن فغفوریان اکثر چنان است که آن گـل را میراثی کار می کنند. پدر می‌رساند و پسر کار می کند. و آنچه در زمستان کار می‌کنند از گلهای زمستانی دروکار می کنند مثل برگ نی وغیره، و آنچه بهار کار می کنند گلهای بهاری دروکار می کنند. یعنی درچهارفصل چهارنوع و چهار خیل کار می کنند، ومخلوط کار نمی کنند.

ومذکورشد که گل را درسه‌حوض صاف می کنند، و درحوض اول گل ادنی بود و هرچه ازوسازند برگل و لك بود و زمین و ادنی بود ، و از گل میانه میانه بود ، و از گل اعلی اعلی شود.

و ده ده در حقه‌های آهن خطائی بنهند و در «داش» گذارند و «داش» را پر سازند وبپزند و همچنان بفروشند به‌ده‌هزار سیر یعنی صدهزار درم نقره . مشتری «داش» را سربسته بخرد به‌طالع خودهرچه برآید، و از اشکسته و درست.

وآنچه دستگاه[۱] پادشاهی است درشیب[۲] کعب‌اوعلامت است. وبعضی فغفوری باشد که هم درچین به‌هزار درم نقره بفروشند و از آن جنس را نگذارند اینجا آوردن[۳]، وبعضی را به وزن طلا برابر می‌فروشند.

ودرفغفوری‌سه‌خاصیت است که درهیچ‌جوهر نیست[مگردریشم]: یکی آنکه هرچیزی که دور بریزند درحال درداو را شیب[۴] بنشاند و صاف گرداند.دوم آنکه هرگز کهنه نشود، وسوم آنکه هیچ چیز او را نخراشد جزالماس والماس را به‌او شناسند. و در اوطعام خوردن و شربت خوردن طبع را زیاده کند، و هـرچند لك بود درآتش یا درچراغ یا درآفتاب بدارند نقش بیرون از درون نماید.

و قسم هفتم از دوازده قسم ملك چین یعنی ملك خطای و نام شهرهائی که درقسم هفتم است یکی خنسای، و کلانی خنسای را [یکی می گفت] پانزده کس بودند که‌خنسای‌رادیده‌بودند. یکی‌ازایشان گفت‌بزرگی‌خنسای‌به‌مرتبه‌ای[است] که صباح از[کنار] شهر کوچ[۴] کردیم‌شب‌را میانهٔ شهرمنزل‌ساختیم وروزدگرازمیانهٔ

۱ـ س‌ها: دست گه ۲ـ س‌ها: شیو(مترجم ترکی «سبو»آورده) ۳ـ ق: آمدن ۴ـ س‌ها: کوچه

شهر روانه شدیم. شب را با آن کنار شهر منزل کردیم. حقا که آن جماعت گفتند که راست است، و اکثر شهرهای خطای همچنان است، و خانبالغ نیز بغایت معظم است.

پیش خطای حساب خردی[1] و بزرگی شهرها مثل حساب ابجدست و به حساب خانبالغ بیست و پنج «شن» است. هر «شن»، لانشبیه، الله اعلم، پنج برابر کلاته[3] بوده باشد. و درغلبه گی و بزرگی شهرهای خطای سخن نیست.

و قسم هشتم ازدوازده قسم ملك چین، یونن گویند ودور یونن ازدو طرف دریاست و ازیك طرف خشکی[4] و گویند طرف خشکی او را خندق بریده‌اند و دیوار زده‌اند. مقدار دو ماهه راه است. جهت دوماهه راه را دیوار زدن وخندق بریدن آن بود که بسیار زمانها پادشاه[5] جداداشته، وهردو [سر] دیوار و خندق را به دریا وصل کرده‌اند. این زمان خطائیان گرفته‌اند وضبط کرده.

و از دریای [او] استخراج مروارید می کنند، ومروارید در آن دیار بغایت ارزان است. چنانکه در خانبالغ دودانه که باوزن یك درهم[6] بود به سه درهم نقره بدهند.

و از انواع جواهر کیله کیله ریخته‌اند ـ از امثال مروارید و یاقوت و پیروزه وغیره. درغایت ارزانی می فروشند. وهیچ حولی وخانه ودکان نبود که قفسی از جواهر نبود.[7]

و قسم نهم از دوازده قسم ملك چین[8]، کولی گویند واین[9] کولی استان[10] ملکی است درغایت معموری و پرمال[11]، چنانکه[12] ادنی بازرگان ایشان ده بار صد هزار سیر نقره دارد وهرسیر او ده درم نقره بود، وگاه باشد [که] یکی یا دو کولی استانی همه متاعهای مردم ما را بخرند.

و ازخزینهٔ خاقان چین به لشکریان خطای چندین هزار تافتهٔ خام ازخزینه

۱ـ اصل: خوردی ۲ـ س‌ها: ندارد ۳ـ ق: قلاته
۴ـ س‌ها: مملکت یونن درکنج دنیا واقع است. دوطرف او دریا ویك طرف خشکی.
۵ـ س‌ها: پادشاهی ۶ـ س‌ها: درم ۷ـ س‌ها: «اوهیچ حولی» تا اینجا را ندارد
۸ـ س‌ها: خطای ۹ـ س‌ها: ندارد ۱۰ـ س‌ها: کولستان ۱۲ـ س‌ها: «و پرمال» ندارد ۱۲ـ س‌ها: چنانست که

می‌دهند و به چندین هزار قلماق همچنان، و به چندین هزار هندیان همچنان ، و جماعت مسلمانان در عدد ازهمه[1] کمترند ودرعزت مقدم ودربخشش گرفتن بیشترو بیشتر،و گروه تبت و گروه اویغورو گروه اوجد و گروه[1] جورجت وغیره. وچندین هزار خلق را چندین هزار تافتهٔ خام بدهند واطلسهای ملون [با آغوش وهر کس راسه‌جامهٔ زربفت] به‌روی هم‌پوشانند وانواع‌قماشها نیز بدهند. وآن جملهٔمذکور را کولی استانیان‌بخرند ودربهای‌آن‌جملهٔ متاعها زر ونقره بدهند. وآن‌همه تافتهٔ خام را «قلغی» سازند که باب‌شرف هند است و هندیان مشرق همه «قلغی» پوشند.

و متاعی که ازکولی استان حاصل می‌شود همه طلاست و کتانهای نازك.

و قسم دهم از دوازده قسم ملك چین ، جاوه است و جاوه بندر است و از مکه و از همه بندرهای هند به جاوه می‌آیند و می‌روند و همهٔ بندرهای خطای در تعلق جاوه است وطرف جنوبی ومغربی او هند است.

ومتاعی که ازومی‌آید همهٔ[آن] متاع هنداست امثال شکر وگرمه‌دارو و قماشهای هند و یا قوت وغیرآن[2].[وهمهٔ آن] متاعها به‌خانبالغ می‌آید.

و قسم یازدهم از دوازده قسم ملك چین ، ختن است و درزمان سابق‌سرحد خطای بوده است. ایـن زمان سرحد اسلام است و اسلام تـاآنجا فتح شده است، و قسمی که به‌نام ختن است و شهرهائی که درتعلق‌اوست از آن خطای است.

و متاعی که از وحاصل شود یشب[3] است. ودرختن دورودخانه‌است یـکی را آق قاش [4] گویند، ازویشب سفید حاصل می‌شود ویکی را قره قاش[5] گویند، ازو یشب سبز و سیاه حاصل می‌شود. و درمحل داس‌جو کـه‌آبخیز شود یشب را آب می‌آرد وچون‌آب‌پست شود ده روز[دو رویه] در کناراویشب بچینند وهرچه‌بیابند بزرگ‌آن[6] ازآن‌پادشاهی‌باشد وخردها[7] ازآن غلامان[پادشاه]،وکان یشب[3] غایب

۱ـ س‌ها: ندارد ۲ـ س‌ها: غیره ۳ـ س‌ها: یشم (درهمه موارد)
۴ـ ق: آق قاشق ۵ـ ق: قره‌قاشق ۶ـ س‌ها: او ۷ـ اصل: خوردها

است. کس نداندویکی‌از رحال[۱] را کشف شده‌دیده که ازسنگ‌می‌زاید ودرزائیدن[۲] او کوه ناله می کند وچون از کوه زائیده[۳] شود برمثال پنیرتر بود وچون برزمین افتد از اثر بـاد وهوا سنگ شود به فرمان‌اله، و در **خطای** هیچ متاع بـه از یشب نیست.

و قسم **دوازدهم** ازدوازده‌قسم ملك چین، **ییلان‌فو** است، و[۴] درنهایت انقطاع ارض درخطای در کنار دریای مشرق دوشهرمعظم است **وان** .یکی ازآن دو **وان‌سی** گویند و [آن] دیگر [را] **وان دون** . و مذکور شد که شهرهای **خطای** بغایت بزرگ می‌باشد.

و متاعی که ازوحاصل می‌شود شکربود،ونیشکردرآن دیار[۵] بسیاربود و پنج درهم[۶] نقره را یك‌شتربار شکر[۷] می‌دهند. وآن قسم **خطای** بغایت گرمسیر[۸] است. ودرهمه شهرهای **خطای** هرچه‌خواهندهست[۹] وبسیار [و ارزان.]

کنزالحقایق[۱۰]

درد فقر ازهر که پرسیدم‌نشان — گفت اگرپرسی بپرس ازبحرجان
سال‌ومه چون درطلب بی‌پاوسر — بـاشی از فقر انـدکی یـا بی‌خبر
دردفقرت‌چون گریبانگیر گشت — رایت جاهت ز گردون بر گذشت
پـادشاه فقر را درملـك جـان — هست پی‌درپی لوا خـورشید سان
بـا الهش دل دل از یـاد جهان — بـر گـرفته آشـکـارا و نـهـان
تاج خود کرده ملوکان خاك پا — بوده خیل سرکشان او را گـدا
دایم ازخلق نکو دلجوی خلق — سوی خالق روی او ، نه‌سوی خلق

۱: س‌ها: رجال ۲ـ س‌ها: زایدن ۳ـس‌ها: زایده ۴ـ س‌ها: «ییلان فواست‌و» ندارد
۵ـ س‌ها: ملك ۶ـ س‌ها: درم ۷ـ س‌ها: یك‌شتر شکر سفید ۸ـ س‌ها: گرم سیل ۹ـ ق: بسیار است ۱۰ـ ق: بیت

درپناه فیض او از صد بلا دل‌سلامت دیده‌آخر خویش را
دیده‌فانی‌خویش‌را ازفوت‌خویش لوح خالی ساخته از نقش خویش
کعبهٔ کویش بهشت جاودان جای دل‌آخر همان باید بدان
از فراز بارگاه عزو جاه افکند دل را امل درخاك راه

باب دهم

دربیان صحبت وطوی[1] وتعظیم ایشان

همچون[2] طوی وصحبت خطائیان درعالم کس نشان نـداده[3]، زیرا که چون مجلس آراسته کنندخواه‌درباغ،خواه‌درحولی، درختهای‌روان‌پرورده‌درظرفها[4] بعضی پرگل وبعضی پر[5] میوه بی‌عدد حاضر سازند و به‌ترتیب بنهند ودرشیب[6] آن درختان شیره‌ها[7] برپای سازند و در روی‌آن شیره‌ها انواع نعمت ودعوت‌برچینند وآراسته سازند و صندلیهای زرنگار در دوطرف‌آن شیره‌ها درچینند وخوبان خطای درآن صندلیها صف‌صف‌بنشینند، وازطرفی انواع سازنده‌ها وخواننده‌ها‌بنشینند صف‌صف، هرکس به‌جنس خود[8] به‌سازوصحبت مشغول. سازنده‌ها وخواننده‌ها اکثردختران بکر[9] باشند وآن پیشهٔ خوبان‌است و اگرخوب نباشد بروتعلیم نکنند[10] ،ازبرای آنکه‌اهلیت هرکاررا درذات‌آن کس‌ملاحظه‌می کنندوبعد ازآن تعلیم‌می کنند[11] .

و آن سازنده‌ها به سازندگی و خوانندگی مجلس را گرم سازند و گروه

۱ـ س‌ها: توی (درهمه موارد) ۲ـ س‌ها:وچون ۳ـ ق: داده ۴ـ س‌ها: ظرف ۵ـ س‌ها: در ۶ـ س‌ها: شیو ۷ـ ن:شیرها ۸ـ س۹و۶: هرکس به جنس‌خود صف صف بنشینند وبه ساز وصحبت ۹ـ س‌ها: باکره ۱۰ـ س‌ها: نگویند ۱۱ـ س‌ها: «وبعدازآن تعلیم می‌کنند» ندارد.

گروه خلق درشیب[۱] درختان روان‌درروی صندلیهانشسته به‌عیش وعشرت مشغول‌و آن درختان را همه موزون [بسته‌اند] ، شاخچه بندی کرده‌اند، مثل چارطاقها و رواقها و منظرها و گوشکها[۲] و راهروها و پنجره‌ها و طاقها، و آن همه موزون سبز شده و در گل و میوه دمیده[۳] و [در سروبر] خوبان مجلس هم آغوش شده و شاخ وبرگ و میوه برروی شیره‌ها فروگذاشته وآن سازنده‌ها گروه گروه در ساز وخوانندهای خوش‌آواز[۴] وگروهی رقاص از برای هرخیلی، وبازیگران نوع نوع همه خوبان، وهمه [به] یکبار به‌سازوصحبت و[به] عیش وتنعم مشغول. نظارگیان دانند ذوق آن مجلس را ، و دنیا را جفت کافران گفته‌اند مگر آن طوبهای[۵] **خطا** ست[۶]،

کنزالحقایق[۷]

بجز خوردن اگر چیزی بخواهی | مرنج از من اگر گویم تباهی
که حیوانی، نه‌انسانی، به مقدار | که‌میلت نیست جزسوی علفزار
بهشت اندرمثل چون مطبخی دان | که باشد اندرو مرغان بریان
اگر طاعت برای آن کنی تو | که پای‌مرغ‌خودبریان کنی تو
اگر طاعت ترا بهرنعیم[۸] است | زبهر حق سزای آن جیحم است
هرآن کس را که‌باشد عقل همراه | نجوید مطبخی الاز الله[۹]
نشان ابلهی چیزی دگر نیست | که‌مطبخ‌جویی‌وزانت خبر نیست
چودانستی که‌خوی‌خوش‌بهشت‌است | رها کن‌خوی‌بدزیرا که‌زشت‌است
به‌صورت‌چون‌تنت‌خورداین‌جهان‌را | به‌دست‌آوربه معنی‌ذوق‌جان‌را[۱۰]

۱- س‌ها: شیو ۲- س‌ها: کوچکی‌ها ۳- س‌ها: پرو ۴- س‌ها: هرگروه خیلی ۵- س‌ها:توی ۶- س‌ها : خطائیان است ۷- س‌ها: بیت
۸- س‌ها ۶۰۹: تعظیم ۹-س‌ها:حضرت‌الله ۱۰- ق: سه‌بیت‌اخیررا ندارد

ترا گفته‌است رزق[1] جان به‌دست آر — که رزق تن دوان[2] آید به‌خروار

وانگورولایت چین[3] مزه ندارد، و همهٔ شراب او از برنج بود، و ده نوع شراب وعرق دارد وجمله از برنج.

و درسرای خاقان چین درقلعهٔ دوم، از مرمر سفید حوضی است به نه در و بالای آن حوض را به کنبدی پوشیده‌اند، و از دوازده قسم ملك چین شراب برنج درومی ریزند واز پنج درواز چهار در خرج آن شراب می کنند. روزی باشد که هزار «فوجی» خرج سازند. زینسان خرج آن شراب چرا بود[4] از برای آنکه چندین هزار خلق که از اطراف و جوانب عالم آمده‌اند فوجی فوجی[5] بـه ایشان می‌دهند وبا چندین خادم و دختران سرای بدهند[6] وبا چندین هزار امرا بدهند.

وخاصیت آن شراب برنج آن است که هر کس خورد فربه وتندرست‌شود. از همه ممالك که می‌آرند یك طعم ویك رنگ بود.[7]

فرد

شرابی‌را که سرمستی‌صفات‌است — حرامش[دان‌اگرآب‌حیات‌است]

رباعی

قدر گل و مل باده‌پرستان دانند — نـی تنگـدلان وتنگدستان دانند

ای بیخبر از بیخبری معذوری — سری‌است‌درین‌شیوه که‌مستان‌دانند

رباعی[8]

یك‌جرعه‌می‌ازمملکت[9] جم‌خوشتر — دور قدح از غذای مریم‌خوشتر

۱ـ ق: ذوق ۲ـ ق: روان ۳ـ س‌ها: آن‌ولایت ۴ـ س‌ها: و این جمله ازخرج‌آن شراب بود ۵ـ ق: فوج فوج ۶ـ س‌ها: وباچندین هزار خادم وخانه دختر که درسرای است ۷ـ س‌ها: از «ازهمه مالك» تا اینجا را ندارد ۸ـ ق: ایضاً
۹ـ س‌ها: ملکت

آه سحر از سینهٔ هر خماری　　از نالهٔ بایزید وادهم خوشتر

فصل

[و] تعظیم وآداب[۱] **خطائیان** به‌مرتبه‌ای است که گویا ادب وعزت وحرمت را ازهمه عالم جمع ساخته‌اند وبه‌زن ومرد **خطای** داده‌اند.

بیت

ادب تاجی است از نور الهی　　بنه بر سر برو هرجا که خواهی

۱ـ س‌ها: ادب

باب یازدهم

دربیان خرابات و خراباتیان

و درهیچ شهری از شهرهای **خطای** نباشد که محله‌ای جدا از برای زنان خرابات و اهل خرابات وخراباتیان نباشد.

ودر بعضی شهرها[1] پانصد خانه‌واروهزارخانه‌وار،صد هزارخانه‌وار[2] باشند[3]،و اکثر دختران‌میرانند که به‌سبب نوع نوع گناه ـ می‌باشد درقانون ایشان ـ که از پدران ایشان ظاهر می‌شود و به‌واسطهٔ آن گناه به‌حبس وقتل می‌روند وپسران آن امرا لشکری می‌شوند [و] در پایهٔ ادنی ، و زن و دختران ایشان عورات خرابات می‌شوند ، و روی پسران خود را مادر و خواهر هرگز نبینند.

وآن امرا [را] خان مان[4] خراب شده و اثر و نشان او گم شده.

و انواع[آن] گناه آن‌است که حکم پادشاه رادور از روی‌حاضران نگرفته باشندویاجنایت[5]وخیانت اندیشیده‌باشند[6] ویا درخرابات‌با زنان‌مجلس کرده‌باشند.

واگرازین انواع گناه [بعضی‌را] خلق‌شهری وبازاری کرده‌باشند به‌حبس‌و قتل بروند وپسران اورا [نیز]لشکری سازند وزن ودختران اورا بفروشند، و در گناه ما سوای خرابات[7].

۱ـ س‌ها «و دربعضی شهرها» ندارد ۲ـ س‌ها: «صدهزار خانه‌وار باشند» ندارد.
۳ـ س‌ها: بودند ۴ـ ق: خان ومان ۵ـ س‌ها: شکایت ۶ـ س‌ها: بوند
۷ـ س‌ها: «ودرگناه ماسوای خرابات» ندارد

فصل

و استسقا مخصوص خراباتیان بود.[1] سبب آنکه اگر باران نبارد از آن دیار خط پیش پادشاه بفرستند و از دوازده قسم ملک چین درهمهٔ فصول لاینقطع خبر [به] خط به خاقان چین بفرستند که برف چه مقدار [بارید و باران چندبارید ودر هر باریدن چه مقدار] درزمین کار کرد.

واز همهٔ امورملکی همچنان خبر لاینقطع بهخط پیش خان[2] خطای بفرستند، و جواب خط آن امرا نیز لاینقطع از پیش خاقان بهایشان می‌رسد.

و درآن دیار که باران نشده باشد ازخان خطای خط[3] برآید که درآن دیار استسقا کنند، و استسقا را عورات خرابات کنند، وجای استسقای خراباتیان دیرهای خطای بود. وخراباتیان چون عزم استسقا کنند همهٔ توابع و لواحق خود را الوداع کنند ووصیت کنند، زیرا که ایشان طایفه‌ای زانیه‌اند و واجب القتل و قتل ایشان‌راموقوف کرده‌اند نظر به‌حکمتی، و دیگر آن که [از] اولاد خائنین‌اند و اگر باران نبارد و استسقای ایشان قبول نشود چندین هزار به‌حبس‌وقتل بروند، زیرا که از زمان سابق و از روز اول[4] بر گردن ایشان تحمیل کرده‌اند [که اگر به‌استسقای ایشان باران نبارد از ایشان] می کشند، هر چند [که] خواهند و هر کدام را که خواهند، [و] ازمال اوقاف آن دیرها از برای اهل استسقای عورتها سازند بلاحیوانی تازمان مقصوده.

و چون آن قوم بی باك غارتگر دلها و دینها را از برای استسقا به دیرها حاضر سازند،

بیت[6]

می‌دهم‌صورت تغیرمی گذارم موی‌سر تا نپوشد روز من ماه‌خراباتی دگر[7]

۱ـ س‌ها: بودن ۲ـ س‌ها: خاقان ۳ـ س‌ها: حکم ۴ـ س‌ها: و اززمان سابق ۵ـ س‌ها: بکشند ۶ـ س‌ها: فرد ۷ـ س‌ها: این بیت پس از « بت رویان خراباتی» در دو سطر بعدآمده است.

ایشان‌نیز ترك جماع دادن بکنند وهمگنان را الوداع بکنند وباصد ترس‌و لرزان [آن] بت‌رویان خراباتی بیایند گروه گروه [و] جای و مقام خود دیرها [را سازند] تا زمانی که باران ببارد.

وطریق استسقا کردن‌ایشان‌آن‌است [که] گروه گروه بنشینند[و]جماه در سازندگی وخوانندگی آیند. و گروهی برخیزند وبه‌مقام سازهااصول نمایند، و رقص می کنند دردوازده مقام وبازیها ولعبهای‌عجیب‌وغریب می‌نمایند، وآن گروه به‌درآیند[و] گروهی‌دیگردرآیند ودرپیش[بت]رقص می کنند وبازی می کنند و سرمی‌زنند و زاری می کنند.

[و] چون آن گروه به درآیند گروهی دیگر درآیند، همچنان تادیر گاه ازترس جان، نه‌خفتن ونه‌خوردن و نه آسودن! شب و روز در زاریهای جانسوز و [ناله‌های] دل افروز.

مثنوی[1]

ماز آدم درد دل مـی‌خواستیم تـا جـهـانی را بـدو آراستیم

وچندانی ازآن نوع زاریها بکنند که اجابت‌شود وبـاران ببارد[2]، وحکمت [شناسان] **خطای** فرموده‌اند کـه اجابت استسقا به نالهٔ جانسوز مـی‌شود و آن خراباتیان را پیدا کرده‌اندو به‌قتل ایشان را ترسانیده‌اند. وچـون زاری ایشان از سر ترس وسوز بود به‌نادانی ایشان حضرت او نظر نکند وقبول کند و باران بدهد به‌مرتبه‌ای که دیده شد کوههاواری سیل‌آمد وبسیاری ازشهرهای معظم را خراب کرد. کریمی که[3] از حضرت او هیچ کس نومید نشد.

۱- س‌ها: فرد ۲- س‌ها: «وباران‌ببارد» ندارد ۳- س‌ها:«کریمی که» ندارد

بیت[۱]

به نادانان چنان روزی رساند که صد دانا دروحیران بماند

[فرد]

جمله را رو به‌ره کعبهٔ مقصودیکی است رندوسجاده‌نشین،زاهدوخورشیدپرست

و اگر زاری ایشان درنگیرد و باران نبارد واز محلش تجاوز کند چندین هزار [را] بکشند [و] اگر قحط شود[۲] و اگر قیمتی شود بعضی را بکشند وبعضی را رها کنند ولی چوب زنند.[۳]

و در کوی‌خرابات معلم‌خانه[ها]ست که اولاد اهل‌خرابات را که دختر بود سازندگی وخوانندگی تعلیم کنند، و اگر پسر بود بازیگری تعلیم کنند.

و دیگر عجایب آنکه آن‌خراباتیان، خورشیدرویان‌پریزاد، خیل‌خیل سازها را در گردن حمایل کرده و صراحیهای پرمی برداشته و ساغرهای فغفوری پرمی برسردست گرفته وسازها را ساز کرده به‌خوانندگی حزین آواز کرده و ملبس[۴]،

[مثنوی]

جمله موسیقار زن، بربط[۵] سرای لحن داودی از ایشان جان‌فزای
برکشیده آن بتان یك سرسماع عقل‌جان‌را کرده‌جان‌تن‌راوداع[۶]

رقص‌کنان به‌شین وشور، تمام طلب‌طلب[۷] برمثال قلندران، در بازار پرسه[۸] درآمده.

[بعده] وکسانی که زرپادشاهی می‌خورند درخرابات عورات نتوانند رفتن. اگر بگیرند بکشند.

۱- س۱۰۶: شعر، ۹۰۶: فرد ۲- س‌ها: بجای «اگرقحط شود» فقط دارد اگر«قیمتی شود» یعنی اجناس گران شود. ۳- س‌ها: بکشند وبعضی‌را بگذارند. ۴- س‌ها: «وملبس» ندارد. ظاهراً در «ق» هم‌باشد. ۵- س‌ها: بربت ۶- ق: عقل‌وجان را کرده جان وتن وداع ۷- ق: تیب تیب، س‌ها: تلب‌تلب ۸- ق: پادشا، س‌ها: برسه (ظاهراً همان پرسه وپرسه‌زدن لغت عامیانه فارسی‌است.)

و کسانی که زر به‌آنجا تلف می کنند بازرگانانند و اهل‌حرفت.

و درهرشهری‌چندین عرابه[1]هاست ازپادشاهی. گرد بازار ومحله می گردند ومرد[ه]های کسانی که‌زربه‌خراباتیان[2] تلف کرده‌اند واز گرسنگی‌مرده می‌برندو به‌دریا می‌اندازند و هیچ کس رحم برایشان نکند و از گرسنگی بمیرند و چندی هستند[3] که درسرو برو چشمشان[4] شپش افتاده.

وبعضی‌ازترس جان، هردو کس به‌هم جمع شده‌اند وبرهم مشت زنی‌می کنند و دکان به‌دکان گدائی می کنند ومشت[5] بی‌دریغ برسروروی‌یکدیگر می‌زنند به مرتبه‌ای که سرهاشان شکسته و سرو‌روی ورم کرده، وبا آن راضی‌اند که در هر دکانی یك درم طعام بدهند تا نمیرند.

وبا وجودآنکه ارزانی به‌مرتبه‌ای است که یك‌درهم[6] نقره‌را هفتاد پول‌پول[7] می‌دهندویك‌پول‌رایك‌کاسه آش‌می‌دهند،وباوجودآن‌ارزانی[8]چندان ازآنها که زردر خرابات ضایع کرده‌اند از گرسنگی بسیاری مرده‌اند ومـی‌میرند و کسی چیزی نمی‌دهد.

وآنان که مشت زنند درآن‌دکان که چیزی‌ندهند بگذرند[9] و برهم می‌زنند چندان که‌صاحب دکان بترسدمقداری طعام بدهد. زیرا که اگر ندهد ازآنها یکی کشته شودوبرصاحب دکان غلبه بیابد، و در بعضی دکانها مقدار نخودی طعام بدهند راضی شوند.

وبعضی‌ازآن طایفه تنهاباشند.ازگرسنگی‌بی‌طاقت شده و[یك]دست خودرا درگل وگندگی‌آلوده کند وباهر کس برسد که جامه‌های پاك دارد[10] از وچیزی طلبد.آن‌کس ترسد و[11] چیزکی بدهد، مثل یك فندق یك بادام و اگر یك‌دانـهٔ

۱ـ س‌ها: ارابه ۲ـ س‌ها:خرابات ۳ـس‌ها: چندان‌اند ۴ـ س‌ها:سرو به دوچشم ایشان ۵ـ س‌ها از « زنی می‌کنند » تا اینجا را ندارد ۶ـ س‌ها: درم (در همه موارد) ۷ـ س‌ها: پل ۸ـ س‌ها: ارزان ۹ـ س‌ها: نگذرند ۱۰ـ س‌ها: ندارد ۱۱ـ س‌ها: آن کس از تـرس جامها چیزکی بدهد.

تلخ زردآلو باشد[که]قانع است، واگر چیزی ندهدبزندبرجامه‌ها [و] رسوا کند و از کس نترسد. زیرا که [در] هول جان است. ولی همچون کرده عاقبت بی‌قوت می‌شود ومی‌میرد وهرگز برورحم نکنند، زیرا که او برخود رحم نکرده‌است.

و در اثنای مشت‌زنی ایشان شخصی طشت خاکستر بر چشم و روی یکی از ایشان[1] زد،چنانکه نتوان گفت، ویك گوز[2] داد و او[3]هیچ‌نگفت و درگذشت.و از جهت خرابات به‌آن درجه رسیده‌اند.

و [اندرآن]شهرها رسم‌چنان‌است که بعد ازپیشین که‌ازکاربرخیزندهمه به خرابات روندوآن خراباتیان همچون‌اصنام مصورخیل خیل‌همه ملبس‌و[مزین‌و] مذهب‌نشسته‌انددرچادرها[4]وپنجره‌هاومنظرها [و]مشتری می‌خواهند.اگر کسی‌به دام ایشان افتاد به حولی درآورند که از باغ ارم نفس می‌زند و یکی را قبول کرده‌اند، دهی دیگربه‌خدمت او ایستاده‌اند: گروهی سازنده و گروهی خواننده و گروهی رقاص. و برروی تخت منقش بنشانند که بسترها وبالینها همه از اطلس و کمخا، وصفای‌آن اشیاء را چگونه‌بیان‌کنم که زبان قلم قاصرست.

و ساعتی که درآن‌جای عیش وعشرت کردند، باز به‌جائی بروند که زیاده از اولینه مقام و[5] ازهمهٔ اسباب صحبت‌آراسته ودرلطافت وصفااز مقام سابق[6] عشرت انگیزتر بود. همچنان از آنجا بازبه‌جای دیگرمثل [هذا]، چنان بفریبند که‌آن کس هرگز یاد وطن خود نکند.

گلشن‌راز[7]

شراب‌وشمع‌وشاهدراچه‌معنی‌است ‌ ‌ ‌ خراباتی‌شدن‌آخرچه‌دعوی‌است
که باهرذره‌ای حق‌راتجلی است ‌ ‌ ‌ شراب‌وشمع‌وشاهدعین‌معنی‌است[8]

۱ـ س‌ها: «ازایشان» ندارد ۲ـ س‌ها: جوز ۳ـ س‌ها: «و او» ندارد
۴ـ کذا، ظاهراً درمعنی چهاردری ۵ـ س‌ها: «زیاده از اولینه مقام و» ندارد
۶ـ س‌ها: باز به‌جائی بردندکه‌ازهمه اسباب صحبت آراسته ودرلطافت وصفا ازمقام اول زیاده بود همچنان... ۷ـ ق: بیت ۸ـ س‌ها:مصراع اول و دوم‌جابه‌جاست.

وچگونه بیان کنم ساز کردن[1] آن زهره جبینان را ، [و] چون شرح دهم رقص کردن آن پریزادان را، [و] چون تقریر کنم خوانندگیهای حزین ایشان را، و چون بگویم ساقی گریهای آن سیمین بدنان را، و به چه عبارت تقریر کنم پاك و بی مو و محلق بودن اندام ایشان را!

بیت[2]

مطرب از قول عاشقان بـر گـو　　غزلی خوش، ترانـه‌ای تـر گـو
سخن عاشقان بخواهـی گفت[3]　　بـه عبارات همچـو شکر گـو
دف به صوت تـو پای می کـوبد　　ایـن حدیث را بـازم از سر گـو
[تـو حدیثی[4] ز راه صوفی پرس　　نـکته‌ای از ره قـلندر گو]
مـا و دردی کشان بـی سر وپـا　　زاهـدان از کجا و ما ز کجا[5]

و رسن بازی در **خطای** کار دختران با کرهٔ[6] صاحب جمال است، وخوش طبعی[7] **خطائیان** ازاینجا فهم می‌شود.

[فصل]

وعورات امرا وخلق شهر را کس روی و موی وقد نبیند. از برای آنکه در غایت عفت وستراند[8] وجمله سرخ وسفید و نرگس چشم وسیاه چشم[9]، سروقد سیمین بر وشوخ وشنگ وشیرین لبان حاضرجواب.

بیت[10]

دلبری شوخ و شنگ می‌بایـد　　بـا دو لب هـمچو قندمی باید

۱ـ س۱۰۶۰: «سازکردن» ندارد　۲ـ س۹۱۰: ندارد　۳ـ س۶۰۹: سخنی به عاشقان بخواهی گفت　۴ـ س ۶۰۹: حدیث　۵ـ س ۶۰۹ : مصراعهایش وپیش است　۶ـ س‌ها: پاکیزه　۷ـ س‌ها: خوش طبع　۸ـ س‌ها: عفیفه وستیره‌اند　۹ـ س‌ها: چشم سیاه　۱۰ـ س‌ها: فرد

و آن عفیفه‌های مستوره چون خواهند که جائی روند بـه آقچه محفه‌ای بگیرند و آن حمالان درمحفه به درحولی بنهند و آن مستوران[1] چنان در آیند و برآیند که قد[2] ایشان را کس نبیند. واز آن محفه‌ها درشهرهای خطای در کوچه و بازار خیل خیل[3] می گردانند با اطلسهای ملون برآراسته. دریغا که آن رسم در شهرهای اسلام بایستی!

[و] مرد و زن درآن ملك همه‌سفید پوست و سیاه چشم‌بوند و زرد و کبود چشم درآن دیار ندیدیم[4].

فصل[5]

واثرجن درآن دیاربه‌طریق تسخیرمی‌باشد. مثل‌آنکه عورتی درآب برهنه درآمده بود وچون[6] ازآب سربرآورده دید کـه جامه‌هایش درجای[7] نیست و در جای دگر دوید که جامه‌هابگیرد. او صورتی دید درپیش جامـه‌ها وآن صورت[8] با زن درسخن درآمد وگفت من دیوام[9] و برتو عاشقم.[10] اگر تـرك شوهر خـود می کنی من‌جامه‌های توبه‌تو بدهم. [ومال بدهم]. عورت ازترس[11] جان باآن دیو عهد بست وآن دیو همراه عورت به‌خانهٔ عورت‌آمد وعورت[12] قصه با شوهر بگفت‌و شوهرش[13] بترسید و ترك عورت کرد وآن عورت در خانبالـغ جای ومنزلی داشت [و] آمد ورفت خلق بسیار بود و آن دیو با مردم ازمغیبات خبرمی‌داد. مثل‌هشت هشت آوازی می‌آمد [وکس فهم نمی کرد]. آن عورت با مردم ترجمه می کرد.

وازبرای باشش‌آن‌دیو، تخته[14] بندیها کرده بودند. جای‌آن‌دیو بوده وازپیش او پرده‌هاآویخته بودند وازعقب پرده‌هابا خلق‌سخن می کردچنانچه مذکورشد.[15]

و آن زن در اندك زمان نقرهٔ بیحد جمع ساخت . مردمان با آن زن[16]

۱- س‌ها: ستیران ۲- س‌ها: ندارد ۳- ق:خیلی ۴- ق: ندیدم ۵- س‌ها: حکایت ۶- س‌ها: «بودوچون» ندارد ۷- س‌ها: جامهٔ وی‌جایش ۸- س‌ها: «وآن صورت» ندارد ۹-ق: دیوانه‌ام ۱۰: س‌ها: وبرتو عاشق شده‌ام
۱۱- س‌ها: ندارد ۱۲- س‌ها:«وآن دیوهمراه»تااینجا ندارد ۱۳- س‌ها:شوهرآن زن
۱۴- س‌ها: تخت ۱۵- س‌ها: از «بودند وازعقب» تا اینجا ندارد ۱۶- س‌ها: با او

گفتند وای بر آن زمان که او از تو درخشم شود. عاقبت زرها از تو ببرد. باری [اسباب و] ملك بخر. [و] آن زن ملك و اسباب بسیار خرید.

روزی که آن دیو از آن زن[۱] خشم گرفت همه چیز آن عورت را برده بود و خانه‌ها وحولیها را، جمله درو دیوارآن را، خراب ساخته بود[۲] و باغها و بوستانها[۳] را درختها بر کند [و] زمینهای آن املاك را چنان سنگ بارانیده[۴] و سنگلاخ کرده بوده که هیچ قابل تیمار و زراعت نبود.

و اثرجن درآن دیار این چینن بود. غیر ازین نوع مصروع[۵] نبود.

۱ـ س‌ها: «زن» ندارد ۲ ـ س‌ها: خراب ابتر کرده ۳ ـ س‌ها: باغستانها
۴ـ س‌ها: سنگ باران کرده ۵ـ کذا درهرسه‌نسخه، شاید «مسموع» بوده.

باب دوازدهم

در بیان هنرهای عجیب و ریگ‌ریزان[1]

ازجوین‌صورتی‌ریخته بودند[2] برمثال میلی، درون او مجوف و دیگرصددانه زرمر کب دریك هاون[3] می کوبند. صدبر گ غازه به‌یکبار شود. آن را غازهٔ زرین گویند وهیچ برهم نچسبد.[4] و آن هنرخاصهٔ خطای بود و در ماسوای‌آن ملك[5] کس نشان ندهد و لطافت‌آن سرخی به‌مرتبه‌ای است که مقدار پرذباب[6] یك کف دست را سرخ زراندود کند.

[بعده]ودیگر به‌سنگ‌آسیا[7] قماش‌پرداز ند که‌زبان‌قلم‌از[شرح]آن‌قاصرست.

فصل

[بعده] ازجملهٔ علاجهای غریب آنکه سینهٔ یکی را شکافتند[8] وسختی‌دل او رابیرون کشیدند[9] وبشکافت وزردآب آن را درکاسه‌ای کرد[10] و زخم اورا دوخت و باز به‌جایش نهاد و زخم سینهٔ او را دوخته.[11]

و دیگر همراهی داشتیم که سالها به‌دردِ دل[12] مبتلا بود. چون به خطای در

۱- س‌ها:«وریگ‌ریزان»ندارد ۲-س‌ها:ریخته‌اند ۳- ق:اوان ۴- س۱۰۶:نچسفد
۵- س‌ها: آنجا ۶- نسخه‌ها: زباب ۷- س‌ها: آسیاب ۸- س‌ها: شکافتن
۹-س‌ها:کشیدن ۱۰- س‌ها:گرفت ۱۱- س‌ها:بدوخت ۱۲- س‌ها: دل‌درد

آمدیم پیش حکیم بردند. سینهٔ اورا شکافته[۱]، دل و[۲] شش اورا گوشه‌اش برون آورده و مقدار درهمی[۳] بیرون آورده را ببرید و به‌صحرا انداخت و به‌جای زخم[۴] داغ کرد و به جایش نهاد و زخم سینهٔ او را بدوخت و او نیز از آن الم خلاص یافت[۵]، و از آن نوع [عجایب] بسیار است.[۶]

اعتقاد فقیر آنکه اگر قرنی کسی درملك چین بگردد همه روز عجایب دگر گونه بیند که ندیده است[۷].

مثنوی[۸]

به‌حکمت چو جاماس خواهی‌شدن — مدتی درطاس کی خواهی شدن
عاقبت عقرب مراو را نیش زد — او ندید از پس ولی از پیش زد
هم حکیمان جهان حیران شدند — اندرآن دریای بی‌پایان شدند

[فصل]

و طوپ[۹] بازی ظاهراً[۱۰] کار خراباتیان است. آبدان گاو را طوپ ساخته‌اند و جماعتی خوبان و پری پیکران خراباتی دور[۱۱] ایستاده وطوپ درمیان به‌سرپا می‌زنند، چنان‌نازك‌وبااصول که‌نمی گذارند که درمیان به‌زمین‌افتدودست را درودخل ندهندوبه‌سرپازدن‌درهوا[۱۲] دردورنگاه می‌دارندونمی گذارند که‌ازدایره‌بیرون رود.

وصورت بازیهای غریب برمثال شیر وببر وپلنگ صورتها را بر روی بسته هرزمان دهنها وا[۱۳] کنند و پنجه‌ها بگشانید، و بازیهای غریب و اصولهای عجیب[۱۴] نمایند و آن گروه فرو روند و باز به‌صورتها، نوع نوع برآیند و [دم و]

۱- س‌ها: شکافتند ۲- س‌ها: «دل‌و» ندارد ۳- س‌ها: درمی ۴- س‌ها: «وبه صحراانداخت» تا اینجاراندارد ۵- س‌ها:شد ۶- س‌ها: بود ۷- س‌ها: از اول عبارت تا اینجارا ندارد ۸- ق: بیت ۹- س‌ها: درهمه موارد «توب» ۱۰- س‌ها : «ظاهراً» ندارد ۱۱- س‌ها:جماعتی دختران خرابات ۱۲- س‌ها: «درهوا» ندارد ۱۳- س‌ها: باز ۱۴- س‌ها: «غریب وعجیب»ندارد

چهار دست و پای پنجه‌دار و روی وپوز برمثال ددان تعبیه کرده حملهای غریب به دست وپای اصول نمودن عجیب، وغرابت آنها موقوف است به نظر.

فصل
در بیان آنکه علم نجوم پیش ایشان بغایت معتبرست

به‌مرتبه‌ای که چهار تن ازکاملان[۱] ایشان سالها درطبقهٔ اول سرای خاقانی[۲] محبوس‌اند وهریك درباغ وبوستان‌جداگانه‌درمحلی که‌چلهٔ زمستان تحویل کندو آفتاب وا[۳] گردد از آن چهار کس چهار تقویم به‌درآرند و درآن اقوال که اکثر موافق بودآن را قبول کنند و ازآن چهار تقویم یك تقویم استخراج کنند [به‌امر خاقان] و پیش پادشاه برند.[۴]

وخاقان همه را بداند و[۵] امر کند که از این تقویم بنویسند و اهل تقویم ده‌تو ده‌تو کاغذ برروی‌هم بنهند و بنویسند. [ازآن‌است که اوراق‌آن‌تقویمها ازیك رو خوانده می‌شود ویك روی او خالی است. چون ده کس بنویسند صد شود وصد بنویسند] هزارشود. ازبرای[آنکه] کاغذ پسندیدهٔ‌خطا[۶] حریرست. چون‌بر یکی بنویسندبه‌هرده درست بگذرد و ده‌صدشود وچون‌صد کس بنویسدهزارشود وچون ده‌هزار کس بنویسند صدهزار شود[۷] [و] دریك هفته‌خزینه را پر تقویم کرده‌باشند، و ارابه ارابه به‌حکم خاقان[۸] به‌شهرها قسمت کنند وبه‌اهل علم و اهل قلم قسمت کنند[۹]، به‌حدی که[۱۰] هر کس که ده کس را حکومت کند یکی[۱۱] بدهند.

و ازجملهٔ بخششهای سالیانهٔ خاقان چین سالی یکبار تقویم است[۱۲] وچندین هزار تقویم‌به‌چندین هزار کس بدهند واحکام تقویم در تمامی[۱۳] خطای منتشرشود.

و ساعات را به عبیر نگاه دارند. یك عبیر سوختن یك ساعت بود، مثل هذا.

۱- س‌ها: کملای ۲- س ۶۰۹: ندارد ۳- س‌ها: باز ۴- س‌ها: پیش خاقان درآرند ۵- س‌ها: «همه‌را بداند و» ندارد ۶- س‌ها:«پسندیدهٔ‌خطا» ندارد
۷- س‌ها: چون بریك نویسند ده‌شود و ده‌صد شود ۸- س‌ها: و او را به ارابه
۹: س‌ها: بدهند ۱۰- س‌ها: «به‌حدی که»ندارد ۱۱: س‌ها: ندارد
۱۲- س‌ها: از «واز جمله» تا اینجا را ندارد ۱۳- س‌ها: تمام.

و طوافان[1] نعره وفریاد نکنند[2] و از برای هر متاعی نوعی چیزی نوازند و مناسب اوعلامت بنهند و آن موضوع است به‌قانون و کس را زهرهٔ ترك وتغییر نبود.
و دربیان معانی غریب شعر گفتن ایشان.[3]

بیت[4]

سالها درخون دیده پروریدم دیده را ‌ ‌ ‌ تا زبهر دیدن رویت به کار آید مرا

[و درین معنی نیز گفته‌اند:[5]]

فرد[6]

بـه نطق آدمی بهتر است از دواب ‌ ‌ ‌ دواب از تو به گر نگوئی صواب
چوانسان نداند بجز خورد وخواب ‌ ‌ ‌ کـدامش فضیلت بود بر دواب

ودرین معنی چیستان گفته‌اند.[7]

بیت[8]

چیست آن خانه‌ای که هست دو در[9] ‌ ‌ ‌ کاندرو مـار اژدهـا پیکر
همچو عیسی بود بـه یـك نفسی ‌ ‌ ‌ مرده‌را[10] زنده می کند به نظر

۱ـ س‌ها: توافان ۲ـ ق: کنند ۳ـ س‌ها: از «مناسب او علامت بنهند» تا اینجا را ندارد. فقط در انتهای عبارت آمده است «بیان شعر گفتن ایشان». ۴ـ س‌ها: فرد
۵ـ فقط در نسخهٔ ۶۱۰ آمده ۶ـ س‌ها: شعر ۷ـ س ۶۰۹: عبارت را ندارد
۸ـ س‌ها: قطعه ۹ـ س‌ها: بود به‌دو در ۱۰ـ س‌ها: مرده‌ای.

باب سیزدهم

[دربیان] مقنن خطای که بود[1] و سبب آن‌چنان ضبط‌کردن خطای‌چه بود و چند سال زنی پادشاهی کردن

فصل

ضابطو[2] مقنن **خطای** شخصی بوده به‌نام **بوجین‌گزین**[3]. [و] پادشاه آن زمان عاجز آمد از ضبط **خطای**.

و در آن زمان **بوجین‌گزین** حکیمی بوده درعلم سیاق بر کمال آمده و باخان **خطای** گفته اگر اجازت باشد ضبط **خطای** بکنم و مضبوط سازم. خاتون[4] بدو تفویض کرده و او قانون نهاده و ضبط کرد.

و سبب آن‌چنان [ضبط، آن] بود که‌در آن زمان پادشاه **خطای** زنی‌بوده به‌نام **لوزی خاتون**. اثر دیوانگاه او ویسل امرای‌او و لشکر او همه ازسنگ تراشیده، و صورت آن عورت مقدار شصت گز هست که بر کوهی‌نقش کرده‌اند و دیوی بوده به صورت‌خری‌می آمده‌و با اومجامعت‌می کرده وصورت آن‌خر را نیز در آن دیوانگاه

۱ـ س‌ها: «که بود»ندارد ۲ـ س‌ها: «ضابط و» ندارد ۳ـ س‌ها: بوجین‌کزین، ق: فوجین‌کزین (درهمه موارد) ۴ـ س‌ها: «ومضبوط سازم. خاتون» ندارد

او از سنگ تراشیده‌اند، و ازو یك پسری زائیده به‌صورت آدم و پای او برمثال پای خر و گوش او [نیز] برمثال گوش خر. [و] چون از مادر زائید هردو مشت او گره بود و چون وا کرده‌اند[1] دریك دست او چوب پاره‌ای بود و در دست دیگرش[2] کاغذپاره‌ای. نوشته این بود که: کشتن و راندن و زدن. حکما معنی آن چنان کردند[3] که ضبط **خطای** با این سه چیزست یعنی به کشتن و راندن و زدن.

بوجین گزین با این سه چیز ملك خطای را ضبط کرد وقانون نهاد.[4]

حکایت

بوجین گزین خود [با] شاگردان خود بر عرابه‌ها[5] سوار شده گرد مملکت می گشت وقانون می نهاد وضبط می کرد، و برراهی گذشتند[6] که کودکان خانه‌ها ساخته بودند از گل. گفت ای کودکان خانهٔ خود [را] دور کنید تا عرابه‌ها[5] بگذرد. [یکی از] کودکان گفت چه[7] خوش مقننی که از خانه عرابه[8] دور نکند و گوید که خانه از عرابه[5] دور سازید! وآن چنان حکیمی به‌یك معقول از کودکی ملزم شد.

و او تا زنده بود **خطای** مضبوط بود و چون او بمرد باز نامضبوط شد وآخر عاجز آمدند و گفتند [که او به‌چه‌چیز ضبط می کرد. یکی گفت او دفتری داشت با آن ضبط می کرد. پرسیدند که آن دفتر او کجـاست؟ گفتند کسی نمی‌داند. گفتند] پسر او کجاست؟ درزمان پسر او [را] حاضر ساختند. ازاو پرسیدند [که دفتر] کجاست؟ [نگفت، و] چون صدچوب زدند اقرار کردو گفت در گور بااو نهادیم. گفتند که گور او وا[9] کن و دفتر [بیرون آر، و چون گور او باز کرد دفتر بیرون آورد، و چون دفتر] را گشادند در اول دفتر نوشته بود که هر که این[10] خواهد که ملك **خطای** مضبوط شود هرچه دراین دفتر است باآن عمل کند. اول آن کس که این

۱ـ س‌ها: بازکردند ۲ـ س‌ها: ودر یکی ۳ـ س‌ها: حکما تعبیر کردن
۴ـ س‌ها: «و قانون نهاد» ندارد ۵ـ س‌ها: ارابه ۶ـ س‌ها: گذشتن
۷ـ ق: گفتند ۸ـ س‌ها: ارابه از خانه ۹ـ س‌ها: باز ۱۰ـ س‌ها: ندارد.

دفتر را[1] از گور بیرون آورد باید او را[2] کشتن، و بیرون کننده پسر **بوجین گزین** بود.

بالفعل او را کشتند و این اشارت بود بر آن که در امور ملکی اگرچه پسر تو بود نباید روی [او] دیدن و رحم کردن، تا مملکت توانی ضبط کردن[3].

وبعده، هر چه در آن دفتر گفته بود[4] با آن عمل کردند، تا ملك[5] **خطای** مضبوط شد.[6]

و آنچه درین کتاب[7] مذکور شده از ضابطهٔ **قانون** اوست [ذکر کرده شد].

حکایت[8]

بلعمی کو مرد عهد خویش بود | چار صد سالش عبادت بیش بود
کرده بود او چار صد پاره کتاب | جمله در توحید در رفع حجاب
چارصد روز وشبش دریك سجود | غرقه کرده بود دریای وجود
یك‌شب ازشبها شبی‌بس سهمگین | روی خود برداشت از خاك زمین
صد دلیل نفی صانع بیش گفت | شمع گردون‌راخدای‌خویش گفت
روی خویش آورد سوی آفتاب | سجده کردش‌هار کلبی‌از[9] کلاب
عقل کو از حد امکان بگذرد | **بلعمی** گردد ز ایمان بگذرد
عقل در حد سلامت بایدت | فارغ از مدح و ملامت بایدت

۱ـ س‌ها: ندارد ۲ـ س‌ها: کرده او را باید ۳ـ س‌ها: از «بالفعل» تا اینجا را ندارد. ۴ـ س‌ها: ندارد ۵ـ س‌ها: «تا ملك» ندارد. ۶ـ س‌ها: منضبط ۷ـ س‌ها: دفتر ۸ـ درنسخهٔ «ق» این‌حکایت منظوم درفصل هجدهم نقل شده است. چون چهار بیت کسر دارد برای نشان اختلاف درهر دو موضع نقل شد. ۹ـ س‌ها: من، ق: کلباً از.

باب چهاردهم

در بیان خطاط[1] خانه‌ها

بلاتشبیه معلم‌خانه‌های‌علم سیاق و‌مدرسهای علوم[2] ایشان که[3] درهمه‌ممالك ساخته‌اند از پادشاهی است[3]. دیگر کسی [را] ساختن قانون نیست.

فصل[3]

و هر کس که‌آنجاها کسب کمال‌می کند[4] از امرای اهل‌قلم **خطای** اوست و تحصیل علم[3] قانون [ایشان کرده‌اند] وضابط [قانون بل که] ممالك ضابط **خطای** ایشان‌اند.

و شب روز پیش‌همهٔ اهل **خطای**[5] مقسوم است، بتخصیص از برای‌پادشاه که[6] ساعتی‌از آن‌قسمت نتواند تجاوز کردن[7]. وقانون‌در دو[8] قسمت‌شب‌وروز به‌مرتبه[ای] است که اگر پادشاه درخواب از قسمت تجاوز می‌خواهد بکند نگذارند و بیدار کنند از برای خط [وکاغذ] نشان کردن، و اگر نه‌امور ملکی تعطیل می‌شود.

حقا که‌خاقان **چین** وامرای **خطای** به‌سرقلم ضبط درامور ملکی [بجدتمام] اقدام[8] واهتمام غریبی[9] می‌نمایند. از بیان آن معنی زبان قلم قاصر است[10].

۱- س ۹ و ۶: خطات ۲- ق: علم ۳- س‌ها: ندارد ۴- س‌ها: می‌کنند
۵- س‌ها: خطائیان ۶- س‌ها: و ۷- س‌ها: تجاوز کردن رسم نیست
۸- س‌ها: ندارد ۹- س‌ها: بجد تمام اهتمام غریب ۱۰- س‌ها: ندارد

باب پانزدهم

در بیان مردمانی که از اطراف و جوانب عالم آمده‌اند و می‌آیند

اول مردمانی که از راه‌خشکی می‌آیند. از ممالك **اسلام** مطلقاً به‌نام‌ایلچی باید درآمدن پیش **خطائیان**، از کوی [یا] شهری معظم از سوباشی یـا پـادشاهی معظم، خواجه وغلام همه برابرند. زیرا که [ما] سوای مملکت خـود شهری و علوفه[1] خوری در عالم ندانند.

و [تحفهٔ] مردم‌راه خشکی متاعی که ببرند اسب[2] و الماس و صوف وچوخا[3] [یعنی سقرلات ویشم وآس] و قاقوم[4] ومرجان و شیرویوز و سیاه‌گوش. این‌جمله باب آن‌دیار است.

و اسبان بارگیر را جمله قبول کنند و به‌لشکر[یان]آن سرحد بدهند. و اسبـان خوب را همراه صاحب پیش پـادشاه بفرستند، و هـر اسب را دوازده کس خدمتکار [از] منزل تا [تا منزل]، صد منزل[5] بدهند.

و ازآن‌دوازده کس[5]: شش [او] فانوسهای رنگارنگ‌درسرچوبهای رنگین منقش‌آویخته‌ازپیش وپس وچپ‌و راست آن اسب‌می‌روند[7]، وشش دیگر: سه کس[5] او خدمتکار جانب[5] افسار[7] و سراو، وسه کس اوخدمتکار جانب[5] دم او.

۱- س‌ها: علفه ۲- س‌ها: خشکی اسب ببرند ۳- س‌ها: سوف و جوقا

۴- (= قاقم)، س‌ها: ندارد ۵- س‌ها: ندارد ۶- س۹۰۶: راست اسب می‌برند

۷- س‌ها: اوسار.

وشیر را ده برابر اسب تجمل است وعلوفه، ویوز وسیاه گوش را نصف شیر حرمت وعلفه است، وصد منزل همه ازین قبیل[۱] است.

و بخشش[۲] که از برای شیر بدهند سی صندوق مال بدهند[۳] و در هر صندوق هزار پر گاله قماش بود از اطلس و کمخا وپای برگ و رکیب وآهن جامهٔ زین و چناق خطای[۴] ومقراض وکارد و حتی که[۵] سوزن، یعنی از هر جنسی یك پر گاله ازجملهٔ هزار پر گاله[۳] درهرصندوقی. برشیرسی صندوق وبریوز وسیاه گوش پانزده و براسب عشرشیر، [و] از آن آدمیان هر کس راهشت جامه وار اطلس با آستر قماش با آغوش بدهند[۶] وسه جامهٔ اطلس[۳] رنگارنگ برروی هم پوشانند و[۷] هر جامهٔ [او] دو کس را جامه شود[و] تائی کرباس که پهنای کرباس یك قلاج[۸] بود وموزه وغیره.

این جمله بخشش [که مذکور شدماسوای بهای پیشکشهاست، و این جمله بخشش و] انعام خاقان چین از برای هر یك مسلمان که الله تعالی او را الان فی هذه الزمان ایمان عطا کرده [ودر دین] به اسلام در آمده، اگرچه آبای او چندین هزارسال است که در طریق کفر سلطنت کرده اند.

زیرا که خطائیان اولاد قابیل[۹] اند ،و این پسر کین طای خان که این زمان مسلمان شده است[۳] حضرت سید انبیاء را در خواب دیده، دل او را بیرون آورده و شسته و برو ایمان تلقین کرده و او مسلمان شده وچون بیدار شده در دیوار حجره [دیده] که کلمهٔ شهادت نوشته شده به خط سبز، و چون آن واقعه را بدید کلمهٔ شهادت را تازه کرد وهمهٔ اهل سرای را اعلام کرد وبسیاری ازخواص و عوام اهل سرای به تبعیت او مسلمان شدند و خط [نوشت یعنی کاغذ[۱۰] و] بیرون سرای فرستاد و امرا وعوام خلق را از واقعهٔ خود خبر داد که چه می گوئید؟[۱۱] بعد از چندین هزار سال درظلمات کفار مشرق بردل من نور ایمان تافت و این سعادت

۱- س ۶۱۰: قبیله ۲- س ۶۱۰: بخشیك، س ۶۰۹: بخشش ۳- س‌ها: ندارد
۴- س‌ها: «چناق خطای» ندارد ۵- س‌ها: «حتی که» ندارد ۵- س‌ها: ندارد
۶- س‌ها: «با آغوش بدهند» ندارد ۷- س‌ها: که ۸- س ۶۱۰: قولاج
۹- نسخه‌ها: قابل ۱۰- س ۶۱۰: کاغت ۱۱- س ۶۰۹: گویند

درجد و آباء ونسل و اولاد فغفور چین نصیب من شد، و اگر دانش شما را کمالی و اصلی هست باید که به اسلام بیائید.

وچون امرا و خلق آن [خط] بخواندند و آن سخن بشنیدند جمله متحیر بماندند و درجواب نوشتند که از پدران توهیچ کس مسلمان نشده وقانون نبوده که پادشاه خطای مسلمان بود.

وچون آن خط امرا را خاقان چین بخواند گفت معلوم شد که شما قانون نمی‌دانسته‌اید! دلیل آنکه پدران ماقانون برظاهر نهاده‌اند، و بر باطن شما هیچ قانون نیست و شما نیز بر باطن من چه کار دارید [و مسلمانی امری است معنوی].

و چون امرا و خلق [عوام] آن سخن بشنیدند از آن سخن ملزم شدند و بترسیدند. زیرا که امرا را ندانستن قانون دریك مسئله گناه عظیم است و از آن سبب بسیاری از امرا وعوام وخواص دراسلام آمدند.[1] زیرا که کفار مشرق را ـ چه شهری وچه‌صحرایی ـ میل تمام است به اسلام.

وچون خاقان چین به اسلام آمدآن خلق چین را ضروری به‌اسلام می‌باید آمدن[2]، زیرا که همهٔ آن خلق پادشاه‌پرستند. هرچه‌او[3] بگوید قبول کنند، وچون آن نور از جانب مشرق قوت گیرد کفار مشرق دراسلام خواهند درآمد[4] بلانزاع، زیرا که ایشان را خصومت دینی نیست.

و چون[3] افضل الغزاة العالم و مفخر السلاطین روی‌زمین، ظل‌الله فی‌الارض ممدوح‌النبی فی‌الاجداد[5] سلطان روم چراغ در[*] شب‌افروز او دلیل‌هدایت [ظلمات] کفارمغرب شود و به‌نورمعرفت [ایمان‌سپاه] جهانگیر او نور مغربی‌را به‌نورمشرقی بپیوندند و ظلمات کفر از روی زمین برداشته‌شود ومعنی «اذا جاء نصرالله والفتح» آن زمان تمام[6] به‌ظهور آید بحرمةالنبی‌وآله و انعام او رسید و گذشت‌وچشم امید بر انعام تست، اللهم ارزقنا.

۱ـ س ۹۰۶: آمدن ۲ـ س‌ها: آمد ۳ـ س‌ها: ندارد ۴ـ س‌ها: خواهند آمدن ۵ـ س‌ها: «ممدوح‌النبی فی‌الاجداد» ندارد ۶ـ س‌ها: بتمامه

بیت[۱]

ای سخی طبعی که همچون آفتاب حال مسکینان به پیشت روشن است

و آن همه که مذکور شد ما سوای ایشان مذکور است یعنی ما سوای...[۲] پیشکشهاست.[۳]

۱ـ س‌ها: شعر ۲ـ یك‌کلمه از نسخهٔ «ق» خوانده نمی‌شود و در عکس سیاه شده است ۳ـ س‌ها: از «وآن همه» تا اینجا راندارد

باب شانزدهم

در بیان قلماق

هر سال بیست هزار کس از انواع **قلماق** گروه گروه می درآیند و بخشش می گیرند و می‌روند، وپیشکش ایشان یکان ببر[و]اسب[1]، ومتاعی که از**قلماق** حاصل شود سمور باشد.[2]

و تنکار[3] درصحرای ایشان‌بود به‌مثال مروارید. درآن‌خاك می‌روید به‌شکل نخود زرد و بی‌آب و کم‌بها.[4]

دو شهراست درصحرای **قلماق** یکی را **قره‌قوروم** گویند و[یکی را]**قوناراوی** وآن هردو شهر ازآن بازرگانان است.

وگویند ظلمات برجانب شمالی آن شهرها است.[5]

فصل
دربیان تبت و سگان تبت[6]

و این **تبت** قبیله‌اند بی‌حد[7] در کوههای**خطای**می‌بوند[8] [و**تبت** گروهی‌است از کفار صحرائی].

پادشاهان **خطای** از زمان پیش[9] آن کوهها را با ایشان داده‌اند. جهت دادن

۱ـ س ۶۰۹: ببراست س ۶۱۰: ببر اسب ۲ـ س‌ها: بود ۳ـ س‌ها: تنه‌کار
۴ـ س‌ها: از «به‌مثال مروارید» تا اینجا را ندارد ۵ـ س‌ها: یکی را قراقریم گویند وگویند ظلمات برجانب شمالی آن‌شهرست [و] یکی قوناراوی ۶ـ س‌ها: او
۷ـ س‌ها: مردم تبت ۸ـ س‌ها: باشند ۹ـ س‌ها: سابق

کوههای **خطای** با **تبت**[۱] آن بوده که یکی از پادشاهان **خطای** را دشمنی باعسکر[ی] قوی روی نمود. چون از هر[دو] جانب صف بر کشیدند ومقابل شدند سگی بر مثال هژبر درمیان آمد وپیش پادشاه **خطای** رسید و به‌زبان آمد و گفت اگر[تو] دختر خودرا به‌من دهی من سرپادشاه آن‌لشکر را از برای تو بیارم. خاقان باآن‌سگ عهد کرد که بدهم.

و گویند[۲] گوشهای آن سگ بر مثال سپری بود، و آن سگ گویند چند خیزی زد وبه‌صف دشمن رسید وخیزی زد و سر پادشاه آن لشکر را از تنه‌بر کند وپیش پادشاه [**خطای**] آورد وانداخت، و خاقان **چین** برعهد خود وفا کرد و آن دختر را به‌آن سگ[۳] داد و آن سگ آن دختر را همراه خود برد با کوهها.

وآن دختررا ازآن سگ فرزندان شد. وچون آن سگ بمرد و آن دختر خاقان با فرزندان [خود]خط[کاغذ[۴]] داد که پیش‌خان **خطای** برده این نوشته بود[۵] که قضیه چنین وچنین بود [وچنین شد] و این جماعت فرزندان من‌اند. پدر چه فرمائی[۶]؟ چون آن جماعت خط با[۷] خاقان دادند و خاقان را احوال معلوم گشت[۸] وبخششها داد. وآن کوههای **خطای** به‌ایشان داد[۹] و گفت شما...[۱۰] مائید...[۱۰] سال بیائید وبخشش خود بگیرید.

واین زمان نیز به‌همان قانون هرساله می‌آیند و از انواع قماشها می‌دهند. الحق ازهمه طایفه قماش بهتر به‌ایشان می‌دهند وچندین هزار خانه‌وار **تبت** راهر ساله قماش وغلهٔ سالیانه می‌دهند. ودر کوههای هر مملکت **خطای** که هستندقانون چنان است که خزینه‌های آن مملکت از نقره و قماش و غلهٔ سالیانه به همهٔ **تبت** می‌دهند.

و**تبت** مردمانی‌اند[۱۱] ازنسل آن‌سگ و ازدختر خا[قا]ن**خطای** و ازآن‌جنس

۱- س‌ها: «با تبت» ندارد ۲- س‌ها: ندارد ۳- س‌ها: با او ۴- س۶۱۰: کاغت ۵: س‌ها : پیش خاقان فرستاد و گفت معلوم پدر باشدکه ۶: س‌ها: فرماید ۷- س‌ها: به ۸: س‌ها: وخاقان احوال معلوم‌کرد ۹- س‌ها: از اینجا تا شش‌سطر بعدرا ندارد ۱۰- ق: در هر مورد یک‌کلمه خوانده نمی‌شود

۱۱- س‌ها: مردمان‌اند

سگانند که در کوههای **خطای** صحرائی و خانگی هستند. **تبتیان** از آن سگ و از آن سگان پیشکش می‌آرند برای پادشاه **خطای**.

و در درگاه عالی **سلطان روم** از آن سگان هستند که آن[3] را سگان[4] **ساسانی** گویند در **روم**، ولی اصلاً سگ تبت گویند.

و آهوی مشك را آن سگان شکار کنند و پیشکش **تبتیان**[5] آن سگان‌اند، و طلای جبلی به‌خان **خطای**.[6]

فصل
در بیان گروهی از هندیان[7]

پیشکش ایشان پیل[8] بود و به‌صورت به‌عورتان مانند [بودند] وما را نگذاشتند[9] که آنها[10] را بدانیم که زن یا مردند، از برای آنکه نگهبانان[11] هستند. نگذارند اختلاط کردن.[12]

۱- س‌ها: «صحرائی و خانگی» ندارد ۲- س‌ها: تبتان. ۳- س‌ها: او ۴- س‌ها: ندارد ۵- س‌ها: تبتان ۶- س‌ها: «به‌خان خطای» ندارد ۴- س‌ها: آن را ۷- س‌ها: «گروهی‌از» ندارد ۸- س‌ها: فیل ۹- س‌ها: نگذاشتن ۱۰- س‌ها: آن ۱۱- س‌ها: نگاه‌بانان ۱۲- س‌ها: «اختلاط کردن» ندارد.

باب هفدهم

در بیان زراعت ملك خطای

صد روز در درون ملك[1] خطای رفتیم . متصل[2] زراعت بود. کوه و صحـرا و ریگستان و کوههای سنگ خاره را با عرابه خاك آورده بودند وریخته[3] و زراعت کرده،به‌مرتبه‌ای که‌درآن شهر[4] چاروا به صحرا به‌چرا رها نکنند، دائماً درخانه نگاه می‌دارند[5]، وغلبه گی خلق ومعموری‌مملکت اززراعت‌می‌توان‌دانست، وشهریت را از چاروا رها نکردن به‌صحرا.[6]

و دو سه ماهه راه رفتیم[7]در سایهٔ‌درختـان متصله، ودو رویه[8] در راه نشانیده بودند به‌حکم پادشاه، وتمام ممالك خطای ازین قبیل است.[9]

وهمهٔ زراعت خطای با آب باران‌است. اگر باران نبارد قیمتی وقحطی‌شود. حکم ازپادشاهی برآید که علاج‌قیمتی‌بکنید. امر[10] بکنند که[11] هرکس‌زیاده از یك‌ماهه توشه داشته باشد بفروشد[12]، وجملهٔ مردم گندم‌وبرنج‌و آرد زیادهٔ خود را به‌درآرند وبفروشند. اگر پنهان کنند به‌قتل‌بروند. ازبرای‌آنکه‌هرچه‌خریده‌اند همه در دفتر است.

۱ــ س‌ها: ندارد ۲ــ س‌ها: متصله ۳ــ س‌ها: ریگستان و سنگستان را خاك با ارابه درآورده‌اند ۴ــ س‌ها: دیار ۵ــ س‌ها: دارند ۶ــ س‌ها: از «وغلبه گی» در سطر قبل تا اینجا را ندارد ۷ــ س‌ها: «رفتیم» بعد از «متصله» ۸ــ س‌ها: طرفه ۹ــس‌ها: «به‌حکم»تا اینجا را ندارد ۱۰ــ س‌ها: حکم ۱۱ــ س‌ها: ندارد ۱۲ــس‌ها: بفروشند.

و اگر قیمتی به آن دفع نشود[1] بـه ده روزه حکم بکنند. اگر دفع نشود خلق‌فقرا را ازانبارهای[2] پادشاهی توشه بدهند وبگویند بروید به‌جایها وشهرهای[3] سیری، و اگر دفع نشد و قحطی شد، نعوذبالله، حکم بر ممالك بفرستند که هر کس که صد مد[4] گندم بیاورد وبفروشد از برای خود[5] او را [منصب] سرداری ده کس بدهیم و اگر دویست مد[4] گندم بیاورد سرداری[6] بیست کس بدهیم[7] و اگر خواهد، واگر نه‌سردار ده کس باشدو بر یك‌پشت او میراث باشد، واگر سیصدمد بیاورد وبفروشد سه‌پشت از قبل او میری بکنند، واگر چهارصد مد[4] بیاورد چهار پشت‌میراث و با مراتب او بیفزایند[8]، مثل هذا چندان غله بیاورنددرآن[9] مملکت که سیر شوند. گویند دیگر میارید[10] که بس شد.

[11]و امثال خانبالغ وبعضی شهرهای معظم را از ترس قحطی‌وقیمتی حکم‌است که زیاده ازده روز معاش نگیرند و اگر بگیرند سیاست بکنند.

ومطلقاً چندین هزار لشکر را در تمام ممالك خطای نقره وگندم و برنج و پوشش وآب وجووکاه وهیزم و روغن ونمك، این همه‌ماه به‌ماه ازپادشاهی‌می‌دهند. هیچ احتیاج به‌بازارندارند، وچندین هزار انواع خلق که از اطراف وجوانب‌عالم آمده‌اند مثل هذا می‌دهند.

وآن چنان مملکت مضبوط در ماسوای خطای ندیدم و کس نشان نداده، و دزد و حرامی کس کشتن و حرامیگری کس نشان نداده و کس نداند. از برای آنکه هیچ کس بی‌نشان وبی‌علامت درشهر وصحرا نتواند راه رفتن.

و تمام ممالك را به‌طریق عقل به‌سر قلم ضبط کرده‌اند.

فصل[12]

آتش شهرسوختن را به‌سه چیز علاج کرده‌اند [از برای محافظت او].

۱ـ س‌ها: واگر به‌آن نوع قیمتی دفع نشود ۲ـ س‌ها: انبار ۳ـ ق: شهرهاری، س‌ها: ندارد نمی‌شود ۴ـ س‌ها: مت، ق: مط ۵ـ س‌ها: «و بفروشد از برای خود» ندارد ۶ـ س‌ها: سردار ۷ـ س‌ها: سازم

۸ـ س‌ها: از«و اگر خواهد»درسطر پنجم تا اینجا افتاده است. ۹ـ س‌ها: درآرند برآن

۱۰ـ ق: دیگر نیارید ۱۱ـ س‌ها: ازاینجا تا اول فصل در این صفحه افتاده است.

۱۲ـ س ۶۱۰: ندارد، س۶۰۹: بعده.

یکی آنکه پاسبان آتش بر کار کرده‌اند بغایت مضبوط، و[1] شب و روز جرس می گردانند و چوبك می‌زنند و حاضر باش می گویند[2].

دوم حکم است که در [هر] خانه‌ای هر یك[3] شب و روز [3] یك «فوجی» آب حاضر داشته باشند[4]. وای بر آن کس که آب حاضر نداشته‌باشد. نعوذبالله[3]، چون آتش در گیرد همه کس جهد کند[5] فوجی آب رسانیدن و آتش نشاندن را.

و اگر نتوانند آتش را کشتن، بازار و محله چنان به‌ترتیب ساخته‌اند که [به] یك‌طرف بازار و محله سوزد، نتواند که به‌جانب دگر گذشتن. امکان‌ندارد[6]. و از برای آنکه[7] هر بازار ومحله جدا به‌جداست ازترس آتش.

فصل[8]

عجایب آسیاب[9] [و هیزم]

آنك [در خان‌بالغ هیزم سنگ است.

و در [10] تمام خطای آسیا را] سنگ زیر او[11] می گردد[12] و .... آورده را با آب می‌بیزد و آرد بیخته را جدا و سبوس را جدا بگیرند.

واگر کسی چنان‌سازد که سنگ‌بالا بگردد او را بکشند، از برای آنکه[7] تغییر قواعد و قانون ایشان[3] امکان ندارد.

مثل آسیا تمام قواعد وقانون‌ایشان عکس قواعد وقانون ممالك عالم است[13].

عجایب هیزم[14]

آنکه در خانبالغ کوهی است سیاه، وهیزم خانبالغ سنگ آن کوه است.ولی

۱ـ س‌ها: «بغایت مضبوط و» ندارد ۲ـ س‌ها: «و حاضرباش می گویند» ندارد
۳ـ س‌ها: ندارد ۴ـس ۶۰۹: بوند ۵ـ س‌ها: کنند ۶ـ زائد بنظر می‌آید
۷ـ س‌ها: زیرا که ۸ـ س‌ها: بعده ۹ـ س‌ها: آسیا و هیزم ۱۰: ق+ آنك درخانبالغ هیزم است (زائد می‌نماید) ۱۱ـ س‌ها : ندارد ۱۲ـ س‌ها: از اینجا تا آخر عبارت اندارد ۱۳ـ س‌ها: این‌سطر را ندارد ۱۴ـ س‌ها: این بند را ندارد.

ازبرای پادشاهی هیزم چوب به‌کار کنند ومردم ما را، و چندان‌هزار خلق اطراف را، و تعلق‌دار پادشاه را، همه هیزم وغیره ـ پیش ازاین مذکور شد.[۱]

۱ـ نسخه‌های س ۶۰۹ و ۶۱۰ از سه سطر آخر صفحهٔ قبل تا اینجا را ندارد

باب هژدهم[1]

بلاتشبیه در[2] بیان کعبهٔ خطای

چهار هزار سال است که دیری ساخته‌اند.[3] می‌گویند[4] در زمان شکمون[5] علیه‌السلام‌بوده[6]، ومردمانی که از برای طواف او می‌روند درراه او انواع[7] ریاضات غریب وچله‌های عجیب می‌برآرند.

آخرین ریاضت ایشان[8] آن‌است که کوهی است‌درغایت‌بلندی ریگ‌انداز[9] و بر کمر او میخی زده مثل ران‌آدمی از پولاد، وآن کس که ریاضت او به‌نهایت[10] رسیده بود بر میان او رسنی [بر]بندند و فرو گذارند[11] تا برآن میخ‌سوار شود و رسن از کمر بگشاید[12] وبر آن‌میخ چسبیده[13] با صد ترس و لرز[ه]نشسته. اگرپائین نگاه می‌کند چشم او[14] سیاه [می]شود، و اگر بالا نگاه می‌کند مثل هذا[15]. چهل [روزو]شب‌اگر درآنجا خواب‌نرود[16] و نترسد پرواز کردن‌آن کس‌را میسر[17] شود و از آن میخ‌بپرد وبر سر کوهی بنشیند و از کوه به‌کوه پرواز می‌کند و هر جا

۱- س ۶۱۰: این باب در دنبالهٔ باب قبل‌آمده است وعنوان باب هجدهم مربوط است به «در بیان زر و نقره» که در نسخهٔ«ق»باب نوزدهم است، س ۶۰۹: عنوان «فصل» دارد
۲- س‌ها: ذکر ۳- س‌ها: ساخته ۴- س‌ها: «می‌گویند» ندارد ۵- ق: شمعون ۶ - ۶۱۰ : «علیه‌السلام بوده» ندارد ۷- س‌ها: ندارد ۸- س‌ها: ندارد ۹- س‌ها:«ریگ انداز» ندارد ۱۰- س‌ها: برکمال ۱۱- س‌ها: بگذارند ۱۲- س‌ها: ورسن بازکند ۱۳- س‌ها: چسفیده ۱۴- س‌ها: چشمش ۱۵- س‌ها: آن ۱۶- س ۶۰۹: خاب ۱۷- س‌ها: مسلم.

می‌خواهد می‌رود، و اگر بر آن میخ نتواند[1] نشستن و یا به‌خواب رود و بترسد[2] بیفتد وپاره شود، و آن طایفهٔ اهل پرواز را ورای پوست و استخوان در بدن چیزی نبود و خوردن آنها شربت آبی جوشانیده باادویهٔ چای ـ که خاصیت و اعتبار او مذکور شد.[3]

حکایت منظومه[4]

بلعمی کو مرد عهد خویش بود — چار صد سالش عبادت بیش بود
کرده بود او چارصد پاره کتاب — جمله در توحید و در دفع حجاب
چارصد روز وشبش دریك سجود — غرقه کرده بود دریای وجود
یك‌شب‌ازشبها شبی‌بس سهمگین — روی خود برداشت از خاك زمین
صد دلیل نفی صانع بیش گفت — شمع گردون راخدای‌خویش گفت
روی خویش آورد سوی آفتاب — سجده کردش هار کلبی من کلاب
عقل چون ازحد امکان بگذرد — بلعمی گردد ز ایمان بگذرد
عقل در حد سلامت بایدت — فارغ از مدح و ملامت بایدت
گرتوعقلی‌ساده‌می‌یابی‌زخویش — از چنان صد عقل دم بریده پیش
گرچه عقل ساده باشد بی‌نظام — لیك مقصود تو گرداند تمام
دورتر باشد چنین عقل از خطر — وی عجب، مقصود یابد زودتر

[و دم‌داری] اهل‌ریاضت ایشان چنان‌است که نه‌خوردن و نه گفتن و نه‌خفتن. همچون چوب شده‌اند و در سه شب و روز یکبار نفس زنند وشربت آب مذکور بخورند و باز حبس نفس بکنند.

و بعضی دگر چنان ورزش کرده‌اند که از راه ذکر نفس زنند مثل آنکه صحن‌خاکستر درمیان پای خود بگیرند و تنبان را مقدار سفت[5] سوزن بزرگ

۱ـ س‌ها: نتوانست ۲ـ س‌ها: خواب برد ۳ـ س‌ها: «که خاصیت‌واعتبار او مذکور شد»ندارد ۴ـ هشت بیت این منظومه درنسخه‌های «س» درفصل سیزدهم آمده است و آنجا نقل‌کرده‌ایم. ۵ـ س۱۰۶: سوف.

سوراخ کرده و از آن‌راه معهود[۱] در آن زمان که می‌خواهد نفس زند[۲]، نظارگیان را[۳] اشارت به‌سوی‌صحن خاکستر کند. چون‌نگریسته‌شود[خاکستر] گرد می‌شود.

۱ـ س‌ها: ندارد ۲ـ س‌ها: بزند ۳ـ س‌ها: «نظارگیان را» ندارد.

باب نوزدهم[1]

در بیان زر ونقره وپول[2] وکاغذ به‌جای پول خرج کردن

چنان است که درشهری که پول را نیك نگیرند حکم ازپادشاهی بر آید که به‌این‌چنین[مهر کاغذ]مهر کنید و به‌جای‌پول بگیرید. که را زهره بود که بگیرد و آن‌کاغذ مهر کرده را می گیرد و خرج می کند.[3] چون پاره شود [یا ویران شود] نگیرند.

[چون خلق عاجز آیند راضی، شوند باآنکه‌پول را[رایج] نگیرند و پول روان شود.

و زر ونقرهٔ خالص را سکه نزنند و آقچه نبرند. مثل قلعی به گـاز ببرند و بـه‌درم خرج می کنند. ادنی زر دار ایشان صد هـزار سیر و دویست هـزار سیر می گویند، وهرسیری‌ده درم‌نقره است. صد هزارسیر آنجامثل‌صد هزار آقچهٔ اینجا وزن دارد.[4]

و مرد ایشان همه صراف ومبصر، و ده نوع نقره می گیرد[5]. همه را بداند و[6] بشناسد و[به] مراتب قیمت او بداند.

و زن و مرد وخرد[7] و بـزرگ همه واقف وشهری وشهرنشین، چنانکه در

۱ـ س‌ها: باب هجدهم ۲ـ س‌ها: پل (در همه موارد) ۳ـ س‌ها : می گیرند و خرج می‌کنند ۴ـ س‌ها: ندارد ۵ـ س‌ها: میگردد ۶ـ س‌هـا: «بداند و» ندارد ۷ـ س‌ها: خورد.

تمام خطای یك کوی نبود الا [در حصاری و] همه محله و بازار آراسته.

و آتش بازی عام است. خرد[۱] و بزرگ همه داروی طوپ[۲] را بسازند و همه آتشبازی می‌دانند.[۳]

۱ـ س‌ها: خورد ۲ـ س‌ها: توپ ۳ـ س: بدانند.

باب بیستم[1]

دربیان قانون نگاه داشتن ایشان

به‌مرتبه‌ای است که اگرپدر را از پسر، و پسراز پدر و مادر سرموی خلاف قانون ببیند بـلا توقف برود و غمز کند وخلعت و بخشش بیابد وبه کشتن بدهد و باك ندارد.

و از خرد[2] و بزرگ چنان مطیع یکدیگرند که یك کار دوبار فرمودن و یك سخن دوبار گفتن نبود.

دریغا این در مملکتهای **اسلام** بایستی!

اگر دوبار کاری را فرموده شود و یا گفته شود درقانون درخورد گناه او انتقام می کنند و رحم نمی کنند از ترس فوت قانون.

۱ـ س‌ها: نوزدهم   ۲ـ س‌ها: خورد.

باب بیست‌ویکم[1]

دربیان نگارخانهٔ چینی

و درهمهٔ ممالك چین هیچ شهری ومحله‌ای وبازاری نبود که درو نگارخانه‌ها نبود درخورد هر یك، بعضی بغایت معظم[2]، مصور بصورتهای عجیب و منقش به نقشهای غریب[3].

[و]در تمام ملك خطای هیچ حولی نبود که درو نگارخانه‌ای در خورد آن حولی نبود.

و عیب نگارخانهٔ چینی صورت چند درو بودن است، و اگر نی بغایت جایهای با صفا و مقامهای فرح‌بخش[4] روح‌افزای جان‌آساست[5].

فصل

در خانبالغ سه‌طوی[6] بدهند ازبرای هر طایفه‌ای[7] که ازاطراف وجوانب عالم به خطای درآمده‌اند مذکور سه (؟) به‌نام ایلچی است و اگر نه نگذارند.

چون طوی بدهند از برای هر جماعت جداجدا سه کرات ودر آن طوی

۱- س‌ها: بیستم ۲- س‌ها: نگارخانه‌های معظم نبود ۳- ق: عجیب ۴- س‌ها: «مقامهای فرح‌بخش» ندارد ۵- س‌ها: جان فزا ۶- س‌ها: توی (همه موارد) ۷- س‌ها: ازینجا تا «و در آن طوی»دو خط بعد ندارد.

میوه‌های رنگارنگ و لوتهای[1] گوناگون در همهٔ خوانها در چیده.

و از همهٔ سازند[ه]ها و خوانند[ه]ها که خاص سرای خاقان چین‌اند خیل‌خیل حاضر شده[2] و از همه بازیگران که در شهر خانبالغ است گروه گروه حاضر ایستاده[3] وهر گروه به‌جنس خود[4] صف بر کشیده و در آن اثنا یکی خادم از درون سرای [ویکی] میرلشکر ازبیرون سرای وآن هر دو میرمعظم با تجمل[5] مذکور با کمرهای یشم[6] بر میان بسته‌اند[7] بیایند از برای طوی دادن آن مردم.

چون از تخت روانهای آن دو سردار پنجاه هزار کس فرودآیند وبنشینند و کمرهای یشم[6] از میان بگشایند[8] و کمرهای زر مرصع به‌انواع جواهر برمیان بندند و بنشینند و به‌عیش و طرب مشغول شوند و مهمانان را اشارت به‌عیش و[9] نوش بکنند سازنده‌ها درساز درآیند وخواننده‌ها در ناله بیایند با آوازهای‌حزین دردناك. به‌یکبار فغان بر کشیده و سازها را مناسب آن نغمه‌ها ساز در ساز کرده. مغنیان خوش الحان هم مناسب هم آواز کرده[10] [و] بازیگران گروه گروه در انواع بازیها درآمده.[11] اکثرچنان است از خوشی آن عیش وعشرت [که] عقلها زایل شده مثال مدهوشان نظارگیان ازخود رفته.

بیت

میان مجلس می مطربی مرا باید — که از ترانهٔ او روح در سماع آید

ودر اثنای آن ساز و صحبت به‌یکبار نه دانه دختران[12] نه ساله همه‌همقد و همسال[13] و همزاد، جمله اطلسهای زربفت پوشیده [و سرها برهنه] و کاکلها پریشان ساخته و زلفها حلقه حلقه انداخته، و آن لعبتان چینی چون درناسفته[14] وآن گل غنچه‌های نوباوهٔ نورستهٔ نوشکفته به‌صدناز وشیوه[15] از آن چاك نمایان

۱ــ س‌ها: لوطهای ۲ــ س‌ها: ایستاده ۳ــ س‌ها: شده ۴ــ س‌ها: «و هر گروه به‌جنس خود» ندارد ۵ــ س‌ها: هر دو با تجمل ۶ــ ق: یشب ۷ــ س‌ها: ندارد ۸ــ س‌ها: واکنند ۹ــ س‌ها: «و طرب مشغول شوند و مهمانان را اشارت به‌عیش و» ندارد ۱۰ــ س‌ها : از «به‌یکبار» در سطر قبل تا اینجا ندارد ۱۱ــ س‌ها: ازینجا تا آخر عبارت را ندارد ۱۲ــ س‌ها: دختر ۱۳ــ س‌ها: همسن ۱۴ــ س‌ها: «چون درناسفته» ندارد ۱۵ــ س‌ها: «به‌صد ناز وشیوه»ندارد.

شوند. همه دراصول می‌آیندودرمقام سازها[1] قدم می‌نهند. چون اصول کنان بیایندو رقص کنان روی خدمت بر زمین نهند ودر دوازده مقام رقص کنند ودر بیست‌وچهار شعبه‌اصول نمایند که غریو از آن مجلس برخیزد، وهمچنان اصول کنان و به‌مقام سازها رقص کنان بیرون روند.

و بعد از آن‌دختران[2]، نه‌دانه پسران‌همه‌همسن[3]چهارده ساله‌همزادپریرویان[4] خورشید طلعت حوری‌نژاد و به‌صد لطافت و طراوت و[5]ظرافت. گروه اول بیایند و در دوازده مقام اصول نمایند و رقص کنند[6]وشین وشوری درآن‌مجلس اندازند که جملهٔ اهل مجلس را به‌هوش بازآرند وحلاوت نظارهٔ ایشان وحرارت سماع‌ایشان و طراوت عذار[7] آن خوبان و حالت هیأت مجموعی آن مجلس موقوف است به سماع و نظر.

فصل

و سه چیز در دیار ملك چین[8] است که به ازو مگر درجنت[9] باشد.

[10]یکی‌عناب درغایت بزرگی وشیرینی. به‌ازومگر درجنت[9] باشد.

و دو نوع گل یکی گل نیلوفر و یکی گل خشخاش، و هر یك مثل صحن کوچك و هر یك صد [برگ] و صد رنگ. به‌ازو مگر در جنت[9] باشد،[11] و فرق میان آن‌دو گل دشوار بود. الا بحسب مکان و برگ توان فرق کردن.

ویکی‌عناب دربزرگی مثل گردکان ودرغایت شیرینی، ودر هیچ ملك به‌ازو نبوده وآن مگر به‌اقتضای زمان وهواست وتمام قلمروخطای ازآن‌عناب مملوست‌و ازآن عناب درشهری خزینه‌هاست. برای پادشاهی‌می‌رود. وعناب خطای‌را به‌ممالك

۱ـ س‌ها: ندارد ۲ـ س‌ها: بعد ایشان ۳ـ س‌ها: نه پسر ۴ـ س‌ها: «همزاد پریرویان» ندارد ۵ـ س‌ها: «طراوت و» ندارد ۶ـ س‌ها: ازینجا تا «حلاوت» در سطر بعد را ندارد ۷ـ س‌ها: طراوت عذار ایشان موقوف است به سماع و نظر ۸ـ س‌ها: درآن ملك ۹ـ س‌ها: بهشت ۱۰ـ ق و س ۹۰۶ فاقد این عبارت است ۱۱ـ س‌ها: ازینجا تا «جفت باشد» در سطر دوم صفحهٔ بعد را ندارد.

عالم تحفه می‌برند و به‌ازو مگر درجنت باشد.

و **خطائیان**[1] در پوشش بسیار تکلف می کنند وهر کس را دویست و سیصد جامه بود وسی‌سال جامه‌ای را بپوشند وهنوز نو بود[2]، و[3] در هر ماهی نوعی جامه بپوشند ـ ده تو برروی‌هم‌و درغایت پاکیزگی.

روز درکارند وهرگز دست به‌طعام نرسانند الادرقصعه‌های صغیر، وصحنهای صغیر در سر دست گرفته به جو که بین (؟) بخورند و شوربا را به صحرا ریزند و نخورند. می گویند از خوردن شوربا شکم کلان می‌شود.

ومردم حکیم مذهبانند وطعام وشراب بسیارنخورند وآب‌سرد هرگز اباًعن جد نخورده‌اند، سوای‌آب جوشانیده با ادویهٔ چای.

فصل

و در برداشت موتی و رسوم وآئین‌ایشان ازآن مسلمانان نیز[4] پنج شش ساله یراق[5] بکنند، مثل آنکه کشتی سازند از کاغذ و درون او پر گل و گل بری و مثل منارها سازند ازکاغذبری درون[او] پر گل‌بری مثل‌آکنده از سرتا پای‌او به بزرگی و به‌بلندی وصورت[6] مثل منارهٔ بلند[7] از چوب تیر کشتی مثال گذرانیده و بر روی گردون نشانیده وغیرآن صورتهای عجیب وغریب مثل شیروپیل وغیره زر اندود متصل درحمله وحرکت‌اند.

و ازآن کاغذبریهای مذکور به‌غرابت[و]لطافت‌آنها درماسوای آن‌ممالك ندیده‌اند[8] و کس ساختن‌نداند[9]، و درهرماهی یك بار درآرند و گرد بازار ومحله و شهر گردانند به‌سازها و نایهای عجیب وغریب و باز به‌جایش برند.

۱ـ س‌ها: خطای ۲ـ س‌ها: باشد ۳ـ س‌ها: ازینجا افتاده است تا «فصل» در هفت سطر بعد. فقط درینجا یك جمله دارند: «از آنك دست به‌طعام نرسانند» ۴ـ «از آن مسلمانان نیز» ندارد ۵ـ ق: یرق ۶ـ س‌ها: «و صورت» ندارد ۷ـ س‌ها: ازینجا تا «و به‌غرابت» در سه سطر بعد ندارد ۸ـ س‌ها: پیدا نشود ۹ـ س‌ها: ازینجا تا آخر عبارت‌را ندارد.

مثنوی[1]

الفت ارگیری به تصویر اجل / مانی آخر جاودان و لم یزل
زندهٔ جاوید را آخر چه غم / جان اگر صد ره برآید درالم
چون‌بود دل درقضای سرکشی / در میان صد غمش باشد خوشی
می‌دهد دود دل محنت کشان / از صفا و وز جلای دل نشان
هر که باشد در دلش نور اله / از دل اولمعه افتد سوی ماه
چون گشادی‌روی‌دل‌ای‌دیده‌ور / می‌نگر هرسوی خورشیدوقمر
با اجل گردان دل ما آشنا / آخر از فضل خودت ای رهنما

حکایت[2]

فلاطون آنکه استاد جهان بود / مگر درابتدا عزمش چنان‌بود
که استخراج زر تدبیر سازد / ز مس سفسه کند اکسیر سازد
چوپنجه سال شد در گوشه‌ای‌گم / ز قشر بیضه و از موی مردم
چنان اکسیر کرد ومعتبر کرد / که اندك کیمیا بسیار زر کرد
چو زر کردن چنان‌آسان‌شد اورا / به‌قیمت‌خاك و زریکسان‌شداورا
به‌خودیك‌روز گفت‌ای‌دل بیندیش / کگرا کسیری کنی‌درجوهرخویش
چو قشر بیضه و موی سر امروز / ز جهدت کیمیائی شد دل‌فروز
گرا کسیری کنی‌درجوهرخویش / بود آن کیمیا از عالمی بیش
نه کم آمد ز قشر بیضه جانت / نه‌موی سرفزون گشت ازروانت
چو پنجه سال این‌اکسیر کردی / نخفتی روز و شب تدبیر کردی
کنون گرعاقلی‌این کیمیا ساز / دو عالم در ره این کیمیا باز
چو عزمش جزم شد سالی هزاراو / ز خلق عالم آمد بر کنار او

۱ـ ابیات این مثنوی در نسخهٔ ق نیست آمده است.

۲ـ ق:سراسر این‌حکایت درانتهای رساله

چنان از جوهر خود کیمیا کرد | که از نورش دوعالم پرضیا کرد
ز پیشش محو شد مه تا به ماهی | برو شد کشف اسرار الهی
دو پانصد سال در اسرار بنشست | شبا روزی ر درد کار ننشست
زمستان داروئی بودیش در پیش | که مالیدی ز سر تا پای درخویش
برستی موی همچون پربر اعضاش | زمستان دفع این بودی ز سرماش
سرشته بود یك داروی دیگر | که تابستان بمالیدی بخود بر
بریزیدی از و آن موی اندام | بدادی تف تابستانش ایام
یکی دارو دگر بر کار کردی | به هر شش سال ازو یکبار خوردی
باستادی مزاج او به تعدیل | نیفتادی رطوبت هیچ تحویل
اگرچه افضل روی زمین بود | خور وپوشش دوپانصدسال این بود
برش رفت ارسطاطالیس ناگاه | سکندر بود با او نیز همراه
نشسته بود افلاطون در اندوه | به غاری سهمگین درجنب شش کوه
درختی بود زیرش چشمهٔ آب | فلاطون مانده آنجا سینه پر تاب
سکندر گفت آخر یك سخن گوی | که هردو آمدیم اینجا سخن جوی
جوابش داد آن استاد ایام | که خاموشیست نقد ما سرانجام
چو خاموشیست رنگ جاودانی | به رنگ جاودان شو تا بمانی
سکندر گفت اگر خواهی طعامی | مرا باشد از ان عالی مقامی
چنین دادش جواب آن مرد مردان | که ای خسرو! تنم مبرز مگردان
مخور کاین خوردن آن کردن نیرزد | به مبرز رفتنت خوردن نیرزد
شکم چون باشدم جای نجاست | درو، نی علم گنجد نی فراست
سکندر گفت ای مرد جهان تو | بخفت آسایشی کن یك زمان تو
جوابش داد پیر حکمت اندیش | که چندانی مرا خوابست درپیش
که نتوان گفت کان چندست وچون است | مرا خود عمر پنداری کنون است
چو هر دم می‌دهندم تازه جانی | روا نبود اگر خفتم زمانی

چو گشت از گفت و گویش دل پریشان
به کوهی بر شد و بگریخت زیشان

سکندر و ارسطالیس هشیار
بـه هم بگریستند از درد بسیار

***

اگر تو کیمیای عالم افروز
نمی‌دانی ز افلاطون در آموز

چو سازی کیمیای سیم و زر هم
ز قشر بیضه و از موی سر هم

تنت را دل کن و دل درد گردان
کزین سان کیمیا سازند مردان

مثنوی[1]

چون بلا را دل ز بهر روی یار
در طریقت کرد از جان اختیار

عالمی بی چشم سر بینی عیان
جمع بینی صورت روحانیان

هر که او شد در بصیرت بر کمال
بر کمال آمد دلش از روی حال

ماند در کنج ریاضت متصل
اهل دل پنهان سوی حق میل دل

ای خوش آن کو زاد این ره بر گرفت
گشت یك رو دامن رهبر گرفت

آنکه خواهد رهبر این راه جست
دل بکل از غیر پردازد نخست

هست مطلوب از دل و جان رو نهان
زان سبب دل بیخود آمد در جهان

دل جلا گر یابد آخر روی یار
زان جلا ظاهر شود بی انتظار

سالومه چون درطلب بی‌پا وسر
باشی از فقر اندکی یابی خبر

درد فقرت چون گریبانگیر گشت
رایت جاهت ز گردون بر گذشت

پادشاه فقر را در ملك جان
هست پی در پی لوا خورشید سان

چرخ کحلی کرده افسر خاك پاش
بوده دریا یك نم از ابر عطاش

زرا گر گیرد به کف باشد چو خاك
نیست چون با آن دل اورا زان چه باك

جمله را دلجوی رهبر دست گیر
فیض بخش عالم از نور ضمیر

۱- ق: این مثنوی را ندارد.

[خاتمه]

[1]وهرچیز که دراین کتاب مذکور شد همه[2] را دلیل او را وعبرت وحکمت او را گفته آمد.

وآن که چند ماهه راه دور **خطای** خندق گفتیم آن گذرگاه دشمن بود[3] که **قلماق** است. مشهورست به آدمی خوری. حاشا که ایشان آدمی‌خور باشند وسگان ایشان شرف دارد برطایفهٔ **قزلباش** بی دین خذلهم‌الله[4].

وهیچ طایفهٔ کفار ندیدیم آدمی‌خورند ونشنیدیم سوای **قزلباش** وتوابع آن.[5]

وچون راه گذرما بر **تبریز** افتاد و درآن‌حین**صارم‌کرد** با **قزلباشان** درغزات بود که برادر او و پسر او اسیرآن بی‌دینان شد و پسر **صارم کرد** را گفتند که در مجلس کباب فرمودند او را زنده. اول لقمه‌ای ازو خود خورد وبه‌تبعیت او توابع‌و لواحق او خوردند و برادر او را زنده در دیگ جوشانیدند و پختند و فرزندان مسلمانان را وسگ وگربه را تول و رمه کرده خوردند. حسابش را خدای داند.

و ممدوح النبی فی‌الاباء والاجداد یعنی **سلطان سلیم‌خان غازی** را حق تعالی نصرت‌و قوت دهد که آن بیدینان را قهر کند و نام ونشان ایشان‌را از روی زمین پاك کند و شریعت محمدیه را احیائی بدهد، اللهم انصر من نصر الدین، اللهم اخذل‌الله من‌خذل الدین. آنچه دعای یك فقیر بکند سپاه گران نتواند کرد.

۱ـ س: ۶۱۰ ازینجا تا اول عبارت «و از کارهای عجایب لشکرخطای» ندارد ۲ـ س ۶۰۹: اکثر ۳ـ س‌ها: ازینجا تا ۲۷ سطر بعد را ندارد ۴ـ چون نویسنده از اهل تسنن بوده است چنین بی ادبی را روا دانسته است. ضمناً چون فقط در نسخهٔ «ق» آمده است ممکن است که الحاق کاتب نسخه باشد ۵ـ اشاره است به‌آن دسته‌ای که «حلال خور» به‌آنها می‌گفته‌اند.

گر بود در مـاتمی صد نوحه گر　　آه صاحب درد آیـد کار گر

وچون دشمن **خطائیان** خلق صحرائی‌اند **قلماق** و غیره و چند ماهه . . .[1] یك جانب **خطای** را ایشان دارند و آن جانب را که درمقابل ایشان است چند ماهه راه خندق‌بریده‌اند و دیوار زده‌اند و چندین هزارسال است‌چندین هزار لشکر **خطای** درو کار کرده‌اند و می کنند.[2]

وسبب آنکه قلماقرا آهن ویراق آن نباشد که هربار تواند ویران کردن، اگر هم که جائی رخنه سازند زیاده به**خطای** نتوانند ضرر رسانیدن. زیرا که در همهٔ اطراف وجوانب میلهاست ودیدبانان آتش بردارند وخلق... که به صحرااند، یعنی‌در زراعتها همه واقف شوند و به‌شهرها وحصار.... روند.

وچون **قلماق** واگردد**خطای** آن رخنه‌را چنان مضبوط کرده‌اند که دگربار نتواند ازآنجا درآمدن.

زیرا که قاعدهٔ **خطای** چنان است که همه جای که دشمن است و راه یابد آنجای را کل مسدود گردانند.

واگرچه عقل قبول آن مقدار ده روزه راه را احتیاط کردیم و در کنار او رفتیم همچنان دیوار وخندق بود که در کوه وصحرا می‌رفت. خدای داند نهایتش را. وآنچنان‌کارها ازلشکر **خطای** عجب نبود.

و از کارهـای عجـایب لشکر **خطای** آنکه **خطای** را **خطائیان** می گویند در دوازده[4]هزارسال به‌این‌کمال رسیده، زیرا کـه پیش **خطائیان** شب وروز محسوب است. مثل آنکه پـانصد سال را هزار سال می گویند و چندین[5] هزار سال را یك قرن و دوازده هزار قرن را دوازده هزار سال می گویند[6].

و اصل بنـای **خطای** را دوازده[4] قـرن است می گویند و هـر قرن‌او هزار سال ایشان معمور شده[7] وبه‌این کمال رسیده.

۱ـ موارد نقطه‌چین بعلت سیاهی عکس قابل خواندن نبوده است　۲ـ از «و چندین هزار» تا آخر عبارت در نسخهٔ س ۶۰۹ در اوائل «خـاتمه» آمده است　۳ـ س‌ها: «خطای را ندارد»　۴ـ س‌ها: سیزده　۵ـ س‌ها: چنین　۶ـ س‌ها: «از دوازده قرن» تا اینجا را ندارد　۷ـ س‌ها: بود (وازین پس‌تا آخر جمله‌راندارد).

و[دلیل]آن که‌خطای‌دوازده قسم وهر قسم او در هزار سال ایشان معمور شده.

وطریق معمور ساختن [خطائیان] خطای را چنان بوده که در اول حال که **خطائیان** کم بوده‌اند کنج‌دنیا را اختیار کرده‌اند، زیرا که چون قابیل[۱] کشته شد اولاد قابیل را راه ندادند[۲] واولاد قابیل رو به‌جانب شرقی ارض‌رفتند تا رسیدند به انقطاع[۳] ارض و آن مقام مذکور را اختیار کردند یعنی برج دنیا را که[۴] ارض **خطای** است وجانب جنوبی وشرقی او دریاست وجانب شمالی وغربی اوصحراست.

وچون در روی زمین ارض **خطای** را اختیار کردند و قرار گرفتند [و] تا رسیدند[۵] اتفاق کردند که ما را جائی باید ساختن که اگر دشمن بیاید برما دست نیابد. هر کس چیزی گفت و آخر بر آن قرار دادند و گفتند: دو طرف دیـار ما دریاست ودوطرف او خشکی، وآن دو طرف خشکی[۶] او را باید که خندقو دیوار بسازیم تا مردم ما را وچاروای[۷] مردم ما را وکشت وکار ایشان‌را ازدشمن زحمت پیشاپیش نباشد و از کنار **دریای مشرق**[۸] ابتدا کردند. طول او سه ماهه راه و عرض او قریب یك ماهه خندق و دیوار ساختند.

و یك قرن که هزار سال ایشان است در آن خندق و دیوار کار کردند و در آن زمین شهر و حصار ساختند بی‌حد[۹]و ممالك خود را آبادان و معمور کردند[۱۰] و آن را قسم اول گویند.[۱۱]

و درقرن دوم‌مثل‌هذا دیوار وخندق بریدند[۱۲]وعرض وطول ازمثل‌زمین‌اول‌و

۱- نسخه‌ها: قابل (همه موارد) ۲- س‌ها: اولاد قابل کافر شدن و چون کافر شدن فرزندان آدم از میان خود اولاد قابل را راندن ۳- س‌ها: نهایت ۴- س‌ها: «برج» دنیا را که ندارد ۵- س‌ها: «تا رسیدند» ندارد ۶- س‌ها: «وآن دوطرف خشکی» ندارد ۷- س‌ها: چارپای ۸- س‌ها: دریا ۹- س‌ها: ندارد ۱۰- س‌هـا: ساختند ۱۱- س‌ها: «وآن را قسم اول گویند» ندارد ۱۲- س‌ها: چون عبارات تلخیص شده و به شکلی دیگرست نقل می‌شود: «طول او سه ماهه را و سر او به دریای مشرق متصل وعرض او قریب یك ماهه به‌خندق‌غربی متصل ساختند وآن قسم دوم است که در قرن دوم ساخته‌اند و قرن مذکور شدکه پیش خطای هزار سال بودو تمام شهرها وحصارهای او را نیز ساختند وقسم سیم را در قرن‌سیم مثل‌هذا ساختند. قسم سیم برکه رسید. بعد از آن دشمنانشان که خلق‌صحرایند بسیار شده بودند واز قسم چهارم ابتدا کرده‌اند. زمین آن قسم را از دشمن گرفتند و از آن خود ساختند چند بار صد هزار لشکر» (پس ازین، از سطر ۹ صفحهٔ بعد اختلاف‌ها نقل می‌شود).

سر خندق از شرقی ومتصل به دریای مشرق و یك سر خندق غربی به خندق غربی اول متصل ساختند وآن‌را قسم‌دوم گویند، ودرآن زمین نیز شهری وحصاری بی‌حد ساختند وآن را نیز دریك هزارسال خطائی معمورساختند.

وقسم سیم‌را نیز به‌طریق قسمین اول‌ساختند ولی ازآنها محکمترومضبوط‌تر، وابتدای دید[ه]بانان ومیلهای متصله دید[ه]بانان در آن زمان شد. ازبرای آنکه خلق‌صحرائی بسیار شده بودند و زحمت به خطای می‌دادند.

وچون خواستند که زمین قسم چهارم را ازدشمن بگیرند وازآن‌خودسازند حکم از پادشاهی که چندبار صد هزار لشکر[1] چند ساله یراق برگیرند همه‌از پادشاهی و هیچ چیز احتیاج خریدن الا[2] از بازار نباشد و چند هزارسال است که بر همان قانون مانده تا این‌زمان[3].

و ازآن لشکر و یراق شمه‌ائی دیدم که جای شهرساختن می‌رفتند. چند هزار ارابه فوجی وبیل‌وکلنگ و[قازمه‌و] میتین بار کرده بودند، سوای[4]طوپ[5]و تفنگ[6] واز همهٔ اسلحهٔ حرب مکمل وآن چندان هزار ارابه به‌دور آن لشکر همچون شهر روان به صحرای قلماق و قلماق را چنان ترسانیده‌اند به طوپ و تفنگ[6] که در هر کوه و صحرا به‌سبب آبهای روان و علفزارها و مرغزارها که قلماق ییلاق وقشلاق کرده‌اند وطن خود ساخته[7].

و چون دانست لشکر خطای آمدن را کوچ و بنهٔ خود را بار کند و بهایم خود را براند و ترك وطن کند و برود، از برای آنکه داند که خطائیان با[آن] زمین ایشان طمع کرده‌اند.

وقلماق با خطای نتواند حرب کردن، زیرا که قلماق را آلات حرب نباشد [ما سوای تیر و کمان. و اکثر پیکان تیر قلماق از چوب گز باشد، و نعل اسب از چوب] و میخ [نعل] اسب ازچوب، واکثر دیگ قلماق نیز از چوب.

۱ـ س‌ها: تا اینجا ملحض شده است. ازین پس اختلافات نسخ نقل می‌شود. ۲ـ س‌ها: ندارد ۳ـ س‌ها: ار «وچند هزار سال است» تا اینجا را ندارد ۴ـ س‌ها: ومثل ۵ـ س‌ها: توپ (همه موارد) ۶ـ س‌ها: تفك (همه موارد) ۷ـ س‌ها: مرغزارها که قلماق وطن‌کرده است.

وچون خواهد که در دیگ چوبین گوشت پزد در دیگ چوبین آب ریزد وگوشت اندازد وسنگها را تفسانیده در درون‌دیگ چوبین اندازد. آب وگوشت جوشی چند بزند وبپزد وآن را «ترکی جوش» گویند.

وخام‌خوردن درهیچ‌جای ندیدیم الادر روم. گوشت قدید[را]خام می‌خورند.

و پوشش قلماق پوستین سمور[1]. زمستان روی پشم او را می‌پوشند، وتابستان روی‌نحت[2] اورا می‌پوشند، وانواع‌پوستینها را همه همچنین‌می‌پوشند وبستر وبالین همه ازپوست، و از پی گوسفند رشته، وسوزن‌میان ایشان بغایت قیمت[است.] یك سوزن را یك گوسفند می‌دهند.

و قلماق را اسب وشتر وگوسفنداو را حساب نباشد. وخورش قلماق گوشت آهو واسب صحرائی، و شتر صحرائی بسیار است.

و برمال‌قلماق، خطائیان را هیچ طمع نیست‌ـالا برزمین ایشان. وچون‌قسمی ازاقسام زمین قلماق را خطائیان قصد گرفتن بکنند[3] و آن چندان هزار لشکر با آن یراق مذکور به‌هر آب و زمین که برسند مبصران ایشان چه نوع فرمایند و اگرحصار[ی] کوچك و یا شهری معظم ضبط به‌مرتبه‌ای است که در دو سه ساعت نجومی خندق اورا کنده وبا چندان هزار فوجی به‌یك ره آب ریختن دیوار گلین او را تمام سازند[و هر چند شهری باشد که معظم بود بـه‌دوره آب ریختن دیوار خاك گل او را تمـام سازند در دو روز تمام برج و باروی او را تمـام سازند] و در [و]بند او را بنشانند و در درون او لشکر گذارند برای نگاه داشتن.[4]

وعمارت درون از امثال بازارها ومحله‌ها[5]و حولیها و دیوانخانه‌ها [و دیرها و پاسخانه‌ها ویامخانه‌ها] و غیره همه را در و دیوار او را بسازند.

و ازهمهٔ اهل‌حرف[6] ازهر طایفه‌ای‌درایام معهود شهر پرشده ومعمور ازهمه چیز، پیش ازین مذکور شد.

و با آن زودی وآسانی ساختن دیوارشهر وحصار وبازار ومحله از آن‌است

۱ـ س ۹۰۶: ثمور ۲ـ یعنی طرف طبیعی ۳ـ س‌ها: کنند ۴ـ س‌ها: نگاه داشت ۵ـ س‌ها: ندارد ۶ـ س‌ها : حرفت ۵ـ س‌ها: «روز و» ندارد.

که همهٔ آن دیوار ممالك از خاك است.

و دیگر قاعدهٔ آن لشکر دیوکار آدم صورت چنان است که در هرمنزل که روز [فرود[1] آیند] وشب باشد [و] یا حصاری یا شهری سازند و اگر هیچ‌کاری نباشد درآن منزل آن منزل را بی‌نشانه نگذارند مثل آنکه دورلشکر را خندق‌زنند[2] و اگر سنگلاخ بود دیواری‌ازسنگ بر گردلشکر گاه درچینند ویا سنگ تود[ه]ها سازند که نشانه ماند. بعد از قرنها هر کس که بیند داند که لشکر خطای آنجا رسیده و[3] منزل کرده بوده.

و در وادیهای‌هولناك شهرساختن‌ویا یك‌ماهه و دوماهه‌راه را خندق‌بریدن‌و دیوار ساختن[4] لشکر خطای را کار روزمره بود.

[و آنچه از طرف دریاست دور اوشش مـاهه راه در هر منزل شهر و حصار متصل است و درهمه لشکر و کشتیها واسباب‌جنگ دریائی حاضر. تا اگر دشمنی از طرف دریا بیاید جواب او بگویند.]

و چنانکه[5] مذکور شد لشکر خطای هر قسمی از زمین قلماق که بگیرد و گرفته[6] درسر دو سه‌سال آن قسم را درضبط خود درآرد و به‌مرور باقی‌شهروحصارو خندق اوراکار کنند تا پانصدسال مسلمانی که هزار سال خطای بود که در معموری هر قسمی سعی کرده[اند].

و دوازده قسم ملك خطای را بیان‌کردیم و [سیزدهم موقوف است تااختصار همه فهم شود، زمین خطای را همچنین گرفته و] معمور کرده‌اند.

درین زمـان‌کار به‌جائی رسیده که بر قلماق زمین را تنگ‌کردانیده‌اند و جهت جنگ قلماق با[7] خان خطای ازین جهت بود، وآن جنگ پیش ازین‌مذکور شد و خان خطای شرط کرد صلح کرد که بعدازاین قصد زمین قلماق نکند. زیرا

۱ـ س ۶۰۹: فروز ۲ـ س‌ها: کنند ۳ـ س‌ها: «رسیده و»ندارد ۴ـ س‌ها: «ودیوارساختن» ندارد ۵ـ س‌ها: همچنین ۶ـ س‌ها: «وگرفته» ندارد

۷ـ س‌ها: خطائیان‌و.

که[1] خلق‌صحرائی بسیارشده‌اند. وهرسال به‌سبب علفزارها گروه گروه با همدیگر در حرب‌اند.

[از طایفهٔ **قلماق** چابك سوارتر در **ترکستان** و **توران** زمین هیچ طایفه‌ای نباشد. مثل‌آنکه‌تیر را چپ‌وراست بیندازند واسب گریز پای را وآهو را به کمند انداختن بگیرند، ودرین همه‌فنون ولشکر کشی‌مرد و زن ودختر همه یکسان‌اند.

مثل آنکه دختران **قلماق** پنج هزار و ده هزار لشکر جدا گانه بروند و سرداران ایشان دختران پادشاه و دختران امرا باشند و با عسکر دشمن حرب بکنند و غالب آیند و به‌غنیمت به‌قبیلهٔ خود بازآیند.

وبه‌صورت وپوشش مرد و زن ودختر همه یکسانند و موی‌دار. بر سر کلاه قلماقی وجلاغوی سرخ‌به‌بالای‌او، و اکثر مردان **قلماق** بی‌ریش و کوسج،]و اگر بیان‌آن فرقها وحرب ایشان‌بکنم سخن دراز شود.

[فرد

آن کجا اینجا توان پرداختن   باید آن را نو کتابی ساختن]

و از جهت عجلهٔ سفر خسرو اسلام پناه صاحبقران بعضی مذکور شد.[2]

و دیگر **خطائیان** می گویند از ابتدا تا این زمان ملك ما خرابی ندیده و طوفان **نوح** به‌ما نرسیده، ورای ممالك‌ماهمهٔ روی‌زمین خراب[3] است و مثل ضبطو ضابطهٔ ما در امور ملکی‌درروی زمین کس ندارد وندانَد[4]. حقاً که‌در امور ملکی هیچ کس[5] به‌ضبط ایشان ندیدیم[و نشنیدیم][6] و کس نشان ندهد.

و از ادنی ضابطهٔ قانون **خطای** این بود که به‌سر درطعام وآب نخورد و هیچ‌کس را زهرهٔ ترك و تغییر نباشد.

۱ـ س‌ها: جهت آنکه   ۲ـ س‌ها: این عبارت را ندارد   ۳ـ س‌ها: درانقلاب

۴ـ س ۶۱۰: هیچ پادشاهی را نباشد ونبوده است، س ۶۰۹: هیچ جای نیست

۵ـ س‌ها: هیچ جای این عبارت‌را ندارد   ۶ـ س ۶۰۹: نشنودیم.

واز ادنی ضبط ایشان[1] آنکه[2] درهیچ قرنی حرامی کسی را کشتن نشنیده‌اند[3] [وقطاع طریق نباشد من کل وجوه. مملکت را از اهل خیانت خلاص کرده‌اند و و حرامی نباشد و دزد اگر پیدا شوند] جان نبرند.

وعجائبات ضبط **خطای** [**یعنی ملك چین وماچین**] ازآن بیشتر است که‌شرح توان کردن.

[مثنوی][4]

چون که گل رفت‌و گلستان‌در گذشت   نشنـوی دیگر[5] ز بلبل سر گـذشت

فرد

مجموعهٔ مجموع کمال‌است که در وی   ساقی بتوان یـافت چو در ساغر ما می

[وهرچیز که درین کتاب مذکورشد اکثر را دلیل اورا وعبرت‌و حکمت‌او را گفته آمد، واللّٰه‌اعلم بالصواب.

***

تمت‌الکتاب علی ید عبدالضعیف

سید علی‌اکبر خطائی

فی‌آخر[6] شهر ربیع‌الاول

سنة اثنی و عشرون وتسعمائة

بود که **خطائی‌نامه** را تألیف کرد

درشهر **قسطنطنیه**،

واللّٰه‌الموفق والمعین][7]

۱- س ۶۰۹: فرد   ۲- س ۶۰۹: زان پس   ۳- س‌ها: از «وکس» در سر سطر قبل تا اینجا را ندارد.   ۴- س‌ها: زیرکه   ۵- س‌ها: نشنوده‌اند   ۶- س ۶۰۹: فرد   ۷- س ۶۰۹: زان‌بشنوی پس   ۸- س ۶۰۹: اواخر   ۹- در انتهای نسخهٔ ۶۰۹ آمده است: کتبه درویش احمد.

فهرستهای اعلام و لغات

فهرست لغات و اصطلاحات و مدنیات

الف

چ

ح

خ

د

ذ

ر

ز

گ

ل

م

ن

و

ه

ی

فهرست اعلام جغرافیائی واقوام و ادیان

خ

د

ر

س

ش

ظ

ع

ف

ق

ک

اعلام تاریخی

الف

ب

ت

ج

چ

ر

س

ش

ص

ع

فهرست اسماء کتب

توضیحات، استدراکات و اصطلاحات چاپی

ص ۲۵ س ۳ و ص ۲۷ س آخر ــ مراد از گلشن همان گلشن رازمنظومهٔ عرفانی مشهور شیخ محمود شبستری است که نام کتاب مذکوررا در صفحهٔ ۱۳۱ بطور کامل آورده است.

البته شیخ هم در یکی از ابیات‌مثنوی نام آن را گلشن آورده است:

دل‌از حضرت‌چونام نامه‌درخواست   جواب آمد به‌دل کان‌گلشن ماست

چو حضرت کرد نام نامه «گلشن»   شده زاق چشم دلها جمله روشن

ص ۲۷ س۱ــ در نسخه‌های سلیمانیه وپاریس «سلیمانشاه» آمده‌است وقاعدة وظاهراً تصحیف سلیمان شأن است.شارل شفر بدون توجه به‌تصحیف چنینی استنباط کرده‌است که مؤلف اگر چه کتاب را به‌نام سلطان سلیم تألیف کرد ولی بعد یکبارهم آن را به‌پسر سلطان‌سلیم که سلطان سلیمان نام داشت تقدیم داشت و در خطبه به یاد او پرداخت. در حالی که سلطان سلیمان به‌نام سلیمان شاه شهرت نداشت. اشتباه شفر به‌ترکی ولیدی طوغان هم سرایت کرده است (دائرةالمعارف اسلامی به‌زبان ترکی).

ص ۲۸ س ۲۰ ــ مراد از نسبت «شیری» در دنبال نسبت «قوشچی» معلوم نشد.

ص ۲۹ س و ص ۳۷ س ۱۳ ــ «قلندر از دیده گوید» جزئی است از مصراعی که صورت کامل آن را در کتاب خلاصة‌البدان از صفی‌الدین محمد حسینی قمی تألیف سکه ۱۰۷۹ دیده‌ام. آنجا ضبط شده است: «قلندرآنچه گوید دیده گوید» (خلاصةالبلدان به کوشش حسین مدرسی طباطبائی، قم، ۱۳۵، ص ۲۳۲).

ص ۳۱ س ۱۵ ــ طرف شرقی کشمیر و ختن، ممالك خطای است (صورت صحیح).

ص ۳۲ س ۱۵ ــ در بارهٔ نام کتاب که «خطای‌نامه» است یا «خطائی نامه» به‌مقدمه مراجعه شود.

ص ۳۹ س ۱۳ ــ «گویان» در صفحات ۴۷، ۴۹ و ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۴ نیز استعمال شده است. این لفظ در رشحات عین‌الحیات فخرالدین علی صفی (ص ۲۷۵ و ۵۳۸) آمده است.

ص ۴۰ س ۶ــ مراد از «حضرت خداوندگار» سلطان سلیم سلطان عثمانی است که مؤلف در عهد او می‌زیسته و در مقدمهٔ خود به‌ذکر او پرداخته است.

ص ۴۰ س ۱۵ ــ دو آتش بردارند (صورت صحیح).

ص ۴۱ س ۱ ــ خرد و بزرگ آن ملك داروی توپ بسازند (صورت صحیح).

ص ۴۷ س ۱۸ ــ «در میان مردم ما» مکرر چاپ شده و زائد است.

ص ۴۸ س ۳ ــ «چین‌خوا» اسم پادشاه و علامت «و» در وسط آن نابجاست. نام او در صفحات ۶۷، و ۷۱ نیز آمده است: «چین‌خواخان».

ص ۴۹ س ۱۹ ــ هر رهی را راهروی دیگر دروست (صورت صحیح).

ص ۵۱ س ۹ ــ و چون جای مناسب یافتند خط نویسند (صورت صحیح).

ص ۶۴ س ۱۰ ــ «سر»غلط و «سه» صحیح است؛ «روزحرب سه مبر معظم» (صورت صحیح). همانطورکه در ص ۶۵ س ۸ نیز ضبط شده است.

ص ۷۱ س ۴ ــ گفت بادی می‌نیرزد نزد من یك دانه‌ای (صورت صحیح).

ص ۷۷ س ۱۳ و ۱۴ــ «محفلها» غلط و «محفه‌ها» درست است.

ص ۸۰ س ۲ ــ خردجال و عیسی خبر یکی نیست (صورت صحیح).

ص ۸۱ س ۷ ــ غرق آهن و پولاد [و] مسلخ (ظاهراً صورت صحیح طبق ضبط ص ۸۴).

ص ۸۳ س ۳ ــ شاید «گز، اندازه»، بهر تقدیر گر انداز ترکیبی است که نظیرش هم دربن کتاب هست: تیرانداز (ص ۵۱).

ص ۸۴ س ۱۲ ــ این نه صد چندین سپاه و لشکرند (صورت صحیح).

ص ۸۵ س ۱۶ ــ شصت‌ونه [درای] نواخته باشند (صورت صحیح‌تری است).

ص ۹۳ س ۷ ــ ماهی دوبار به‌دیوان نباید معاف است (صورت صحیح).

ص ۹۵ س ۱۳ ــ و در هر [یک] از آن دیوانخانه یک دخترست (صورت‌صحیح).

ص ۹۶ س ۱۰ ــ گرمه دارو [و] هیزم (صورت صحیح).

ص ۹۶ س ۲۲ ــ و شب و روز را از برای (صورت صحیح).

ص ۱۰۱ س ۲۲ ــ چو دریای یقین دانی که این است (صورت صحیح).

ص ۱۰۲ س ۱ ــ اگر درسجن میری بی‌خبردار به‌سجینت کنند آنجا نگونسار.

ص ۱۰۹ س ۱۷ ــ دعوی بر آن سر بکشد (صورت صحیح).

ص ۱۱۷ س ۱۳ ــ مراد مؤلف ازاینجادر این مورد معلوم نیست. شایدقسطنطنیه باشد.

ص ۱۱۸ س ۱ ــ حقا [آنچه] که آن جماعت گفتند (صورت صحیح).

ص ۱۱۷ س ۱۳ ــ مراد مؤلف از «اینجا» در این مورد معلوم نیست. شاید قسطنطنیه باشد.

ص ۱۱۹ س ۹ ــ در نسخ فارسی جاوه در همه موارد و در ترکی «چاوه» است.
ص ۱۲۳ س ۱ ــ در شب درختان روان [پرورده] (صحیح می‌نماید).
ص ۱۲۴ حاشیه ۷ ــ «مسالك» در بیت نه «مانك».
ص ۱۳۰ س۱۰ ــ یك درهم نقره را هفتاد پول می‌دهند (صورت صحیح).
ص ۱۳۱ س ۲۵ ــ مصاریع این بیت در گلشن راز چاپ جواد نور بخش (تهران ۲۵۳۵) وچاپ قربانعلی محمدزاده (باکو، ۱۹۷۲) بمانند نسخه‌های سلیمانیه مقدم و مؤخر و مصرع «و با هر ذره‌ای حق را تجلی است» در چاپهای مذکور «که در هر صورتی او را تجلی است» ضبط شده.
ص ۱۳۲ س ۱۰ ــ زاهدان ازکجا وما ازکجا ما و دردی‌کشان‌بی‌سر گو (صورت صحیح).
ص ۱۳۶ س ۸ ــ به‌حکمت چرهاماس کی خواهی شده.
ص ۱۴۳ س ۵ ــ در ترکی «صوباشی» آمده است،
ص ۱۴۳ س ۱۲ ــ همراه صاحب [اسب] پیش پادشاه بفرستند: (صورت صحیح).
ص ۱۴۴ س ۴ ــ در صفحهٔ ۱۱۴ س... آهن جامهای زرین آمده: ولی چون هم در آن صفحه ودر صفحهٔ ۱۴۴ آن اصطلاح در ردیف رکیب آمده است علی‌الظاهر آهن جامه (رزه) درست می‌نماید نه آهن جام.
ص ۱۵۷ س ۴ ــ که را زهره بود که نگیرد (صورت صحیح).
ص ۱۶۷ س ۱۵ ــ نصرالدین غلط و نصرالدین درست است.
ص ۱۶۷ حاشیه ۵ ــ اصطلاحی‌که برای این دسته از جلادهای عصر صفوی درروضة الصفویه آمده «چگینی» است. نصرالله فلسفی در کتاب شاه عباس جلد اول و دوم اطلاعات سودمندی در بارهٔ آنها از کتب مختلف به‌دست داده است. (جلد اول صفحات و جلد دوم)
ص ۱۶۹ س ۱۲ ــ از دشمن زحمت بیشا بیش نباشد (در سنتر می‌نماید).
ص ۱۷۱ س ۱۴ ــ یا شهری معظم [باشد] ضبط به‌مرتبه‌ای است (صورت صحیح).
ص ۱۷۲ س ۳ ــ [و] حصاری یا شهری سازند (صورت صحیح).

اشکالات بازمانده

گیرنده (ص ۵۵ س ۱۷)،
بزرداری (ص ۵۸ س ۲)،
یوشعبان (ص ۱۱۲ س ۱۹)،

بوحکایت عجیبه وبونوادر غریبه چین ماچین بادشاهلرینك احوالاتك وولایتلرك وعساکرك ورعایاسن وقلعه‌لرك وشهر وقصبه‌لرك وجمیع قانون وقاعده‌لرك ونعمتلرك وباغ وبوستانلرك وحوی دلکشالرك وخطای کوزللرك بیان واحوالاتیدرکه بالجمله مصنفنیمزیهند فهرستی اولمشدر

ترجمه تاريخ نوادر چين ماچين

اغاز سخن به که کند مردم دانا — بر نام خداوند تبارك وتعالى
سر دفتر قانون کتبخانهٔ دانش — حمد است وستايش صفت حضرت اعلا
منشور سلاطين ممالك نزود پيش — کرتاج هويت نبود بر سر طغرا
شاهان جهاندار وسلاطين جهانبخش — برداشته در حضرت او دست تمنا
بر سدهٔ فرمانش نهاده بر تسليم — صابی ومجوسی ويهودی ونصارا

سپاس عبوديت اساس اخلاص لباس اول حکمرشناس حضرتنه که اقسطوا ان الله يحب المقسطين بيوروب جمهور امور معدلت سلوك مکارم اخلاق ومراسم قوانين واشعار ايله تحليهٔ وسيعلم الذين ظلموا ای منقلب ينقلبون بيوروب احکام حکام انامی غمار ظلم عقوبت انجامدن تخليه ايليوب عدل واحسان امن وامان ايله توامان ورابطهٔ رفاهيت عالميان اولمغين ان الله يأمر بالعدل والاحسان بيورمشدر قوانين بياض صحايف افلاکده مرقوم اولان همهٔ موجودات دائره علمنده داخل وسواد مرکز خاکده مرسوم اولان کليات وجزئياتکم پرکار پرکار حکمتی شامل در خزائن مشيت کامله سنده مخزون اولان جواهر اسرار امورهم شامل مفتاح اولوب دوبار ارادات ماهره سنده مرکوز اولان مضمرات ورموزه مشاعل قدرتی مصباحدر وعنده مفاتح الغيب لا يعلمها الا هو بر قادر در که لوح ابداع اوزره قلم قدرت واختراع ايله نسخهٔ مکونات وجريدهٔ قانون امکانی بر دمده سواد عدمدن بياض وجوده کتوروب طراز کارکاه کائناته اثار قدرتنی بر طرز ايله تحرير وبر مثال ايله تصوير ايتمشدرکه وقت ايجاددن ابد الاباده دکين وجود هر موجود تقديرينه مطابق وهر حکم

لازم الوقوع بحکمة نبوتده قضاسنه موافق اولوب منشآت عالم صغری وکبری ومخترعات
جهان پست وبالامی مهنده معقول خرده بینان واله وحیران ومتحیر سرکرداند ر الا له الخلق
والامر تبارك الله رب العالمین وسلسلهٔ ممکنانده جنس ادمی اعز مخلوقات اید وب نوع بشره
ولقد کرمنا بنی ادم موجبجه افخر واسعد واکرم وامجد قلدی زمرهٔ انبیای اولوالعزم
وفرقهٔ اصفیای صاحب جزمی اول نوعك اعدل واکمل واول جنسك اعقل وافضل قیلوب
هر برین لباس نبوت وخلعت رسالت ایله سرفراز وتشریف خطاب وانزال صحف وکتاب ایله
ممتاز ایلدی کلمات جامعه لری واسطه سیله مناهج رشد وصلاح معین ومبین کوردیوب
پرتو افتاب سنن لامعه لری رابطه سیله شاهراه فوز وفلاح واضح وروشن اولدی
صلوات الله علیهم اجمعین مادارت السموات لعلی الارضین ودرود نامحدود وسپاس
نامعدود اول مقتدای زمرهٔ رسل ومسئلهٔ امور عقل وکل سلطان بارکاه اصطفا
بلبل خوشنوای وما ینطق عن الهوی ومظهر ان هو الا وحی یوحی بلند پرواز وهو
بالافق الاعلی مکانت پرداز دنی فتدلی پوشندهٔ خلعت لولاك ونوشندهٔ رحیق
جام انا اعطیناك منبع لطف خدا ودلیل راه هدی اولان حضرت محمد مصطفی‌نك
علیه افضل الصلوات من التحایا مزار بوه انوار سعادتلرینه اینا د اوله که ملوك
دین وپادشاهان عدالت ایین دن حامیان بیضهٔ اسلام اولان مجاد کرام وانجاد
عظامی جلباب السلطان ظل الله مأوی کل مظلوم ایا تحلیه وتحبیر وکیفیت حسن
عاقبت بیورمشلردر فاخرهٔ اخرتلرنده ان المقسطین علی منابر من نور برله تعبیر

بیورمشلردر علیه من الصلوات اسماها ومن التسلیمات اتمها

محمد که افرینش سایهٔ اوست ❊ که زینت نه فلك پایهٔ اوست ❊ فلك راخاکپایش تاج زرین
زعزت نعتها طه ویس ❊ فرشته در رکابش راه پوی ❊ فلك میدان اورا نیم کوی
کل خوشبوی ایز فیروزه کلشن ❊ شبستان جهان از شمع روشن ❊ طفیلش هرمه بود وهرچه باشد

کرامت بیش ازین دیکرچه باشد

ودعوات سعادت قرین نجوم اسمان دین وکواکب برج تمکین اولان اعوان وانصاری احمد
مختار واخیار مجاهدین ومهاجرین وانصارك مراقد مغفرت مراصدنه اولسونکه هر بری
احیای قانون عدل وانصافده صدیق وعمر واطفای کانون ستم واعتسافده عثمان
وحیدردر اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم رضوان الله علیهم اجمعین علی ارواحهم
تحف التحایا من الله الذی خلق البرایا فکل کان منسوبا الیهم سلام الله مجموعا علیهم

٤

بعد عادت واجب الوجود مطلق وسنت سنیهٔ حضرت حق بونك اوزرینه جاریدرکه هرقرنده
تمهید قصر احکام شرع تشیید وتأسیس اساس اصل وفرع ایچون بر صاحب قران عالیبنا ئك
وجودی واسطهٔ امن وامان اولوب منشی جف القلم وکاتب رقم قدم منشور خلافت بالک
بسیط خاکی بر پادشاه جمشید جاه صاحب ادراك نامنه تحریر وتسطیر ایدوب انا جعلناك
خلیفة فی الارض عنوانیله معنون واحکام قدر وجلالنی نص کریم تؤتی الملك من تشاء
ایله مبرهن ایلیوب اول زمرهٔ سریر سلطنت وخلعت خلافت شکرانه سی ایچون ضعفای
امت ورعایای ملته عدل وداد ونصفت ایدوب دائما فاحکموا بالعدل مفهومن کوش
وهوش ایله استماع ایدوب وامر بالمعروف صداسنه جان ودلدن اتباع ایتمك جملهٔ فرائضدندر
بناء علی هذا پادشاه صاحبقران ونتیجهٔ زمین وزمان رعیت پرور عدل کستر سلطان
اسکندر منش خاقان سلیمان آفرینش ارسطو ولقمان دانش کیخسرو وکسری روش
فریدون منوچهر بینش هوشنك شعار غضنفر شکار اسفندیار دیار کیقباد اقتدار
نظم روی سپهر ظفر ظهور وپناه هدی همچو قضا کامران همچو قدر کامکار قادر دهر
لنتقام قاهر کردون توان مفضل مهر اطضاع مقبل کیوان وقار نثر فالحمد لله الذی
فضله علی افواته من السلاطین وزاده بسطه فی العالم وتجهم صاحب الملکه الملکیة مالك
الملکة السلیمانیه الامر المؤتمر بامر الله الدیان ان الله یأمر بالعدل والاحسان شعر
شهرا که ایزدکند یاوری که یارد که با او کند یاوری ازان دمکه راه سواری کرفت
پی شاهی وشهریاری کرفت ممالك زعدلش پر آوازه کشت بر وتاج وتخت بدر تازه کشت
ستم را زبان عدلرا سود ازد خدا راضی وخلق خشنود ازد نثر السلطان ابن السلطان
والخاقان ابن الخاقان تاج بحق والخلافة والدنیا والدین سلطان مرادخان ابن السلطان
سلیم خان ابن السلطان سلیمان خان من الله سبحانه علی العالمین بادامة خلافته وسلطانه
ومد علی کافة المسلمین ظلال عدله واحسانه وضاعف ایادیه علی العالمین کما اضعف
ایادیه من العالمین مصراع ویرحم الله عبدا یقول امین بیت از یمین عرش امین میکند
چون دعای ملك وملت میکند نثر مطمح انظار سعادت انار ومطرح محضات عدالت
شعار پادشاه مری همواره سمت مراضی حضرت الهی وشرایع جناب رسالتپناهی
در اوقات بهجت ایاتلرینی همیشه افاضت خیرات واشاعت مبراته صرف ایده
کلمشلردر احسن کما احسن الله الیك فحواسی دمت شاهانه لرینه دین وفرض
وواجب وفرض بیلوب دائما همت علیه لری تشیید مبانی دین وتمهید قواعد یقین

ه

واتقان بنیان دین اسلام واحکام شرع سید الانام ونیت بلند همت خسروانه‌لری همواره
عدل ساعة خیر من عبادة سبعین سنة سعادتنه فائز اولوب بحمد الله همیشه هبوب نسایم
عاطفتلری ایله باغ جهان معطر وجریان جویبار رأفتلری برله کلزار زمان تازه وتردر
وسائر سلاطین ربع مسکون و وارث ملک سلیمان وافریدون والحاصل قطب الملوک
والسلاطین جمیع پادشاهان روی زمین اوزرلرینه بو فضل وافتخار مسلمدرکه جد بزرکوار
سپهر وقار خورشید اقتدارلری لیث معرکه مغازی ابو الفتح والنصر بیت محمد خان
باراء سنیه که امد فاتح قسطنطنیه نثر ممدوح ومذکور سید انبیا وسند اصفیا اولوب
وارث ملک سلیمان جمشید قدر وکیوان ایوان واضع مراسم العدل والاحسان نم همنامم
اولان مصراع شهریار تاج بخش ووالی کیتی ستان نثر لردن برسی قسطنطنیه یی
فتح ایلسه کرکدر دیو بیورمشلردر خلد الله سبحانه ملکه وسلطانه وواضح علی کافة
انام الایام بره واحسانه ولا زالت رایات سلطنته منصوبة علی نجم الثریا واعلام
اعدائه منکوبة فی تحت الثری صدمات نکبات کانون چرخ نکوهدن مصون واصول
دوحهٔ کامرانیلری تقلبات فصول زمانی ایله امان ربانیده موفق ومأمون ونهال
عمرلری کنار جویبار سلطنت وعظمتده برقرار اولوب قد نهای بیشمار نامی ومغروس
وبنیاد فناء دولت ابادلری اختلال واختلاف فناء جهان بیبنیاد نامراد وچرخ محنت
اباد بیداد دست نهاددن سامی ومحروس باد بکهیعص وبمحمد المبعوث علی ارشاد العباد
الی سبیل الرشاد نظم جهان در سایهٔ او آرمیده چو مردم در سواد شهر دیده
زمین زنیسان که شد در را واوخاک سر دکر بکدراند سر ز افلاک بدور دانش
پلنک ورنک همراز بهم چون عاشق ومعشوق دمساز شکار چشم اهو شیر بیشه
بدور ش عشق بازی کرده پیشه غزالیرا اکو درجلوهٔ ناز بیاخاری خلد از روی اعزاز
ز مژکان سوزن از دشیر خونخوار برون ارد ز پای نازکش خار چنین کز عهد این
شاه جهانکیر خراب اباد عالم یافت تعمیر دل ویران مشتاقان رنجور عجب نبود کم
کیرد بیت معمور الهی تا بود افلاک انجم امیاد انام نیکش از جهان کم امابعد
بو کتاب مستطاب ضمیرین نقاب خطا وختن وچین ماچین ملوکلرینک قانوننامه‌سیدرکه
زبان فارسیدن لسان ترکی عذب البیانه ترجمه اولندی واول دیارک پادشاه عالیجاه سنان
سپاهلوی اصلا قانونلرینه مخالف سرمو تغییر وتبدیله قادر اولمیوب اکر بالفرض
قصد ایلسه لر قانونلری اوزره سلطنتدن معزول اولوب سلاطین عدالت اینلری

٦

اولاددن پادشاهلغه استحقاقی اولانلردن بریسنی تخت سلطنته کچوروب وزرا وامرا
ورعایا وبرایا امر ونهیینه اطاعت ایدرلر وقانونلرنده خاقان اولنلر اعلم خلایق اولمق
کرکدر واول معزول اولان پادشاهك اولاد واتباعلرندن شامنلری واردر وعزلی
سببندن جائزدرکه اول امرده حاضر اولان صاحب مشورت وزرا وامرایه انتقام
قصد ایده لر دیو اصلا بریسن تخته جلوس ایتدیرمیوب رجال ونسادن جمیع توابع لوا
حقنی برحصن حصینده جمع ایدوب واوزرلرینه ثقاتدن مؤکللر قویه رق حفظ
ایدوب وطشره دن برکسنه یی اول جماعته جمع اولمغه قومیوب مستوفا اکل وشرب
وکسوه لرینی علی جار العاده تعیین ایدرلر تنبیه معلوم اوله که ولایت ایران
وتوراننده درت مملکت واردرکه خلقی مسلمانلردر اول ملك عرب ایکنجی ملك روم
اوچنجی ملك عجمستان ذکر اولنان اوچ ملك ایرانده در بر ملك ولایت تورانده درکه
ماوراالنهر دیرلر واولکه عجمده در عراق وخراساندر یوللرینك اکثری بی آب
وعلفدر واولکه ماوراء النهردر زمین فراخ وواسعدر صویی وعلفی وافردر وباغ
وبستانلودر ودکرمنلری وزراعتلری وسائر اکابکزر امورلری اقارصو ایله درودکی
یلاقدر تا سرحد خطایه وارنجه ولایت خطای خود کلیا زراعت اولنوب تا کنار دریای
مشرقه وارنجه اصلا بر ذراع مقداری زمین خالی یوقدر دربیان تقسیم دنیا طاغلر
وشهرلرکه میانهٔ دنیاده در تا کنار دریای مشرقه وارنجه چکلمشدر جانب شمال دنیا
طاغسز وشهرسز دوکل صحرادر الا کوه قافك کنارنده بر دریا چیقوب انك برکوشه سی
صحرای قلماق نام ولایته متصل اولمشدر دیرلرکه سد اسکندر انده در واول یولدن
زمان اسکندردن چوق اول نقل ایدرلرکه کوه قاف مخلوقاتندن انواع طیور باشلو
ودوه وصکساد باشلو وسائر بونك امثالی مخلوقاتدن اول یولدن آدمی زاد شهرلرینه
کلمشلر ایمش واول یولده اولان شهرلرك اهالیسی انلرك صورتنی درودیوارلرده
تصویر ایتمشلردر ورسم وقاعدهٔ خطای بودرکه هر قوم وجماعت که هر یولدن
کلورلر اول کوردکلری صورتلرینی اول یولده کلیسالر ومجمع عظیم اولان محللرك
درودیوارلرنده نقش ایدرلر ورستم داستان سیاوش قانینی افراسیاب تورانیدن
طلب ایچون ایراندن تورانه عسکر چکوب وارد قده اول یولدن که کتمشدر واول
یرلرکه المشدر ونه محلده کتدوکنك وسائر جمیع اوضاع واطوارینك صورتنی اولدیارلرده
تصویر ایدوب اندن غیری برصورت یازلمامشدر وجانب جنوبی دنیا هنددر جمیع

٧

جزایرلوبی عمان احاطه اینمشدر بلکه تمام دنیایی عمان احاطه ایلمشدر دربیان فاصلهٔ میان
ایران وتوران نهایت شرق عجمده بر دریا واردرکه جیحون دیرلر انك غربیسی جانبنه ایران
وطرف شرقیسنه توران دیرلر اولکه ممالك تورانده جیحون جانبندن اولی بخارا و سمرقنددر
وجانب شرقیسی بدخشان وترکستاندر وطرف شرقیٔ ترکستان چین ماچین وجانب شرقیٔ
کشمیر وختن ممالك خطایدرکنار دریای مشرقه وارنجه واول دریانك نهایتندن خبر
معلوم دکلدر واول دریادن بش میل مسافه مقداری خان بالغه ینشور وخان بالغ پای
تخت خطایدر وخطا پادشاهلری حکم ایلدیکی ولایتلرده اصلا خرابه یوقدر وطاعون
اولمز وقحط واقع اولسه علاج ایدرلر وفقراندن انلرك مملکتنه اصلا ضرر وکزند کلیوب
دورادم علیه السلامدن بوزمانه کلنجیه قدر سلطنتلری بقا اوزره در وسببی وضع
قانونلرندن بر زره وشمه تجاوز ایتمدکلریچوندر نظم خطای نامه را اغاز کردم
درکنج معانی بازکردم سخن کویم زخوبان خطایی نباشد کارشان جز دلربایی همه
سیمین بران ونیك وفرجام همه بی مو مخلق نازك اندام همه چشمان نرکس روی چون کل
همه نازك میان موئی چو سنبل همه خورشید رویان پری زاد نباشد مثلشان در ادمی زاد
همه شیرین لبان با ملاحت همه طوطی مقال اندر فصاحت وبعده بوکتاب مشکین نقاب
یکرمی باب اوزرینه وضع اولنمشدر باب اول خطانك یوللری وملکتك دور وخندقی
ودیواری ومیلهای متصله ودیده بان متعدده لری بیاننده در وبر ایکی ایلق یولدن
دشمن بوکونده دارالسلطنهٔ خاقان بالغه واصل اولور وعجایب بودرکه اولقدر مسافهٔ
بعیده دن اول کلن عدو قنغی طائفه دندر بلورلر واکا کوره دفعنك تدارکك کورر لر
الباب الثانی ادیان مختلفه بیاننده در ودین محمدی صلی الله علیه وسلم عندلرنده جمیع
ادیاندن معزز ومعظم ومکرمدر اکرچه انلر دین محمدی اوزرینه اولمیوب شاکمونی
نام شخصی پیغمبر اعتقاد ایدوب واندن چوق خوارق عادات نقل ایدوب درت بیك ییلدن
زیاده درکه انك دین وشریعتی اوزرینه حاملر در الباب الثالث شهرلر وحصارلرکه
بنا ایتمشلردر ووضع اینسه لرکوکدر انك بیاننده در وترتیب محلات وبازارلری
وباش خانه لری وپاسپانلری وپادشاهلرینك دیوانخانه لری وبام خانه لری تفصیلده در
درکه اتلر ایچون بشقه وعربه لر ایچون بشقه ایتمشلردر واینده وبرونده ایچون انده
انواع منفعتلر حاضر ومهیا ایتمشلردر الباب الرابع اولدشهرلرده اولان عساکرك
سپاهیلقده روشلری وانلرینه تیمارلری وعلی الدوام کنده وبکلرینه ملازمتده عامتو

اولمقلقلری ومراتب ایله تابع اولملری وخریده قواعد وقانونلری بیاننده در الباب الخامس
اول شهرده قونلان خزینه لر التون وکمشدن وزاد وزواده ایچون حفظ اولنان غلال وکرمه
وعناب وفندق وفسدق وجوز ولوز ناصهان واودونه واریجه ودخل وخرجی بیاننده در
وهرنسنه که پادشاه جانبندن وبریلور احسن اقمشه وملون اطلسلر وبزلر وبریلور
وخزینه لرک درو دیوارلری والتی بیلده دوری تمام اولور الباب السادس تخت وسلطنت
ونشانلری ومهرلری وخطلری وسرای ودیواننده وطشره سرایده اولان بکلرینک
دیوانخانه لری وایچری سرایده اولان بکلرینک دیوانخانه لری وسرایلری که اشده
اولان قزلرک خادملری واغالری درکه ضبط ایدرلر وایچ سرایده نقدربیک قراوغلان
واردر وپادشاه خدمتی ایچون نقدر لاله عذار عذرالر واردر ومذکور سرایده
انلرک وغیری امورک ضبط وربطی ایچون نقدر بیک خادملر واردر وملک خطانک
قزلری واقربا سندن اولان سلاطین عالی نژاد وخواتین صاحبا بجاد وسائر وزرای
عظام وامرای کرامک قزلریکه دوغدقلری حینده ملک خطادن همان دایه سیله سرایده
نشو ونما بولمغی التماس ایدوب مقبول واقع اولدقده اول سرایده مراتبنه کوره فردا
فردا مسکن ومأوی لری اولوب بیود کلرنده هر ییلده برکره نوروز کوننده عالی جمعیت
اولوب ملک خطا قزینک حضورینه کلوب جمعنه شمع اولوب بعده مرتبه کوره خلعتلر
وعطا واحسانلر ایله مکانلرینه عودت ایدرلر بوامر سلاطین ووزرا وامرانک اوزبکده
بریسنه انجق میسر اولور خاصة خطا پادشاهنک قزلری ضبطی ایچون وسائر سلاطین
ووزرا وامرانک خدمتیچون نه مقدار خدام با اعتبار واردر طشره سرایک دخی ضبط
وربطنه نه مقدار خدام با احترام تعیین اولنمشدر وسرای قپوسنی حفظ ایچون نه مقدار
عسکوجرار واردر وایچرو حولیده سرایک دوریی حفظ ایچون نه مقدار پاسبان
تعیین اولنمشدر وسرایک حد ومقداری واوصافی وانده اولان عجیب قپولری وغریب
دربندلری ودلفریب کوشه لری وپادشاهک انده اولان کوس صدلی بیاننده در الباب
السابع اهل زندان بیاننده در ارلر ایچون بشقه وعورتلر ایچون بشقه مکان ایدوب
امور ومهمات زندان انلرک قانوننده جمیع امور مملکتدن مقدمدر زیراکه قتل نفس
هر یرده عظیمدر خصوصا انلرک عندنده عظیمتردر واهل زندانک مهماتنی صورمق
ایچون تعیین اولنان بکلر ودیوانخانه لر وزندانلرنده باغچه لر وبستانلر وصندوقلره ادم
حبس ایدوب وسائر اهل جرمه مقدارنجه انواع سیاست تعیین اولنمشدر انلرک بیاننده در

قانونلرده قتل وقصاص جاریدر وخاقان چین هر ییلده برکره کندو نفس نفیسی ایله قانونلری
اوزره قان ایدنلری تفتیش ایدوب مقتوللرك باشلرینی صندوقلرده بشیقه حفظ ایدوب وییلده
برکره ارباب جرایمدن اوچ ییل محبوس اولنلری کروه کروه ازاد ایدرلر الباب الثامن سلاطین
چین اهل چینه ییلده برکره تحویل جلهٔ زمستانده بیرام وطوی ایدوب وکلمجك ییلده
اولکونده کبرا وامرا وخاصیه ولشکرینه واطراف وجوانب عالمدن کلن ایلجیلره وسائر
معتبر ادملره کلی ضیافتا یدوب وخلعت فاخره لرکیدیروب رعایتلرایتدیکی بیانندهدر
الباب التاسع ملك ختای اون ایکی قسم اولوب هر قسمنك ادی واول قسمك شهری
وادلری وهر قسمده مسك و ریوند وفغفوری وایجو ویاقوت والتون وکمش وغیره
حاصل اولان متاعك بیانندهدر الباب العاشر طوی وتعظیم وعیش ونوشلریکه اغاجلر
اراسنده باغچهلرده بعضا اغاجلری سر وایله هم اغوش ایدوب وبعض اغاجلرك
شاهلرینی بر وجهله تربیه ایدوب شویله موزون ایدرلرکه نخلبند شمعدن اولوجهله ایتمکه
قادر اولمیوب صاجندن کلی بها ایله صاتون الورلر شکوفه وکللری وار در وانواع نعمتلری
والوان الوان شرابلری که جمله برنججندر اول مما لکه مخصوصدر اندنغیری ولایتده
اولماز انلرك بیانندهدر الباب الحادی عشر خرابات زنان وسائر خراباتیلر واستسقا
یعنی یغمور طلب ایلمکی خراباتی یه مخصوصدر واول کسهلرکه التون وکمش واملاك
ضیاعنی انده تلف وضایع ایدوب وانلرك عاقبتلرینی وسازنده وخواننده ورسن باز
محبوبلرینك تعلیم خانهلرینی ومذکورلرك کوزللری الوده دامان اولمیوب عفیفه
وشیره اولوب جملهسی سیاه وبادام چشم اولوب وچشملرینك لونلری سرخ وسفید
ولطافت اندام ونازك تنلکده بیعدیل اولوب واصلا اول اقالیمده دیوانه ومصروع
اولمدقلرینك بیانندهدر الباب الثانی عشر اول مما لکده اولان سائر مملکتلرك عکسی
وهنرهای عجیب وحلاجهای غریب وطوب وصورت بازلقلری بیانندهدر واول دیارده
علم نجوم غایت معتبردر واول زمرهنك کامللری دائما چینده اولوب سنهده برکره
خزینه تقویملر ویروب وتغییر وقت وساعاتی حفظ ایدوب نصیحت وعبرتلر ایچون متاعلر
وعلامتلر قویوب وشعر ومعما ولغزکه چیستان دیمکله معروف ومشهوردر انلرك بیانندهدر
الباب الثالث عشر مقنن ختای وانی اولوجهله ضبط ایلمك نه ایدی ونیجه ییل برعورت
پادشاه اولمق وهنوز سراینك اثری وبناسی وصورتی ظاهرا ولدیغنك بیانندهدر
الباب الرابع عشر خطاط خانه ومدرسهلر ومعلم خانهلر بیانندهدر وکیجه وکوندزلری

١٠

ساعت ودرجه ودقیقه اوزرینه قسمت اولنمشدر اصلا ضایع اوقات یوقدر خصوصا
پادشاهلری ایچون وضع اولنان اوقات اول قسمتدن برساعت تجاوزه مجال محالدر اگرچه
پادشاهلری اویقوده اولورسه دخی اویاندیررلر انك بیاننده در الباب الخامس عشر
اول کسنه بیاننده در که طرف مغربدن یعنی ممالك اهل اسلامدن قوروجانبندن
کلورلر و نه وجهله کلدکلرینك صورتی وجواهر واقمشه وات وارسلان وپارس
وقره قولاق که سیاه کوش دیرلر مذکوره پیشکشلرینی چکدکده خطایلرك انلره
ایلدکاری تعظیم وتکریملری بیاننده در الباب السادس عشر قلماقدن هر یل نوبت
ایله کلوب بخششلرین الوب وانلرك ولایتنده حاصل اولان متاع وشهرلرینك ادی
وتنکاد اول زمینده اولدیغنك بیاننده در وتنکاد کاف عجمی ایله بر نوع دوزدر
بورق هندی دیرلر قیو مجیلره التون ارتمك ایچون لازم اولور وتلیین ایتمکه
لازمدر وهم دیش بنوکینی کیده رر قوردونی قیررر واغریسنی کیده رر مومر ایله
معجون ایدوب ایچنه طولدیررلر و ولایت تبتك وسکان تبت برکوپك شخصندن اولاندر
ظهور ایدوب انلرك معاش وپیشکشی پادشاه خطایدن اولوب وطرف هندن
کلان کمسنه لرك پیشکشلری ونوجهله اولدقلرینك صورتلری بیاننده در الباب
السابع عشر زراعت وغله لقدن هر نسنه قیمتدار اولوب وشهره یتماسنك علاجی
وذکرماتلرینك دورانی واودونلرینك احوالی ودین ومذهبلرنده کعبه لرینك وحاج
زوارلرینك صورت طوافلری واروعورتلرینك یوللرده اولان ذکر وتسبیح ورياضتلر
واولو قومك اهل دانش وبینشلرندن بعضینك کثرت مجاهده وقلت اکل وشرب ونوم ایله
دیده مشاهده لری بتوفیق الله تعالی نوعا کشاده اولوب بت پرستلك کال نقصان عقل وغایت
جهلدن اولدیغنی ملاحظه ایدوب اهل اسلامك طرز وروشلرینه میل تماملری اولدیغنك
بیاننده در الباب الثامن عشر التون وکمش واروعورتك جمله سی صراف اولوب
واتش بازلغی دخی جمله سی بیلوب وبونلره متعلق سائر امورلرینك بیاننده در الباب
التاسع عشر قانون وقواعدلرینی بر وجهله ضبط وربط ایلمشلردر که بر سوزی
ایکی کره بیورمق یوقدر تولیدی بو قاعده حالا اهل اسلامده اولیدی قوت قاعده
وقانون خوفندن بربرینه رحم ایلمیوب اسنا ملری شول حده وارمشدر که اوغل
باباسنه بابا اوغلنه شفقت ایتمزلر و والد و والده لرك واولادلرك کورمزلر قانون
وقاعده لری موجبنجه اولاد وانسابنه مرحمتا یتمیوب قانونلری خوفندن وهم ایدوب

کندولر بالذات انتقام ایتدکلرینك بیاننده در الباب العشرون نکارخانهٔ چین وجامه ولباسله
ایتدکلری کلی تکلیفلری وجمیع ممالك چینده هیچ برشهر ومحله وبازار بوقدرکه صور تماثیل
ایله منقش ومعظم نکارخانه‌لر اولمایه وموتالرینی نوجهله تجهیز وتکفین ایتدکلری
بیاننده در مثنوی این جهان‌را چون زنی دان خوبرو خویشتن ارایداند رچشم شو
مرد رامی پرورداند رکنار مکر وشیوه می‌نماید بی شمار چون بیابد خفته شورا ناکهان
زود کوراند هلاکش درزمان برتوباد ای عزیز نامور کرچنین مکاره باشی در حذر

باب اول در بیان راههای خطای

ملك خطانك دیار اسلامدن اوج یولی وار در جانب بردن بری کشمیر وبری ختن وبری
مغلستان ختن وکشمیر یولی ابادان‌در ادم ادم اوزرینه صوبی وعلفی وافردر واما
مغلستان طریقنك اوتبش کونلك مسافه سی صوسز وعلفسز دراما هرمنزلده ادم بویی
مقداری قازسه‌لر صوچیقار وبعض محلنده برزراع مقداری قازلدقده صوچیقار
اما مغول یعنی چغتای یولی واسع ولطیفدر یولدر امیر تیمور اول یولدن کتکه قصد
وعزیمت ایدوب هرمنزلده برقلعه یاپمغه امر وهر قلعه ده بیك ادم تعیین ایتمشکه زراعت
ایدوب غله جمع ایده‌لر تاکه عسکر اول یولده طارلق کورمیه‌لر بوما بینده اجل یرشدکده
تحسر ایدوب دیرایدیکه حیف هزار حیف که خطای وایغور وقلماق وتبت کبی کفاری
قویوب ممالك اسلامه قلیچ چکدم دیو حسرت ایله جان ویردی مثنوی انکه عالم داد در
زرنکین بود این زمان شد توتیا روی زمین انکه برچرخ فلك خونریز بود کشت درخاك لحدنا چیز
وکنار جیحوندن سرحد خطایه وارنجه اوج ایلق یولدر وهرکون برمنزلدر تا دربند سکجویه
وارنجه اول دربندده برقلعهٔ حصین یاپمشلردرکه غایتده مضبوط ومتین وبوقلعه‌نك
طشره سنده جب چوره برعظیم خندق کسوب بعده بردیوار استوار چکوب بارو
ایتمشلردر اندن برنیجه ایلق یول دور ولایت خطایدن باروچکوب هرشهر وحصارك
ابدای منزلی اندن اولوب ومتعدد دیده بانلر ایچون کوه وصحراده بلند وپست نمایان
اونیچون میللر وضع اولنمشدر ابتداسی اندندرکه دیده بانلر اول میللر اوزرنده
اوتوروب هرطرفدن دشمن کوزلیوب کوندوزده اولورسه دخان کیجه ده اولورسه
اتش ایله میللر اوزرندن برایلق دشمن خبرین برکونده یتشدیروب وبیلورلرکه دشمن
قنغی قومدندر وعلامتلری اولدرکه مشرق طرفندن ایسه براتش یقارلر واکر شمال طرفندن
ایسه ایکی اتش یقارلر واکر طرف جنوبدن ایسه اوج اتش یقارلر واکر جانب مغربدن ایسه

۱۲

درت اتش یقارلر و دیده بانلرك فوت لا یموتی ماه بماه پادشاهلری جانبندن ویریلوب وکیفیت حال دیده بانلری اهل زندان احوالندن بیان اولنور و کیجه وکوندوزده میللری نوبت ایله حراست اولنور و جرسلر اصیلوب متصل جلاجلر واول میللرك نزد بانلری ایپدن اولمغله دشمن کلدکده یوقاروبه چکولر صولری واز قلری یانلرنده در والت حربلری طاش وتفنك واوقدر وتفنك ایله قورشون یرینه اوچلرنده درت پرمق زهلر ایله صو ویرلمش پولات پیکانلی اوقلر اتارلر مثلا مذکور اوقلر اکر فیله ایکنه قدر اصابت ایتسه هلاك ایدر واول ولایت خلقنك کوچکی وبیوکی باروت ایتمکی بیلوب اتش بازلق اول دیارده تمام اولمشدر نیجه یوزبیك خلق اول دیارده وارایسه جمله سی طوب وتفنك اتمق بیلورلر والات حربك جمله سیله اراسته اولوب کیفیت ورزشلری بیرنده

بیان اولنور انشاء الله   باب ثانی مختلف دینلرینك بیاننده در

خاقان چینك اعتقادی بونك اوزرینه درکه خدایی بر بیلور وکند وسنی دین شامکونی اوزرینه اعتقاد ایدر وانی پیغمبر بیلور وحضرت محمد صلی الله علیه وسلم افندیمزه شین جبین دیرلر دیللرنجه بهترین ادمیان دیمك اولور وخاقانك ایچ سراینده سرور عالم افندیمزك تصویرینی چکوب انواع جواهر ایله مرصع ایده رك اول صورتی بر تخت زرین اوزرینه وضع ایدوب وبرلوح سیمینی اول صورتك کنارنده قویوب واول لوحده نیجه یوزبیك سیاه نقطه لر اولوب واول صورت متصل اول لوح اوزرینه ناظر اولمغله قچانکه برشخص اول محله کلوب لوحه متوجه اوله رق الینی دعایه قالدرسه لوحك اوزرنده اولان نقطه لر کلیا محو اولور ودعادن فارغ اولوب الینی اشاغی ایندردکده ینه اول نقطه لر حسابدن متجاوز اول لوحك اوزرنده ظاهر اولور وبو صورت اکا تمثیلدرکه چون سید انبیا وسند اصفیا افندمز حضرتلری مبارك یدلرینی دعایه قالدرسه لر اول نقطه های سیاه امت نامهٔ اعماللرندن محو اولوب ودست سعادتلرینی یوزلرینه سوروب ایندردکده ینه نیجه یوزبیك پریشان روزکار امتك فی الحال نامهٔ اعماللری کیرو سیاه اولوردی وخاقان چین عندلرنده وسائر شریف ایاملرنده صورتخانهٔ مذکوره کلدکده نهایت تعظیم وتکریم ایله باشنی اوکنه اکه رك اول صورته تعظیم ایچون کندو دین وایینلری مقتضاسنجه ختم ودعوا ایلرایدر مثنوی بعثت او سرنکونیٔ بتان امت او

بهترین امتان چوامد برزمین ان صدر عالی بطفل در مجود افتاد خالی بریده ناف بیدا

شد زپرده زمادر نیز امد خشته کرده کفت یارب امتم ازاد کن جمله را در حشر کن ازاد کن

کفت بخشید مرتمام امت　بلکه جمله ازکمال حرمت　مصطفی مدیقین فخرجهان
تاجدار پادشاه جاودان ∴ فصل بیرون امد خاقان چین هریکبار ازسرای خود ∴
وبیرون شهرخانبالغده خاقان چین کند و خاصه عبادیچون برمسجد بنا ایدوب ویلده برکره
زندانیلردن قتله مستحق اولنلری کورمك ایچون اول مسجده وارر واول مسجدده صورت
یوقدر ودرت دیوار وقبله سنده کلا م اللهدن غیری نسنه یوقدر ایتکرمدن واسماء
اعظمدن مسلمانلرخطیله یازیلوب ونقش خطاییله جوانبن تزیین ایتمشلر وخاقان اول
مسجدك طوافنه کتمك قصد ایلدکده برکون اول اورج طوتر وصوم اوزره تخت روانه
راکبا عزم مسجد ایلر ونیجه بیك غرق اهن لشکر پیاده قلیجلرین چکوب هندیکولریله ملاعبهٔ
سیف ایدرك اهسته اهسته خاقانك اوکنده کیدرلر و فیللر قطارینی التون عربه لره
بغلیوب وعربه لر یوزینه ملون اطلسدن پوشسنلر وانواع زینتلر ایله ارایشلر ایدوب
خاقان چینك اوکنجه یاب یاب چکرلر بیك مقداری بلکه دخی زیاده سازنده لر تخت خاقان
چینك چپ و راسنده انواع عجیب وغریب کزیده سازلر نواخت ایدوب وخاقان
کندونك خاصکیلریله که تمتی کتوررلر سازنده لر صفا راسنده یوریوب بر وجهله
سازلرین نواخت ایدرلرکه خاقان چینك کمال جذبه ولطافتلرندن نفس وجان وتنه
الوداع دیمك استر وخاقان مسلمانلردن همان ایکی کسنه یی اته بندیرر اهل اسلامه
غایت تعظیم وتکریم جهتندن باقی امرا ووزرا دوکلی پیاده اولوب دربیك مقداری علاده
کسنه لرهربری پیاده یوریدکده باشلری اتلرایله برابراولور بیت هرچند هنرارشی
بودمردان ایچنین ∴ یك بیك بکزیده بودان شاه چنین ∴ خطاییلر بودیاردن واران ادملره
اتلرعرض ایدوب مفاخرت ایدرلر واول عادیلرجمله زراندو وجبه وجوشن کیوب خود
مرصعلری باشلرینه قیوب ازپا تا بفرق مرصع اهن پولاده مستغرق اولوب کندولرینی
جمیع اسلحهٔ جنك وحربله اراسته ایدوب مذکور عادیلردن بیك نفرکمینه عطادلر
دکانك تحته سی کبی زراندود قلیجلری عریان اوموزلرینه قیوب انواع هیبت وسیاست
ایله خاقان چینك اوکنجه یورزلر ومذکور عادیلردن بیك مقداریدخی ادم باشی صورتنده
کرزلرکتوروب اصناف شوکت وسطوت ایله اردنجه یوریوب ومزبور عادیلردن
بیك مسلح صاغنده وبیکدانه صولنده منقش سنجاقلرا وموزلرنده وسنجاقلرینك
یلمانلرنده رنکارنك فانوسلراصوب وخاقان چین بوعظمت وابهت ایله مسجده
واردقده صاغرا ولمغله سر وپا برهنه تختندن اینوب استانهٔ مسجده روی نیازك

١٦

درگاه بنیازه قویوب انواع تضرع وزاری ایله مناجات ایدوب دیرکه مثنوی
کو یمیکه هرکز درش نتافت بهردرکه هیچ شد عزت بتافت من درین زندان اهن مانده باز
زار زوی اب حضر درکذار خویش راساز یرچون سودائی میروم هرجای چون هرجائی
چون بدست ادم زاب زنده کی سلطنت دستم دهد در بنده کی چون باشنی استانه
مسجددن قالدیروب مسجده کیرر ولفظ خطای ایله سلام ویروب یوزینی کلام شریف
ایتلری جانبنه ایدوب صاغ ایاغی صول ایاغی اوزرینه قویه رق برایاق اوزرینه طوروب
نالهای زاری ایله اکلیه رق جان ودلدن نظم نالم او را نالها خوش ایدش وزدوعا
ناله وغم بایدش باش چون دولاب نالان چشم تر تا زباغ جان تو روید حضر
دیه رك اب دیده سین رخساری اوزره جاری ایدوب الهی سن دانا وبینا سن وسن
بنی خلایق اوزرینه پادشاه ایلدك وبو قدر خلقك قتلك بنم امریمه حواله ایلدك
وبن کندی قدر وسع عقلم مقداری احتیاط ایله اجرا ایلدم با قیسن سن بیلورسن دیو
بو ابیات مضموننجه اظهار عجز وحیرت ایدردی ازمهیج الاسرار شیخ عطار شعر
منم مانده حیران درین جایگاه کدام باکناه وکدام بیکناه کاشکی صد چاك بودی
جاه نی خاشه روی بودمی وشاه نی بودمی محمود گلخن تاب منی تا نماندی درین
غرقاب منی درجهان چندانکه جان می یافتی درجهان محمود گلخن یافتی ان همت
بودکان شاه بلند اتشی در پادشاهی درفکند خسرو یرا چون بسی خسران بدید
صد هزاران ملك صد چندان بدید حق که جبار جهان درامده است سلطنت او را
سزاوار امده است نثر خاقان چین چون اول مسجده کلوب ذکر اولنان اقوال
دیه رك اظهار عجز وافتقار کوستروب نالهای حزین وکریهای انین دراز وزاری
بهای دلسوز وکدازی هر زمان تازه بتازه صباحدن شامه دك نالان وکریان اولوب
اخشام اولدقده باشنی سجده یه قویوب چاشت زمانه زمانه دکین اسلوب مذکور
اوزره سوز ونیاز ایله ناله وزاریلر ایلیوب بعده مسجددن چقوب برکت ریاضتدن
ملکنی کوزینه حقیر کوزکوب ونظر همتنده رادوکیر ولا یتی نه دونق قالمیوب واثر
ریاضت چهره سنده ظاهر وباهر وهلال مثال ضعیف ونحیف اولوب بیت
عشق هر لحظه بروچون زور کرد عشق شاهی شیر دل را مور کرد نثر بعده افطار ایدوب
سلطنت تختنده اوتوروب اول ایین ایله که کلدی کیروا اول طریق اوزره واروب
شهره وسرایه داخل اولورکانه انك ملك وسلطنتی شدادی اولوب اول سیدك بعضی

١٥

کمسه‌لرکه تمام روی زمینه حکم ایلمشلردر انی دخی انلردن مدد ایدرلر زیراکه اول مجملکه
اندەوار دراندن زیاده اولمق میسر دکلدر وخاقان چین وخلقنك اعتقادلری انك
اوزرینه درکه انك مملکتندن غیری عالمده بر شهر اولمیه وولایت خطاده بو ولایتلرك
ادنی بیلمزلر اول جهتدنکه اهل خطایه رسم وعادت دکلدرکه کندو مملکتلرندن چیقوب
سائر ممالك عالمی کشت ایدوب کوره‌لر وبیله‌لر واعتقادلری بونك اوزرینه درکه کندی
مملکتلرندن غیری جملهٔ عالم صحرادر وخاقانك فرماننده درچون خطایه صلح طریقیله کلان
خلقك اکثری ودشمنی صحرا ایلردر بوجهتدن جمیع نامسی صحرای بیلورلر وخاقان چین
خداپرست ودین شناملکونی او زره اولوب حکیم مذهبدر وبت پرستلك کار جاهلاندر
دیوکتابلرنده مذکوردر وجمیع وزرا وامراسنك دخی اعتقادی بونك اوزرینه در زیراکه
پادشاه انلرك قانوننده جمیع علومده اعلم علماء عالم اولمق شرطدر ووزرا وامراسی
دخی شرطدرکه عالم اوله‌لر دینلرنده وعلم سیاقتده یعنی ضبط امور ملکده حکایه
خان خطایه برکون وزراسی جمع اولوب دیدیلرکه اهل اسلامدن بزم ایله مخلوطدر
بغدای ایچنده علف بیکانه کبی بونلری پاك ایده‌لم وبونلرمالدخی ویرمزلرکه بیت الماله
نفعلری اوله مرقومونه خاقان چین اوچ وجهله جواب ویردی بری بودرکه بزم اجدادمز
بوامرده هیچ صرف همت ایتمامشلردر بزنیجه ایده‌لم ایکنجی بزم حکممز بونلرك ظاهرنه‌در
حالا بونلردن بر منکر احوال ظاهر دکلدر باطنلرندن نه مصلحتمز واردر اوچنجی نولیدی
بزه دخی انلرك دینی نصیب اولوب بزلرده انلرکبی مسلمان اولیدق خاقانك بونك کبی
بعض احوال واقوال وحرکاتندن فهم اولنورکه حقیقتده مسلمان اولوب زوال ملکنی
خوفندن ظاهر ایده میه‌رك پنهان طوتر زیراکه ملك رسوم قانون کافریله مضبوطدر
وسنه ٨٥ ده پادشاه اولانك باباسنه پادشاه چین دیرلر ایدی بعده اولانه بو زمانه
کلنجه طای خان دیرلر ومزبور پادشاه اهل اسلامه غایت محبت ایدوب سنه ٩٥
تاریخنه کلنجه اسلامدن یدی کمسه صاحب منصب ولمشلردر وکوندن کونه عزت
وحرمتلری زیاده اولمقده‌در ودیوانخانه‌لرده مسلمانلر امراسی خطا بکلری اوزرینه
اوزرینه تقدیم اولنوب خادمان مسلمانلردن برجماعت مأمورلردرکه بش وقت اذان
اوقیوب اهل اسلام لباس وعمامه‌سیله خاقان چین نظرنده بش وقت نمازی ادا ایدرلر
وخاقان چین بو وجهله نماز ونیازدن غایتده خوشحال اولمغله دین اسلامه لسان خطایده
دین پاکیزه دیرلر وخطاییلرك بلکه دوکلی کفار مشرقك دین اسلامه میل کللیلری

١٦

واردر واول قانونکه خطای ضبط ایلمشلردر دیرلرکه بوطریق دین شامکونیدرکه
پیغمبرلریدی واناادن طوغدیغی حینده یدی قدم یوریوب هر قدمنده کللر وریحانلر
ظاهر اولدی سوزه کلوب خلقی دین حقه دعوت ایلدکده خلقی اولدرمك استیوب
هجوم ایتدکلرنده اول برطاغه اشارت ایتمسیله طاغ یاریلوب پیغمبر ایچنه کیردکده
ینه طاغ قپاندی وشامکونی نیجه زمان اول طاغ ایچنده عبادته مشغول اولوب وکافرلر
طشره سنده مترصد اولدیلرکه چقدقده اولدره لر ومذکور مدت مدیده دنصکره
برارسلان صورتنده ظهور ایدوب اول خلق اوزرینه هوم وهجوم ایتدکده خلائق
اندن قاچدیلر اولدخی خلق بیندن چیقوب برنیجه مدت غیابدن صکره ینه ظهوره
کله رك خلقی حقه اعتقاد ایتدیکی دینه دعوت ایلدی واندن چوق خوارق عادات نقل
ایدرلر عاقبت خلق انك دینه کیروب وکتابنی قبول ایدرك انك شریعتی اوزره عمل
ایتدیلر وانك ظهوری زمانی تاریخی بوزمانه کلنجه که سنه ۹۹۰ در درت بیك ییلدن
متجاوز اولوب حالا انك امتی دینی تغییر ایتمشلردر بعضیسی بت پرست وبعضیسی
دن
افتاب پرست وبعضیسی ماه پرست وکاوساله پرست اولوب زمان سابقده یهود وترسا
دخی واروب اول دیارده توطن ایتمشلردر وقانون خطای بونك اوزرینه درکه
اطراف وجوانبدن قنغی کروه که کلوب برخاقان چینك تحت حمایه سنه کیروب
بودیارده ساکن اولمق استرز دیسه لر جانب حکومتدن اکرابدی قالمق استرلرایسه
محل کوسترسین دیوامر اولنور یوق اکرحیله ایله برمدت اوتوروب ینه کتمك
قصدیله کلدیلرایسه اهل اولان انلرك مرامنی فهم ایدوب اقامته رخصت ویرمزلر
واهل اسلامدن چوق کمسه لر واردرکه پادشاه خطایه واروب انده متمکن ومتأهل
اولوب قالمشلردر وبرشهرکه کنجاقو دیرلر اوتوزبیك مقداری مسلمانلر انده مقیم
اولمشلردر وهرکروهکه خطایه توطن ایچون کله لر انلردن مال وخراج المزلر بلکه
پادشاه جانبندن منصب وبخشش ویرلر وخان بالغکه خاقان چینك پای تختیدر
انده مسلمانلر ایچون درت جامع بنا ایلمشدر وسائر ممالك خطاده پادشاه جانبندن
طقسان جامع ومسجد بنا اولنوب وهرطائفه ایچون پادشاه جانبندن یرلر ومکانلر
وضع اولنوب هرکروهك بشقه مکانلری وعلامت ونشانلری اولمغله بیتوقف واروب
انده نزول ایدرلر مثنوی چون بملك چین روی ای نیك ذات صدهزاران خلق بینی
جمله مات قدمهای مختلف بیحد وروست هرهمی را رهروی دیکردروست هریکی

۱۷

کویدکه اسلام این هست هرکه جوید غیر این ره کمرهست انیکی کویدکه اسلام این بود
هرکه جوید غیر این بی دین بود بازبعضی حکمتی درساخته درحکمت را ثمین پرداخته
بازبعضی راه خود کرده بیان زره تقلید داده صدنشان بازبعضی بت پرست و بی خبر
بی خبر از راه دور از راهبر سربسر ازاره بی راه امدند از ره حق کور وکمراه امدند
از مصیبة الاسرار شیخ عطار فریدالدین قدس سره بازبعضی مؤمنان ره شدند ازطریق
راه حق اکه شدند بازبعضی صادقان ره شدند ازطریق ذوق حق اکه شدند بازبعضی
واله وحیران شدند اندران دریای بی پایان شدند کرتواند در راه حق عاشق شوی
راه حق را از زمان لایق شوی وهرکس فنفی دینده اولورسه اخر دینده اولانی تعییب
وانکله عداوت ایلمزلر فقط جمیع دیانک عالملری وعاقللری دین اسلامی تحسین وپسند
ایدرلر وهرکیمکه تحت لواء دین محمدی یه داخل اولسه اول کمسنه یی هیچ برکمسنه منع
ایتمیوب بلکه پسند وترغیب ایدرلر الباب الثالث شهر وحصارلری بیاننده در
وترتیبلری بودرکه ادنی حصارلرنده بشیوز خانه اولمق کرکدر وبوحصار فربنده
برشهره تابعدرکه انک ادی هین در واون هین برشهره تابعدرکه اکا شن دیرلر
واون شن دخی برشهره تابعدرکه نامی کو در واون کو کذلک برشهره ملحقدرکه
اسمی کوتای در واون کوتای برشهره تابعدرکه جو دیرلر واون جو دخی برشهره
منسوبدرکه نامی دنک جودر واون دنک جو برشهره ملحقدرکه وقو دیرلرکه
مصر جامعدن عبارتدر وقانون خطای بودرکه هرقلمروده برامین وبرمفتش
واردرکه دائم تفتیش وتفحص اوزره اولوب نه یرده حصار ویا شهر بنا ایلمک
مناسب ومعقول ایسه پادشاهه عرض ایدرلر پادشاه دخی بنا اولنه جق محل ایچون
مهندس وبنالر تعیین ایدر ومرقومون اول محله واروب شویله کشف وتخمین ایدرلرکم
فلان وقت باشلندیغی حالده نقدر زمانده وقنغی ای وکونده تمام اولور کلوب
پادشاهلرینه بویله خبر ویروب اکاکوره پادشاه طرفندن اوستادلر کیدوب
مرقومونک مدت تخمیننده تکمیل وتمام ایدرلر شویله که تحمیللرنده اصلا خطا اولمز
وبنا ایلدکلری شهر ویا حصاری مربع طرح ایدوب ودیوارلرینی طپراقدن بنا ایدرلر
وبرج وبارولرینی طوب طاشیله دولدروب وحصارک یوکسک برمحلنده کمی دیرکی
مثالنده بر دیرک دیکوب ومذکور دیرکک وسطنده برکیله واوجنده برشنک شکلی
وضع ایدرلرکه اندن شهر خلقنه تنبیه واعلام اولنورکه بونده برکیله تحصیل ایدوب

برشنك صرف ایلیك تاكه معاش ایده بیله سز بعده دیوان پادشاهی طرفندن اولر ومحله لر
وبازارلر وعسس خانه لر ودكانلر غایت لطیف ترتیب ایله طرح ایدوب بنا ایدرلر
شویله كه بركسه اول شهرك قپوسندن كیروب بالا سنه كتسه محله لری وخانه لری
ودیوانخانه لری كزوب كمال ترتیبندن صایمغه قادر اولور زیرا غایتده هندسه اوزره
بنا ایتمشلردر واول شهر یا حصار ایچونكه نقدر بیك خانه در اكا كوره هر شهردن وجمیع
اهل صنعتدن شهرك وسعته كوره ادم تعیین اولنوب وهر شهرك قرب وبعدنه كوره
شهرلردن چیقوب شهر جدیده عزیمتلرینه وبر كونده جمله سی بردن اول محله واصل
اولملری امر اولنور واول كونده جمیع تعیین اولنان خلایق بر یرده جمع اولوب
جمله بردن شهر مذكوره داخل اولورلر وشهر خالی ایكن مالا مال اولوب وهر
كیمكه كوك امتعه واقمشه دن وسائر لوازماتدن مطلوبی اولور ایسه اول كون
شهرك دكانلرنده موجود اولور بعده چون خلق انده موجود اولوب محله لر
واولر ودكانلره قرار ایده لر اولری ودكانلری پادشاه جانبندن انلره اهون
بها ایله فروخت اولنور وانلركه صاتون المغه قدرتلری یوقدر ترحما ولنوب انلره
اوجوزكرا ایله ویررلر زیرا شهر وایچنده اولان اولر وبازارلر ودكانلر وكاربان
سرایلر پادشاه جانبندن عمارت اولنمشدر وهر دروازه نك بالا سنده عظیم
كوسلر وچاكلر وضع اولنمشدر وپاسبانلر موكل اولوب اخشامدن صباحه قدر
نوبت ایله پاسبانلردن اونر نفر متصل چاكلری چاله رق حراست ایدرلر وبشنجی
نوبتده صباح اولور وهیچ بر یر یوقدر كه پاسباندن خالی اوله وهر شهر
وحصارك دیوانخانهٔ پادشاهیلری وسعت وقسمتده اوتوره حق والیلرك منصب
وپایه لرینه كوره پادشاه جانبندن كندی وخدمتكارلری ساكن اوله جق قدر
خانه لر بنا وانشا اولنوب علوفه وظیفه لری دخی جانب خاقانیدن تعیین اولنور
وضبط وربط امرنده مراسمنده مرسوم اولندیغی وجه اوزره حراست مملكت
وضوابط اموال وسائر رعایا وبرایای رعایتده اهتمام مالا كلام ایدرلر وخاقان
خطاییدن سیر وشكار ومجلس شرب مختارلری اولمیوب همان هنگام طعامده
برایكی پیاله تجرع ایدرلر زیرا قانونلرنده مست لایعقل اولمق گناه عظیمدر وضبط
مهماتده شویله ترسان ولرزاندرلر كه مبادا خدمتلرنده بر قصور وغفلت واقع
اولوب ناگاه بر حال ایله منصبلرندن عزل اوله لر زیرا عزل ایله خلاص اولمیوب

١٩

اکا حبس وقتلدن ایکی سیاسته مستحق اولنورلر برکی امرا اولنورکه عورتی وقزی وسائر
اقرباسیکه عورتدرلر خراباتده اوطوره لر واوغللری عسکر اولوب مدت عمرلرنده
هرکز بربرلرینی کورمیه لر تا نام ونشانلری یوق اولوب خانمانلری خراب ویباب اوله
قانونلری بومرتبه ده باریك برهولدر غایت خوف وخشیت ایله امورلرنده مقیم
اولدقلرندن یکرمی بیلده برکسه یه بوسیاست واقع اولمز بعده اول دیاره سفر
ایدن کمسنه لردن ومعتمد علیه ادملردن منقولدرکه اوچ ایدن زیاده سرحد خطایه
داخل اولوب هر منزلمزبر شهر یاخود برحصارده ایدی جمیع لوازم وارزومز انده
حاصل اولورایدی هرکیجه ده وکوندزده بیان وصحراده نزول ایلك واقع اولمیوب
متصل شهر واباداناق ایدی وهرایك منزلنده خاقان چین جانبندن کاربان سرایلر
یاپلمشدرکه شدت شتا وحدت کرما واقع اولورایسه انده ورودنده اول محله
کیروب ارام وراحت اوله لر هرکاربان سرایده اینده ورونده ایچون پادشاه
جانبندن نان ونعمت کلور مسافره کیت دیمك یوقدر اکر برای انده مجاور اولسه
واکر بعض مراحل ومناهلده خوف دشمن واقع اولسه انده حاضر اولان مالدار
ادملر برقلعه یاخود برحالی میل بنا ایده لرکه انده دیده بان وپاسبانلر ساکن اولوب
حفظ وحراست ایده لر وبعده واقع حالی وایتدکلری مصرفی خاقانه عرض ایدرلر
خاقان منتدار اولوب اولمحلده منعم کمسنه لر وارایسه عتاب بلکه عقاب ایدرکه
نیچون بوزمانه کلنجه تأخیر ایدوب یاپمدیکز ویابکا عرض ایتمدیکز دیو واول بنا ایدنك
مصرفنی بلا قصور ادا ایدندنصکره حالنه کوره منصب ویابخشش ویررلر اول
ادمك منصبی ویاخاقانك عندنده حرمتی دائما ترقی ایدر فصل واول شهر
وقلعه لرکه ایتمشلردر وایدرلر اینده ورونده دن مثلا برایلچی ویابرمسافر ایچونکه
حکم ونشان ایله کلمشلردر حاللرینه مناسب مکانلر ایدوب ادم استرلر ایسه
واکرات وقاطر واربه طلب ایدرلر ایسه کفایت مقداری ویررلر وهرکز امراء
خطای وخطایانکه هرملك ودیاره که کیدرلر ایلرك اتلری واوچ نفردنفیری
کندویه متعلق کمسه لری اولماز نقدر عالی مقدار وصاحب وقار میر معظم وسردار
محترم اولسه ده هرمراحل ومنازلده جمیع تنعم وتجمل پادشاه جانبندن مقدارنجه حاضر
ومهیادر وهرکز امراء خطا اته بنمز وعربه یه یوکلرینی یوکلتمزلر انکه ات وده وقاترلك
قلتندن اوله لکن قانونلریدرکه زمان قدیمدن بویله وضع اولنمشدر امیرلری محفیه

کیروب اللی مقداری قوی هیکل وتوانا کمسه لر تعیین اولنوب نوبت ایله محفه یی کتورر لر وکندویه قوشلان عسکرك بعضی التون یالدزلی وبعضی کموش قاپلی کوزرزلری اللرنده طوتوب دارتله اهسته اهسته یورر لر وبعضیلر شیر فریمان کبی عمل زراندود وسیم اندود وقلچلری عریان ایدوب اوموزلری برابرنده طوتهرق وکمیلری رنکارنك سنجاقلر وسنجاقلر اوجنه انواع الوانله ملون قانوسلر صاغنده وصولنده کیدرلر اکر یولده کیجه ایریشورسه فانوسلر یاقوب نورنده یورر لر بونلردن غرض مقصود همان عرض تجلدر بوخسه منزلی کیجه قالمق محالدر بوحشمت وابهت ایله محفه یی منزل بمنزل ارقه لرنده کتوررلر وصندوق وسائر رحت واسبابلرینی دخی ایکیشر کمسه جوب اوزرینه اصوب اوموزلرنده قالدره رق موصلیهك اوکنجه یوررلر بوعظمت وشوکتله هرمنزلده که اینرلر اول امیرك مرتبه ومقدارنجه پادشاه جانبندن دیوانخانه لر اولمغله نزول ایتدکده خوابکاهی ایچون برتخت واکا کورە جامه خوابی ملون اطلسدن وتختك اوکنده منقش حریرلردن پرده لر اصیلوب وسرایك طشره سنده انواع تزیین ایله برنیم تخت اولوب کندونك جمیع اسباب عیش وعشرتی وخدم وحشمنك دخی کلیا لوازمی انده حاضر اولوب واول شهرده اولان اکابر واعیان مراتب ومناصبلری وزره موصلیهك پادشاه جانبندن کلدیکی جهتدن اکا تبریکه کلوب تعظیم واکرام وتوقیر واحترام ایله رسم خوش امدی اجرا ایدرلر وبعد زمان اول ولایتدن منصب اخر ویا عزل ایله کیدرایسه ده ینه بهرحال تعظیمی واجب بیلوب اکابر ومحافظ مملکت برقاج منزل برابر کیدرك اندن وداع ایدوب کیرو عودت ایدر ومتولی اولان امیر کبیر هرمنزله کلدکده اوکنده اولان منازله نه منصب ایچون کلدیکنی اعلام ایدر واول قوم دخی انك حدنه کوره تعظیم وتکریم ایدر اول شخص دخی تجمل وداراتی ایله منزل بمنزل کیدرك خانبالغکه دار السلطنهٔ خطایدر بر فرسخ قالدقده اول شوکت وحشمتی کیدروب جمیع اسباب ودختنی کرا ایله عربه لره یوکلده رك کندو دخی اجرت ایله برات یاخود برقاتره سوار اولوب اظهار ذلت ایله شهره داخل اولورلر زیرا قانونلرنده شویله درکه هرنقدر سردار معظم وسپهدار محترم اولسه ده خانبالغه کیردکده تعظیما بکسواره اولورلر واول خادملرکه خاقاندن برامره مأمورا ولوب سرایدن چقسه لر انلرك پامالی برکون اول چقار وپای دیدکلری انواع نقوش ایله مزین برلوحدرکه مأمور اولان کمسه نك مأموریتی انك اوزرینه یازیلور ومذکور پایلردن نجانکه بردانه سی دیوانخانهٔ خاقاندن چقسه اهالئ شهر جمله خبردار اولوب هرکس اولکون سك خوك ومرغلرین خانه لرینه

٢١

باغليه رق شهرك زوقاقلرينى سيلوب سپوروب تطهير ايدر وذكر اولنان خادملر كه پايلرصاحبى ممالك ضبطن ور بطنه قادر ومحتشم ومحترم كمسنه لر اولمغله امالى بلاد واقف اولدقلرنده انواع زيب وزينتله دكانلرين وزوقاقلرين تزيين ايدرلر واول معتبره خدمت ايچون تعيين اولنان خدام بركون اول پاك ومفرح لباسلر كيوب سرايدن چقارلر وكروه كروه اولوب كيمى زراندود وكيمى عظيم كودزلرى باشلرى واوموزلريا وزره قويه رق وكيمى زردسته كورزلرى ادقه لونيه بند ايدرك وكيمى سپاقلرى باشنده ترتيب ايله تعبيه ايدوب وكيمى اللرنده كتوره رك وكيمى زراندود تيغلرى عريان اوموزلرنده قويه رق وكيمى اظهار سياست ايچون عظيم چوبلر وبند وزنجيرلر قالدرق وكيمى زربفت وملونا طلسلرايله اراسته وپيراسته تخت اطرافنده طورورلر والحاصل انواع انجام ودرلو صورت وزينت ايله مزين اوله رق سراى خاقانى قپوسنده توجهله فرمان قضا صادر وجارى اولور ديو حاضر ومنتظر اولوب طوررلر تاكه اول خادم سرايدن چيقوب اول تخت روان اوزرينه اوتوره بعده عساكر مرقومه ساعت نجومى مقدارى هاى وهوى تمام ايله انك اوكنجه يوريوب شويله بركمسه نك كلب ويامرغى طشره ده كورنسه صاحبنى كتوروب تمشيت چوبا و درلو وحبس ايدوب قانونه رعايت ايتميوب مخالفت ايتديكيچون وحكومت مملكته كيدن مذكور خادملر بو عظمت وشوكت ايله هر منزله وشهره واصل اولدقلرنده اول شهرك اهل قلمى وصاحب علمى تعظيم تمام واكرام واحترام ايله استقبال ايدرك اول كمسه يى شهره كتوروب پادشاهم ايلدكلرى عزتى اكا دخى ايدرلر واول مامورلرك امرا وممالكه امر ونهيلرى غايتده جاريدر واول مامورك پايكه برات وامرنامه سيدرنكيم ذكر اولندى معتبر ادملر ايله كندودن ايكى اول منزل اول كيدر واول شهرخلق غايت اضطرابده دوشرلر وزاد وزواده وساير امتعه واقمشه لرينى اظهار ونرخلرينى ارزان ايدرلر وحرامى ومفسدلرى قاچوب متغلبه اولان حكام وسردارلر ترسان ولرزان اولورلر زيراكه ظلمه جانبنه مائل ومالدن اوتورى ميل ومحابا اولنميوب جزا وسزالرى نه ايسه اجرا اولنور واول مامور هر شهر وقصبه يه كه داخل اولسه منادى لرندا ايتديرر كه مظلوملر كلسونلر وبيم ظلم ايتديسه اعلام ايتسونلر وقانونلرنده بعدا لندا اكر مظلوملر كلوب حاللرين عرض ايلمزلر ايسه كنهكار اولورلر بعده اول مامور غازان شهرى طلب ايدوب كندودن اول كلن مفتشدن كلديكى زمانه دكين واقع اولان ظلم وعدلى كمال احتياط ايله تفتيش

۲۲

ونفحص ایدوب وکندولك دخی معتمد علیه غمازلری واردرکه مخفی اوله رق شهری تجسس
ایدرلر واول اجلدن کمسنك حدی یوقدرکه اموری اخفا ایدوب بلان سویلیه لر بو منوال
اوزره مأمورلر داد مظلومی ظالمدن الیویرلر ممالك چینك اباد ومعمور اولمسنك
برسببی مذکورمفتشلردرکه امانت واستقامت اوزره متصل رعایا وبرایانك جمیع امورینی
اعلام ایدوب خاقان چینه خبر ویررلر اول جهتدن برامور مخفی ومستور قالمیوب
اکاکوره تدارکلك ایدرلر واول مأمور مفتشلرك اکثری مسلمانلردرکه خاقانك عندنده
وغلندن عزیزدر ومذکورلردن برینی برمملکته حکومته کوندرسه اول تجمل وتعظیم
ایله واروب برنیجه مدت حکومتدن صکره یرینه اخری مأمور اولسه اولکمسه یه کمال
اکرام واحترام ایله منزل بمنزل جمیع مال ومنالیله سرای خاقانیه داخل اولوب مال
وجاهنه متصرف وخاقانك خاص خادملرندن اولور فصل یام دیو پوسته یه دیرلر
استعجال ایله بربردن خبر ونامه التمك ایچون بعض منازلده اتلر وقاترلر سلرلر
واول اتلره یام اسب واول منزلخانه یه یامخانه دیرلر ولایت خطاده عادت بویله درکم
اینده وروندده ایچون غایتده تکلف وزینت اوزره یامخانه لر بنا ایتمشلردر وتجارلر
اول دیارده واردقلرنده انلری عزت اکرام ایله اول یامخانه لره ایندیررلر واسباب
ومتاعلری ایچون دخی مکلف بنا اولنمش وسیع محللر اولمغله اشیالرینی عربه لر ایله اول محله
چکرلر زیرا خطا ولایتنك اکثری زمین صحرا اولمغله اسباب وتحملاتلرینی دوه وقاتره
یوکلتمیوب عربه یه تحمیل ایدرلر واطراف وجوانبدن اول ولایته واران تجارلر ایلچی
رسمنده واررلر زیرا تجارت وسیراجی طریقیله وارانی اصلا بلده لرینه قویمازلر
وتجارلر سرحد چینه یقین واردقلرنده اونر نفر اولوب بوجانبدن کتوردکلری
متاعلرك بعضیسنی خاقانه پیشکش ایدرلر وانلرینی خود مطلق پادشاهه بر کذار
ایدرلر وخاقان جانبندن هدیه لری قبول اولنوب هر اون نفره برمکان تعیین ایدرلر
وتقدیم ایتدکلری هدیه لری یازوب مرقوموندن اون ویا یکرمی نفرینی کوسع ولایت
اولان خانبالغه ارسال ایدوب باقی قلان جماعتی اول کونلك بول چین ولایتی ایچنده
کنجو اولور برشهرا ولمغله انلری اول شهره کتوروب وجه مذکور اوزره یامخانه لره
مربوط اولان مهمانخانه لره اونر نفر مسافر ویروب اسباب معیشت وسائر لوازماتلرینی
دخی ماه بماه میری طرفندن ویررلر وخان بالغه کیدن کمسلره جانب سلطنتدن
اطلس ودیبا وتافته وسائر امتعهٔ زیاده بخشش وانعام ایدنصکره بعد الزمان

بیشکشلرینك بها سیدحی بالزیاده ادا اولنور واوج اولمدقجه دخی بوکسه لرلك کیملرینه رخصت ویرلمز بعده خانبالغدن چیقوب سرحدده اولان رفیقلرینك یانلرینه کلنجه قدر ایکی جماعتك دخی تعیینات ولوازماتلری میری جانبندن ویریلور مثلا اون نفره کونده برقیون و برشنك باك وکفایت مقداری برنج ویاغ واودون واون وسائر اسباب طعاملری طوز و بیبرینه وارنجه بالتکمیل ویریلور وسردارلرینه ملون اطلسلر ایله اراسته وپیراسته وایچنده اطلس او زرینه صرمه ایله غایت لطیف اشلنمش برقات نفیس جایخاب ایله برتخت وتبعه سنه رریف وکمنا واطلسدن وحریردن البسه لر ویررلر وبونلر ملك چیندن چقوب کتدکلرنده مرقومونه خاقان طرفندن ویریلان اسباب انجاملرینه براحد تعرض ایتمیوب همان خراج نامیله ادم باشنه قرق درهم کمش الورلر فصل مرقومون کتدکدنصکره مثلا یوز وایکیوز ادمله ایچی نامیله برتجار دخی کلسه اکا دخی زیاده سیله عزتلر ایدوب جامه خوابلرینی منقش اطلسدن وسرموزه وکفشلر ورنکارنك اول دیارك کیه کلرندن که اعجوبهٔ عالمدر یغمورلقلر ودولبند بورکلری ویریلوب وسردارلرینه التون رختا ایله مزین برات وایکی جوان کاکل پریشان خطا محبوبلری انك ایکی رکابنده مزدکش لباسلر ایله واللرنده ایکی التون تبسی ایچنده عرقی ایله مملو ایکی فغفوری صراحی احداث ایدوب واسبابلرینی تحمیل ایچون کفایت مقداری عربه لر ویررلروانك خدمه سیدخی خدمتنی رؤیت ایچون براپرکیدرلر ومرقومونك بالکلیه لوازمات وتعییناتلری خاقان طرفندن ادا اولنور وبعض نقات ناسدن مسموعدرکه یوزکون مقداری خطا ولاینده هرکون بوتجمل ایله اراسته اوله رق یول کندك اصلا منزلمز صحراده واقع اولمدی دائما برشهر ویاحصارده نزول ایدرایدك وجمیع لوازم ومهماتمز هر برنده موجود اولورایدی عودتده دخی جمیع امورمزده هیچ برخلل وذلل واقع اولمدی

::: باب رابع اول شهرلرده حفظ وحراست ایچون قونلان عسکرك بیانندهدر :::

جمیعیسی ازپاتاسر غرق اهن اولوب طوب وتفنك وسائر الات واسباب حربله اراسته وپیراسته دررلر وهر برینه ایده برمد باك برنج وبرمد بغدای وبکرمی درهم کمش ویررلر وانلری بازار ومحله لرده خلقك کورینه قارشو یرلرده طبیله ایله باغلو اولوب بیم وعلفلری میری جانبندن ویریلور واکر برینك اتی تلف اولسه سپاسنا یوز دکنك اوروب بعده ینه جانب میریدن برات ویررلر فصل سپاهیلق ایین وورودلری تمامت

مالك خطایده دار السلطنة اولان خانبالغده نفیری نقدر علوفه خورلشکری وار ایسه
هر صباح بکلری ایله اهن و پولاده مستغرق اولوب و تمام آلات واسباب حربله آراسته
و مزین اوله رق معین اولان ایوان میدانه حاضر اولورلر وایکی صف چکوب شویله که
ایکی دشمن بربرینه مقابل اولدقده نعره لر اوروب آلات حربی نیجه عمله کتورلر ایسه
بونلر دخی بربرلرینه جان سنانانه حمله ایله جنك ایدرك بری برلرینه اندن یقوب بند
واسیر ایدرلر همان قتله قصد ایتمزلر چابکسوار دلاورلکلری ظاهر اولان ترقیلر و زیاده
مرتبه لر ویررلر و تعلیم حرب تمام اولدقدنصکره اسیرلرك بندلك کشاد ایدرلر و بوما بینده
شکسته و زخمدار اولمقدن باك ایتمزلر زیرا بینلرنده عیب دکلدر وشویله ملاحظه اولنه که
روی زمینده خطا عسکری کبی چست و چابك وسلاحشور و دلیر و دلاور بر طائفه
بوقدر اسلوب مذکور اوزره اولان جنك و قتالی اویون عد ایدوب هرکون حالتری
بومنوال اوزره در و زخمدار اولنلرك یاره لری ایو اولنجه او یونه کیرمیوب بعده ینه
حاضر اولورلر جمله سیکه یتمش قبیله در هرکون ورزشلری بو طرز اوزره در و لشکر
کشلکده ضبط و ربطلری بومرتبه ده درکه برساعت نجومیده اللی بیك عسکر جمیع
سلاح حربله آراسته سوار اولوب حاضر اولورلر باعث و داعی اولدرکه هرکون
اسلوب مذکور اوزره میداندن خانه لرینه کلدکلرنده سلاحلرینی چیقاروب آتلرینی
طویله لرینه باغلدقدنصکره دیوان اسبابلرینی کیوب پیاده اوله رق بکلرینك
قپوسنه کلوب روز و شب تعیین اولنان خدمتلرنده حاضر اولورلر قادر دکللردرکه
برساعت تأخیر ایده لر معلوم دکلدرکه بونجلین لشکرکشلك و صدوکشلك ده قوا عد
وقانونلرینی حفظ و حراستده خطا قومی کبی بر طائفه اوله بلا تشبیه اسلام شریعتی
بویله رعایت ایلسه لر عنایت باریله جمله سی بلاشك اهل ولایت اولورلردی بیت
رعیت نوازی و سرلشکری نه کاریست بازیچه سرسری   و خانبالغده هر سحر
دیوانخانه ده حاضر و واقع اولان اموره ناظر اولورلر و بلا عذر برکون ترکنه قادر
اولمزلر و ترتیب و قاعده دیوان خاقان محلنده ذکر اولنور و جمله ممالك خطاده هیچ
برشهر و حصار یوقدرکه بشبیك اون بیك یکرمی بیك و یا اوتوز قرق بیك و الحاصل
اللی بش بیك اکثری اللی بیك عسکردن خالی اوله و ذکر اولنان عساکر امر اولنسه
برساعت نجومیده آلات و ادوات حربله آراسته و پیراسته سوار اولوب حاضر
اولمغه مقتدرلردر و سیر و شکار مطلق قانونلری دکلدر و علامات و مراتب

لشکرلری بوددرکه هراون نفرکسنه‌نك بر توغی و برجبه‌سی اولوب وهراوتوز نفرك اوج
جبه‌سی وبو سنجاغی اولور وهر بیك کیمسنك سردارینه بر قزل توغ وایکی کوس سرنای وایکی
نفیر وایکی سیغ تعیین اولنور وجمیع عسکری بوقانون اوزره مرتب اولوب اللی بیك
عسکره بشبیك توغ وایکبیك سنجاق وبوز کوس وبوز سرنای وبوز نفیر وبوز
سیغ واللی قزل علم وبرعظیم صاری سنجاق وبشبیك طوب واللی بیك تفنك که هر بر
سپاهیه لازمدر وبوذکر اولنان جمله آلات حرب اللی بیك عسکرکدر وعساکر خطا
اون ایکی قسمدر مذکور عسکر انك برقسمیدر که حدندن غیری خاقان چین خزینه‌سندن
علوفه وتیمار الورلر وامراسنك مراتبی اونباشی‌یه سیجن وبوزباشی‌یه یای خو
وسرهزاره سیجود یرلر واون بیك کشینك سردارینه جوخو وبکرمی بیك عسکرك
ضابطنه یان سمزن واوتوز بیك عسکرك امیرنه سمزن وقرق بیك دلاورك سرلشکرینه
یان دینن واللی بیك سپاه سپهدارینه دینن دیرلر وجنك کوننده اللی بیك عسکرك اوج
امیر معظم ومشیر محترملری اولور وانلرك برنجیسنه طی‌کن وایکنجیسنه دوتاتك
واوچنجیسنه دینن طی‌کن دیدکلری خاقان سراینده‌ن چقمه برمأموردر که خاقانك
اوغل مقامنده اولوب نفس خاقانك وکیلیدر وبرقسمده اولان جمیع شهرلرك ضبط
وربطی آکا متعلقدر ودوتاتك دیوان خاقانده بر محتشم ومشیر مفخمدر که جمیع
امرای اهل قلمك مقدمیدر وخزینه‌نك ایرادی ومصارفی وجمله حسابی آکا متعلقدر
وان دائما محبوس کبی حفظ ایدرلر واول کسه‌نك زن وفرزندی اولمیوب کندی
طواشیدر وانك اوزرینه مأمورینه طواشیلردن برسردار با احترام وامین واجب
الاکرام واردر انك جمیع امورینه ناظردر اما حاکم دکلدر وبوقدر احتیاطه سبب
مال پادشاهی بی اسراف ایتمامك خوفندندر وطی‌کن ایله دوتاتك عوام خلقندن
اولوب بوقدر مراتب عظمایه واصل اولملری کندو اختیارلریله الت توالد وتناسللرنی
قطع ایدوب سرای خاقانده استقامتله خدمت ایدوب ودوتاتك انواع علومده
کامل وماهر خصوصا علم حسابده غایت فاضل اولمغله اول مرتبه‌یه واصل اولمشدر
طی‌کن واول خادم ناظر ودوتاتك فوت اولدقدنده انلرك اولاد وانسابلری
اولمدیغندن مال واملاکلری بتکمیله خزینه‌یه قالور اما دینن که اللی بیك لشکرك
سرعسکریدر اول عسکرك ضبط وربطی کلیا آکا مفوضدر وانك اولاد وانساب
واردر فوت اولدقده مال ومنالی اوغللرینه ویروب میری جانبندن دخی مراتب

ومناصب ويررلر عساكر ممالك خطا اون ايكى قسمدر هر قسمى اللى بيك مبارز دلاوردر وهر
قسمنك اوج مير مهتر ومعتبرى واردر برى اول خادمدركه شهورلرك جمله ضبطى اكا متعلقدر
اكا اصطلاحاتلرنده طوكن ديرلر ايكنجى اول مير محترمدركه ضبط وحساب ماليه اكا منوطدر
اوجنجى اول لشكركش عدو كشندركه روز حربده اول عسكرك ترتيب وتعبيه سى وظهوره
كتوردكلرى مبارز ومجاهدلرى مقابله سنده مراتب ومناصب ويرمك وانعام واحسان
ايتمك انك رأى دلپذيرينه مربوطدر نتكم ذكر اولندى ولشكر خطا اعدا ايله جنك وحرب
ايتمك نادر واقع اولور لكن عسكر وسردارلرينى اصلا بيكار قومازلر ابتدا برايش ايله انلرى
مشغول ايدرلر يا بر شهر ويا بر حصار بنا ايتديررلر هيچ اولمازايسه شهر ويا حصارلرك اطرافلرينه
يكيدن خندق قازديررلر واعتقادلرى بونك اوزرينه دركه اكر عسكرى بيقيد وبيكار
براقسق نتيجه فتنه لر حاصل وآشكاره اولور فصل قواعد حربلرى بودركه چون لشكر
عدو مقابلنه كلوب برمنزله نزول ايدرلر اون دقيقه ايچنده اطرافلرينه عظيم برخندق
قازوب وعربه لرينى دخى دائره لرينه چكوب حصار ايديويررلر وجنكلرى غايت كراندر
وذكر اولنديغى وجه اوزره طابيه لرينى ياپدقدنصكره طوپلرينى دخى غايت هندسه
ايله دشمنك كلجك وفرار ايده جك طريقلرينه ترتيب ايدوب وتفنك انداز عساكر دخى
تفنكلرينى طولديروب حاضر طورررلر مقدما اهل اسلامدن طوپلره آتش ويرمك
انلوردندر بعده يديوز بيك عسكر برجا قمقدن آتش ايدرلر جميع صحراى عالم سياه ايله
مالامال اولوب كوه قاف مثالى مقابله سنده طورسه لر تاب اوره مقاومت اوله مزلر
فصل اهل اسلامك اول قوم اوزرينه نصرتلرى بو طريقله اوزره دركه خطايك
عسكرى قونوب كوچر ايكن عساكر اسلام بردن هجوم ايدوب خطايك اوردوسنى پريشان
ايدرلر زيرا عسكر خطاى يوم محاربه ده استحكام قلوردن چقمزلر انك ايچون عساكر
نصرتمآثر اسلام جد وجهد ايدرلر لشكر خطايه استحكام ايتديرمدن جمله سنى براغوردن
طوپ اولوب هجوم ايده لر نيجه كه اهل اسلامدن قلماق پادشاهى اسن تيشى نام بر
پادشاه بنام بو طريقله ظفرياب اولدى صورت حكايتى بودركه حضرت اسكندركه
مشرق جانبندن دامن كوه قافده سد چكمشدر اول طرفده صحراى قپچاقده امراى
قلماقدن اسن تيشى نام برامير دلير التمش بيك كزيده سرور ومبارز دلاور عسكر
ظفر رهبر خروج ايدوب وجه مذكور اوزره ضرب تبر وشمشير ايله بعض ملكلرى
غورستان ومغلستان بلده لرينى فتح ايدوب تاريخ هجرتك سكزيوز اللى دردنده چين

خوارزنام خطا سلطاننك اوزرینه هجوم ایلدی وخطا عسکرینی طابیه یابمغه یاخود
مهمات عربه‌لرینی اطرافلرینه حصار ایدنمکه قومیوب خطا عسکری میدانده ایکن عظیم
جنك وجدال وحرب وقتال ایدوب بعنایت الملك المتعال خان خطایی اسیر و دستکیر
ایدرك طوتوب مملکتنه کتدی واول دریا کبی لشکر خطا بی سر وپا قلدی زیرا جنك
قانوننده قاچمق ایله اولمك بردر مثلا اکر بو زبیك نفر حربدن قاچسه جمله سنك بوینلر
اوررلر وقانونلرنده شویله مسطوردر که ولایتلرندن برحصیر مقداری یر دشمن
الورالورایسه انك اوزرنده جمیع عسکر هلاك اولمق کرکدر بعده امیر اسن تیشو
خاقان چینی صحرای قلماقده قراقوریم نامنده اولان شهر معتبره کتوروب خطا پادشاهی
انده اولان بازرکان معتبرانه سزلر شهر نشینلرسز وسز شهرلو بیلوك ایچنی بزدن ایو
بیلورسز دیوب انلره تسلیم ایلدی انلر دخی خان خطایی انواع عزت وحرمت ایله
پرورش ایدرك تخت مثالی برمسند ترتیب ایدوب و رنکارنك لباس فاخرلر کیدیروب
هرکون کوناکون اطعمه‌لر ایله ضیافت ایده‌رك برمدت کچدکدنصکره برکون مذکور
پادشاه باعدل وداد خان خطایه قزین ویروب داماد ایلدی وبعده ملك خطانك
وزرای اعظم وامرای محتشم ورؤسای عزیز ومحترملرینه رسول ارسال ایلدیکه
بن خاقانی اوغللوغه قبول ایدوب وقیزمی اکا ویروب کندیمه یقین ایلدم وتمهدی مرادم
بودرکه انی ینه سزه کوندره یم سز دخی کاکان پادشاهلغنی تسلیم ایدوب تاج وتختنی
مقرر قیلوب اطاعت ایده‌سز وزرا وامرای چین بو خبری ایشتدکلرنده جواب ایتدیلرکه
بزانی شهدنکرو پادشاهلغه قبول ایتمزز زیرا بخت برکشته دراکر طالعی سعد اولسه ایدی
اولیدی بو یله دولتدن دوشوب اسیر وافتاده اولمزدی حالا بز قانون وقاعده مز
اوزره صاحب سعادتلردن برینی پادشاهلغه قبول ایدوب اطاعت ایتدك دیونامه یـ
پادشاه قلماقه کوندردیلر امیر دخی بوجوابی ایشیدیجك زیاده غضبه کلوب خطایلره
خبر کوندردیکه حاضر اولك که واردم انشاء الله تعالی اکرحق تعالی بکا فرصت ونصرت
ویررسه جزا وسزاکزی کوررسز دیوانها ایدیجك وزرا وامرای خطا بو خبری ایشیدیجك
سابقا واقع اولان حرب مقاتله‌یی ملاحظه ایدوب بوشدیددن غایت ترسان ولرزان
اولدیلر بعدازان وزرا وامرا وسائرصاباند تدبیرمشاورت ایدوب کندولری نصب
ایتدکلری پادشاهی دفع ورفع ایتمك صددنده اولدیلر وحیله وخدعه ایدوب خاقانه
عرض واعلام ایلدیلرکه درون سرایده دردنجی قلعه‌ده اولان باغده برنکارخانهٔ بهشت‌آسا

وقصر فلك فرسا واردركه صور عجائب وسائر ترتيب غرائبی تماشنده عقول خردان حيران
وسركرداندر دیو توصيف وترغيب ايدیجك خاقان اول باغی تفرج وسيران ايتمكه طالب
وراغب اولوب واول سرايده سردارا اولان خادملره سرا خبر كوندر دیلر تدبير ومصلحت
بودركه خاقان اول باغه كيردكده جميع قپولری قپايوب خاقانی حبس ايده سزچون خاقان
اول باغك توصيفك واچنده اولان ماننده ولدان وحورانك تعريفك ذكر اولنان نكارخانه‌نك
ذوق وتماشاسی قلبنده نقش باغلیوب خواص خدميله اول باغه عزيمت ايدوب ذوق وصفايه
مشغول اولدقده باغك قپولرينی اوزرندن بند ايدوب تخت مقابله سنده برخانهٔ زير زمينده
حبس ايدرك محبس مذكوره انجق بريك صحنی صغاجق قدر پنجره براقوب خاقان چينی
خاصه كيلری اول باغده محبوس ايتديلر بعده خاقان قديملرينی ينه اوزرلرينه خاقان ايدنمكه
راضی اولوب ايلچی كوندر دكلرنده خاقان مذكور الای وسلطنت ايله قلما قدن حركت ايدرك
خانبالغه كلوب ينه تخت سلطنته جلوس ايلدی وانك زماننده مسلمانلره كلی عزت وحرمتلر
اولندی حالا سنه تسعمائه ده اوغلی كين طای خان نام پادشاه سپهر احتشام واهل اسلام
انك ايام عدالت انجامنده غايتده استراحتده دیرلر وحرب مذكوره نصكره پادشاه
خطای كندو نفسيله حربه وارمشدرلازم اولان محللره عسكر كوندرر وبالطبع اهالی
خطای اصلا جنكه مائل دكللردر اكر دشمن ظاهر اولسه مال ويروب صلح اولورلر وكيمسه
ايله بلاضرورت حرب ايتمك استمزلر انك ايچون جميع عالم ايله صلح اوزره درلر اول سندن دكه
خاندانلرنده نيجه بيك ييلدركه سلطنت برقرار اولوب ولايتلری خرابلق كورمشدر واول
ديارده اصلا طاعون اولمز وملكتلرنده اولان خلقك كرك عسكری وكرك شهری جمله سی
اسم ورسميله دفترلرنده قيد اولنوب خارج از دفتر بلده‌لرنده بركمسه يوقدر وجميعسنك
حال ومقدارينه كوره تعيينلری واردر ماه بماه يا سنه بسنه ميری جانبندن حقلری
ويريلور وزرا وامرانك وسائر اهل مناصبك مقدارلرينه كوره خدمتلرنده ادملر تعيين
اولنمشدر كيجه وكوندز خدمتلرنده مقيم اولورلر مثلا برمشهور نامدارك بيك ويكرمی اوتوز
بيك عسكرك سرداری عزل ويا فوت اولسه يانلرنده كندولرينه متعلق درت بش كمسه
بولنمغله سردار مذكورك يرينه اخری نصب اولنجه انلر دنبری نظارت ايدر وجميع خلق
خطای خاقان طرفندن وظيفه خور اولدقلرندن اول بلده‌نك وزرا وامراسندن
بركمسه پاره ايله كندينه ادم جلب ايتمكه قادر اولمازلر بو دخی بر تدبير عظيمدركه
پادشاهلری اوزرينه عصيان ايدوب خروج ايتمكه قادر اولمازلر

باب خامس شهرلرنده اولان معادندن التون وکمش وبرنج وقورشون وغیره وقماش وبز
وسائرانلرك امثالی امتعه دن وغلال وفواکهدن برنج وبغدای وارپه وسائرحبوب والما
وارمود واوزم وانار وعناب وفندق وفسدق وجوز ولوز وغیره اصنافلریله ولایتلرنده
واقع اولان امراضك ادویه لرندن مخزون اولنان خزائن بیاننده در ❋ وهرشهرطرفنده
صمان واودون طاغلرکبی پشته پشته جمع اولنوب وبونلرك اوزرنده قوش مثالی برشکل
وهیکل عظیم ایلیوب غایتده یوکسك محلده نشانه ایچون وضع ایلمشلردرجمیع شهرخلقی
طشره دن کلان کمسنه لر بیجه فرسخ یولدن اول شکلی کوررك اکوحاجتلری وارایسه کلوب
الورلر واول صمان التی ایده برجمیع عسکرك آتلرینه صرف اولنوب تمام اولور بعده برینه بر
اولقدر دخی یغلور واودون وصمان جمیع عساکره وابنده ورونده یه هفته ده برکون
ویریلور وبرنج وارپه وبغدای وحبوبات سائره وفواکه تر وخشك هرشهرده انبارپادشاهیده
جمع وحفظ اولنور وجمیع لشکرکفافلری مقداری هرایده برکره وفواکه ایکی کونده بر صرف
اولنور والچی صورتنده کلان بازرکانلره اوج بیله دکین برنج وبغدای وات وعرق
وعناب وجوز وسائر دانه وفواکهك انواعندن ویریلور وعساکره دخی کذلك ویریلور
ذکراولنان خزن ایتدکلری امورالتی بیلده برکره تمام اولوب برینه براولقدر دخی جمع
اولنوب دائما بومنوال اوزره صرف اولنور وخاقان چیندن انعام واحسان التون
وکمش ودیبا واطلس وسائر اقمشه وملبوسات وهرجنسك اعلا وزیباسندن اعطا اولنور
وهیچ شهر وحصار یوقدرکه بوانبارلر اولمیه ولاینقطع بو اسلوب اوزره جمع وصرف اولنور
وبوجمع اولنان مال وقماش والبسه وفواکه وحبوبات وغیره کنهکارلر جریمه سندن حاصل
اولور زیرا دایم مقابله سنده التون وکمش المیوب بوقدربیك انبار اول دیارده جریمه لردن
اداره اولنور ❋ باب سادس خاقان چینك تاج وتخت وسلطنتی بیاننده در ❋ خاقان چین
ضلالت آیین اکرچه سلطنت سلیمانی واسکندر یونانیلق دعواسنده ایدر تخت خاقان
چین اول التوندن اولوب وکرو التوندن برصورت اژدرها پیچاپیچ اولوب احاطه ایتمشدر
وانك باشی اوچنده خاقانك نشانکاهی اولوب عرضی مقداری اون زراع وارتفاعی التی
زراع اولوب درونی مجوفدر فصل سرای خاقان چین یدی حصاردرکه هربری دیکرندن
محکم واستواردر وهرحصارده باغ وبستان وبتخانه ودیوانخانه ونکارستانلر بنا اولنمشدر
وانده ساکن اولان قزلر وخادملرکه وارد رطبقه طبقه عادتلری اوزره ترقی ایدرلر
وجمله خادمان سرای یدی بیك باکره قزلر واون ایکیبیك جوان تواناد روانلردنکه

خذمت خاقانه کلورلر خدام با احترامدن اوجیك دختران سعادت اخترلردن اوجیك
هرکون نوبت ایله خاقان چین صحبتنده مشرف اولورلر و بعضی قزلر که خاقانك بابالرینك
خدمتنده اولمشلردر وانواع رعایت ایله سرای خاقانیده قالمشلردر قانونلری
اوزره درت بش ییلده برکره خاقان ایچون ولایت چینده باکره وپاکیزه قزلر جمع ایچون
خادملر ایله کشت وگذار ایدرك خاقانه لایق حورامثال عذرالردن بولدقلرنده
غایت تعظیملرندن محفه لره اصناف زینت ایله تحمیل ایدوب شهربشهر منزل بمنزل
انواع عزت وحرمتله خاقانك سراینه کتوروب خاقانك والده سنه یا همشیره وخاله سنه
تسلیم ایدرلر بعده یکان یکان اول پری پیکر چشم جادو وهلال ابرو نازنین قزلری
عرض ایدرلر وطبقه لرنجه تزیین ایدوب قابلیتلرینه کوره ترقی اولنوب رعایت
اولنور وبومنوال اوزره استخدام اولنور وانلرك ایچنده مقبول اولمیان قزلری اول سرایده
بیر اولان خاتونلره بخشش وانعام واحسان اولنوب انلردخی مکانلرینه کوندررلر
بیت هرشب بمنزل وهرشب جائی چون زورق اشکسته بدریائی واول سرایده
اولان خدام با احترامك جمله سی مالك حسن وجمالدر وخادملره اولان رعایت وسائر
خلقه اولمز بوجهتدن اهالئ بلده غایتده جمال وباکمال اوزره اولان اقربا واولادلرینی
ریاست خاطری ایچون حین طفولیتلرنده خاقانه خادم ایدرلر وبونك کبی امره شروع
ایتمك مراد ایتسه لر قانونلری بودرکه شهرلرنده اولان بکلرینه واروب اولاد واقربالرینی
عرض ایدر واندن اجازتنامه الوب خادم اوله جق کمسنك الات رجولیتنی قطع وطوراشی
ایدوب معالجه وتیمار ایدرك صحت بولدقده شهرلرینك امیری اجازتنامه لریله خاقان
سعادتشعارك پای تختنه واروب سرایده سردار اولان خادمك اذنیله امرلرینی
واولادلریله خاقانه عرض ایدرلر بعده اول کمسه نیجه مدت سرای بیرونده اولنلره
خدمت ایدوب کمالیله درون سرایده اولان اغالره کسب استحقاق ایلدکده ایچری
سرایه داخل اولوب انده دخی نیجه مدت خدمت ایلدکده اول خادملردن کال امانت
ودیانتلو وزیاده ذکاوت ومتانتلو برخادم مرقومی تحت تربیه سنه الوب نیجه مدت
قواعد وقانون واحوال ضبط مملکت وجمیع امور سلطنت معلوم اولیجق طبقه اولیلك
برینك محلی محلول اولدقده انك یرینه نصب اولنوب بعده ذکاوت وخدمتی مقابله سنده
تدریج ایله ترقی بولور وهرطبقه نك مراتبی ومعین کاری واردر فصل ایچ سرایده
اولان طبقهٔ اولك خادملری باغلرك وبستانلرك پرورشی وسائر اموری خدمتنده

تعیین اولنمشلردر ایکنجی طبقه خادملرینك مشغولیتلری بودرکه شکوا قصه لرینی وسائر مکاتبی که
اطراف عالمدن کلورانلری ایچرو ادخال ایدوب جوابن چقاردرلر وکثرت قصص ومکاتبه محلنده
ذکر اولنور اوچنجی طبقه خادملری ایکنجی طبقه دن معتبرلردر وانلرك خدمتی ایچ سرایده
اولان دیوانخانه لرده تعیین اولنان دختران سعداختران ایله اوتوروب واقع اولان
قصص ومکتوبلری ترجمه واختصار ایدوب حضور خاقانه قزلر تقدیم ایدرلر وخاقان
چینه عرض اولنان عرائضه باقوب نشان ایتمکه کیجه وکوندزده وقت تعیین اولنمشدر
شویله که برساعت ترك وتأخیره مجال محالدر چون خاقان اول خطلره نظر ایدوب
مضمونی معلوم اولدقده مقبولی اولانك اوزرینه سرخ ایله خط چکر که علامت قبولدر
مقبول اولمیانه خط چکمز خاقانك امرا و وزرا سیله ظاهر سویلشمسی بوقدردرکه برامر
عظیم واقع اوله که مشاوره ده کلمات واقع اوله واون ایکی قسم ملك خطانك طشره ده
اولان اون ایکی دیوانخانه لرکبی ایچ سرایده دخی بعینه دیوانخانه لر واردر وبیرون سرایده
اولان دیوانخانه لرك هربرنده طقوز وزیر صاحب تدبیر واردر ذکر اولنان مقبول
قصه وکتابتلر خاقان حضورندن ایچ سرایده اولان وزرایه چقوب طشره ده اولان
قنغی دیوانخانه دن کلدیسه ایصال اولنوب انلر دخی نوجهله فرمان اولدیسه اکا کوره عمل
ایدرلر دردنجی سرایده اولان خدام بااحترام ذکر اولندیغی اوزره اول سرایده اون ایکی
مملکت ایچون وضع اولنان دیوانخانه لرك بوطرفندن خادمان معتبر وبرجانبندن دختران
سعدت اختران باشلرینه غریب وعجیب مرصع تاج باابتهاج الو قیوب ولباسهای انواع تجمل
زربفت وخطایی کمخا واطلسلو کیوب ومیانلرینه بیشهدن کمرلر باغلیوب ایکی جانبندن
انواع زینت ایله تخت روانه بنه رك دیوانه کلوب مراتبنجه یرلو یرنجه اوتوررلر وهر
وزیرك حضورنده بردختر معتبر وایکی جانبندن ایکی خادم سعادت اختر اوتوروب
وقفا لرنده اغالر وقزلر صف صفا ولوب طوررلر واول سرایده اولان دفاتری
کوروب اجمالك الوب فراست ایله فحواسنه مطلع اولنوب صواب اوزره ضبط وربط
ممالك ایدرلر بشنجی سرایده خزائن ودفاین ملك چیندر جواهر زواهر وسیم وزر و
زربفت وسراسر واطلس وکمخا وپای بوك وتافته وسائر اقمشه وامتعه انده جمع وصرف
اولنور واول سرایده بعض خادملر وقزلر التون وکمشدن اولان کوبجلری وسائر خزائن
حفظ وترتیبنه تعیین اولنمشدر واصل وترتیبی ذکری محلنده شرح اولنور واول سرایده
ارسلان خانه لر واردرکه انده ارسلان وپلنك وببر وپارس وسیاه کوش وسائر درنده

یعنی بونجی جانورلر صف صف ترتیب اولنوب بسلرلر وسکان نبت دیمکله معروف کلابکه
هربری هیبت وصلابتده ارسلانه برابر کلوب جنك ایدرلر دیار روم‌ده براق دیدکلری
کلاب انلردندرکه خطا طاغلرنده حاصل اولور التنجی سرایده اون ایکی بیك وانلرك
هربریسنك مقدارلنجه مکانلری ومعین خدمتلری واردر یدنجی سرایده خاقان
چینك کندو عیالی وخاصه کیلری ولور واول سرای یدی قلعه درکه بری بری
ایچنده اولانجمله سی قزلر در وخاقاندن غیری بر ارکك یوقدر واول سرایك بلندلکی
بر مرتبه ده درکه مرغان بلند پرواز کرکدرکه اوزرندن کچه بله لر وعرضی دخی روی
زمینده کیمسه کورممشدر مکرکه سد اسکندر معادل اوله دیرلر واول حصارك طشره
واطرافنده بیك پاسبان خانه واردر وهر پاسبانخانه ده اون نفر کیمسه اولوب جمله سی
اون بیك نفردرکه دیوار سرای حصاری حفظ وحراست یدرلر انلردن ماعداکه
دیوانگاه دخی محافظه ایدرلر انلر دخی مرد بهادردرکه جمله سی پولاد والات حربه
مستغرق ارقه ارقه یه ویروب اول رواحدن اخر صباحه دکین اللرنده فانوسلر
ایله محل محل وضع اولنان چاکلره اوره رق کشت وحراست ایدرلر وحصارلر
اوزرنده دخی معین طبللر واردر وکلبلرك دخی درایلری واردر یولار باشنده
عسسخانه لرکه ترتیب ایتمشلردر هر برینك معین صدالری اولمغله نوبت بنوبت
اول وضع اوزره چوبلرایله اوردقلرنده درلو درلو صدا واوازلر ظاهر اولوب
صباحه دکین بو منوال اوزره حراست ایدرلر توصیف وتعریفه قابل دکلدر وبو ذکر
وتعیین اولنان احتیاط وپاسبانلر خوف دشمندن اولمیوب همان ضبط ممالکده غایت
تجمل وقدرتنی اظهار واشعاردر واول قلعه صفت سرایك درت جانبنده قپولر واردر
وهر قپوسنده یدی دربند بنا وهر قپو ودربند جوانبی برامر ایچون تعیین اولنمشدر
بردر ودربندن اون ایکی قسم ممالك چینك محصولی کلور واول قپو ودربند کثرت محصولك
عرض وتسلیمنده که عربه لر ایله کلمشدر نیجه مدت انتظار چکرلرکه حتی نوبتلری کلوب
خزینه تسلیم ایده لر ومعین اولانجوانبك مصارف وجمیع اولدیواندن صرف اولنور
واول سرایك بر قپوسندن عریضه لر کتوروب جواب چقاررلر بو دربند ده دخی
کوس عدالت قونلمشدر وبر قپودندخی خاقان چین ییلده بر ویا ایکی کره تجمل عجیب
وسلطنت غریب ایله چیقوب دیوانخانه لری کشت ایدرك احواللرینه تأمل ایلیوب
ینه اولباب ودربنددن خاصکیلر یله مکاننه عودت ایدر واول دربندلرك دیوارلری

٣٤

یوکسکلکی سئول مرتبه ده دزکه بالاسندن پرتا واوقی اشمز وخاقانك کجدیکی قپولر بولاد
خطایدن دوکلمشدرکه نظیری روی زمینده کورلمامشدر وایچروده اولاسن
دربندلرك هر برینك اوکنده بنیان منیعی قعر زمینده سکه واصل وبروج رفیعی
اوج هوادہ اسمان هفتمینه مشاکل بر حصار بنا اولنمشدر واوچ طرفنده ایچ سرایك
غریب وعجیب قپولری ودربندلری واردر واول درودربندلرده ستاره های اسمان
عددی رنك برنك فانوسلر اوبجته اولمشدرکه بالالرنده ونصف اللیلده جمیع وزرا
وامرا ودفتردار واهل قلم صاحب دفتر وسائر اهل دیوان اول قپولرك طشره سنده
حاضر اولوب خاقان چینك قدومنه منتظر اولورلر کاهی اولورکه خاقان صبح کاذبدن
اول دیوانه چقار واولوقت مأموران دیوانددکیم بولنمز ایسه بعد العزل بند وزندانه
دخی مستحق اولور ونقل ایدرلرکه سنه ٩ ده برکره خاقان عادتدن مقدم اول
صباحده دیوانه چیقوب وزرا وامرا وسائر حضوری لازم اولان ذواتدن اوچیك
کشی بولنمغله خاقان امریله جمله سی ابدی عزل اولوب حبس اولندی وخاقان اکثر یا
دیوانه طلوع افتابدن اول چقار وبوقدر خلق اول درودربندلرده خداوندکارلرینك
قدومنه انتظار چکرلر ودربانان وچاوشان همان اظهار قدرت وامتناع جرئت ایچوندر
واول دیوانه حاضر اولنلرك هیچ منع وتأدیب وتعلیم وترتیبه احتیاجلری یوقدر واهل
چینك خواص وعوامی غایتده ادیب ومعلم اولوب حرمت وعزت وسائر اداب ورعایتده
نظیرلری یوقدر وچندان هزار خلق سیر وشکارخانه لرنده عیش وعشرت بلمیوب
خاقانك هیبت کامل وسیاست شاملی خوفندن هر ان وزمانده حضورنده ایاغ اوزره حاضر
بولنوب ذره قدر نطقه زهره لری اولمز بوصورتده منع وتأدیب دربانان وچاوشانه
یرمی قالور واول درودربندلر امرا ولشکریه متعلق ومخصوصدر ان فی خلق ماخلق الله
تمام سلاح حربله اراسته اولوب کروه کروه وخیل خیل مراتبلرنجه کیروب ارقه ارقیه
ویره رك ایبنلری اوزره یرلو برنده طورورلر واول درودربندکه خاقان چین تختنی
اول جانبده ایتمشدر حفظ وحراست ایدرلر واولجماعتکه نکهبان تخت خاقان ودر
ودربند ودیوانخانه لردر اون بیك کمسنه دزکه دربانلردن وطشره سرای حفظ
وحراست ایدن لشکردن غیری واول درودربندلرکه اطراف وجوانبده واقع اولمشدر
جمله سنك حراستنده ازپاتاسر الات حرب وضربه مستغرق اللی بیك نفر تعیین
اولنمشدرکه کیجه وکوندزده برساعت خدمتلرنده اولمامغه احتمال محالدر وخاقان

۲٤

چین سعدت قرین دیوان کیوان ایوانه چقماق اراده ایتدکده ایکی قانونی لعلین والتوندن مرصع جواهر ایله برکرسی وطشت اقتابه زرین اول خدمته تعیین اولنان خادمان عزت امین ترتیب وایلتورلر اوزره انواع تزیین ایله اوچنجی دربنده کتوررلر واندن قانونلری اوزره خاقانك اوتوردیغی تختی اوکنده قورلر و درنجی دربندك اوزرنده اللی نفر ادم و بر رئیس ومعتبر ادم واردرکه کوسلر چالارلر وکنبد مانند سقفدن زنجیر ایله اصلمش معلق برچاك واردرکه اول چاکی چالمق ایچون درتیوز خادم تعیین اولنمشدر وبربولك کمی دیرکی کبی چوبی صنعتا ایله قرقادم یره چکرلر وکوس چالنلر نوبتلرین تمام ایتدکده اول چوبی یرندن بوشاندیروب زور قوتله اول چاکه کلوب طوقوندقده برصدا پیدا اولورکه خانبالغ شهرینك جمله خلقی اول صدایی ایشیدوب بیلورلرکه پادشاه عالیجاه تخت عدالتنه جلوس ایتمشدر واول چوب درایه کلوب طوقوندقده خادملرینه صنعتا بله اولکی مکاننه چکرلر وخاقان چین اولدیغی محلدن قالقوب تخت مثال محفه سنه سوار اوله رق کرسی سلطنتی اوکنه کلنجه چانك مذکور التمش طقوز کره چالنور وخاقان اول التوندن اژدرها پیکر تختنه چقوب اوتوردقده بردخی چالنوب یتمش نوبت اولور وخاقان تختنه جلوس ایتدکده اول دربندلرك که خاصه خاقانه متعلقدر بیکبار اچیلور واول قپولرك زاننده هیبت عجیب ایله صدالر وانواع سیاستی ومهابتی مشتمل وخوف وخشیتی مشعر اوازه لر صادر وظاهر اولور خانبالغ خلقی اول کوسلر واول دارای وقپولر اچلدیغی صدالردن معلوملری اولورکه خاقان تخت عدالت عنوانه جلوس ایتمشدر وهر دربندده اون سکز عدد دیلان صورتنده اونر فولاج فلاحن یعنی صپانلچی بارود ایله بلان خلقه خلقه اولوب ترتیبا ولنمشدر جمیع خلق دیوان پادشاهی کوردکلرنده براوغوردن اتش ویردکده طوپلر کبی یانوق صدالر ظاهر اولوب اندن جمیع اهل بلده متنبه وخبردار اولورلرکه اهل دیوان خاقانك یوزینی کورمشلوردر وشهر خلقی خاقانك یوزین کورمکه متسرلردر اول جهتدنکه انلرك دیوانه متعلق برحاجتلری اولمدقجه دیوانه دخول ایده مز ونقل ایدرلرکه یتمش اتایه دکین دملر واردرکه خاقان چینك یوزین کورمامشلردر وخاقان سیر وتماشای صحرا مراد ایتسه شهرك جمله خلقی دکانلرینی قپایوب پنهان اولورلر اداب وقانونلری بودرکه اکر خاقان شکار ایچون صحرایه چقسه اتفاق خلق اوکنده اندن دوشسه وپاشکارا رنجه

۳۰

ات صالسه بو یکی صورتدن کنهکار اولور و پادشاهلقدن معزول اولوب اولادندن دخی
سلطنت منقطع اولور زیرا خلاف قانون کندودن صادر اولدی دیرلر و ولایت خطانك
اکثر شهرلرنده خاقان زاده لر ایچون انواع زیب و زینت ایله سرایلر ترتیب ایدوب
دیوارلرینك یوزلرینی سرخ و سفید و زرد و سبز و فغفوری چینی دن و جاملرینی
زبرجددن ایدرلر و اول شهرك قحبه خانه لری حاصلنی اول شهزاده یه تعیین ایدرلر
و بعض بر کناه ایله خانلقدن عزل اولوب نسلندن سلطنت منقطع اولان خاقانلرك
اولادلرندن وار درکه غایت فقیرلکلرندن رنجبرلك ایله اوقات کچوررلر و نچه که
مخالفت قانون ایله بر خاقان عزل و یا بلا ولد فوت اولوب سلطنت خالی اولسه
اولوقت قدیم معزول اولان خاقانلرك نسلندن اکمل و افضل و ارشد و امجد لایق
تخت و تاج بر خاقان زاده وار ایسه انی کرسیٔ سلطنته جلوس ایتدیره رك کندیلرینه
خاقان ایدینوب خدمت و عبودیتنه دامن درمیان ایدر و خاقان دیوانه چقماق
اثناسنده اطرافنده انواع سازلر چالورلر و اول نایلرك الحان غریب و سائر سازلرك
آواز عجیبنه هر نفس جان تندن الوداع ایتمك استر و اول قبوس و ارغنون مثال
آوازه لرك اثناسنده کوپه آوازی کبی بر کریه طبل آوازی صادر اولور مثویله که آنك
استماعی کراهتندن اول سازلردن حاصل اولان ذوق و نشاط و سرور و حبوری
هیچ و افنا ایدر و اول طبلك زشت آوازندن خان چینه تنبیه قصد اولنور که زنهار
بو تجمل و عظمت و حشمت و ابهت مشاهده سندن سلطنته مغرور اولمه که بونك
عقیبنده موت وار درکه بو نشاط و حبوری خوار و بیمقدار ایدر و اول سرای
خاقان جینه مخصوصدر که ماسوای سرای سعادت اثنا ده ... ارتکاب ایتسه لر
هلاك اولورلر چون خاقان اول هیبت و عظمت ایله دیوان کیوان ایوانه تخت
اژدرهاپیکر ملك منظرینه جلوس ایده اول دربندلرده اولان ... و اعیان ...
طغرا اثری و اطراف و جوانبدن کلان ایلچیلر و رسوللره ... اجازت اولوب
مرتبه لرینجه کروه کروه متعین اولان مکانلرینه وارروب طورلرها ... اهل
اسلامدن کلنلره معزز و مکرم اولمغین تخت خاقانه اوکنده ایکی اوچ قدم مقداری
جمیع خلقدن مقدم طورلر و انلردنصکره تبت خلقی ... قلماق ... و حبب
بعده کروه کروه هندیلر و سائر مالکدن کلان خلائق کروه کروه نوع نوع جنس
جنس لباسلر کیوب و درلو دیللری وار درکه دیار رومدن کلان اصلا ایشتمشندر

وخاقانك صاغ طرفنده وزرا وامرا واهل علم وسائر صاحب تعظيم وتكريم لشكر ظفر
رهبر وصول جانبنده اعيان اهل قلم وصاحب رقملری اوتورررلر وخاقانك تحتی
اردنده اهل سرای خادملر وخادم صورتنده بعض عاقله وكامله قزلر طوررلر وهيچ
كسه نك يوزی يوقدركه خاقان دائره سنده اولا نه نظر ايده وامرای ممالك خطايدن
طلب منصب وجاه واطراف وجوانب عالمدن كلان ايلچيان صاحب انتباه مراتبنجه خاقان
اوكنده صف صفا ولوب كندولرين عرض ايدرلر واول ديوان اسكندر كيوانك رفلرنده
نيجه بيك سرخ پای وسرخ منقار زاغ وبلبللر واوردكلر وطوطی وقمريلر وصاحب
الحان عندليب وهزاردستانلر وسائر غريب عجيبا لوانله مرغان وانلرك مقابله سنده
صف پلنكان وهزبران وپيلان طوررلر واول قوشلرك قفسلری سراسر زربفت ايله
پوشيده در واكل وشربلری ظروفی رنكين ففغوری چينيلردندر وخاقان ديوانی مانند
ديوان سليمانی ايتديكنه برسبب هرصباح ورواح اول مرغان ديوانده حاضراولدقلريدر
وذكراولنان يدی دربندك اولنده اولان وسائرنده كوس عدل وضع اولنمشدر واول
كوسلرك مؤكل ونكهبانلری وار دربركمسنه يه حاكم واخرطرفندن ظلم اولسه مظلوم
كلوب دربند اولده اولان كوس عدلی بركره ضرب ايدر ايكنجی دربند كوس مأموری
ايشتدكده اولدخی ايكنجی كوسی ضرب ايدر كذلك بومنوال اوزره كوسلر اوريله رق
يدنجی كوسكه خاقان حضورنده درضرب اولندقده خاقان درحال اول مظلومی جلب
وحالنی تفتيش وتفحص ايتديرر واكر اول مظلوم ديوان وقتنده شكوا ايتديسه اكثر
وزرا وامرانك عقلی زائل اولوب بعضيلری مدهوش وبيهوش وبعضيلری خوفندن
هلاك اولورلر زيرا اكر شكايت انلردن ايسه بند وحبس وقتلدن هربنيه مستحق اولسه‌لر
ايسه قانونلرنده اصلا ميل ومحابا اولميوب فی الحال جزا وسزالرك بولورلر وبو محلده
مرحوم مؤلف كتاب ديركه بوامورده مبالغه اولميوب انجق واقع حالدر حكايت
بركون امرادن برينك ديوانده حضور خاقانده كمرينك چپ وراستی قريلوب يره دوشدی
درحال نكهبانان ديوانی طوتديلر واول غايت صاحب تدبير كمسه اولمغله خاقان
مرحمتعنوان شفقت ومرحمت ايدوب كناهنی عفو ايلدم ديو اشارت ايلدكده خادمان
اول اميری بوقلديلركه بيچاره نك اولديغی يرده خوفندن جانی چيقوب هلاك اولمش
وزرا وامرانك كوس عدل اوریلديغندن خوفناك اولدقلرينه سبب بودركه كوس
عدل امرادن ظلم كوردكلری وقت اوريلوركه بنم حقم عدل وداد او زره كورلمدی

۲۷

دیلك اولور واول کمسنه‌که کوس عدلی اورمق اسنر کوس اوکنده ایکی دیز اوزرینه
اوتوروب اورر واول کوس بکجیلری اول کمسنه‌یی حفظ وربط ایدرلر بعده بربری
اردندن کوسلر اوریله‌رق خاقانك مسموعی اولدقده درحال خاص خادملرینی
کوندروب اول خادملر اول ادمك احوالنی صوروب اقواللرینی یازرلر واول مسکینك
خطنی الور مجرد قولنی خاقانه عرض ایتمزلر خطنی المایجه بعده اندن کفیل الوب صالیویررلر
اکر ضامنی یوغیسه حبس ایدرلر زیرا اول کمسنك احوالی مهمات کلیه‌دن اولمغله اول
جهتدن حفظ اولنور وتذکره‌یی خاقان چین جانبنه عرض ایتدکلرنده بالذات اوقیوب
احوالنی تفتیش ایدر اکر قولنده صادق ایسه اول بکلرکناهلرینه کوره حبس وعزل
وقتل اولنورلر ایبنلرنده اصلا میل ومحابا یوقدر تمامت ملك چینده براحد قانونلرندن
برجزئی نسنه‌یی ترك ایلسه جمله‌سی توابع ولواحقیله حبس وبنده چکلوب جرائمین
الورلر وبعده هرطائفه‌نك جداجدا ترجمانلری واردر ومسلمانلرك مصالحی ایچون برمیر
معتبر نصب اولنمشدر والچیلره اجازت وعطا واحسان ویرمك وقتی کلدکده هرقومك
زباندان وترجمانی خاقانك حضورینه واروب عرض ونیاز ایدرلر خاقان چین دخی همان
خطاب ایدوب معلومم اولدی دیو جواب ویررایچ سرایده اولان وزرا وامرا وسائر
اندە اولان خلق خان خطایدن بوقدر کلام ایشیدرلر بوکلمه دخی کویا خلایقه لسانی
اولدیغنی بیلدرمکیچوندر زیرا وزرا وامرا ایله مکالمه ایلمك قانونلری دکلدر وخاقان
حضورنده خطا ظهار ایتمیوب لازم اولان اموری بشقه محلده تحریر ایدوب عرض
ایدرلر وسرایك برجانبنده عرض وجواب ایچون مخصوص بردر وبند واردرکه ذکر اولندی
وکاه اولورکه خاقان اوچنجی دربندده تخت قوروب اوتورر وذکر اولنان وزرا وامرا
واطراف وجوانبدن کلان ایلچیان وعسکریان خیل وحشملریله کروه کروه دردنجی دربندك
کلیجه صف صف اولوب طورولر وخاقان چین ایچرودن ترتیب مذکور اوزره دردودربند
سمتنك اولان تختنده اوتورر شویله‌که نه خاقان خلقی ونه خلق خاقانی کورر لر وامرانك
اللرنده فیل دیشندن معمول منقش تخته‌لری اولمغله اول اثناده یوزلرینه طوتوب جمله‌سی
بردن صدا واواز غریبایله تعظیما بونقره‌ٔ بلندی اورر لر بعده صوت جهر ایله امیر کبیر ندا
ایدوب عرض ایدرکه اطراف وجوانب عالمدن بجد وصدامرا وایلچیان وسائر عساکر
ظفرمآثر حالا پادشاه عالمپناهك درکاه سعادت اشتباهلرینه حاضر وانعام واحسانلرینه
مظهر دوشمکه ناظردرلر دیو خاموش اولور درون سرایدن دخی خاقانك تختی اوکنده

برخادم بلند اوازه اولوم خاقانی اولدی دیو ندا ایدوب ساکت اولورلر بعده مرصلحتك
ایجابنه ایسه خاقانك امر و ارادهسیله رؤیت اولنور و اگر خاقان دیوانه بر کره چقمز
ایسه معافدر اگر اوچ کره ترك ایلسه کنهکار اولور و انلرك اییندن کناه عظیم ترك
قانوندر شویله که خاقاندن اوچ کناه صادر اولسه خاقانلقدن عزل اولنوب ذکر
اولندیغی اوزره بعد مدت مدیده خاقانلق محلول اولنه قدر نسلندن منقطع اولوب
وجه سابق اوزره اول شهزادهلردن بعض شهرلر و سرایلرده محصول خرابات ایله معاش
ایدنلردن برا علم و افهم و اعقل و افضلنی کتوروب خاقان ایدرلر و کندودن خلاف
قانون وقوعیله معزول اولان خاقانلر بعد العزل قادر دکللردرکه مخالفت ایدوب
وزرا و امرا و لشکری کندویه تابع ایدوب عزلدن خلاص اوله بیله و جمیع پادشاهلرینك
و وزرا و امرانك و جمهور خلقك اقدام و اهتماملری بونك اوزرینه جاریدرکه انلردن
خلاف قانون بر کار ظهوره کلمیه اول سببدندرکه جمیع خلق بر کناه ایله معاقب اولورلر
خاقاندن اوچ کناه صادر اولمیجه عزل اولمزلر فصل خاقان زادهلر و وزرا و امرا
خاقان چینه ایکی جهتدن مخالفته قادر دکللردر بر سببی بودرکه جمیع لشکر موجود
اولوب خارج از دفتر بر کمسه یوقدر هرچند شهزاده معظم و میر محترم مخالفت
قصد ایتسهلر یانلرنده ایکی اوچ کمسنه قالمز ایکنجی سببی بودرکه خلاف قانونه اطاعت
ذره قدر زهرهلری یوقدر قانون اوزرینه اتا اوغلن و اوغل اتاسن قتل ایدر
ایبلرینه مخالف بر فوت صادر اولسه ما بینلرنده مشهور اولان تواریخده مسطوردر
درت بیك ییلدرکه ولایتلرنده طاعون و بر یر خراب اولمیوب و عساکری بیننده فتنه
و فساد وقوع بولمامشدر و اعدا مملکتلرینه کلوب رخنه ویرمکه قادر اولمیوب رنجیده
ایدهمدیکی قانون و قاعدهلرینی نهایت مرتبهده حفظ و حراست ایتدکلرندندر و چون
ممالك خطای اون ایکی قسم اولوب هر قسمنك یشم طاشندن ال ایرسی کبی مهرلری
واردرکه اوزرلرنده اژدرها صورتی نقش اولنمشدر و مهرلری سرخ رنکله اوریلوب
و کاغدلری حریر اولمغله اون عدد براتی بر بری اوزرینه قیوب بر مهر باصلدقده
جمیع سنه نشان حاصل اولوب کفایت ایدر و تعظیم نشان و مهر خاقان اول مرتبهدرکه
اگر خاقان تماشایه و سائر خصوصه دخی نوعا سیره کتمش اولسه و یا خود سیرنده
مخالف امور کورسه و اول اموره بحضور اولسه و یا اون ایکی قسم مملکت چینده
محبوس اولان خلقك قانونلری اوزره طلاق لازم کلسه مدبر ممالك اولان وزرا

٢٩

وامرا مأزونلردرکه انلرك خلاصی ایچون خاقانه عرض احتیاج اولمیوب احکام یازەلر
واول مرسوملری تحمیل ایدوب وتعظیم وتکریم ایچون ایکی خالی محفه دخی ملون اطلسلر
ایله اورتولرینی تزیین ایدرك اکا الحاق ایدوب برآیکیوز نفر معتمد علیه کمسنه لر ایله
کوندررلر واول کمسنه لر محبوسلرك شیر ومنزللرینه وارد قلرندە اندە اولان اوامر
واکابر مراتبنجه قارشو چیقوب معین اولان مکانلرینه تعظیم وتکریم ایله ایندیررلر وهر
شهرك امراسنك مقدارینه کوره که خاقان چین طرفندن دیوانخانه لر بنا اولنمشدر علی
الصباح اول شهردە اولان امراء سلطنت واعیان دولت دیوانلرینه جمع اوله رق احکام
قضا احکامی موجب حکم اولنان اموری بلا تاخیر یرینه کتوررلر وهر دیوانخانەدە اوج
میر صاحب تدبیر واردرکه بری حاکم شهر وبری امین وبری مال میرینك قبض وصرفنه
مأموردر وهر بری برندن خوفناك وترسناك اولوب خیانت وتقصیره زهرەلری
یوقدرکه ارتکاب ایدەلر زیرا خاقان جانبندن هر یردە جاسوسلر وغمازلر تعیین
اولنمشدرکه برکیجەدە تقصیر وخیانتلری وصیانت ودیانتلری اتش علامتلری
اشارتلرندن خاقانك معلومی اولوب مأموران جزا وسزالرینه کورە عزل وقتل
ودولت وسعادت بولورلر بو طریق اوزرە درون بیرون سرایدە اولان دختران
وخادمان وسائر امرا وضابطان بری برلرندن ترسانلردر واوز ایکی قسم ملك خطانكه
بیرون سرایدە هر قسمنه بر دیوانخانه بنا اولنوب بیرون سرایدە دخی انلرکبی
بر دیوانخانەلر واردر وهر برندە بر دختر سعدت اختر مفتش وحاکمه وایکی
جانبلرندن ایکی خادم معتبر تعیین اولنوب صاغ طرفندە اولان امین وصول
جانبلرندە اولان خادملر دیوانخانەلر دفاترنه ناظر اولوب علی الدوام دفترلر
وپادشاه جانبندن مهر ودوات وقلم والتون کرسیلر اوزرە طوروب وذکر
اولنان اون ایکی قسم ولایتك هر برینك مهر وخطی برکونه درکه اهل بیلورلر
وجمیع ممالك امور وتدبیری اول اون ایکی قزلر النده در کویا ممالك خطایه اول قزلر
پادشاهدر دیسك جائزدر وبیرون سرایدە رأی جهان آرا اولان دیوانخانەلرك
ضبط وربطی الی وزیر افلاطون نظیر مشتری مشیر ارسطو ندبیرلرك رأی
وتدبیرلرینه متعلق ومفوضدر بری ضابط قانون ممالك خطایدر وبری
برنج وبغدای واربه وفوکه تازه ویابسه ومهمات ودخائر وعلاقه ممالك
جیندن ضبط وصرف اولنور اکا متعلق ومفوضدر وبری مأمور معادن وامتعه

٤٠

وبری ضابط جمیع عسکر ظفر رهبردر وبری ممالك چینده انشا اولنان شهر
وحصار ودیوانخانه ومنزلخانه لر وسائر میریه متعلق ابنیه لر اوزرینه ناظردر وبری
ممالکلرنده اولان جمیع محبسلرك اوزرینه ناظردر وموما الیهم سنه ده بر کره کندولره
متعلق دیوانلرك امورینی علی وجه التفصیل دفتر ایدوب ایچرو دیوانخانه ده اولان
کندولره متعلق اولان حکام با احترامه ایصال ایدرلر انلر دخی بطریق الاجمال
یازوب خاقانه عرض ایدرلر وخاقانك اول سال فرخنده فالده واقع اولان احوال
معلومی اولور زیرا هر مهم ایچون خاقانه کرات ومرات ایله صدور بولان امور
عرض اولنغله زیاده کسب معلومات ایلمشدر وکیجه وکوندزده خاقانه اوچ وقت
تعیین تقسیم اولنمشدر برقسمی عیش ونوشه وبرقسمی خواب واستراحته
وبرقسمی امور مملکت ضبطی ایچون خط ونشانه ودعا اوزرینه حکومته مخصوصدر
عیش واستراحته تخصیص اولنان وقت خاقانك اختیارینه موقوفدر کرك
عیش وعشرت وکرك استراحت ایلیه اما وقت سلطنت وحکومتی کلدکده هیچ
تأخیر وتقصیره اقتداری اولمیوب اکر خوابده اولسه دخی ایقاظ ایدرلر زیرا
وقت معین فوت اولسه مصالح عباد تأخیر اولوب ترك قانون لازم کلور واول
کون نوبت وخدمتده اولان خدمه لر خاقانی اویاندرمدقلری ایچون کنهکار اولورلر
وخاقان چین برایده اوچکره بو وضعی ایدرسه قانونلری اوزره سلطنتدن
معزول اولور ووزرا وامرا خاقانلرینك غایت عدلندن برکناهنی عفوا ینسه لر
جائزدر واما سائر امرا وحکامدن برکناه صادر اولسه مأخوذ ومعاقب ومرتبه
ومنصبلرندن عزل اولوب بند وحبسه مبتلا اولورلر اکر خاقان بعض وزیرك تدبیرك
برکناهنی عفو ایلسه جائزدر اما نادر الوقوعدر پس خاقان ووزراسی قانونلرینه
بو مرتبه ده رعایت وصیانت ایتدکدنصکره سائر خلقك نه حدلری واردرکه
مخالفت ایده لر اول جهتدندرکه نیجه بیك ییلدنبرو بلده لری اصلا خرابی کورمیوب
کوندن کونه معمور وآباداناولمقده در باب سابع ممالك خطانك زندانلرنی بیانندهدر
خانبالغده ایکی زندان واردرکه برینه شینبو وبرینه کمبو دیرلر ایکیسی زندانك
محنت وعفونتی سخت وشدید اولمغله اندن صانع خلاص اولان نادردر اولکی
زندانك شدت ومشقتی اندن خفیفدرکه اکثری سلامتا وزره چقارلر هر ایکی
زندانده عورتلر ایچون بشقه مکان واردر وهر شهرده زندانلر اولوب کناهلرینه

کوره معاتب ومعاقب اولور وهر زندانك اوكنده بر ديوانخانه اولوب هر كنهكارك كناهى
انده ثابت والزام ايدرك كيفيتى خاقانه عرض وتقرير ايدرلر بعده امر خاقانيله قيد
وبند ايدوب حبس ايدرلر وسابق ذكر اولنان اون ايكى قسم ملك چينك هر بر قسمى
ايچون خانبالغده مخصوص بر زندان وبر زندان ديوانخانه سى انشا اولنمشدر كه
كناهنك ايجابنه كوره هر قسمك كنهكارينى اول قسم ايچون خانبالغده تخصيص اولنان
زندانه ارسال ايدرلر واول زندانده هر كسك جرمنه كوره طبقه وعذابلر تعيين
اولنمشدر واهل چينك اعتقادلرى بونك اوزرينه دركه مشرقدن مغربه قدر دوى
زمين خاقانك حكمنده اولوب اندن غيرى پادشاه يوقدر ومذكور زندان ديوانخانه لرينك
هر برنده اوچ مير محترم ومشير محتشم تعيين اولنمشدركه نقد مجرم كلورايسه
انلرك حضورينه كلوب اسم ورسملرى تحقيق وجرملرينك حد ومقدارى تعيين
وابتداى دخوللرين وتاريخ عمرلرين وكال مرتبه صورت وعلامتلرين تحقيق ايدوب
اول كمسه لرى معين ومستحق طبقه لرده حبس ايدرلر مثلا رجال ونسادن برى جنك
ايلسه انلرك قوم وقبيله لرندن اون نفر مقدارى كمسنه لرك بو بويونلرينه زنجير اوروب
حبس ايدرلر وهر كروه طريقلرى اوزره قنغى ديوانخانه رده حبس اولورايسه كناهى
مقدارى سز وجزاسن بولدقدنصكره اول ديوانخانه دن خلاص اولورلر ودائما كروه
كروه مجرملر داخل اولوب بر طرفدن دخى اطلاقى لازمكلانلر آزاد اولورلر وممالك خطايه
اولان مشير وميراندن برينك حدى يوقدركه پادشاهه معين اولا نجريمه دنغيرى
بر درهم آله لر واول كنهكارك وسائر اول كمسه ايچون حبس اولنلرك توابعندن آقچه
آلنميوب كناهنه كوره برنج سفيد ومعاقب اولان توابعندن بغداى ودارو آلورلر
فصل وملك چينه قاعده وقانونلرين وامور بلده لرين خبر المق ايچون كيدن
كمسه لردن نقل اولنوركه اون ايكى كمسه رفيق اوله رق خانبالغده خاقانك
حضورينه وارد ق قضاء رفيقلرمزك برنجى اهل تبت قومندن بريسيله نزاع ايدوب
كنهكار اولدى اول كنهكارك جرميچون بز بيكنا هلر يدنجى بنده چكوب حبس ايلديلرنه ايسه
بزفوللرينه حق جل وعلى حضرتلرينك عنايتى معين وظهير اوله رق مسافر اولنلره اشكنجه
ايتمك وجريمه المق قانونلرنده اولميوب اون ايكى قسم ملك چيندن بزلرى دوشنكى مى
ديمكله معروف طبقه يه كوندردليلر ومسافردن حبس لازمكلنلره قانونلرى بونك
اوزرينه ايمشكه آلتون وكمش وسائر متاع دنيويدن برنسنه يه مالك دكلدر ديو

٤٢

دفترلرینه قید ایدوب اصلا مال ومتاعلرینه تعرض ایتمزلر ایمش ومرقومون نقل ایدرلرکه
کنهکار اولدیغمزده بزه تعیین اولنان مکان اون ایکی قسم خطا زندانتك ، واخرنده ایدی
وزندان مزبورك اولندن کیروب معینا ولان مکانمزه وارنجه وسعت وطولندن یوریلوب
بیطاقت اولدق وزندانلرك بیوك قپوسندن داخل اولدقکه ذکر اولندیغی وزره ایکی
نوع نوع دیوانخانه لوبنا اولنمشکه مجرملرك کناهلرینی انده تفتیش وتفحص ایدرلر وهر
دیوانده امیرلرك بری امیرکبیردرکه دیوانخانه نك صدرنده اوتوروب احوالی علی
التحقیق معلومات ایدینور وایکی امیر بانوفیرك بری مشارالیهك صاغنده وبری صولنده
اوتورررلر ومومی الیهمانك صاغنده کیسی امین وصولده کیسی کاتب دیواندر ومشارالیهك
اوچیکی وزرا وامرانك اعدل واکرم وافضل واعلیدر وحکایت ایدرلرکه اول امیرلره
مصلحتلرندن فارغ اولدقلرنده عیش ونوش واستراحتلریچون باغلر وباغچه لر
وبستانلر وسایه دار اغاجلر التنده ونزهتلریچون لطیف صفه لر واوکلرنده واسع
میدانلر وجنت مثال مکانلر وضع ایتمشلردر فصل وهرکون صباحلین دیوانخانانده
مصالحلرین کوردکدنصکره هرامیر ووزیر مصلحتلری اوزرینه کیدرلر امرای
زندان دخی دیوانخانه لرینه واروب زندانلرندن اولان کنهکارلری دیوانخانه لرینه کتوروب
احوالنی تفحص ایدرلر وهر برینك مراتبنجه کمینه شکنجه وکمینه طیاق اوروب بوولایتلرده
اولان سیاستلرخلافی بوغازینه قورشوندن کوان طوقلر کچوروب وکمینك بوغازینه
تابوت مثال تخته لر وایاقلرینه قورشوندن کران بوقاغولر اوردق وکیمینی صاچندن
اصوب اللرینی وپرمقلرینی اتشه اوررق ایاقلرینی قزغین کوبه صوقرلر شویله که
سختیٔ عقوبتدن بیهوش اولوب کورنلر هلاك اولدی قیاس ایدرلر وبزلر زندانك
دیوانخانه لرینی وباغ وبستانلرینی وامراء زندانی وکروه کروه خلقی دیوانخانه لره
کتوروب وبعضیسنی چقاروب وکیمسنه شکنجه ایتدکلرینی کوروب ترسان ولرزان
کیدرك بردیوانخانه یه یتشدك که جمله زندان دیوانخانه لرینك مقدمی اولوب وانده اولان
امراء خواص خاقان چین ایمش بزلر دخی سابقا خاقانك حضورینه واردیغمزدن بزلرده
خواص عد اولنوب اول دیوانخانه ده اولان وزرا حضورینه کتوروب اوتورتدیلر
ومسافر اولانلر انلرك یانده مردیان صحرایی ودوستانی عد اولنور وکندولرك
قومی کبی انلردن ادب وحرمت وقانونلرینه رعایت مأمول ایتمزلرچون امراسنك
اوکنه واروب اوتورردق دست وپایمزه بندلر اوروب حبسخانه یه ایلتدیلر وحبسخانه

قبوسنه واردیغمزده اوزریمزده سلاح بولنمامق اوزره اارایوب حبسخانه یه ادخال
ایتدیلرکه حبسخانه نك ایکی طرفنده کروه کروه خلق تخته لره باغلیوب چارمیخه چکرلر
وکمنی الی وایاغی بندده ایکن صاچلرندن اصمشلر وبو حذابلردنصکره یوزی
اوزرینه تحتیه یاتروب وایقلرینی کوکسلری اوزرینه چکوب بعده یوزار مثوث
مقداری بر زنجیر ایله دخی باغلولرصانورسنکه سینه لرینك کمکلری شکست اولدی
واول بیچاره لرك فریاد وفغانی برمرتبه ده درکه تعبیر اولناز وبعضیلرینی بند وزنجیردن
ماعدا صند وقلره وضع ایتمشلر وکفی بالله شهیدا بوا مورده مبالغه یوقدربان واقعدر
صندوقلره حبس اولنانلر بدر وما درلرینی قتل ایدنلردر واول صندوقلر اوج کوشه لی
وغایت پست وتنك اولوب یوکسکلکی بوز راع مقداریدر وصندوقلك برینی اچدیلر
ایچندن بند وزنجیر ایله بر شخص ظاهر اولدیکه بند وزنجیر اولدیغی یر ییقلوب
واول صندوغك مقداری ملاحظه اولنسه کویا اول شخصك جمیع اعضاسنك عظمی
لحم اولمشدرکه اول صندوقده صغمشدر بونك کبی مهیب صورت مشاهده سنده جانمز
بدنمزدن وداع ایتمك مرتبه سنه واردی بودرمانده لریدخی ذکر اولدیغی اوزره بند
وحبس ایتدیلر وبش کوندنصکره خاقاندن امر وارادە اولدیکه بند وزنجیرمز رفع
اولنوب زنداندہ خالی قویالر زیرا انلر بیابانی صحرا یبلردر بونك کبی عقوبتلری بلمزلر
وطاقت کتورمزلر دیمش فصل وبخرع مثال زندانلردن عورتلر حبس اولندیغی یره
باقیلور بردلك اولمغله اندن دربانلرك برینه سؤال ایتدك که زندانده نمقدار
محبوسه عورت وار درجواب ایتدیکه حالا بادفتر اون ایکبیك عورتدر مصنف
ایدر بودرمانده لر یکرمی التی کون محبوس قالدق وهرکون کروه کروه خلق چقاررلر
ایدی وخانبالغ طرفندن چوق تفتیشه ادملر کتوروب سیاستخانه لرده کناهلرینه کوره
عقوبتلر ایدرلردی وبو بیکناهلر اول شدت عذابلرمشاهده سندن تشویله
اندیشه ایدرایدك بزلردخی بومجبسده هلاك اولورز وخانبالغ شهرینك بیوکلك
اول مرتبه ده درکه کنهکار اولدیغمزده برکونده دیوانخانه یه وارددر وبرکون تفتیشده
قالوب فرداسی کون زندانه کیرمك ممکن اولدی وخلاصه قریب اولدیغمزده بزی
متیلرینك حضورینه کتوردیلر ومفتیلرینك دیوانخانه سیدخی زنداندر بوقدر
عالمی کشت وکذار ایلدك هرکز اول مفتیلرك مکانی وباغ وباغچه وبوستانلرینك امثالنی
کورمدك ولطافت وطراوتیدخی خاطردن فراموش اولمز وموی الیهك حضورینه

وار دقده خانبالغ طرفندن یازیلان جرم واقرارنامه لریمزی مفتیلرینه عرض ایتدیلرکه
سجاده مثال برکاغدخطایی اوزره خط خطایی ایله فلان کمسنه جنك ایدوب ورفیقلری
جرمنه اقرار ایدوب اول محلده بولندقلری اجلدن حبس اولندیلر واول مفتیلری
واختیارلری اولوب وجمیع مناصبلرینه داخل وواصل اولوب ضبط مالکده تحصیل
وتکمیل علمی وعمل قانونلرنده فائق اولمغله اول مقامه لایق اولمشلردر زیرا خطاییلرده
بند وحبس وقتل نفسدن عظیم امور یوقدر چون اول پیران کار دیده وروزکار
کذرانیده مکتوبا تمزی کوروب احوالمزه واقف اولدقده اکرچه ظاهرا سزك جرمکز
یوق اما هرا هکز بدخواه اولمغله تبت قومندن برینی خطا ایله اوروب هلاك ایلمش
وقانونمز اوزره سزك بریکز سیاستا برشنك ویا بومد طاری ویرمك واجب اولمشدر
واول قاتل اولان کمسنه اوچ ییل حبس اولنوب بعده قتل اولنور وسزدخی اولزمانه
دکین بریره کتمکه قومایوب حبس ایدرلر مفتیلر بو اسلوب واقع حالی یازوب سرای
پادشاهه کوندردیلر ایرتسی جواب کلدیکه قاتلی حفظ ایدوب رفیقلرینی ازاد ایده سز
زیرا خانبالغده جزئی وکلی امور خاقانه عرض اولنور اما خان بالغدن غیری شهرلرده کی
حکومتی خادملره تفویض اولنمشدر اکر امر جزئی اولسه حکم ایدر واکر کلی اولور ایسه
البته خاقانه عرض لازمدر وبعض زندانیلرکه بند وعقوبتدن خلاص اولسه لر
بازار باشلرنده وسائر کذرکاهلرنده کمنك بویونلرنده قورشوندن اغر بندلر
وکمنك بوغازینه تخته لر وکمنك اللرینه واياقلرینه دمردن بوقاغولر وسائر انواع عذابه
مبتلا ایدرك سیاستلرینی خلقه اظهار ایدرلر واخرنده هر برینك چپلاق ارقه سنه
یوز دکنك اوررلر اکر عورت ایسه طونی اوزرندن اوررلر وجریمه لر یچون
کناهلرینه کوره برقاج مد برنج یا بغدای ویا داری الورلر اکر فقیر اولوب جریمه
ویرمکه قادر دکل ایسه اجرتسز برنیجه ییل پیل بانلق ویا پاسبانلق ویا سائر
خدمتلرده استخدام اولنورلر ومدت بدل جریمه لر تمام اولدقده غرضحالنی حاکم
ووالی اولان کمسنه یه کوستروب مطلع اولدقلرنده ینه سیاستا یوز دکنك
اوروب بعده ازادلق خطنی ویررلر خطاییلرك جزیه لری بو اسلوب اوزره اولوب
التون واقچه المق عادتلری دکلدر ومجرملرکه کناهلرینه کوره جزا وسزالرین
بولدقدنصکره چارسولرده وکذرکاهلرده اولان عسیخانه لر اوکنده اولان
کرفتارلری کروه کروه چقاروب کناهلرینه تشهید ایتدکلرنده اول عقوبت دیده لر

بوحالتلری کورد کده شاد اولورلر زیرا که خلاصلق نشانیدر وغایت کنهکار اولان
زندانیانی هرکون مقدارلرینه کوره اشکنجه واجب اولمشدر صف صف چقاروب
وهرکوهی اون ایکی دیوانخانیه که انلر ایچون اعدل واکمل وزرا وامرا تعیین اولنمشدر
مجرملری نوبت ایله مومی الیهمک حضورینه کتوروب احواللری تفتیش اولنه‌رق
اوزرلرینه واجب اولان شکنجه وعذابدن جزا وسزالری ویریلور وبربیلده که اون
ایکی ایدر هر برینه ایده برنوبت دوشوب تاکه اون ایکی دیوانده اولان امرانک
حضورلرنده هرسنه ده اون ایکی کره احواللری تفحص اولنه‌رق اقرارلری ثابت
اولوب یازیلور وبوتکراردن مراد احوالی مستور ومخفی قالمیوب محفوظ اولور
وقانونلرنده اهل زندان خصوصلری جمیع امور ملکدن مقدم طوتوب خاقان
متصل اول جانبه نکراندر ولایت چین سکنا سندن نقل اولنورکه بزم زمانمزده
شبن بره نام بر زندانده شکنجه وشدت بند وکثرت عقوبتدن برکونده اوچ نفر کمسنه
هلاک اولدی وقانونلره تلف نفسه خاقاندن خط کلمک کرکدر ومزبورلرک وفاتی
خبری خاقانه وارد قده غضبه کلوب وزرا وامرایه ایچرودن خط خاقانی چقدیکه
مهمات اهل زندانده اولقدر اهمال وامهال ایدرسزکه برکونده اوچ کمسنه هلاک
اولور بوعتابدن عقاب خوفن ایدوب جمله وزرا وامرا بالاتفاق زندانلره کلوب
احوال محبوسانی تفحص ایدرک بعضیلرینک بند وزنجیرلرینی تخفیف وکیمینک عذابنی
تأخیر وطعاملرینه دقت وزیاده ایتدیلر واهل زندانک اکل وشربی خاقان
جانبندن اولوب کونده برکره ویررلر وحین اکلده قید وبندلرین رفع ایدوب
وقضای حاجتلری ایچون کونده ایکی کره رخصت ویررلر بعده ینه مکانلرنده حبس
ایدرلر وزندانده اولانلرک توابعی طشره‌دن محبوسلره طعام کتورمک جائزدر
اما هر برینک ظرفلری حکام اوکنده علامتلریله معلوم اولوب ادخال واخراجنده
کلی تفتیش وتفحص ایدرلر وخاقانه جمیع اهل زندانک ایده بر رجال ونسادن اسم
ورسمی وسائر جرم وجنایتی تفصیل اوزره عرض اولنه‌رق خاقانک معلومی اولور
وخانبالغدن غیری جمیع ممالک اهل زندانلرینک دخی احواللری خاقان چینک
معلومیدر سبحان الله نوجهله ضبط قانوندربوکه درتبیک بیلدن زیاده ملکلرینه
خلل کلمیوب دشمنلری ولایتلرینه ظفر بولمامشدر غاهر بودرکه شاهدن کدایه
واریجه کمسه قانونلرینه ذره مقداری ترک وتأخیره قادر اولمدیغی ایچوندر

فصل واول کناهلرکه واجب القتلدر انلرك تفتیشیچون خاقان بالذات بیلده برکه
دیوان ایدوب اول خونیلری اونرا ونرجلادلرا الدرینی طوتهرق حضوره کتوررلر
ومرقوملر کناهلرینه اعترافایدرلرو انکاره اصلا مجاللری یوقدر اولجهتدنکه اهل
جینك جهلاسی خاقانه غایت تعظیم وتکریملرندن حاشا خدادر دیو اعتقاد
ایدرلر وخاقانك ظاهرا بوحاله رضاسی یوقدر زیرا کندوسنی خدا پرست
ملاحظه ایدر اما کفرهٔ خطا دیرلرکه بزه کورنمزا وچیوزنکری واردر وحالاکه
برسیکورینور خاقاندر واول اوچیوزی خلق ایدن برخدادرکه اللهدر اول
سببدندرکه اهل خطادن قاتللر وسائر کنهکارلر ایتدکلری جرمه خاقانك
معلومیدر دیوا انکار ایده مزلر وخداوندکارلری بوامورسیاستی ملکه انعقدر
دیو سکوت ایدر واهل جخهنك انکاره مجاللری اولمدیغنك برسببی دخی بودرکه
اون ایکی دیوانده محاکمه ده اوج ییله دکین هر ایده برحاللری واقرارلری
خاقانه عرض اولنغله انکار ایده مزلر خصوصا خونیلر ایچون ییلده برکره خاقان
دیوان ایدوب اعترافلری اوزره خطلرینه قلم سرخ ایله علامت ایدر واوج
ییل تمامنده مزبورلرك قتللرینه حکم ایدر ونیجه بیك جمع اولنان قاتللرك
باشلرینه قزل علملر ایله علامتلر ایدرك کروه کروه سرای خاقاندن چقاروب
قتلکاهلرینه کتوروب قتل ایدرلر واهل چین کندولرینی علم دیا ضنده ماهر
طونوب تقویملرنده قتال و قحط عظیم واقع اولور دیو بویله تدارك ایدرلرکه
ومصنف ایدر تاریخ هجرتك طقوز یوز ایکنجی سنه سی براول ولایتده اولوب
ممالك چینك روشنکیسی نام قسمنده عظیم قحط وبیحد خلق تلف اولدی بعد
ازان حکمت اوزده برعلاج ایتمکیچون اولزمانده اولان حکمت شناسان
وعقلا وفضلا جمع اولوب رأیلری بونك اوزرینه مقرر اولدیکه قتللری واجب
اولنلری کوندز قتل ایتمیوب کیجه هلاك ایدهلر بعده تمام ملك چینده برکیجهده
حد وعددن افزون نیجه یوزبیك ادمی درلو درلو شکللر ایله قتل ایلدیلر
خصوصا خانبالغده برجمعك اعضالرینی بند بند ایردیلر وبرفرقهنك بونلرین
اوروب وبرجماعتك اللرین وایاقلرین کسوب وبعضیلرینك دریلرین
یوزوب وکمینك بوغازندن اصوب وکمن چنکاله اوروب وکمنی پاره پاره
ایلیوب وکمنی سرنکون اصوب والحاصل هر برینی برسیاستله قتل ایلیوب

صباح اولدقده خلق تماشایه چیقوب بوحاللری مشاهده ایتدکلره جمیع خلقه خوف
وحشیت کلهرك اکثرناس فعل فساددن رجوع و فراغت ایدوب تضرع و زاریه مائل
اولملریله باذن الله تعالی وقتا سوده اولدی و نقل اولنورکه کلجك قتل زماننده اول
سنه نك عشری مقداری ادم هلاك اولمدی وعجیبلری بودرکه بوقدر بیك هلاك
اولان ادمینك باشلرینی بشقه بشقه صندوقلره قویوب و اول کسه نك کندی وبدرنیك
اسم وسنی وشهر ومحله سنی وکناهنی و قاچ سنه حبسده اولدیغنی وهرایده قنغی
دیوانخانه تفتیش اولنوب هربیلده خان چین اوکنده نه نوع کناه ایتدیکنی اعتراف
واقراری یازیلوب حجت اولدیغنی اوصندوقجه لره قویوب اوتوزییله دکین حفظ
ایدرلر شایدکه اول مقتوللرك تعلقاتندن برکمسنه کلوب بنم بابام ویا اوغلوم ویا
برادرم ویا اقربامدن برسینی ناحق یره قتل اولنمش دیو دعوا ایدرایسه اولوقت خاقانك
امریله اول مقتولك باشنی بولوب حجت مرقومه ایله کناهنی اثبات ومدعیلری الزام
ایدرلر وجمیع خلق اول کمسه نك بیکناه قتل اولمدیغنی بلورلربعده اول باشلری
خزینه دن اخراج ایدوب دریایه القا ایدرلر خطانك بومقوله عجایب وغرایب حالی
بیاندر واوج سنه ده بر محبوس اولنلردن زندانی بوشالدوب قتل لازمکلانی قتل
واطلاق لازمکلانی اطلاق وجریمه ویرمکه قدرتی اولمیانلری مقدارنجه خدمت
میریده استخدام وبعضیلری کناهلرینه کوره چارسولرده ویول باشلرینده ودربندلرده
خلقه موجب عبرت اولمغیچون شکنجه لر وغریب عقوبتلر ایدرلر

باب ثامن اهل خطانك سنه ده نوجهله عید ایتدکلری بیاننده‌در

فصل اهالی چین بیلده برکره
شتانك نهایتنده عربیده بیل باشی محرم اولدیغی کبی انلرك دخی بیل باشی ومالارینك
تحصیل حسابی اولنماند تمام اولمغله تمام ممالك چین خلقی عید ایدوب برای مقدارکیجه
وکوندز سوز وساز ایله متصل عیش ونوش وصحبته مشغول اولورلر وخاقان
چین ایوان سراینده برعالی صفه اوستنده تجمل تمام ایله التوندن برمزین تخت
اوزرینه اوتوروب جمیع وزرا وامرایه حضور خاقانه حاضر اولمغه اجازت اولور
بوقدر بیك بیکلر وبکلر رنکارنك اطلس خطا بیلرایله مزین وآراسته بعضیلری
اصفر وکیمی احمر وکیمی زیتونی وکیمی الماسی وسائر الوانله کروه کروه قاعده لری
اوزره بری برینك یاننده اوتوروب اطراف عالمدن کلان ایلچیان وسائر معزز ومحترم
اولان خلایقه دخی اجازت وفرمان اولدرق اول دیوان ثریا مکانه حاضر اولورلر

وخاقان دخی اولکون دیوان کیوان ایوانك تزیین وتحسینی اضعاف ایدرك مانند دیوان اسکندر صاحب یونان اولوب اولکون جمیع وزرا وامرا وسائر جوانبدن کلان ایلچیلری واکابر واعیانی ضیافت ایدر واوچنجی دربند سراینك برجانبنده خاقان چینك ولی عهد اولان اوغلنك بر دیوانکاهی وار درکه ییلده اوچکره خاقان حضورینه اولان امرانك دیوانه جمع اولورلر وسائر اکابر واعیان خاقانك دیوانده حاضر اولدقلری مثللو انك حضورینه حاضر اولورلر صاحب کتابدن منقولدرکه بزم زمانمزده خاقان فوت اولوب حضورینه واردیغمز اول پسر خورشید طلعت عطارد فطنت پدرینك تختنه جلوس ایتدکده واقعه سنده سید انبیا وسند اصفیا اکمل الفضیا افندیمزی کوروب حضور رسعادتلرنده ایمان ایله مشرف اولمش واو پاندقده حجره سنك دیوارنده یشیل خطله کلمهٔ شهادتی یازلمش کورمسیله اولزمانده خانبالغده علماء اسلامدن برعظیم الشان وساطع البرهان کمسنه اولمغله اول ذات شریفی جلب ایدوب اسلامنی اظهار واشعار ایلمش ایرتسی وزرا وامرای خطای ایشیدوب مشار الیهه ایلدیکك خلاف قانونمزدر دیدکلرنده خاقان عدالتعنوان انلره ظاهرا بنم سزك قانونکزه مخالفتم یوقدر وبنم سزك باطنکزده اولان خلاف قانونه حکمم وارمیدر سز دخی بنم باطنده اولان اموره دخلکز اولمسون دیدکده بوجوابله جمله سی اسکات والزام اولدیلر باقی اموری محلنده ذکر اولنور ونقل ایدرلرکه پادشاه اولوب قانونلری وزره دیوانده حکم وحکومتدنصکره خلوتنده بر نیم تخت اوزره تواضعا بر زمان ایاق اوزره طوروب بعده حضرت حقه نیاز ایدهرك سجده ایدوب حرمی جانبنه کیدرایمش دیوان خلقی دخی بعده محللرینه کیدرلرایمش واول پادشاه عالمپناه زماننده غایت عدلندن سائر خاقانلرك خزائن ودفائنندن زیاده برکیجه التون وبرکیجه کموشدن یکرمی خزینه بنا اولنوب ایچلرینه دخی دکرمن طاشلری کبی زنجیرلر ایله التون وکموش اصیله رق مالامال مملو اولمش

باب تاسع ملك خطانك اون ایکی قسمی تفصیل وبیاننده در مصنف ایدر ملك چینك اون ایکی قسمندن برقسمنده ایکی ای یوریدك قسم اولنه ستنلسی دیرلر بو قسمك شهولرینك ادی کینجان فو وکنجو سوجو ودنك جو بو اوج شهرده مسك حاصل اولور غیری شهرلرده اولماز وینه بوقسمده جولان فو وکلا نفو وحونانفو بو اوج شهرده راوند اعلا حاصل اولور وخندیفو وحبدیفو وبیلانفو بوشهرلر

٤٩

اول قسمه بول اوزرنده واقع اولمشدر واطرافنده اولان شهرلر بحد و بيپايانندر وهر
شهرده مصرجامع واردرادنی شهری تبریزکبیدر ایکنجی قسمنه نزارستان دیرلر واننده
عجایب چینیلر وطبقلر والتون وکمش و برنجدن غرایب طاسلر وصحنلر وتپسیلر
وصراحیلرواوانی بینلرایدرلرکه کورنلرحیران اولورلر و بوقسمك برمشهورشهری
بمطایدرکه بای تخت ملك چیندر فغفورچین وخاقانان اقدمین وسهنشاهان پیشینه
بای تخت اول شهرایدی وشهرمذکوره یه چارپاحیوان کیرمز یوکلرینی عربه لر یوکلدوب
پیاده ادملر واول شهرده فغفورچین وخواقین پیشینك تاج وتختلری عادت
اوزره یرلرنده طوررو هرصباح اول شهرده اولان امرا واعیان اسلوب سابق
اوزره اول تختك اطرافنده جمع اولوب طوررلر اگر برکون ترك ایتسه لرجمله سی
کنهکار اولوب امراسی معزول وسائرکبراسی کیمی قتل وکیمی حبس اولنورلر وحالا
بای تخت اولان خانبالغ تاریخ هجرینك سکزیوز قرقنده بنا اولمشدر وانشاسنه سبب
بودرکه دشمنلری اولان قلماق طائفه سنك اول محل کذرکاهلری اولمغله انلری
منع و دفع ایچون خانبالغی بنا و بای تخت ایتمشلردر زیرا اهل چین کمسیه تعصب
ایدوب ضرر قصد ایتمزلر همان حکمت اوزره بلده لرین حفظ وضبط ایتمکه اجتهاد
ایدرلر اوچنجی قسم ممالك خطایدن خانبالغدر ومذکورشهرك ایچنده طرف
شمالیسنده برارماق واردرکه ایکی میل مقداری طول وعرضی واردر اهل چین
اول نهری قعرندن هندسه ایله شویله قازمشلردرکه اندن اوتوز دکرمن
یوریدیرلر و بوردخانه تحصیل ایدوب خاقان چینك اول یدی حصارده اولان
سرایلرینه واطرافلرنده اولان خانه لرینه کیروب بعده خانبالغدن چقوب جوانبنده
اولان باغ وبوستانلری صواردقدنصکره اطراف مملکتده‌در واناولور وخانبالغ
لفظ غوریدر اهل چین لساننده ادی دیو درکه بای تخت دیمك اولور واول
مملکتك متاعی کمشدر وچینك معدن سیم اول مرتبه ده کثرت اوزره درکه اگر
ممالك ربع مسکونده کمش حاصل اولمسه خطا معدنلرنده اولان کموشك ربعی
کفایت ایدر ایدی وممالك چینده ذکر اولنان معدنلر وامتعه وقماشلرك کثرتی
خانبالغده در ومذکور معدنلرك ومتاعلرك اصلی خانبالغه قریب دی تنك
نام برشهرده در واودونیرینه طاش یقارلر دیدکلری شهر خانبالغدرکه
زنجبیل ومامیران چینی وکبابهٔ چینی وسائرممالك انتساب اولان ادویه لر

— ۵۰ —

اول شهرده زراعت اولنور ودردنجی قسمنه هیزا دیرلر واول قسمك شهرلری مشهورنیك اسمنه جوجوسالار فودیرلر واول دیارده فلفل وقرنفل وبلیله وسائر معتبر ادویه‌لر ودارولر چوق اولور اما طوزغا بنده قیمتدار اولوب بر درهمی بر درهم کموشه صاتیلور وبشنجی قسمنه قوکنسی دیرلر درلو درلو اطلس وکمخا وکتاندن نازك قماشلر وسائر ملبوثاتدن چینه نسبت اولنور متاعلر انده حاصل اولور والتنجی قسمنه لمسین دیرلر که طول وعرضی اوج ایلق یولدر که بو قسمك جمیع خلقی اسکی معدن وفغفوری ایشلرلر واصل فغفوری غایتده لطیف بر بیاض طاشدر که لطافتنه نهایت یوقدر واول طاشی اون کبی سحق ایدوب اینجه الکلردن کچوررلر وبعده یکپاره طاشدن بر برینه متصل اوج حوض اولوب دفعه اول دوکلمش طاشی نقاشلرك بویا ازدکلری کبی حوض اولده صو ایله ازوب کالیله حل اولدقده اوزرینه صو طولدیروب متصل نیجه زمان قارشدیررلر بعده اندن ایکنجی حوضه سوزرلر انده دخی عادتلری اوزره نیجه مدت طوروب وما لشلر بیوب بعده اندن دخی صاف ایدوب اوچنجی حوضه سوزرلر وانده تا صوینی چکوب بالچق کبی اولنقدر براقور بعده او بالچغی دخی دائما لنکرلر ایچنده بالدز کبی مدت مدیده سلایه ایدرلر واکثر زماندن اول بالچغی بابالری سحق وسلایه ایتدیروب کماله ایرنجه عمرلری کماله ایره‌رك فوت اولوب اولادلرینه میراث قالور بعده انلر عمله کتوررلر وقیش فصلنده ایتدکلری فغفوریلرك اوزرنده اول فصلده اولان چیچکلرك صورتن تصویر ایدوب وبهارده اولان بهارك والحاصل فصول اربعه‌ده اولان ازهارك شکلنی نقش ایدرلر وذکر اولدیغی اوزره اوج حوض مراتبنجه صاف ایدوب حوض اولك بقیه سنده قلان بالچقدن ایتدکلری چینی طبق وکاسه ادنی وایکنجی حوضدن ایتدکلری میانه واوچنجی حوضدن ایتدکلری غایت اعلا اولور وبعض فغفوری واردرکه برندن بیك درهمه صاتیلور وبعض جنسنی التون ایله وزن ایدرلر انك کبی فغفوریلری سائر دیاره چقارمزلر وفغفوریده اوج خاصه واردرکه یشمدن غیری هیچ برجواهرده یوقدر بری بودرکه ایچنده هرنه قونلسه زهر ودرد تحته سوزیلوب صافا اولور ایکنجیسی بودرکه اسکیمزا واوچنجیسی بودرکه الماسدن غیری هیچ برنسنه انی خراشیده وتأثیر ایتمز والماسی انکله تجربه ایدرلر وانك ایچنده طعام ییمك وشراب ایچمك عقل وادراکی زیاده ایدر وطبیعته نافعدر وهرنقدر قالیك اولوب ایتدکلری

۵۱

نقش کوزکسه آتشه یاچراغه ویا کونشه طوتلدقده نقشی ظاهر اولور وبدنجی قسمنك
اولکی شهرینه خنسای دیرلرکه اول شهری بو ولایتدن اونبش کسنه کورمشلردر انلردن
بریسی نقل ایتدیکه اون شهرك بیوکلکی اول مرتبه ده درکه کنار شهردن برصباح سعی
ایدوب یوریدك اخشام اولدقده نصفنده کلوب قوندق ایرتسی قالقوب مغرب وقتنده
شهرك اخرنده نزول ایلدك اول جماعت دخی بونك کلامی صحیحدر خطانك اکثر شهرلری
بومنوال اوزره در وخانبالغ خود شهرعظیم اولدیغی وصفت ومقداری سابقا ذکر
اولنمشیدی وخطا بیلرك یاننده شهرلرینك بیوکلکی وکوچکلکی عدد حساب ابجد کبیدر
وخلقك غلبه وکثرتنه سوز یوقدر وسکزنجی قسمنه یونن دیرلرکه ربع مسکونك نهایتنده
واقع اولمشدر ایکی طرف دریا برجانبی بر درکه ایکی ایلق مسافه مقداری خندق کسوب
دیوار چکمشلردر وسبب اولدرکه زمان اوائلده اول دیارك حکومتی غیری حاکملره
متعلق اولوب حالا اهل چین اول بلده یی تسخیر ایدوب ضبط ایتمشلردر واول
دیاردن کثرت اوزره اعلا وادنی انجو خصوصا لوءلوءلالا حاصل اولمغله
غایتده ارزان اولوب شویله که خانبالغده بردرهم وزننده اولان انجولو لوء
اوج درهم کموشه صاتولر وقره جانبنده اولان یرلرده دخی یاقوت وفیروزه وسائر
جواهر معدنلری چوق اولدیغندن انلر دخی غایت اوجوزدر وممالك خطانك
طقوزنجی قسمنه کولی دیرلر واول ولایت غایت معمور اولوب شویله که ادنی
بازرکانك سرمایه سی یوزبیك درهم اولوب وکاه اولورکه اولدیارده اولان
بازرکانلره بیلده حکام چین اولان سلاطین خزینه سندن اخراج اولنان عساکر
خطایه نیجه تافتهٔ خام ملون اطلسلر وهرکسیه بیلده اوج کره کیدردکلری
اوچر جامهٔ زربفت وسائر قسمنه احسان ایلدیکی ونیجه بیك قلماق خلقنه وجماعت
هند ومسلمانلره که عددده از وعزتده معزز ومکرم وبخشش وانعامده سائرلرندن
زیاده ویرلمکله محترم اولوب ونبت وایغو واوجد وجورجت وسائر نیجه
بیك خلقك متاعلرینی کولستانه کتوروب اندە اولان بازرکانلره صاتولر بعده اول
متاعلری اهل هندك شرق جانبندن کلان بازرکانلر الورلر واونیجی قسمی جاوه در
واول عظیم بندردرکه جمیع هندك بندرلرندن اکا متاع کلور ومملکت چین بندرلرینك
جمله سی اول بنددره محتاجدر زیرا طرف جنوبی ومغربیسی ولایت هنده متصلدر جمیع
امتعهٔ هند خانبالغه اول بندردن کلور وملك چینك اون برنجی قسمی چتندر که سابقده

سرحد چین ایدی حالا سرحد اسلامدر و ایچروده اولان شهرلری خاقانه متعلقدر
وانده حاصل اولان متاعك اعظمی یشم طاشیدر وختنده ایکی نهر واردر که برینه اق قاش
دیرلر اندن یشم سفید حاصل اولور ودیکرینه قره قاش دیرلر اندن یشل وسیاه چقار و قتنده
اول نهرلرك صولری طاشوب بعد نزول ایتدکده اوزکوند نصکره نهر مذکورەنك کنارندن
یشم دوشرلر وقانونلرنجه بیوکلری پادشاهه مخصوصدر خردەلری جمع ایدن کسنەلرکدر
ویشمك معدنی غائبدر کورمش کسنه یوقدر نقل ایدرلرکه اهل الهدن برینه کشف
اولوب خبر و یرمشکه حیواندن اولادطوغدیغی کبی یشم دخی اول دیارك طاغلرنده
اولان طاشلردن ظهور ایدر و طوغدیغی زمانده نالەلر طاغلره اولوب کوزدن یاش
اینر کبی چقار ویره دوشدکده اب وهواتاً ثیرندن قدرت وفرمان حی ومنان ایله طاش
اولور وممالك خطایده اندن معتبر برجوهر یوقدر وملك چینك اونایکنجی قسمی نهایت
انقطاع عرضده که دریای مشرقك کناریدر وانده ایکی شهر معظم واردرکه برینك
ادی وانسی وبرینه وان دون دیرلر واول ایکی شهرك بیوکلکی خانبالغ کبیدر وانده
حاصل اولان متاع شکردر وکثرتی اول مرتبەدەدرکه اوچ درهم کموشه برمن عراقی
ویررلر واول ولایت غایتده اسیدر ❊ باب العاشر اهل چینك صحبت وطوی وانلك
ترتیب وتعظیملری بیانندەدر ❊ اهل چینك صحبت وطویلری کبی تعظیم وتجملری مثال
هیچ بر اقلیم خلقنه میسر ولمامشدر وصورت عشرتلرینك ترتیبی بودرکه کرك
طشرەده اولان باغ وبستان وکرك بستان سرایلرنده اولان مکانلرك برجا نبلرنده
مثال سرو وارغوان موزون فدانلر دیکوب برطرفنده انواع کللر وشکوفەلر وضع
ایدرلر وبونلرك مقابلەسنده رنکارنك صندلیەلر قوروب اصناف نعمت ومیوەلر
وصراحیلرله اراسته وخوبان خطا بیلوك سازنده ونوازنده وکوینده لریله بیراسته
اولوب اوقات فراغتلرنده صحبتلرینه مشغول اولورلر واکثر سازنده وخوانندەلری
حسن باکزه دختر سعدت اخترلردر خصوصا خوانندەلری داوودی الحان اولمیلره
اصلا تعلیم ایتدیرمزلر اولجهتدنکه هرامورده حکمت اوزره ملاحظه ایدوب علی
الخصوص مجلس شربه لایق اولان حسن روی وخوب اواز درکه زیب وزینت ویره
قطعه خوبیٔ روی خوبیٔ اواز میبرد هریکی بتنها دل چون شود هردو جمع دریکجای
کار صاحب دلان شود نز محللرنده کروه کروه خلق اول تزیین اولان صندلیەلره
اوزنده اول موزون درختلر وچاتاقلر وروافلر که کل ومیوەلرله تزیین اولمشدر

سایه‌لرنده اوتوروب سازنده‌لر سازلریله وخواننده‌لر هم آوازلریله ورقاصلر هم بازلریله
صحبت وعیش ونوشه مشغول اولورلر ودنیاجنت کافراندر دیدکلری خدمکر طوری
چیناندر واول ولایت اوزملرینك مزه‌سی یوقدر اول سببدن مجلسلرینه اون درلو عرق
وشراب قورلر وجمله‌سی برنجدندر وسرای خاقانك ایکنجی قلعه‌سنده آق مرمردن
حوضلر بنا اولنوب اوستلری اورتلمشدر ملك چینك اون ایکی قسمندن خانبالغه کلان
جمله خلقك شرابلری انده‌در ونیجه خادملر وسرایلرده اولان قزلره ونیجه بیك
امرا وکبرایه اندن ویریلور واول برنج شرابنك خاصیتی اولدرکه بدنی سمردر وتندرست
ایدر وتعظیم وادب اهالی چین شو مرتبه‌ده‌درکه کویا ادب وعزت وحرمتکه جمیع خلق
عالمه تقسیم اولنمشدر انلرك مردان وزنانه ویرلمشدر ادب وحرمتلری بو مرتبه‌ده‌در

باب الحادی عشر خرابات وخراباتیلر بیانده‌در ممالك چینك هر شهرنده مفسده عورتلر
ایچون بامشقه محله‌لر واردر اقلی بش التیوز اوددر ومزبوره‌لر اکثر بکلر قزلریدرکه
بدرلرندن درلو درلو کناهلر ظاهر اولوب قانونلری اوزره حبس وقتل اولنوب
اوغللری وبرادرلری ادنی پایه‌ده عسکری اولوب عورت وقزلرینی جزاء خراباته
سوررلر اندنصکره اول کنهکار اولان وزیر ویا امیرك ارکك جماعتی خاتون
جماعتی کورمز واول بکلرك خانمانلری اوبیلجه خراب ویباب اولوب نام ونشانلری
ذکر اولنان کناهلرك انواعی بودرکه خاقاندن صادر اولان امری اول حینده حاضر
اولان انساندن نوعا ستر ایتمکی قصد ایدوب خلق برازکیدوب خلوتده حکمی اجرا ایتمکه
جرئت ایده ویاخود شکایتجیسی اولوب ویاخیانت ایتمکه اندیشه ایده ویاخراباتده
اولان عورتله مجالسه ایتمش اوله زیرا خراباتده اولان نسوانك روی زمینده حسن
وجمالده امثاللری یوقدر زیرا جمله‌سی وزرا وامرا قزلری وهمشیره‌لری وعورتلریدر
ابلیس وشیطانك وسوسه‌سیله اختیارلری الدن کیدوب خصوصا ایام جوانی
اوله بی اختیار عاشق اولوب اول مفاسده ارتکاب واقع اوله وذکر اولنان کناهلرك
بعضیسی شهر خلقندن دخی ظاهر اولسه کندولری حبس وقتل اولنوب عورت
وقزلری وقزقرنداشلری اسیر ودستکیر اولوب صاتیلور واوغللری وقرنداشلری
عسکر اولورلر فصل استسقا قانونلرنده خراباتیلره مخصوصدر سببی اولدرکه
اون ایکی قسم ملك چینده اولان وزرا وامرا لاینقطع احوال ولایتی خاقانه عرض ایدوب
ومتصل جوابلری کندولره واصل اولور واتفاق بر یرده یاغمور یاغمسه ویا قار

یاغوب قاچ کون طورسه و یا قاچ کره باران اولوب وهر یاغمور یاغدقده نقدر زمینه
زراعت اولنمشدر و سائر احوال رعایا و برایا دائما خاقانه انها اولنوب جوابی آلنور اتفاقاً
بر پرده یاغمور یاغمدیغنی خاقانه عرض ایتسه لر خاقان چیندن خط کلورکه استسقا ایدك
واستسقا خراباتده اولان زنانه مخصوصدر وخراباتیلرك استسقا محلی اول ولایتده
اولان کلیسالرده در و انده اولان خراباتیلر استسقایه عزم ایتسه لر جمیع توابع ولوا
حقلرینه وصیت ایدوب الوداع ایدرلر زیراکه اول طائفه زانیه اولمغله واجب القتل
اولوب وانلرك قتلی حکمت اوزره در و بر جماعت دخی خائنلر اهل واولادیدرکه انلرك
دخی استسقاسی مقبول اولمیوب باران اولمسه نیجه بیکی قتل وحبس اولنور زیرا اول
قومی خراباته سوردکلری زمانده شرط اولنمشدرکه اکر قبول اولمز ایسه اول ولایت
حاکمی انلردن دیلدیکی قدر قتل ایده واول زمانده انلره اول کلیساده اولان اوقافدن
پرهیز طعام و یررلر حیواناتدن اکل ایتمامکله تصفیه تحصیل ایدرلر دیو اعتقاد ایدوب
تا زمان مقصوده دکین حاللری بو منوال اوزره اولوب اول زمان جماعتدن پرهیز ایدرلر
واستسقایه چیقدقلری اوانده اول بت رویان هزاران ترس و بیم ایله نالان وکریان
وسوزان ولرزان اوله رق الوداع کنان اول محله روان اولورلر بیت می دهم
صورت تغیر میکذارم موی سر تا بنوشد روز من ماه خراباتی دیکر نثر وصورت
وطورِ استسقالری اول جماعتك خاننده وسازنده لرندن برکروهی اوتوروب
سازلرین چاله رق وکوینده لری دخی اون ایکی مقامده علم موسیقی یی سوز وساز ایله
عمله کتوروب ورقاصلری دخی اصول ایله طاقتلری طاق اولنجه بازیهای عجیب ولعبتهای
غریب کوستررلر بعده برکروه دخی قالقوب بتا وکنده بازیلر ور قصلر اظهار ایدرك
انواع زارلق ایله یوزلرین یره سوررلر وبو اسلوب اوزره چوق چوق کیروب
چقارلر و نیجه زمان ترس جان وتندن نه یمك ونه اویقو ویومق کیجه وکوندز زاریهای
جانسوز ونالهای دل افروز ایله نظم مازادم درد دل میخواستیم تاجهانی را
بزار ار استیم بو نوع زارلقلری اول مرتبه ده ایدرلرکه تا وهاب بی علت وخلاق
بی منت اول دردمند ومستمند بیچاره وآواره لرك احوالنه مرحمت ایدوب دعوتلرین
اجابت ایدوب مانند سیل عرم باران بر مرتبه ده کثرت اوزره اولورکه طاغلر کبی
سیللر کلوب نیجه شهر معظملری خراب و یباب ایلر وحکمت شناسان چین دیرلرکه اجابت
استسقا ناله جانسوز ایله اولور اول سببدن خراباتیلری جمع ایدوب انلری قتل ایله

۵۵

فورقودرلر انلر دخی خوف حیاة وجاندن از دل وجان اه و زاری و ناله ایتدکلرنده
حضرت ایزد منان واول حی مستعان انلرك نا دانلقله ایتدکلری کناهلرینه باقمیوب
باران احسان ایدر اکر انلرك دعالری مقبول اولمیوب یاغمور یاغمسه ویاخود قحط
اولسه ویا از یاغوب اکثر اشیا بهایه چقسه اول خراباتیلرك اکثرینی قتل وتلف
ایدرلر فصل وکوی خراباتده اول قومك اولادلریچون معلمخانه‌لر بنا ایتمشلردرکه
انده دخترمه بیکولرینه سازنده وخوانده‌لك وبسرخورشید فرلرینه رقاصلق
وعجیب وغریب اویونلر تعلیم ایدرلر واول خورشید روی سنبل موی پری نژاد
وخوروا نژادلر خیل خیل سازلرینی بویوبلرینه حمائل ایدوب وصراحی وساغرلرینی
مدام مدام ایله طولدیروب اللرینه الوب نظم جمله موسیقار زن بربط سرای
لحن داود دیٔ ایشان جان فدای نثر رقص کنان شور وشیوهٔ بی پایان ایله چوق
چوق ماننده قلندران چاك کریبان اولوب بازارلرده سیران ایدرك عشاقلرینك
سیم وزرین وسائر امتعه وزیورین الوب تماشای کلدسته قد وتازه کلبرك خدلریله
عشاقلرینی دلشاد وپرنشاط ایدرلر اماخاندن علوفه‌خور اولان اهل مسند
خراباتی دخترلر ایله صحبت وعشرت ایده‌مزلر اکر طوتیلورلر ایسه فصاحتدر دیو
قتل اولنورلر خراباتیلرده تلف مال ومنال ایدنلرك اکثری اهل صرف وبازرکانلردر
وهرشهرده خاقان جانبندن عربه‌لر ومعتمد کمسنه تعیین اولنمشدرکه مال ومناللرك
خراباتده تلف ایدوب غایت فقر وفاقه‌دن بازار ومحله‌لرده هلاك اولانلری
کتوروب دریایه اترلر زیرا مملکت خلقی اولاد وانسابلری اول قباحته سالك اولمق
خوفندن سیاست قصد ایدوب اول کمسنه‌لره اصلا مرحمت ایتمیوب برحبه وبرمکن
اچلقلرندن هلاك اولورلر وبعضیلری غایت فقرلرندن باشلرینه وبدنلرینه کهله
دوشوب ایکیشر کمسنه بربریله اتفاق ایدرك خلق اوکنده دوکشوب ضرب مشتد
ایله باشلرین یاروب وبوزلرین شیشررلر اوله‌که دکانلرده اولان بازرکانلر بردرهم
مقداری نسنه ویره‌لر وباوجود اوجوزلق برمرتبه‌ده‌درکه بر درهم کموشه یتمش
پول ویررلر وبرپوله برکاسه طعام ویررلر وبواوجوزلغه کوره اول قومه ذره
مقداری مرحمت ایتمیوب اصلا نسنه ویرمزلر بوسببدن ناچار اولوب هلاك
اولورلر واول اتفاق ایدن حریفلر غایت جوعلرندن صاحب دکان اولنلر حضورنده
اولقدر حالات ایدرلرکه قتلدن غیری مفارقته درمان اولمیه واکر اول مائللردن

بری دکانلری اوکندہ هلاك اولسه صاحب دکاکین معاتب ومعاقب اولوب کلی عزامت
چکرلر اول جهتدن البته بر مقدار نسنه ویررلر شویله که عطالری بردانه نخود ویا برحبه
فندق ویا فسدق اولسه دخی راضی اولورلر واول جماعتك بعضیسی غایت غیرتندن
وکثرت قلتندن لنی بالجمله سوروب اکابردن هرکیمه راست کلورسه اندن احسان
طلب ایدراکر اول کبار نسنه ایدرسه جانبندن اولقدر رخصت واردرکه جامه
ولباسلرینه اول بالجمی سوره شویله که بردانه فندق ویا فسدق ویرسه راضیدر ویو
انوابن رسوا ایدر واول کمسنه جانی قورقوسندن ایتمسندر دیرلر بو سببدن برایکی کره
ایلسه معذوردر اکر زیاده ایلسه هلاك ایدرلر ونقل ایدرلرکه برکون برکمسه اول
فقیرلردن برینك باشنه برلکن صیجاق کل دوکدی بعده صلح اولد قلرنده اول کمسنه
بردانه جوزه راضی اولدی واول ولایتده عادت بودرکه بعضی سفیه اصنافلر اویله دن
صکره کار وکسبلرندن فراغت ایدوب خراباته واررلر وخراباتیلر دخی اصنام مصورکبی
مذهب لباسلر ایله کندولرین تزیین ایدرك مشتری شکار ایتمك ایچون شاه نشین
وپنجره وقصرلرده اوتوروب داملرینه کرفتار اولانلری باغ جنان مثالی لطیف
مکانلره کتوروب رقاصلر وخوانده وسازندهلرك جملهسی کروه کروه وخیل خیل
قارشولرینه کلوب اطلس وکمخا وسائر اقمشهٔ خطادن بستر وبالینلر ایله مزین ومجلا
تختلر او زرینه جلوس ایتدیروب عیش وعشرت ایدرلر کلام کلشنی شراب وشمع
وشاهد راچه معنیست خراباتی شدن اخرچه دعویست شراب وشمع وشاهد عین
معنیست که باهر ذره خضرا تجلیست اول زهره جبین وحوران نژاد سازنده وکوینده
واول پری نژاد سیمین بدن رقاص وساقیلرك اول حینده صادر وظاهر اولان حرکات
وسکناتلرینك توصیف وتعریفنده لسان سریع البیان وقلم دو زبان عاجز وسرکرداندر
واهل چینك خصوصا لطافت طبیعتلری بوندن معلومدرکه جانبازلری دخی حسنا
وجمیله قزلردر فصل اول خراباتده اولان معزول وزرا وامرا وسائر اکابر نسا
وکریمهلری وسائر ممالك چینك نسا طائفهسی عفیفه ولطیفه وسمین تن وسرو
قد ونرکس چشم وشوخ شنك شیرین زبانلردر واول قومدن اصلا قره یاغز وصاری
وکوك کوزلو کیمسه یوقدر جملهسی نهال قد ولاله خد واهو چشمدرلر ونقل ایدرلرکه
اول دیارده تسخیر جن اولورمش ازجمله وقتیله بر عورت عریان اولوب صویه کیرمش
وصودن چقدقده اثوابن برا قدیغی محلده بولمیوب اذرکن لباسنی برغیری یرده

کوروب ولباسنك يانندہ برشخص ظاهر اولوب عورته خطاب ایتمشکه بن دیوم که سکا
عاشق اولوب بو نجه وقت سرکردان اولدم وشمدی اکر زوجکی ترك ایدوب بنی قبول
ایدر ایسك اسبابنی ویریرم وبندن سکا کلی مال دنیا حاصل اولور عورت دخی خوفندن
انکله عهد باغلیه رق اسبابنی کیوب وقوع حالی زوجنه کلوب خبر ویرد ککده
مرسوم دخی خوفندن عورتی طلاق ایلدی واول عورت دیو ایله خانبالغده اولوب
خاتون دیو واسطه سیله بعض بعید محللرده واقع اولان مغیباتدن خبر ویرمکله خلق عالم
اوزرینه جمع اولوب وهرکیم بر مراد ایچون سؤال اتسه بر عجیب آواز ظاهر اولوب رقــ
کسه فهم ایدەمیوب اول عورت ترجمه ایدر ایدی وکثرت شیوعندن شول حاله واردیکه
عورتك خانه سنده تخته بندلر قوریلوب واول دیوك مکاننه دخی بر تخت تعیین ایدرك
اوکنه پردەلر چکوب از زمان ایچنده خلقدن نیجه سیم وزر حاصل ایلدی بعده بعض
اقرباسی جمع اولوب خاتونه نصیحت ایتدیلرکه اکر قضایا اول دیو سکا غضب ایدر
ایسه حاصل اولان التون واقچه‌یی سندن آلور مصلحت بودرکه سن بو مبلغی اسباب
املاکه صرف ایله‌که الماغه قادر اولمیه دید کلرنده خاتون دخی انلرك کلاملرینی قبول
ایدرك اول پاره‌یی املاك واسبابه صرف ایلدی اتفاق برکون دیو خشمه کلوب عورتك
نقدر نقد واسبابدن جمع ایتدیکی اشیا وار ایسه جمله‌سنی لوب وخانه‌سنك وصاتون
الدیغی باغ وبستاننك در ودیوارك واشجارك قلع وجمع ایدرك خراب وپریشان
ایدوب کتدی شویله‌که باغ وخانه‌سی اصلا تیمار وزراعته قابل اولمیوب تلف اولدی
انوجن اول دیارده بو وجهله اصلا مصروع اولماز باب الثانی عشر اول دیارده
مخصوص اولان هنرهای عجیب وعلاجهای غریب بیاننده در اول دیارده حیوانات
سکوندن بر قماش دوزرلرکه وصف وتعریفنده قلم نکته بیان عاجز وناتواندر وغریب
علاجلرندن بری بودرکه برادمك قلبنده بر مرض اولسه سینه سین چاك ایدوب مرض
اولان محلی بولورلر اکر زرداب ایسه شیرنغه ایله ویا سائر علت ایسه آلات ایله الوب
ینه اول کمسه‌نك معده سین ویا باغرصغین محلنه وضع وکمال هنر ایله زخمی دیکوب
علاج ومرهم ایتمسیله باذن الله تعالی اول المدن خلاص اولدی واول دیارده بونك
کبی عجائب وغرائب شیلر بیحسابدر فصل اول بلدەده طوب اوینامق خرابا تیلرك
کاریدر وطوپلری صغرك قاووغی یعنی ابدانی او فوزوب واغزینی باغلیوب طوپ مثال
ایدرلر خراباتده اولان ماه جبین دختر سعدت قرینلر خلقه اولوب اول طوپی اورتبه

كتوررلر وصنعت ايله اياقلريله اصول اوزره اوره رق اويناررلر شويله كه براقمازلركه
طوب يره دوشه ويا دائره لرندن چقه وصورت بازلق دخی انلره مخصوصدر مثلا
ارسلان وقپلان وسائر حيوانات صورتلرين دوزوب كيرلر وذكر اولنان يرنجيلر
هيئتنده اغزلرك وبخه لرين اچوب بربرلرينه حمله ايدرك غريب اصوللر ايله عجيب اويونلر
كوستررلر واول كروه اويونلرين تمام ايدوب چقدقده صورت اخرايله برفرقه دخی كلوب
اويناررلر دخی چقدقده برنوعی دخی ميدانه كيررلر بومنوال اوزره بی نهايت صورتلره
كيررك اللری واياقلريله انواع بازيلر كوستروب اصولدن چقمازلر حاصل كلام
ايتدكلری حركات وسكناتك حقيقتی كورمكه موقوفدر تعريف وتوصيفی قابل تعبير
وممكن تحرير دكلدر فصل وعلم نجوم عندلرنده غايت معتبردر واول علمك افضل
واكملندن درت نفر كمسنه يی اولكی سرايك طبقه لرندن باغ وبستانلرندن اهل وعيالريله
بشقه بشقه مكانلرده انواع عزت وحرمت ايله جميع لوازمات ومهماتی خاقان جانبندن
ويريلوب انلر محبوس كبی اصلا طشره يه چقمازلر واول نوروزده كه افتاب عالمتاب
برج حمله نقل ايدر اولوقت انلرك هربريسی برتقويم چقاروب خاقانه عرض ايدرلر
وخاقان اول زمانده اولان حكما وفضلا وسائر منجمين جمع ايدوب اول تقويملرك اقوال
واحكاملرندن متفق عليه اوله رق برنسخه ترتيب وترجيح ايدرلر بعده خاقان جانبندن
اول تقويمك يازلسنه امر اولنوب كاتبلره ويريلور وهركاتب اون كاغدی بربری
اوزرينه قويوب تقويمی يازر وكاغدلری حريردن اولوب غايت لطيف ونحيف اولمغله
بركاتبك كتابتندن نفيس اوله رق اون كاغده تأثير ايتمسيله بركاتبك بر يازمسيله
اون تقويم چقار واون كاتبدن يوز نسخه ويوز نسخه دن بيك رساله يازيله رق
بومنوال اوزره برهفته ده برخزينه تقويم طولار بعده علما ووزرا وامرا
وسائر اهل قلم واون كشی يه حاكم اولنلره بر تقويم ويرلمك امر اولنوب مكتوب
اولان تقاويم عربه لره تحميلا اقاليم چينه تقسيم ومنتشر اولور واول ولايتك
خلقی وقت وساعتلرينی غايت حفظ وحراست ايدوب وقت فوت ايتمزلر ونصيحت
وسياست عالم ايچون عبرتلر ومتاع خلقه علامتلر ايدوب وشعر ومعما ولغزه
دخی واقف ومشغول والحاصل هرفنده زياده سيله عالم وماهردرلر

باب ثالث عشر بروجهله قانونلری ربط اولمسنك سببی بيانندهدر زمان
اوائلده ممالك چينك سلطنتی محلول اولوب وسلطنته مناسب رجالدن كمسه

٩٠

بولنمیوب ناچار خاندان خاقاندن لوزی خاتون نام بر خاتون فی خاقانه ایتدیلر
واول زمانده حکمادن بوچین کزین نام بر حکیم ذو فنون اولمغله خاقانه یه کلوب
اکو اجازت و یررسن سنک جانبندن حکمت وسیاست ایله الکه مزی ضبط واداره
ایده یم دیدکده خاقانه دخی اول حکیمه رتبهٔ وزارت ویروب امور مملکتی اکا تفویض
ایلدی وحکیم مذکور تدبیر ولایته عقل و فراست ایله مشغول اولوب تمام زیب
وزینت ویردی بو اثناده بر طاع اوزرنده اول عورتک وزرا وامرا وسائر عساکرینک
صورتنی طاشه یونوب وعورتک صورتنی دخی المنش زراع طاشدن کسوب و یاننده
اننک صورتنده بر دیو ظاهر اولدی واول حمار صورتنده اولان دیو کلوب ظاهرده
عورتله جماع ایدوب بعد زمان اول خاتوندن صورتی ادمی وایاغی وقولاغی خر
شکلنده ایکی الی یومولی بر اوغلان طوغدی بعده اول اوغلان اوچلریک اجد قلده
برالنده برچوب برالنده بر پاره کاغد اول کاغدده یازلمش که اولدرمک وسورمک
ودوکمک اولزمانده اولان حکما تعبیر ایلدیلرکه ضبط ممالك چین بواوج وجهله که
اولدرمک وسورمک ودوکمک در بونلر ایله بوچین کزین ممالك چینی ضبط ایلدی
فصل بوچین کزین شاکردلریله عربه لره سوار اوله رق اطراف ممالك چینی دور
ایدوب هر ولایتك دخل وخرجنی رؤیت وحکمت ایله قانونلره وضع ایدرك ضبط
ممالکده کزرکن اتفاقا بر مشهور محله لرینی عربه لر ایله کزرکن یوللر اوزرنده اوغلانجقلر
چامور دن اولر دورمشلر امش حکیم خطاب ایدوب دیمشکه اولریکزی یقك تا که
عربه لر کچسون انده اولان بر زکی اوغلان جواب ایتمشکه عجبدر که حکیم حکمت اوزره
اوزره ممالك کشت ایدوب عدالت اوزره قانونلر وضع ایدرکن عربه یی خانه دن
دور ایتمیوب خانه یی عربه یه دور ایتمك بیورر دیدکده انك کبی حکیمی بر جواب
باصواب ایله ملزم ایلدی واول حکیمك مدت مدت ایالتنده چین ولایتی مضبوط
اولوب اندنصکره خلق عاجز قالمغله وزرا وامرا جمع اولوب دیدیلرکه اول نه طریق
واسلوب ایله ضبط وربط ایدردی اعیان ولایتدن بری انك بر دفتر قانونامه سی
وار ایدی اول قانونامه موجبجه ضبط ایدردی دیدکده اول قانونامه یی نقدر
تفتیش وتفحص ایتدیلر ایسه ده بولنمدقده حکیمك اوغلنی دیوانه احضار ایدوب
سؤال ایتدیلر اوغلان نه ده در بلمم دیو انکار ایدنجه سیاست طریقیله یوزدکمك
اوردیلر ینه اقرار ایتمدکده مومی الیهم اکر اقرار ایتمز ایسن سنی عاقبت شکنجه لتنه

٦٠

ملاك ایدرز دیدكلرنده اوغلان جان خوفندن بابامك مقبره سنده مدفوندر دیو اقرار ایتدكده وار ایدرینك قبرینی آچوب كتوردیدیلر اوغلان دخی قبردن قانونامه‌یی كتوروب وزرایه تسلیم ایتدكده اوقودیلر اول قانونامه‌ده یازمشكه ممالك چینی ضبط ایتمك استیانلر بودفترده مكتوب اولان قانون اوزره عمل ایدوب اصلا مخالفت ایتمسونلر وبودفتری بنم قبرمدن اول كیم چقارر ایسه انی قتل ایتمك كرك دیو وصیت ایلمش قانونامه‌یی چقاران حكیم مزبورك اوغلی اولمغله پدرینك وصیتنه امتثالا فی الحال قتل ایلدیلر بعده اول قانونامه اوزره عمل ایتدكلرنده جمیع ولایت مضبوط اولوب ذكر اولنان قانونلر اول فیلسوف ذو فنونك تدبیر اختراع وایجادیدركه نیجه بیك ییل اول ممالكده تبدیل وتغییر اولمیوب علی حاله جاریدر. باب رابع عشر تعلیم علوم ایچون بنا اولنان مدرسه‌لر بیاننده‌در جمیع ممالك چینده علم سیاق ایچون معلم خانه‌لر وكندولره متعلق اولان علوم ایچون مدرسه‌لر بنا اولنوب بناسی وسائر خرج ومصارفی خاقان جانبندن اولنوب سائر كمسنه‌لر اول بنالره آقچه صرف ایتمك قانونلرندن دكلدر واول مكانلرده كسب كمال ایدنلر اولاد امرای اهل قلمدر ضبط مملكت وقانونلری علمنی تحصیل ایدوب بلكه حقیقتده ضابط ممالك چین انلردر روز وشب اول قومك حركات وسكناتلری ساعات ایله تخصیص اولنمشدر خصوصا ذكر اولندیغی وجه اوزره خاقانلرینك اوقاتی كیجه كوندزده تعیین اولنان قسمتدن برساعت تجاوز ایلمك رسم وعادت دكلدر ضبط اوقاتلری برمرتبه‌ده‌دركه خاقانلری اكر خوابده قسمتدن تجاوز ایتمك مراد ایتسه قومایوب بیدار ایدرلر زیرا خط ونشان ایلمكه فرصت فوت اولوب امور ملك معطل اولمق لازم كلور حقا كه خاقان چین ووزرا وامرای صاحب آیین امور مملكت ضبطنده وسائر رسوملری ربطنده جد واجتهاد تمام واهتمام تماملری هیچ بر ممالكه میسر اولمامشدر واولماز. باب خامس عشر اطراف وجوانبدن كلوب كیدن ادملرك احوالاتی بیاننده‌در اول كمسنه‌لركه اهل اسلامدن قوری جانبندن كلور مطلقا ایلچی نامنه كلورلر زیرا انلرك عندنده كویدن وباشهردن كلان كوك صوباشی وكرك پادشاه كرام وكرك خواجه وغلام برابردر زیرا كندو مملكت وشهرلرندن غیری عالمده شهر وولایت یوقدر دیو اعتقاد ایدرلر وجانب بردن كلانلرك معتبر هدایالری بودركه اول ولایتده غایت مقبولدر الماس وات وسیوف

٦١

واسفرلات وبشب ومرجان وارسلان وقپلان وپارکیر آلدریدر اول سرحدده اولان لشکره ویررلر واعلا آندلك یانلرینه خانبالغه یوز منزل یردن تعظیم وتوقیرلریچون آدملر قوشوب صاحبلریله درکاه عالمپناه خاقان چینه کوندررلر وهراته اون ایکی خدمتکار تعیین ایدرلر آنلردن آلتی نفری رنکا رنك فانوسلری رنکین ومنقش نیزه لرره باغلیوب آلتونك صاغ وصولنده یوررلر وباقی قلان آلتی نفرك اوچی باشنه وصاچنه واوچی قویروغنه وحشکیسنه خدمت ایدرلر واصلانك اون آت اعتباری وپارس وسیاه کوش ارسلانك نصفی اعتبارلری وار درمثلا هدیه‌جی ارسلان اولنه اوتوز صندوق مال ویررلر وصندوقلرده اطلس وکمخا وپای برك وسائر امتعه یه داشر لباس واوزنکی حتی مقراص وبچاق وایکنه یه وارنجه ویررلر وقپلان وقره قولاق کتورنلره ارسلانك نصفی مقداری احسان وات کتورنلره عشری مقداری انعام ایدرلر واول کمسنه لرك هر برینه ذکر اولنان پیشکشلردن ماعدا برقات یوك اطلس وکمخادن قماش ویررلر وبربری اوزرینه رنکا رنك اوچ خلعت ویرلرکه برلیسی ایکی کمسیه خلعت اولور وذکر اولنان خلعتلری مست وپاپوشه وارنجه بله انعام ایدرلر فصل وخطاییلر نسل واولاد قابلدندرکه قرنداسی هابیلی قتل ایتدکده حضرت آدم علیه السلام قصاص ایچون قابیلی قتل ایتمك قصد ایتدکده قابل قاچوب چین ارضنه واردی وانده متمکن اولوب بعد زمان اولاد وانسابی اولوب ولاینده بی حد وحساب اولدی الان فی هذا الزمان کین طای خاقان حضرت سید انبیا وسند اصفیا محمد المصطفی علیه الصلاة والسلام افندمزی واقعه سنده کوردیکی آنك قلبنی چقاروب یودی وینه برینه قویوب اکا ایمان تلقین ایلدی بعده بیدار اولدقده سرایك دیوارنده بشل خطله کلمهٔ شهادت یازلمش کوروب خاص خدمه سی اولان اهل سرایك جمله سنه وقوعحالی بیلدردکده اهل سرایك جمله سی بی توقف ایمان کتوردیلر اکرچه آنك آبا واجدادی نیجه بیك ییل کفر طریقنده سلطنت سوردیلر ایسه بوکا غایت عدلندن سعادت وسلطنت آخرتدخی نصیب اولدی وتیرون سراینده اولان امرا ووزراسنه خط یازوب واقعه سندن خبر ویروب دیدیکه بوقدر بیك ییلدر اهل مشرق ظلمات کفر ایچنده قالمشلر حالا بنم قلبمده نور ایمان درخشان اولوب نسل واولاد فغفور چینده بو سعادت بکا میسر اولدی اکر سزکدخی کمال عقل ودانشکز وار ایسه بو دولته نائل اولوك دیدی وزرا وامرا وسائر

٦٢

اکابر بو خبری ایشتدکده متحیر اوله رق جواب یاز دیلرکه سنک اجداد عالی نژادک هیچ
بریسی مسلمان اولمدی و قانونمزده یوقدرکه خاقانمز مسلمان اوله خاقان وزراسنک
خطلرن اوقودقده جواب ایتدیکه معلوم اولدیکه سزلر قانون بلمز ایمش سز زیرا
بزم اجدادمز سزک ظاهریکزده اولان اموره قانون وضع ایدوب باطنکزده اولان
احواله قانون قومامشدر سزک دخی بنم باطنمه اولان خصوصه بر وجهله دخلکز
اولمز دیدی چون وزرا بو کلامی اشتدکده خوفلرندن ملزم و اسکات اولدیلر زیراکه
امرایه بو مسئله ده قانون بلمک غایت عظیم کناهدر شویله که خاقان اول کناه مقابلهسنده
استسه قتل ایلر قانونلرینه مخالف دکلدر بو سببدن وخوفلرندن امرا و خاص وعامدن
چوق کمسنهلر مسلمان اولدیلر وکفار مشوقك شهری وصحرایلرینک دین اسلامه میل
تماملری واردر وجمیع خلق چین خاقان پرستدرلر نته کیم سابقا ذکر اولندی ایدیکه
بعض جهلای قوم غایت تعظیملرندن حاشا تکریدر دیو طپارلر ایدی چون خاقانلرینک
دین اسلامی قبول ایتدیکی خلقه شایان اولدقده اکثری خاقانلرینه تبعیتا مسلمان
اولدیلر و اهل خطانک دین بابنده مشرفلره مساعده اولمغله اصلا تعصب وخصومت
یوقدر همان جد وجهدلری امور دنیویده قانونلری ضبطنه در باب سادس عشر
قلماق قومنک بیاننده در قلماق قومنک انواعندن کروه کروه هر ییل یکرمی بیك مقداری
ادم کلوب وخاقانه پیشکشلرین چکوب بخششلر الورلر و هدیهلری بیر واسبدر واول
ولایتده حاصل اولان مناع سموردرکه قلماق صحرالرنده شکار ایدرلر وتنکار دیدکلری
طوزکه بورق هندی دیرلر قیومجیلره النون لحمله مکه وتلیین ایچون لازمدر ولوراوك
دخی قلماقدن کلور واول صحراده ایکی معظم شهر واردرکه برینه قراقودم وبرینه
قورنای ادمی دیرلر واول شهرده اولان خلقك جملهسی بازرکانلردر و نقل اولنورکه
ظلمات اول جانبك شمالیسندهدر فصل قوم تبتك وکلیدرینك بیاننده در نقل ایدرلرکه
سابقا تبت خلق چین طاغلرنده ساکن ایدیلر واول قوم صحرا کفارلرندن برکروه ایدی
ایدی زمان اوائلده خطا خاقانلرندن بری اول طاغلری اول قومه عطا ایلدی
سببی بو ایدیکه وقتیله چین خاقانلر برینك اوزرینه برقوی دشمن کلوب کثرت
عسکرندن مقاومتدن عاجز اوله رق ناچار قارشو چقدی ایکی عسکر بربرلریله صفلر
مقابله اولدقده طاغ جانبندن بر کلب هزبر مثال میدانه کلوب خاقان عسکرینه
یقین کلوب ادم کبی زبان فصیح ایله خاقانه خطاب ایدوب اکر دختر سعدت اخترینی

—٦٢—

بكا ويررسن شمدى دشمننك باشنى سكا كتوره يم خاقان دخى غايت عجزندن رضا
ويروب عهد ايلدى واول كلب شويله عظيم الجثه ايديكه هر قولاغى قلقان كبى ايدى
همان اوچ درت كره صچرايوب دشمن عسكرينه يتشدكده هول وهيبتندن لشكر عدو اوكندن
قاچدقلرنده برضرب ايتمسيله پادشاه عدونك باشنى بدنندن قوپاروب خاقانك اوكنه
كتوردى خاقان دخى ياخوفندن ويا عهدنه وفاسندن وعدينه وفا ايدوب كريمه سنى
اول كلبه تسليم ايلدى كلب دخى دخترخاقانى الوب طاغ جانبنه روانه اولدى ودختر
مذكوره نك اول كلبدن چوق اولادى ظاهرا ولوب بعد زمان اول كلب هلاك
اولدقده قرى خانه خبر كوندروب واقع حالنى واولاد واحوالنى اعلام ايتدكده
خاقان كلى انعام واحسان ايدوب اول طاغى اول قومه تمليك ايلدى حالا تبت خلقى
اول سك ايله دخترخاقانك نسلندندر واول كلب مسحور ايدى ديرلر واول جنس
كلبلر اولوركه ارسلان ايله جنك ايدرلر وتبت خلقى انلرى كوچكدن شكار ايدوب
تربيه ايدرلركه تاكه انسان ايله موانست ايليه كه خاقانه پيشكش كتوره لر زيرا
غايتده معتبر هدايا لرندندر وپادشاه عالمپناه خليفهٔ روى زمين سلطان روم
حضرتلرينك دخى دركاه عاليجاهلرنده اول كلبلردن واردركه ادينه سامساقى
ديرلر اما اصلى ذكر اولان كلبلردندركه ولايتلرنده شكارلرى مسك اهوليدر

فصل هنديلرك وهدايالرك بياننده در اول قومك معتبر هدايالرى فيل وزرافه در
واول ولايتلره كلان خلق صورتده عورته مشابه لردر وبزلرى قومادیلركه انلر ذاتا
ارى عورتمى بله لر زيرا اوزرلرنده نكاهبانلر واردركه جمع اولوب الفت ايتمكه قومازلر

باب سابع عشر زراعتلرى بياننده در مصنف ايدر يوزكون مقدارى ولايت چينك
ايچنده كتدك طاغ وصحراسنى بالتمام زراعت ايدوب طاشلق وقوملق اولان محللره
بله عربه لر ايله طوپراق كتوروب زراعت ايتمشلر خلاصه برقارش ير زراعتدن خالى
كورمدك واول ولايتده چارپالرى صحرايه چقارميوب خانه لرنده بسلرلر وايكى اوچ
اى مقدارى كنديكمز يوللرك ايكى جانبنده متصل اغاچلر دكمشلر انلرك سايه سنده
يوريوب اصلا اوزريمزه كونش طوقونمدى وجميع ممالك چينك زراعتى مغمور ايلمه در
اكر مغمور يا غمسه قحط اولور وقحط اولدقده خاقاندن علاج ايليك ديو امر واراده
وارد اولور وعلاجلرى بودركه هركشى زاد وزواده سندن كنديه كفايت مقدارى
برايلغنى اليقويوب باقيسن خلقه بيع ايدرلر اكو بركمسه بركونلك زياده اليقورسه قتله

مستحق اولورزیرا هرنقدر غلال بیع وشرا اولورلر ایسه میری طرفندن دفتر اولنوب ضبط
اولنمشدر اکر بو احوالدن غلال دفع اولمز ایسه فقرایه انبار پادشاهیدن حالنه کوره جرایه
تعیین ایدوب وسعت اولان یرلره وارك دیرلر اکر بو طریق ایله دخی دفع و رفع اولمز
ایسه جمیع ولایته احکام ارسال اولنورکه هرکیمسه که یوزمت بغدای کتوررسه
بکری نفرمنصب ویریلور بو اسلوب اوزره نقدر زیاده کتوررسه اکا کوره پایه
و مقدار بولور بعده اطراف وجوانبدن اولقدر غله کلورکه ولایت مالامال اولور
بعده ینه حکملر ارسال اولنورکه بسدر ارتق کتورمك دیو تنبیه اولنور فصل
و شهرلرنده حریق واقع اولسه اوچ وجهله دفع ایدرلر بری بوکه پاسبانلر کیجه
فانوسلر ایله ذکر اولنان چاکلری چاله رق کزرلر اتش واقع اولسه فی الحال
سوندررلر ایکنجی وجهی بودرکه هر اوده هرکیجه واقرصولر حاضر ایدرلر وای
اول کیمسه نك حالنه که صویی اولمیوب اتش ظهورنده درحال دفع اولمیه اول کیمسه یی
اولاد و انسابیله اتشه یقارلر اوچنجی وجهی بودرکه اتش خوفندن محله و بازارلرینی
بربرینه متصل ایتمیوب مابینلرینی انفصال اوزره بنا ایتمشلردر شویله که زیاده
حریق اولوب سوندرمکه امکان اولمسه اتش متصل اولمیوب دفع اولور فصل
اول ولایتده برجنس طاش واردرکه اودون یرینه یقارلر و دکرمنلری بنا سنك
قانونی بودرکه دکرمن تحتنه طاش دوشرلر اوستنه قومازلر برکیمسنه دکرمن
اوستنه طاش قویسه خلاف قانون ایلدی دیو اولدررلر فصل اهل چینك
بلا تشبیه صورت حج وطوافلری واول یولده چکدکلری ریاضتلری شویله درکه
درت بیك ییلدن متجاوز پیغمبر اعتقاد ایتدکلری شامکونی زماننده برعظیم کلیسا
بنا اولنمشدر انك طوافنه کیدن خلق اول طریقده عجیب ریاضتلر و غریب حیله لر
چکرلر و اخر ریاضت و کمال مجاهده لرینك نهایتی بودرکه اول کلیسایه قریب
برطاغ واردرکه اول طاغك کمرنده ادم اویلوغی کبی برمیخ وضع اولنمشدر
اول کیمسه نك که ریاضتی کماله یتشدی اول میخه برایپ باغلر وبرا وجنی کندی
میاننه باغلیوب اول ایپ ایله اول میخ اوزرینه چقار و ایپی بلندن چوزوب
یره براغور و هزار خوف و وحشیت ایله انده اوتورر اکر اشاغه ویایوقاری
باقسه کوزی قرارر یره دوشوب بیك پاره اولور اکر اول میخ اوزرنده قرق
کون مقداری اویومیوب وخوف ایتمیوب اوتورر ایسه کثرت ریاضتندن اوچمغه

قدرت کاوب اول طاغ اوزرینه وارر واندن نره یه مراد ایتسه پرواز ایدر واکر
اول میخ اوزرنده اوتورمغه قادر اولمیوب کندویه اویقو غلبه ایدرسه دوشوب
پاره پاره اولور واول طائفه نك بدنلرنده همان دری وکمك قالور واکل وشربلری
بعض ادویه لری صو ایله قینادوب ایچرلر واول جماعتك ریاضتلری برمرتبه ده درکه
یمیوب ایچمیوب واو یوما قدن برچوبه دونوب اوچ کون اوچ کیجه ده برکره نفس
ویروب ذکر اولنان ادویه ایله قینامش صویی ایچوب ینه حبس نفس ایدر وبعضیلر
شویله وررزش وعادت ایدرلرکه نفسلرینی ذکرلری یولندن چقاررلر باب ثامن
عشر مسکوکاتلری بیاننده در اول دیارده اقچه یرینه قطعه قطعه کاغدلر کسرلر
واوزرلرینه سکه مهرینی اوروب بلده لرنده صرف اولنور نوقتکه مذکور کاغد
اعتبارلری ازلسه حکم واردر اولورکه اسلوب قدیم اوزره صرف وخرج ایده لر
بعده کیمك حدی واردرکه بیع وشراده مخالفت ایده واول ورقه لر صرفدن
پاره لنوب ضایع اوله راضی اولورلرکه اول مابینلرنده رایج وروان اوله وخالص
التون وکمشلرینه بو دیارلرده اولان رسوم اوزره سکه ایتمزلر همان میزانلری
اوزره پاره پاره کسوب عیارنجه خرج ایدرلر واصطلاحلرنده یوزبیك انك
یوزبیك سیر دیرلر هر سیر دیدکلری اون درهم کمشدر واول ولایتك ار
وعورتلری باجمعهم صراف ومبصرلردر مابینلرنده اون نوع اقچه صرف
اولور جمیعیسنك قدر ومراتبین بیلوب اکا کوره بیع وشرا ایدرلر واول ولایتك
محله وبازارلر جمیع اموراتله اراسته وپیراسته اولوب خصوصا انشازلقده
خورو بزرکلری ومردوزن ماهر اولوب باروت دوزرلر باب تاسع عشر
قانونلری حفظ وحراستی بیاننده در اولبابده برمرتبه ده اعتبارلری واردرکه
پدر پسردن وپسر پدردن سرمو خلاف قانون بروضع کورسه لر فی الحال حکامه
عرض ایدوب خلعت وبخشش الورلر اکر اول فعل موجب قتل ایسه ده کتم ایتمیوب
افشا ایدرلر وحفظ وحراست حرکات وسکنات خصوصا کمالاتده برمرتبه ده درکه
کوچك وبیوك برایشی ایکی کره بیورمق وبرسوزی ایکی کره سویلمك یوقدر
وقانونلری دکلدرکنهکار اولورلر وترحم ایتمیوب جزا وسزاسی اوزره انتقام
ایدرلر بران تأخیر اولنماز باب عشرون نکارخانه لری بیاننده در جمیع ممالك
چینده هیچ شهر ومحله وبازار یوقدرکه صورتهای عجیبه ایله مصور ومنقش

٦

نگارخانه لر اولمیه مثلا تمامت ملك چینده بر حولی یوقدر که مقدارینه کوره نگارخانه وضع اولنمامش اوله وخانبالغده هرطائفه ایچون فراده فراده انواع اطعمه ومیوه های رنگارنك ایله ملون اوچ سماط چکیلور واطرافنده سرای خاص خاقاندن سازنده لر وکوینده لر واول شهرده لعبت بازلر حاضر اولوب اول اثناده درون سرایدن بر خادم مهتر وبیرون دیوانخانه ده اولان امراء لشکردن بر امیر معتبر انواع تجملات ومیانلرینه یشب کمرلر باغلیوب اول سماطلرك اوزرینه حاضر اولورلر ویشب کمرلردن چقاروب التوندن انواع جواهر ایله مرصع کمرلر قوشانه رق سماطلرا وزرنده طوروب مهمانلره عیش ونوشنه اجازت واکل وشربه اشارت ایدرلر وسازنده لر سازلرك الوب وخواننده لر اوازخریدهٔ درّناك ایله ناله لره اغاز وبازیکولر کروه کروه انواع اصول ایله جلوه لر ایدرلر بوساز وسوز وصحبتلر اثناسنده اون یاشنده همقدح وهمزاد اون دخترنیك اختر اطلسهای زربفتلره مستغرق کاکللرینی پریشان وزلفلرینی حلقه حلقه ایدرك اول لعبتان چین واول غنچه های نوباوه ونورسیده کللر سکفته اولوب انواع اصول ایله رقص کنان اول میانه کلوب اون ایکی مقام ویکرمی درت شعبه اوزره بازیلر ایدوب شویله که اهل مجلسك سرور ونشاطلرندن فریاد وفغانی اسمانه برابر اوله رق بو اسلوب اوزره دخترلر مجلسدن چقدقده اون درت یاشنده اون دانه محبوب خورشید طلعت ملك نهاد وقمر بهجت حوری نژاد انواع نطافت وظرافت ایله مجلسه کلوب انواع اصوللر ایله رقص ایدرلر انلرك حلاوت نظاره لری وحرارت سماع وطراوت عذارلری کورمکه وایشتمکه موقوفدر قلم وزبان ایله تحریر وتقریری ممکن دکلدر فصل واول ولایتده اوچ نسنه واردر که اندن اعلا مکر جنتده اوله برعنابدر که کوچك الما مقدارنده در وطعمنك لذتی قابل تعبیر دکلدر وایکی چیچك واردر که بری کوکنار وبری نیلوفر وهر برینك بیوکلکی کوچك صحن مقداریدر وهر برینك یوز یپراغی وسکسان طقسان رنکلری واردر واهل چین اکا برینك لباسلرنده کلی تکلفلری واردر شویله که هر برینك ایکی اوچیوز قفتانلری واردر وقفتانلری دکشدیره رك اوتوز قرق سنه کیرلرینه کهنه اولمیوب یکی کبی طورر فصل وموتالرینك تجهیز وتکفیننده رسوم وایینلری بودر که کندی حیاتلرنده مقبره لرك

حاضر ایدرلر شویله که کمی مثال بر عظیم نسنه یاپوب ایچنی طپراق ایله طولدردرلر
وبیوکلك وبلندلکده مناره کبی بنا ایدرلر ومتانت ولطافتده اولولاینده نغیری بر یرده
اولمیوب وهیچ بر دیار خلقی انك کبی بنایه قادر دکللردر وهرنه که بو کتابده ذکر اولنمشدر
اکثری عبرت وحکمتدر وسابقا ذکر اولنمشدیکه نیجه انلر ولایت چینك کذرکاهلرنده
دشمنده اولان حندقلری درونده سیر وسفر ایدوب کندك نیجه بیك ییل بوقدر
عسکری ایشلری اولمدیغی وقت معطل اوتورمیوب عمرلرینی خندق قازمغه صرف
ایتمشلردر وایدرلر طول وعرضی مقداراید وکی حد وحصردن بیرون اولدیغی
ظاهر وباهردر فصل ممالك چینك تواریخندن منقولدرکه اون اوچ بیك ییلده
ولایت چین بو کماله ایرمشدر زیرا کیجه وکوندز بلکه هر ساعتده ودرجه عندلرنده
محسوب ومضبوطدر مثلا بشیوز ییله بیك ییل دیرلر زیرا انلر کیجه وکوندوزی
بشقه حساب ایدرلر ذکر اولان اسلوب اوزره بیك ییللرینه بر قرن دیرلر واصل
بنای چین اون اوچ قرن اولوب بر قرنلری حسابنجه بیك بیلدر دیرلر دلیللری
بوکه ممالك چین اون اوچ قسم اولوب هر قسمی بیك ییلده معمور اولمشدر
دیرلر واول ولایتك معمور اولمسنك اصلی بودرکه اول حالده خطاییلر از
اولمغله بر کوشهٔ دنیایی اختیار ایتدیلر زیرا که هابلی قابل ولدردکده کافر اولنلر
اولادی دخی کافر اولدی وحضرت ادم علیه السلام قابلی واولادنی قتل ایتمك
قصد ایتدکده خوفلرندن قاچوب مشرق طرفنه کتدیلر وغایت خوفلرندن وسط
ارضده تمکن ایده میوب تا انقطاع عرضه یعنی ارض چینه که جانب شرقی
وجنوبیسی دریا وغربی وشمالیسی صحرادر واول محله واروب قرار ایتمك مراد
ایتدیلر واتفاق ایلدیلرکه بزه مسکن وبر جای حصین لازمدرکه اوزریمزه
اعدا کلدکده ظفر بولمیه وتدبیر ایلدیلرکه ایکی جانبمز دریا وایکی طرفمز صحرادر
دریا جانبندن خود دشمن کلمز جانب بردن کرکدرکه خندق قازوب بنا
ایدهلم اکر دشمن کلور ایسه مالمزه وکشت وکزارمزه وکارمزه فرصت
وظفر بولمیه لر بونك اوزرینه کنار دریادن ابتدا ایدوب طولی اوچ ایلق وعرضی
بر ایلق مقداری مسافه خندق کسمکه ودیوار یاپمغه باشلیوب بر قرنکه انلرك
حسابنجه بیك بیلدر اول زمینده خندق ودیوار وشهر وحصارلر بنا ایتمکه
قدرتلرینی صرف ایدوب اول اقلیمی معمور وابادان ایلدیلر قرن ثانیده دخی

بومنوال اوزره اوج ایلق طولی وبرایلق عرضی برجانبی دریای مشرقه وبرجانبی
دریای غربیه متصل خندق ودیوار چکه رك وایچی شهر وحصار بنا ایدوب اول قرن
دخی عمرلرینی انك بناسنه صرف ایلدیلر قرن ثالث دخی اسلوب سابق اوزره خندق
ودیوار وحصار وشهر اعمار وانشاسنه بذل مقدرت ایلدیلر ولکن بوقرنده صحرا
خلقی چوغالوب بعض وعداوت اظهار ایتملریله جنك وجدال وحرب وقتال لازم کلدی
قرن رابعده اهل چینك اول قسم ولاینه قلماق نام صحرا بیلر مستولی اولوب وطن
ایتمشلر ایدی واول قومی اول دیاردن ازاله ایتمك لازمکله نجه یوزبیك لشکر مهیا
تدارك ایدرك جمیع مصارف خاقان جانبندن اولوب هیچ برجزئی نسنه یی بازاردن
المغه احتیاج اولمدی وفی زماننا هذا انده حاضر اولان معتمد علیه مسافرلردن
منقولدرکه اول لشکر وتهیه وتدارکلرینك بعضی صورتنی مشاهده ایلدك ازجمله
اتفاق بریره حصار انشا ایتمکه کتدیلر بجد وعدعربه لره بیل وکولنك وقازمه
وکورك وطوب وتفنك وسائر اسلحهٔ جنك یوکلتدیلرکه عسکرك اطرافنده کویا شهرلر کبی دردن
روان اولورلر وقلماق خلقی بیلدیلرکه مکان ووطنلرینه طمع ایدوب کلورلر
واول قومك خطاییلر ایله جنك وجدالده مقاومت ایده مزلر زیرا قلماق قومنك تیر وکماندن
غیری آلات حربلری اولمیوب واوقلرینك پیکانی دخی اغجدندر وآتلرینك نعلی کذلك
طعام پشردکلری ظرفلری دخی اغاجدندر زیرا ولایتلرنده دمر وباقر معدنی یوقدر
وطعام پشیره جك اولدقلرنده اول اغاجدن اولان دستلرینك ایچنه ات ایله
صویی قویوب بعده واقرطاشلری اتشده قزدیروب ایچنه براغورلر اول حرارتدن
آتلری پشروب واول طعاملرینه ترکی جوش دیرلر واهل قلماقك البسه لری
سمور زندر قیش کورکی ایچنه یا زین طشره سنه کیرلر وبستر وبالینلری
قیون دریسندن ولباس وقمیصلری دخی قیون یوکندن اکررلر وایکنه عندلرنده
شویله قیمتلودرکه برایکنه یی برقیون صاتون الورلر وقلماقده ات ودوه وقیون
وسائر بهایمك حسابی یوقدر واکللری اهو وصحرایی ات ودوه درکه انلرکه دخی
حد وحسابی یوقدر وخطاییلرك قلماق مالنه طمعلری یوقدر الا یولرینه طمع ایدرلر
که اراضیلری غایت منبت ولطیفدر برجریبنده برشنك زراعتدن سائر دیارده
اولان قرق شنك مقداری غله حاصل اولور چون یرلرندن بعضیسنه قصد
ایتدکلرنده اسلوب مذکور اوزره تدارك ایدوب بیحساب عسکرله اول محله

واروب قانونلری اول محلده برشهر عظیم ویا برحصار چکمکدر فی الحال ایکی اوچکون ده باچقدن بنا ایدوب واطرافنه خندق کسوب ودرودیوارلر وضع ایدرلر وکفایت مقداری عسکر قیوب وایچنده لشکر ایچون عمارتلر وبازارلر ومحله لر وحویلیلر ودیوانخانه لر وکلیسا وبتخانه ومسافرخانه وجمیع اهل حرفدن شهری مالامال ایدرلر واز زمانده اسلوب مذکور اوزره برشهر بنا اولنمقدر ودیوارلر طپراقدن اولدیغندندر واول دیوکار آدم صفت عسکرک قاعده لری بودرکه برمنزله کلسه لر وانده اولکیجه یاتمق ایجاب ایتسه البته برشهر ویا برحصار فلک استوار بنا ایدرلر اکر هیچ ایشلری اولمسه اول منزلی بی نشان قومازلر هیچ اولمزایسه دورلشکر ظفر رهبره خندق کسرلر اکر اول منزل طاشلق ایسه عسکرلرینک اطرافنه طاشلری جمع ایدوب دیوار مثال ایدرلر ویاخود بلوک بلوک طاشلر یغارلرکه بعد زمان اول محله هرکیم کلسه بیله که اول منزلده سابقا لشکر خطا نزول ایتمشدر وهولناک وادیلرده شهرلر یاپمق ویرا یلوخوفناک یرلرده خندقلر کسمک خطاییلرک کاریدر ودریاجانبندنکه اطرافی التی ایلق یولدر هرمنزلده شهر وحصار متصل ولوب وجمعیسنده لشکر وجمیع مهمات واسباب جنک حاضردر اکر برجانبدن عدو ظاهر اولسه جواب ویررلر ولشکر خطانک هرقسمی اهل قلماق ایله ایکی اوچ سنه ده برحرب ایدوب برمقدار یرلرینی الورلر والدقلری محله درحال شهر وحصارلر بنا وخندقلر کسوب ضبط ایدرلر واهل اسلام حسابی اوزره بشیوز ییلکه خطاییلر اعتباری اوزره بیک ییلدر هرقسمک اعمارینه سعی ایتمشلردر والله اعلم بالصواب ملک چینک اون ایکی قسمنی بیان ایتدک اون اوچنجی قسمی دخی قلماقدن الدقلری یرلردرکه ذکر اولندی حالا بو زمانده زمین قلماقی اول جماعته خطاییلرتنک ایدوب وخاقان چین ایله صلح وشرط ایلدیلرکه بعد زین خاقان چین قلماق زمینه قصد ایلمیه لرسببی بودرکه قوم صحراجو غالوب هرییل علفزار ایچون خطاییلر کروه کروه ایله عظیم جنک وجدال ایدوب قیل وقالدن خالی اولمازلر اکر اول فرقه نک مابینلرنده واقع اولان حرب ومقاتلات بیان اولنسه سوز دراز وملال خاطر کوش انداز اولهجغندن ذکار اختصار اختیار اولندی واهالی چین دیرلرکه بودیارک ابتدا بنا سندن نیجه بیک ییللردرکه اصلا حرایلق کورمدک وطوفان

حضرت نوح علیه الصلوة والسلام بزم ولایتمزه واصل اولمدی وخطا مما لکنك
وراسنده اولان اراضی کلیا خراب وویراندر وامور مملکنده بزم ضبط وربطمز وقانون
وقاعده مز هیچ بر مما لکه میسر اولمامشدر دیو زعم واعتقاد ایدرلر حقاکه امور ضبط
مملکتده انلرك نظام وقانونلری کبی کوریلوب ایشیدلمامشدر وهیچ بر قرنده حرامی
قتل اولندیغی مسموع اولمامشدر زیرا غایت نادر الوقوعدر بالفرض بر محلده
قطاع الطریق پیدا اولسه فی الحال دفع ورفع یعنی قتل ایدرلر
والحاصل اولولایتك عجایباتی وضبط قانونلری
غرایباتی نقدر تقریر وتحریر اولنسه
ینه مختصردر والله اعلم
بالصواب

چونکه کل رفت وکلستان درکذشت	نشنوی زان بس زبلبل سرکذشت
مجموعهٔ مجموع کالست در وی	ساقی بنوان چو ساغر مای

اشبو تواریخ چین ماچین وختا احسانوایه شهنشاه هندك
طوبخانهٔ عامرهٔ اسحکام الاثرنده لطوغرافیا دستکاهنده
آثار جلیلهٔ عصر همایونلرینه علاوه طبع وتمثیل
اولنه رق بیك ایکیوز یتمش سنه سی جمادی الاخره
اواخرنده ختام پذیر
اولمشدر
سنه ۱۲۷۰
م م م